

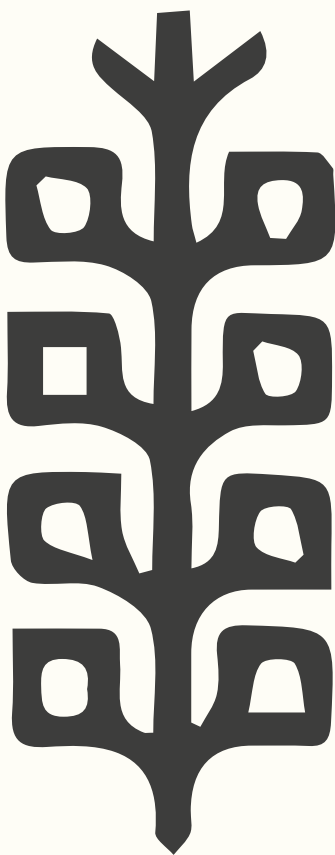
اندیشه‌ی آزاد

فصل‌نامه‌ی کانون نویسندگان ایران، دوره‌ی سوم، ویژه‌نامه‌ی شماره‌ی ۴، اردیبهشت ۱۴۰۱

ویژه‌ی مباحث نظری: مواضع و چالش‌ها؛ نگاهی به گذشته و اکنون، راه‌جویی برای آینده.



کانون نویسندگان ایران



ماشالله احمدی / امیرھوشنگ افتخاری راد / میلاد جنت / حسن حسام / محسن حکیمی / رضا خندان (مهابادی) / حسین دولت‌آبادی / احمد زاهدی
لنگرودی / عباس سماکار / روزبه سوهانی / روزبه صالحی / سیدعلی صالحی / علی صبوری / آیدا عمیدی / علی کاکاوند / منیژه گازرانی / آرش گنجی / اکبر
معصومیگی / حمیده منصوری / حافظ موسوی / هرمز ناصرشریفی / منیژه نجم عراقی / مسعود نقره‌کار / محسن یلفانی

منشور کانون نویسندگان ایران





- کانون نویسندگان ایران با توجه به روح عمومی بیانیه‌ی اول کانون (اردیبهشت ۱۳۴۷) و «موضع کانون نویسندگان ایران» (مصوب فروردین ۱۳۵۸) و با استناد به «متن ۱۳۴ نویسنده» (مهرماه ۱۳۷۳) اصول و مواضع زیر را اعلام می‌کند:
- ۱- آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بی‌هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ کس را نمی‌توان از آن محروم کرد.
 - ۲- کانون نویسندگان ایران با هر گونه سانسور اندیشه و بیان مخالف است و خواستار امحای همه‌ی شیوه‌هایی است که، به صورت رسمی یا غیررسمی، مانع نشر و چاپ آرا و آثار می‌شوند.
 - ۳- کانون رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور را از ارکان اعتلای فرهنگی و پیوند و تفاهم مردم ایران می‌داند و با هر گونه تبعیض و حذف در عرصه‌ی چاپ و نشر و بخش آثار به همه‌ی زبان‌های موجود مخالف است.
 - ۴- کانون با تک‌صدایی بودن رسانه‌های دیداری، شنیداری و رایانه‌ی مخالف است و خواهان چندصدایی شدن رسانه‌ها در عرصه‌های فرهنگی است.
 - ۵- حق طبیعی و انسانی و مدنی نویسنده است که آثارش بی‌هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. بدیهی است نقد آزادانه حق همگان است.
 - ۶- کانون از حقوق مادی و معنوی، حیثیت اجتماعی و امنیت جانی، حرفه‌ی، شغلی نویسندگان ایران دفاع می‌کند.
 - ۷- کانون نویسندگان ایران مستقل است و به هیچ نهاد (جمعیت، انجمن، حزب سازمان، ...) دولتی یا غیردولتی وابسته نیست.
 - ۸- هم‌کاری نویسندگان در کانون با حفظ استقلال فردی آنان براساس اهداف این منشور است.
 - ۹- کانون نویسندگان ایران با اشخاص و نهادهایی که هم‌کاری با آن‌ها با اصول و مواضع کانون مغایر نباشد در زمینه‌ی حقوق، اهداف و آرمان‌های مندرج در این منشور هم‌کاری می‌کند.

مصوب چهارم آذر ۱۳۷۸

اندیشه‌ی آزاد

فصل‌نامه‌ی داخلی کانون نویسندگان ایران، دوره‌ی سوم
ویژه‌نامه‌ی شماره‌ی ۳، اردیبهشت ۱۴۰۱

ویژه‌ی مباحث نظری: مواضع و چالش‌ها؛ نگاهی به گذشته و اکنون، راه‌جویی برای آینده.

 kanoon nevisandegane iran
 @IWassociation
 @kanoon_nevisandegane_iran
 @kanoone.nevisandegan

فهرست

۷	درآمد
۱۱	فراخوان مقاله
■ کانون نویسندگان ایران: شأن وجودی و اصول بنیادی ۱۵	
۱۷	معضله‌ی آزادی و ضرورت در بند اول منشور کانون نویسندگان ایران (تقدیم به «آواز کشتگان» راه عدالت، آزادی، برابری) امیرهوشنگ افتخاری راد
۲۳	آزادی بیان آزادی چه چیز است؟ رضا خندان (مهآبادی)
۳۱	کانون نویسندگان ایران نهادی صنفی - فرهنگی ست یا حزبی سیاسی؟ روزبه صالحی
۴۷	کانون یا محفل، تشکل یا تشکیلات علی کاکاوند
۵۹	مروری بر دو اصل اساسی کانون نویسندگان ایران حافظ موسوی
۶۷	شأن وجودی کانون نویسندگان ایران چیست؟ هرمز ناصرشریفی
۷۵	کانون نویسندگان، یک تشکل روشنفکری مسعود نقره‌کار
■ کانون نویسندگان ایران: مواضع و رویکردها ۸۵	
۸۷	کانون نویسندگان ایران: گذشته، حال، آینده محسن حکیمی
۱۳۳	«مرکب‌نویسی بر تابوت تاریخ» (از چراغ رابطه تا تعادل ظریف) روزبه سوهانی
۱۴۷	ضرورت بازشناسی سانسور و بازآرایی مبارزه آیدا عمیدی
۱۹۱	جای خالی اعتراض به ستم جنسیتی در فعالیت کانون نویسندگان ایران منیژه گازرانی

- زیستن در آشوب و امید پنجاه و سه سالگی کانون نویسندگان ایران | محسن یلفانی ۲۰۱
- کانون نویسندگان ایران: چالش‌ها و مسئولیت‌ها ۲۰۹
- ۲۱۱ «مباحثی پیرامون کانون نویسندگان ایران» | ماشاله احمدی
- ۲۲۱ کانون و ضد کانون؛ ضرورت مقابله با سکتاریسم پوپولیستی در کانون نویسندگان ایران | میلاد جنت
- ۲۳۳ نیم‌نگاهی به برداشت‌های درون کانون نویسندگان ایران | حسن حسام
- نگاهی به چند و چون سه مقطع حملات تخریبی علیه کانون نویسندگان ایران انتقاد اسم رمز انشعاب | احمد زاهدی لنگرودی
- ۲۴۱
- ۲۶۱ راه‌جویی برای آینده | عباس سماکار
- ۲۶۹ رو در رو | سید علی صالحی
- ۲۷۳ چرا جمع‌قابل ملاحظه‌ای از نویسندگان کشور عضو کانون نویسندگان ایران نیستند؟ | علی صبوری
- ۲۷۹ مقدمه‌ای بر تضاد در کانون نویسندگان ایران | آرش گنجی
- ۲۸۷ حاشیه‌ای بر یک درد کهنه: عضوگیری با کدام هدف؟ | اکبر معصوم‌بیگی
- ۲۹۵ کانون نویسندگان ایران و عبور از گردنه‌ها | حمیده منصوری
- ۲۹۹ در پاسخ به فراخوان کانون نویسندگان ایران | حسین دولت‌آبادی
- ۳۰۳ گرفتاری‌های کانون «حداکثری» | منیژه نجم عراقی

درآمد

کانون نویسندگان ایران در تاریخ پنجاه و چند ساله‌ی خود نویسندگانی با آراء و گرایش‌های ادبی و سیاسی گوناگون را بر اساس پذیرش منشور و اساسنامه و نیز اراده و عزم مبارزه با سانسور و دفاع از آزادی بیان گرد هم آورده است. از زمان تاسیس کانون تا کنون پایبندی به این اصول، گاه نویسندگانی را به هم نزدیک و گاه نویسندگانی را به دوری گزیدن ناچار کرده و همواره دست پروردگان قدرت را به تقابل واداشته است. چراغ کانون را در این سال‌ها کسانی روشن نگه داشته‌اند که هرگز از آن پذیرش و از آن عزم مبارزه پا پس نکشیده‌اند. ناگفته آشکار است که این کسان بسیاری چیزها، از حق کار و بالیدن تا امنیت و آزادی و جان‌شان را دستمایه‌ی حفظ کانون کرده‌اند.

کم نبوده است در تاریخ کانون گردنه‌هایی که راه عبور از آنها روشن نمی‌نموده و نیز بزنگاه‌هایی که موضع‌گیری در برابر آنها در حکم راه رفتن بر لبه‌های باریک تیغ بوده است. با این همه، هر بار آن اصول و تأکید بر شأن وجودی کانون راهی گشوده تا حیات کانون ادامه یابد و آرمان‌های بلند آن از خدشه‌های محتمل حفظ شود. بر این گمانیم که اکنون نیز حفظ کانون میسر نمی‌شود مگر با بازخوانی دوباره و چند باره‌ی گذشته و نیم‌نگاهی به آینده.

در همین راستا بود که پس از انتخابات تکمیلی کانون در اسفند ۱۳۹۹، هیئت دبیران تصمیم گرفت برای فعالیت‌های خود برنامه‌ی عملی تدوین و تصویب کند که نگاهی معطوف به درون داشته باشد. ضرورت وجود چنین برنامه‌ای، حفظ موجودیت کانون و همزمان شنیدن صداهای منتقد و تفکیک آنها از صداهای تخریب‌گر بود. از این رویکی از اهداف این برنامه‌ی عمل فراهم آوردن عرصه‌های فراخ برای مبارزه‌ی نظری در نظر گرفته شد. در همین راستا و بر اساس بند نخست برنامه‌ی عمل، انتشار «اندیشه‌ی آزاد» با مضمون «مبارزه‌ی نظری برای دفاع از آزادی بی حصر و استثنا‌ی بیان برای همگان بر اساس منشور کانون» در دستور کار هیئت دبیران قرار گرفت. به این ترتیب، هیئت دبیران در تیر ماه ۱۴۰۰ فراخوانی خطاب به اعضا و برخی نویسندگان آزادی‌خواه و مستقل ارسال کرد و با شرح موضوع نشریه و محورهای پیشنهادی، از آنان خواست مقاله‌هایشان را برای انتشار در این شماره‌ی اندیشه‌ی آزاد به نشانی الکترونیکی کانون بفرستند. انتظار می‌رفت اعضای «منتقد» کانون هم مقاله‌هایشان را برای انتشار در این شماره‌ی نشریه ارسال کنند، اما این اتفاق نیفتاد؛ و آنها که در بیانیه‌ی ۲۰ فروردین ۱۴۰۰ یکی از اتهاماتشان به هیئت دبیران منتخب کانون «اعمال سانسور و تبعیض در استفاده از تریبون رسمی کانون» بود، از اعلام مواضع و نظرات‌شان از طریق همین «تریبون رسمی» خودداری کردند.

با این همه دیگر اعضا و نیز شماری از نویسندگان آزادی‌خواه از این فراخوان استقبال کردند و هیئت دبیران مقاله‌هایی را که در این شماره می‌خوانید دریافت کرد. قرار بود این شماره حداکثر در مهرماه ۱۴۰۰ منتشر شود که به دلایل عدیده این امر میسر نشد. از جمله‌ی این دلایل می‌توان به ارسال دیرتر از موعد برخی مقالات، تدارک طراحی و صفحه‌بندی این شماره و فشار مضاعف وارد شده بر هیئت دبیران در چند ماه اخیر اشاره کرد. در نهایت کار به سرانجام رسید و این شماره پیش روی شما قرار گرفته است. در مورد ویرایش مقالات، تصمیم هیئت دبیران این بوده است که حداقل تغییر در آنها صورت بگیرد و همین تغییرات نیز به اطلاع نویسندگان

برسد. همچنین رسم الخط نویسندگان، مگر در مواردی که یکدستی آن مقاله ایجاب می کرده، دست نخورده باقی مانده است. در فراخوانِ کانون، که در صفحات آینده آمده، محورهای متنوع و متعددی به نویسندگان پیشنهاد شده بود. طبیعی است که مقالات دریافتی تنها با برخی از محورهای پیشنهادی همخوانی داشت. از این رو، در فهرست نشریه، بخش بندی نهایی بر اساس مقالات موجود صورت گرفت و مقالات در سه بخش کانون نویسندگان ایران؛ شأن وجودی و اصول بنیادی، کانون نویسندگان ایران؛ مواضع و رویکردها، و کانون نویسندگان ایران؛ چالش‌ها و مسئولیت‌ها سامان یافتند. امید است راهی که در این شماره باز شده با شرکت فعال اعضای کانون نویسندگان ایران و سایر نویسندگان مستقل و آزادی خواه ادامه یابد؛ به همین منظور تحریریه‌ی اندیشه‌ی آزاد آمادگی خود را جهت دریافت نظرات و انتقادات در خصوص این شماره‌ی اندیشه‌ی آزاد، به ویژه در قالب مقاله و یادداشت، اعلام می‌کند و از علاقه‌مندان دعوت می‌کند مطالب خود را ظرف مدت یک ماه آینده به پست الکترونیکی کانون با نشانی kanoon.nevisandegan.iran@gmail.com ارسال نمایند.

فراخوان مقاله اعضای محترم کانون نویسندگان ایران

چنان‌که می‌دانید اردیبهشت امسال ۵۳ سال از تأسیس کانون نویسندگان ایران گذشت. بر هیچ‌کس پوشیده نیست که این ۵۳ سال آسان بر کانون و کانونیان نگذشته است. طی این نیم‌قرن و بیش، در کشور بلازده‌ای که عمر کمتر نهاد و تشکل مستقل، ترقی‌خواه و پیشرو از عمر گل و گیاه افزون بوده است، کانون نویسندگان ایران برای طلب آزادی، زنده ماندن و در آویختن با نیروهای سیاهی و ستم و سرکوب از گریه‌ها و گردنه‌های صعب و سهمناکی گذر کرده که هر یکی از آنها بس بوده است تا کانون را، مانند بسیاری از نهادهای مستقل و آزادی‌خواه دیگر، به پدیده‌ی تاریخی گذرایی مبدل کند که با هزار آرزو و آرمان بلند آمده است، در دل‌ها بذر امید افشانده، چندگاهی در ظلام پاییده و سرانجام بر اثر فشارها و سرکوب‌های بیرونی و حکومتی و گاه مشکلات درونی ناگزیر به تاریخ پیوسته است. با این همه، هیچ‌چیز تضمین هیچ‌چیز نیست، چرا که نفس وجود تنگناها و بحران‌های دوره‌ای، که طبیعی هر پدیده‌ی زنده و پر تکاپویی است، ما را بر آن می‌دارد که اگر به این سخن حکیمانه باور داریم که «زندگی نیازموده ارزش زیستن ندارد» و فقط جانوران و چهارپایان اند که در زیست بهیمی

خود زندگی را به محک آزمون نمی‌زنند، خوب است گذشته‌ی خود را بازکاویم و چنان که باید و شاید در بوته‌ی نقد بی‌تخفیف بگذاریم و ببینیم از گذشته‌ی کانون ما چه عناصری هم‌چنان زنده و شاداب و پویا و چه عناصری منسوخ و مرده است، ببینیم کانون در این ۵۳ سال چه سیر تحول و تطوری پیموده است، اکنون و در این اوضاع آشوبناک در چه کاریم و چه می‌کنیم و چگونه می‌خواهیم و می‌توانیم از عهده‌ی رفع مانع‌ها و بازدارنده‌های مهلک ادواری برآییم، و، سرانجام، چگونه می‌توانیم با درس‌آموزی از گذشته و ارزیابی همه‌جانبه‌ی اکنون راهی به آینده بگشاییم. به باور ما، تنها از راه مبارزه‌ی نظری مستمر و نقد روزمره‌ی عملکردها و گفته‌ها و کردارهاست که حساب منتقد از مخرب جدا می‌شود. راه درازی در پیش داریم و شک نباید کرد که کوتاهی ما در پرداختن به معضلات نظری و عملی پیش‌رو نابخشودنی است.

از همین‌رو، هیئت دبیران کانون بر اساس برنامه‌ی عمل مصوب خود بر آن شد تا شماره‌ی جدید اندیشه‌ی آزاد را به موضوع «کانون نویسندگان ایران: مواضع و چالش‌ها؛ نظری به گذشته و اکنون، راه‌جویی برای آینده» اختصاص دهد. از همه‌ی اعضای محترم و متعهد کانون می‌خواهیم که فعالانه در بحث‌ها و گفت‌وگوهای جاری شرکت کنند.

محورهای پیشنهادی هیئت دبیران برای پرداختن به موضوع کلی بالا از این قرار است:

* شأن وجودی کانون

* کارکردهای فرهنگی، صنفی و سیاسی کانون نویسندگان ایران

* آزادی بیان (تفسیر ما از عبارت «بی‌هیچ حصر و استثنا» در بند اول منشور چیست؟ آیا

بند اول منشور ما حد و مرزی برای آزادی بیان قایل است؟)؛

* سانسور (سانسور حداقلی یا نفی و طرد سانسور در هر شکل و به هر بهانه و هر

دست‌آویزی: کدام یک و با کدام سازوکارها؟)

* نقش و مسئولیت تک‌تک اعضای کانون در پیشبرد هدف‌های کانون (وبدین‌گونه گذر از کانون

ناکارآمد «اقلیت فعال» به کانون کارآمد «اکثریت فعال»: با کدام راهکارها و پیشنهادهای عملی؟)؛

* بحث و نظر درباره‌ی تک‌تک بندهای منشور کانون (با تأکید و تکیه بر اصل اول آن)؛

* کانون در عصر رسانه‌های اجتماعی: الزام‌ها، تنگناها، چشم‌اندازهای نو و راهکارهای رویارویی با دشواری‌ها و تنگناها؛

* پاسداشت نشانه‌ها و بزرگداشت‌ها (مناسبت‌های کانونی از جمله سال‌روز تأسیس کانون، سال‌روز درگذشت شاعر بزرگ آزادی احمد شاملو، و نیز سال‌روز قتل جنایتکارانه‌ی محمد مختاری محمد جعفر پوپنده و حضور مردم و اعضا بر مزار این ستم‌کشتگان و مناسبت‌های دیگر)؛

* نسبت کانون با جنبش‌های اجتماعی (جنبش زنان، جنبش کارگری، جنبش دانشجویی، جنبش حفاظت از محیط‌زیست، جنبش جوانان، جنبش‌های قومی یا «اتنیکی» و مانند آن)؛
* نسبت کانون با نهادهای همسو (انجمن‌های هنرمندان؛ انجمن‌ها و سندیکاها، خیرنگاران مطبوعات؛ کانون وکلا؛ خانه‌ی سینما؛ اتحادیه‌ها، سندیکاها، و تشکل‌های آزاد کارگری؛ کانون‌ها و انجمن‌های صنفی معلمان و مانند آن)؛

* کاربری سازوکارهای انضباطی مصرّح در اساسنامه‌ی کانون: کارکردها و حدود آن؛
* آسیب‌ها و خطرهای خاصی که از درون و بیرون متوجه تشکل‌های آزادی‌خواهی چون کانون نویسندگان ایران است.

* چرا جمع قابل ملاحظه‌ای از نویسندگان کشور عضو کانون نیستند؟
* در نگرشی کلی و فارغ از سلطه‌ی این یا آن حاکمیت سیاسی، چه چشم‌انداز و سرنوشتی را برای کانون نویسندگان ایران متصور می‌دانید؟

هیئت دبیران از موضوع‌های پیشنهادی اعضا با آغوش باز استقبال می‌کند. از اعضای محترم کانون می‌خواهیم که مقاله‌ها و یادداشت‌های خود را حداقل در ۱۵۰۰ کلمه تا تاریخ اول شهریور ۱۴۰۰ به ایمیل کانون نویسندگان ایران ارسال کنند. این تاریخ قطعی است و از آن پس از پذیرش مطالب معذوریم.

اعضای محترم لطف کنند در مقاله‌های خود نکته‌های زیر را مراعات کنند:
- اگر درباره‌ی قلمی از اقلام بالا پرسشی دارید با ایمیل کانون یا با یکی از اعضای هیئت دبیران تماس بگیرید.

- اگر موضوع مقاله با محورهای طرح شده در بالا ارتباط مستقیم ندارد اما بی ارتباط با عنوان کلی نشریه نیست، موضوع را با یکی از اعضای هیئت دبیران کانون در میان بگذارید.
- مقاله‌های رسیده در هیئت دبیران مورد بحث قرار می‌گیرند و در صورتی که نکته یا پرسشی درباره‌ی مقاله یا یادداشت رسیده وجود داشته باشد با نویسنده تماس گرفته می‌شود. تمامی مراحل ویرایش و پردازش مقاله تا زمان انتشار با اطلاع و نظر نویسنده صورت خواهد گرفت.
- لطفاً از هرگونه اشاره‌ی غیرلازم به نام کسان و گروه‌ها و طرح بحث‌های نامستدل، غیر مستند و شخصی جداً خودداری کنید.

با تشکر و احترام،

هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران

تیر ماه ۱۴۰۰

کانون نویسندگان ایران: شأن وجودی و اصول بنیادی

معضله‌ی آزادی و ضرورت در بند اول منشور کانون نویسندگان ایران تقدیم به «آواز کشتگان» راه عدالت، آزادی، برابری

امیر هوشنگ افتخاری راد

کانون نویسندگان ایران با بیش از ۵۰ سال سابقه، از معدود نهادهای مدنی و صنفی ایران است که بنا به همت اعضای خود در هر مرحله‌ای از فعالیت خود توانسته است استوار بماند، با وجود تهدید و تحدیدی که حاکمیت‌ها بر آن اعمال کرده‌اند. گفت‌وگو ندارد که اگر ماهیت کانون را در وهله‌ی اول، پاسداشت آزادی بیان تعریف کنیم بی‌راه نرفته‌ایم. از همین روست که نخستین بند منشور کانون نویسندگان ایران، مربوط به آزادی بیان و نشر بدون «هیچ حصر و استثناء» و بدون قید و شرط است.

تحقیقاً هیچ شاعر، نویسنده یا مترجمی در ایران معاصر نیست که کیسه‌ی سانسور به پیکر نوشتارش نخورده باشد، بنابراین خواه ناخواه، گزاره‌ی آزادی بیان «بی هیچ حصر و استثناء» نسبت وثیق با حیات فردی و عمل اجتماعی‌اش در مقام نوشتار دارد.

با همه‌ی ملاحظات سیاسی که پیرامون و در کنه این گزاره وجود دارد و دست بر قضا همین ملاحظات یادآورد «ضرورت» مؤکد آن است، با این حال خود این گزاره نه تنها بی‌چون و

چرا نیست بلکه معضله/مسئله‌دار (problematic) است. مسئله‌ساز بودن این گزاره، به‌نحوی دیالکتیکی تبدیل به سویه‌ای سیاسی می‌شود و به خود سیاست برمی‌گردد. بنابراین وقتی کانون نویسندگان خود را وابسته‌ی سیاسی در معنای تعهدات حزبی و رسمی نمی‌داند، به این دلیل است که ملاحظات سیاسی روز را که از جانب قدرت‌های رسمی از جمله دولت یا نهادهای حکومتی اعمال می‌شود، بر نمی‌تابد. اما متقابلاً بدین خاطر که ماهیت بی‌هیچ قید و شرط، به مرز و حائل قائل نیست، مرتباً با حصارهای حکومتی و دولتی در تصادم است؛ هرچند نه تنها حصارهای حکومتی و دولتی، بلکه همواره در تصادم است با بت‌های ذهنی فردی-اجتماعی و تقیدهای اجتماعی که غالباً قراردادی و حادثی هستند و فاقد هرگونه رگ و پی ازلئ-ابدی؛ و علاوه بر این‌ها حتی می‌توان گفت نوعی کلنجار رفتن است با آنچه که فرانتس کافکا «مپله‌های درون» می‌نامد- اگر بخواهیم نوشتن را در معنای اگزستانسیالیستی به کار ببریم.

بنابراین درنگی بر گزاره‌ی آزادی بیان «بی‌هیچ حصر و استثناء» عاری از فایده نیست:

معضله‌ی اول-

وقتی می‌گوییم آزادی بیان بدون هیچ قید و بند، آیا منظور این است که هیچ شرطی برای امکان شناخت آن وجود ندارد؟ چون اگر شرایطی بر آن اعمال شود، دیگر بی‌حد و حصر معنا ندارد و اگر شرایطی اعمال شود، در آن صورت چگونه باید آن را شناخت؟ کانت برای شناختن ابژه و پدیدارها، شرایطی قائل بود؛ زیرا آدمی تا جایی می‌تواند چیزی را بشناسد که در ید قوه‌ی عقل نقاد اوست. یعنی ابژه تا جایی ابژه است که تجربه‌پذیر و قابل شناخت است. اگر هر چیزی به شی-فی-نفسه و پدیدار تقسیم شود، آنگاه، شی-فی-نفسه بیرون از ید اختیار این قوه است. اما پدیدارها در محدوده‌ی «شرایط امکان‌پذیری شناخت» هستند. یعنی تجربه‌پذیر هستند. هرچند در انتقاد از کانت می‌توان گفت که از کجا او این شرایط را بدیهی پنداشته در حالی که می‌توان پرسید آیا اصلاً خود این شرایط امکان‌پذیرند؟ و در این صورت، چگونه وجود دارند؟

(انتقاد آدورنو از کانت). بنابراین، نخستین مسئله‌سازی در گزاره‌ی «بی‌هیچ حصر و استثناء» این است که آیا شرایطی برای تجربه و شناخت آن وجود دارد؟ و اگر وجود دارد در آن صورت تناقض بی‌حد و حصر چگونه قابل توجیه است؟ این معضله در گرو، معضله‌ی دیگری است که به ضرورت و آزادی هگل مرتبط است.

معضله‌ی دوم-

اگر تصور کنیم که ضرورت مطلق در تاریخ بشری هست که به موجب آن، آگاهی آدمی در حرکت تطور خود سرانجام به آزادی خواهد رسید، آنگاه آزادی و ضرورت، دیوار پهلوی به پهلوی یکدیگرند که این همانی/سازگاری یا استمرار تعارض‌شان، دقیقاً محل بحث آزادی بیان و حدود و ثغورش است.

به بیان هگل، ضرورت و آزادی از رهگذر یک امر کلی و جهانشمول به سازگاری و وفاق خواهند رسید. در چه قالبی؟ در شکل الاشکال یک روح (Geist)؛ حرکت فکر در هگل در شکل‌های روح است که سرانجام شکل روح الارواح Geist می‌گیرد. بیان سیاسی «روح»، شکل دولت است که حق و آزادی را به آدمی ارمغان می‌آورد؛ پس ضرورت همان مرزهایی است که در برابر حرکت آگاهی است و آگاهی با نفی و نفی نفی، و جذب و ادغام، تعالی می‌یابد. در این تصور، نوعی این‌همانی آزادی و ضرورت وجود دارد، آن چیزی که در هگل به این‌همانی خود با دیگری تعبیر می‌شود و سازگاری و حل و فصل تضادها نام دارد؛ فرضاً این‌همانی فکر و واقعیت، یا این‌همانی وجود و جهان یا انسان و طبیعت.

از نظر هگل، آزادی مستلزم «بازشناسایی در آگاهی از ضرورت» است. آزادی (در حکم خود-آگاهی) چیزی است که فردیت آدمی را برمی‌سازد. اما منتقدان هگل می‌گویند آگاهی از ضرورت در چه معناست؟ روح مطلق که غایت حرکت آگاهی است، فرد را منفعل کرده و سازگاری در معنایی است که روح سرانجام عامل فعال آن است و گویی اراده‌ی فرد در این میان،

جایی ندارد. به نظر می‌آید در پایان، خلاف دعوی هگل که آزادی، ضرورت را درونی می‌کند، این ضرورت است که آزادی را درونی خود خواهد کرد.

در این صورت، این آزادی، اختیاری نیست. آزادی در مقام خودآگاهی، فرد را برمی‌سازد؛ آزادی اصیل و غائی آن است که تماماً سر تعظیم در برابر امر کلی و جهانشمول فرود آورد و تسلیم آن شود. و سرانجام در قوانینِ رهایی‌بخشِ دولت کالبد یابد.

به این ترتیب، هگل، تضاد بین طبیعت و فکر/آگاهی را حل و فصل می‌کند و روح به آگاهی رسیده، دیگر تضادی با طبیعت ندارد، و از طریق «ادارک آگاهانه‌ی ضرورت طبیعی با خودش» سازگار می‌شود.

چنانچه می‌دانیم مارکس یکی از متأثران و همزمان منتقدان هگل است. او این سازگاری را سازگاری ذهنی می‌داند و برخلاف هگل، حرکت تطور فکر را نه پایه در خود فکر بلکه در فعالیت و عمل اجتماعی می‌بیند. تصور مارکس از آزادی، در فعالیت و پویایی عمل اجتماعی است، نه انفعال فکر در برابر ضرورتی که خودش به خود تحمیل کرده است. بنابراین، آزادی در مقام آگاهی از ضرورت باید پایه در عمل اجتماعی و پویایی داشته باشد. انگلس اما با برداشتی از هگل می‌گوید: «آزادی، بازشناسایی ضرورت است.»

به گزاره‌ی آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثناء بازگردیم. نخست آنکه برخلاف نظر هگل، این دولت نیست که آزادی فرد در آن تجلی می‌یابد. تجربه‌ی تاریخ دولت‌های مدرن، نشان داد که تعارض انسان/طبیعت به تعارض شهروند/دولت منتهی شده، به علاوه‌ی تخریب بی‌پروای طبیعت (به‌عبارتی، اگر هم وفاقی صورت گرفته، از طریق تخریب یکی انجام یافته است).

آیا آزادی بیان در مقام یک عمل اجتماعی بدون بازشناسایی ضرورتی به نام دولت، قراردادهای اجتماعی و تقیدهای ذهنی اسطوره‌ای/دینی آدمی متحقق نمی‌شود؟ پرواضح است انسان معاصر، آزادی را بدون این ضرورت‌ها تجربه نکرده است، می‌توان گفت تحقق آزادی، نوعی آگاهی از ضرورت است اما تحققِ صفتِ «بی‌هیچ حصر و استثناء» به معنای نوعی وفاق

و سازگاری است؟ یا ادعای نام‌های است در برابر ضرورت؟ آیا «بی‌هیچ حصر و استثناء» در مقام امر مطلق را باید ذهنی و ایدئالیستی قرائت کرد، چنانکه مارکس، هگل را می‌خواند یا نوعی عمل اجتماعی که مرزهای ضرورت را جابه‌جا می‌کند. شاید با مثال‌هایی مطلب روشن‌تر شود.

اگر رمانی مانند لولیتا، باورها در مورد تعامل جنسی با کودکان را به چالش بکشانند (نه ضرورتاً در تبلیغ، بلکه صرفاً در مقام بیان expression و البته ریاکاری است اگر چشم‌بیندیم بر مسئله‌ی تبلیغ و عمل به آن) آنگاه بیان آن به شکل بی‌هیچ حصر و استثناء به چه معناست؟ رمان لولیتا به منزله‌ی تجسم یک ایده در قالب نوشتار را یک عمل اجتماعی در نظر بگیریم؛ عملی که صرفاً تولید اجتماعی یک کالا نیست، بلکه می‌تواند تولید ایدئولوژی یا حتی نقد ایدئولوژی باشد؛ زیرا هر محصول اجتماعی می‌تواند عملکرد دوگانه‌ی ایدئولوژی و نقد آن را بازی کند. جلوی نشر لولیتا را گرفتن، کاری ارتجاعی است؛ این اقدام به معنای توسعه‌ی مرزهای ضرورت است، و انتشار آن، به معنای گشودن مرزهای آزادی؛ با وقوف به آن، ممکن است زمانی در رسد که قرارداد اجتماعی جماع با کودکان در جوامع ملغی شود یا سن جنسی آنها تغییر کند (منظور راقم اصلاً در معنای اخلاقی نیست. رویکرد اخلاقی به لولیتا موضوع دیگری است) البته تبعات عملی آزادی بیان، لزوماً به معنای یگانه‌نتیجه‌ی منطقی آزادی بیان نیست، (چیزی که دولت‌های دینی یا اخلاق‌گرا برای سرکوب آزادی بیان، آن را بهانه می‌کنند). آزادی بیان می‌تواند تبعات متفاوت و حتی متضادی داشته باشد. از قضا، خود این تبعات متضاد و متفاوت، یعنی تضادی که آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثناء در خود حمل می‌کند، تنها و تنها از طریق ادامه‌ی همان منطق تا انتها الیه مرزهایش یعنی تضادم مدام با ضرورت، می‌تواند آشکار و عیان شود. فی الواقع، پرسش دیگری که گشوده می‌شود این است: آیا ضرورت، لزوماً نسبت به مفهوم آزادی، یک امر بیرونی به شمار می‌آید؟ یا آزادی از طریق اجرای یک عمل اجتماعی، با ظهور تضادهای خود، ضرورت‌های درونی خود را وامی‌شکافد؟

انتشار رمان‌هایی مانند یولیسیس یا لولیتا، برای مدتی در غرب ممنوع بود، اما امروزه رمان‌های کلاسیک هستند و گاهی در دبیرستان هم تدریس می‌شوند. اما نوشتن و انتشار لولیتا، به معنای دوپاره شدن اجتماع (موافق و مخالف) و علنی شدن ضرورت‌های درونی آزادی بیان بدون قید و شرط بوده است، و این شاید بزرگترین دستاورد دفاع از آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثناء است. آزادی بیان که هویتش مبتنی بر بی‌قید و بندی است، یعنی ویژگی فراروندگی آزادی که هیچ حد و مرزی را قائل نیست و پیوسته می‌خواهد از ضرورت‌ها و همچنین از خود فراتر برود، ضرورتاً با اجرای خود (فرضا در قالب شعر، رمان، نمایشنامه و قس علی‌هذا) حدود و ثغوری را می‌پروراند که معرّف آن است. پس نه تنها آزادی، بازشناسایی ضرورت است، بلکه ضرورت در مقام شرایط عینی (شیوه‌ی تولید حاکم، سیاسی و فرهنگی) نیز بازتعریف‌کننده‌ی آزادی است. معضله در اینجا است که چگونه این دیالکتیک، قرار است به سازگاری در رسد، هم بتواند مرزهای ضرورت را بحرانی کند (چه سیاسی، چه فرهنگی) و هم عاملیت فردی طی آن، دچار اصطحکاکِ روح مطلق یا تمامیتِ سرکوبگر تفاوت نشود؟

آزادی بیان آزادی چه چیز است؟

رضا خندان (مهابدی)

تا وقتی از آزادی بیان بدون صفت حرف می‌زنیم کمتر کسی با آن مخالفت می‌کند، این دو واژه نیز مثل خیلی از واژه‌های عام و کلی، بی‌شناسنامه و نامشخص، زیباست یا دست‌کم زشت نیست. اما همین‌که آن را به صفتی مشخص می‌کنیم، مخالفت‌ها، ایرادها و ردیه‌ها آغاز می‌شود. همین‌جا که من نوشته‌ام و شما می‌خوانید: آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا یا: آزادی بیان بی‌قید و شرط، کسانی از شما به اعتراض و کنجکاوی خواهند پرسید: مگر می‌شود؟ آزادی بیان باید محدوده و مرز داشته باشد. نه، نمی‌شود هرکه، هرچه دلش خواست بگوید و بنویسد و نشان دهد. مثلاً اگر کسی یا کسانی از یک ایستگاه رادیویی یا در اعلامیه و بیانیه یا در یک نشریه، دیگران را تشجیع و تحریک کنند که به دفتر فلان یا بهمان کتاب فروشی حمله کنند و حاضران را بزنند و دفتر را خراب کنند و کتابفروشی را آتش بزنند، این را باید به حساب آزادی بیان او یا آنها گذاشت و منعشان نکرد؟ یا: اگر کسانی کودکان و نوجوانان را به شرکت در جنگ بخوانند، این کارشان را استفاده از آزادی بیان باید دانست؟ یا: چنان‌چه کسی به فیلم یا سندی از زندگی خصوصی دیگران دست پیدا کرد، انتشار آن را باید حق آزادی بیان خود بداند؟ آیا باید

گروه های مرتجع، فاشیست و دارندگان افکار ضد انسانی را آزاد گذاشت تا هر چه می خواهند بگویند، چون آزادی بیان حقشان است؟ یا...

از این نمونه‌ها و مثال‌ها پیش می‌آورند تا ثابت کنند که آزادی بیان باید به حدودی محدود باشد. فقط هم بعضی افراد نیستند که از این‌گونه پرسش‌ها و مثال‌ها نتیجه می‌گیرند که آزادی بیان باید محدودیت داشته باشد؛ سازمان جهانی یونسکو نیز همین نظر را دارد.^۱ این سازمان در کتابی با عنوان «جعبه ابزار آزادی بیان» نوشته است: «برای مثال، ممکن است شما در دشتی وسیع، حق داشته باشید که فریاد بزنید: «آتش!» ولی نمی‌توانید و نباید در سینمایی شلوغ، اگر واقعاً در آنجا آتش سوزی نشده باشد، فریاد بزنید: «آتش!» خرد جمعی به ما می‌گوید اگر شما در سینمایی به دروغ فریاد بزنید: «آتش!» احتمالاً وحشت ایجاد کرده، به مردمی که برای خروج از آنجا هجوم می‌آورند، صدمه وارد خواهید کرد.» (ص. ۸۳)

آسیب رساندن به مردم و ایجاد خطر و صدمه جدی به دیگران هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ قانونی باید ممنوع باشد؛ لازم است ممنوعیت قضایی داشته باشد؛ به خطر انداختن جسم و جان و روان کودکان با تشویق آنها به حضور در میدان جنگ باید ممنوع باشد؛ زندگی خصوصی انسان‌ها باید مصونیت داشته باشد و کسی بدون اجازه افراد نباید تصویر، نوشته یا سندی از زندگی آنها منتشر کند؛ در سینمایی شلوغ وقتی آتشی نیست، نباید فریاد زد: «آتش!» زیرا چنانچه فریادزننده کودک یا مجنون نباشد، آن قدر می‌داند که چنین فریادی موجب ایجاد هیجان منفی و رفتارهای هیجانی و فرار دسته جمعی و خطرات ناشی از آن می‌شود. افکار ارتجاعی و فاشیستی به نفع جامعه نیست و لازم است جلوی اثرات منفی آن گرفته شود. با این حساب، آیا حق با منتقدان «آزادی بیان بی قید و شرط» و طرفداران آزادی بیان محدود نیست؟ اگر آنچه در مثال‌ها و پرسش‌های بالا گفته شد، در چارچوب و عرصه آزادی بیان بگنجد و از جنس آن باشد، بله حق با آنهاست؛ اما به دلایلی چنین نیست. یکم اینکه آزادی بیان،

۱. «جعبه ابزار آزادی بیان»، یونسکو، ترجمه دکتر رضا رضازاده و رضا کاظمی فر

آزادی عمل نیست؛ آزادی بیان است. به صرف اینکه چیزی گفته یا نوشته می‌شود یا به نمایش درمی‌آید و کلاً با کلمه و تصویر ادا می‌شود، در حوزه بیان قرار نمی‌گیرد. دستور عمل، به هر نحو که «بیان» شود، خارج از حوزه بیان است. دستورهای یک فرمانده ارتش یا رهبر یک گروه پارتیزانی که بر صفحه‌ای نوشته و منتشر، یا از ایستگاه رادیویی پخش شود، و در آن از افراد تحت امر خود خواسته باشد که فلان کارها و بهمان حمله را انجام دهند، در حوزه بیان نمی‌گنجد، بلکه امر به عمل کردن است؛ آن کس که طبق مثال پیشین، در سینما فریاد می‌زند: «آتش!»، اگر کودک نباشد یا عقلش ناقص، می‌داند که با فریادش دستور «فرار کنید!» داده است. به این معنا، فریاد آتش در حوزه عمل می‌گنجد و نه در حوزه بیان. عملی که در آن شرایط برای مردم مستقیماً خطرهای جدی جانی، جسمی و روانی ایجاد می‌کند؛ همین‌طور است ترغیب و تشویق یا اجبار کودکان به حضور در میدان جنگ یا نبردهای مسلحانه، و یا استفاده از کودکان برای تهیه فیلم و برنامه‌های مستهجن و پورنو.

دوم اینکه، اصولاً آزادی بیان بی‌قید و شرط مربوط به بزرگسالان و روابط آنهاست. گروه سنی کودک و نوجوان در حوزه دیگری قرار می‌گیرد. مثلاً پدر و مادری که طرفدار فرقه یا ایدئولوژی خاص هستند، حق ندارند به بهانه آزادی بیان، کودک یا کودکان خود را به آن فرقه و ایدئولوژی جذب کنند. کودک از این تطاول‌ها باید مصون باشد. تا به سن بزرگسالی برسد و خود برگزیند. این مثال همچنین می‌گوید که کودک به سبب عدم رشد کافی و عدم توانایی تشخیص و انتخاب به قیمومیت و سرپرستی نیاز دارد. جامعه و خانواده این نقش را ایفا می‌کنند. درباره بزرگسالان قیمومیت و سرپرستی معنا و جاهت ندارد. فرض این است که شخص بزرگسال اختیارمند است. حق دارد از آزادی بیان خود به طور تام و تمام بهره ببرد. بنابراین، حوزه آزادی بیان بی‌قید و شرط، حوزه شهروندان بزرگسال است و هیچ بزرگسالی در رابطه با کودکان نمی‌تواند و نباید رفتار یا مناسباتی در پیش بگیرد که موجب و متضمن خطر و آسیب روانی و جسمانی برای کودک است. چنین رفتاری (و نیز مشابهاتش) اصلاً ذیل آزادی بیان

نمی‌گنجد بلکه جرم عمومی تلقی می‌شود (یا باید بشود) و لازم نیست که جزء ممنوعیت‌ها و محدودیت‌های آزادی بیان آورده شود؛ همین‌طور است انتشار نوشته‌ها و تصویرهای مربوط به زندگی خصوصی افراد حقیقی.

سوم اینکه، آزادی بیان امری اجتماعی است و پشت درهای زندگی خصوصی افراد حقیقی متوقف می‌شود. انتشار عکس یا افشای رازهای خصوصی افراد نیز بدون اطلاع و اجازه خودشان جرم عمومی است و اصلاً مربوط به حوزه آزادی بیان نیست که ذیل محدودیت‌های آن قرار گیرد. آزادی بیان همان‌قدر که اجتماعی است، حق طبیعی انسان نیز است؛ زیرا اجتماعی بودن، طبیعت انسان است و طبیعت انسان، اجتماعی بودن او. مهم نیست که انسان چه اندیشه، نگرش و تبیینی از جامعه و جهان دارد، مهم نیست افکارش چقدر پیشرو و انسانی یا ارتجاعی و ضد انسانی است؛ همین‌قدر که انسان است حق ابراز آنها را دارد؛ تا کجا؟ تا آنجا که در حوزه «بیان» می‌گنجد. تفکر و اندیشه را با ممنوع کردن نمی‌توان از هستی و گسترش بازداشت. تاریخ اندیشه و اجتماع گواه است. با ممنوعیت می‌توان آن را به خفیه‌گاه راند، می‌توان مانع و زحمت برای صاحبانش فراهم کرد؛ اما نابود کردن آن از «ممنوعیت» ساخته نیست. ضمن اینکه، چنین ممنوعیتی به معنای نادیده گرفتن و سرکوب حق طبیعی انسان است ولو انسانی مرتجع. پس از جنگ جهانی دوم، افکار و نمادها و تبلیغات فاشیستی در بسیاری از کشورها رسماً ممنوع شد. هنوز هم پس از هفتاد سال ممنوعیت، اکنون احزاب فاشیستی و شبه فاشیستی و نازیست هنوز در خیابان‌های اروپا رژه می‌روند، جولان می‌دهند و بسیار علنی‌تر و جسورتر از قبل یارگیری می‌کنند. در همه این سال‌ها حق «آزادی بیان» آنها نادیده گرفته شده است، با این‌همه آنها همچنان حضور دارند. سبب را البته باید در وضعیت جامعه و چگونگی سازوکار آن جست. آنجاست که اندیشه‌های خرافی، جاهلانه، مرتجع و ضد انسانی تولید و بازتولید می‌شوند و به حیات خود ادامه می‌دهند؛ اما تا آنجا که به موضوع این نوشته مربوط است صاحبان و طرفداران همین اندیشه‌ها نیز باید حق ابراز اندیشه‌های خود

را داشته باشند. مثال‌ها و موردهایی که تا اینجا مرور کردیم جملگی بر آنند که دیگران را، و به‌ویژه طرفداران بی‌قید و شرط بودن آزادی بیان را، به پذیرش قید و شرط مجاب یا مجبور کنند. از این مثال و موردها درباره پدیده‌های منفی دیگر نیز استفاده می‌شود. مثلاً درباره مخالفت با ممنوعیت شکنجه مثال می‌آورند که: اگر یک تروریست در مدرسه‌ای، بیمارستانی، ایستگاه مترویی، بمبی کار گذاشته باشد و ندانیم که کدام مدرسه، بیمارستان و ایستگاهی است، در صورت دستگیر کردن آن تروریست و خودداری‌اش از افشای محل بمب، چه چاره‌ای جز استفاده از زور و فشار می‌ماند؟ آیا نباید در این موردها استثنائاً از شکنجه استفاده کرد؟ آیا باید نشست و شاهد انفجار بمب و خسارت‌های مالی و جانی‌اش بود؟ طرفداران شرمندۀ شکنجه نیز می‌دانند که این موقعیت‌ها در دنیای واقعی، استثنا است؛ اما با همین استثناها می‌خواهند قاعدۀ شکنجه را حفظ کنند. «گوانتانامو»ها و دیگر شکنجه‌گاه‌های موجود در جهان با همین فرض‌ها و استثناها ساخته شده و توجیه می‌شوند. برای مخالفت قاطع با شکنجه، در پاسخ به پرسش فرضی باید گفت: بهتر است آن بمب بترکد تا اینکه به منظور یافتن و خنثی کردنش از شکنجه استفاده شود.

بنابراین در تعریف و تعیین حوزه «بیان» باید در نظر داشت که آن، حوزه «عمل» (خاصه اعمالی که به دیگران آسیب جدی می‌زند) نیست؛ مربوط به بزرگسالان و روابط آنها، و امری اجتماعی است. گذشته از آنچه به اشتباه جزو حوزه آزادی بیان قلمداد می‌شود، برخی از احتجاجات در این باره نیز صحیح نیست.

یکی از احتجاجات مدافعان گذاشتن قید و شرط بر آزادی بیان، «ظرفیت افراد» است: آیا درست است که برای افراد کم ظرفیت آزادی بیان بی‌قید و شرط قائل شویم؟ طبق این نظر بسیاری از انسان‌ها یا دست‌کم گروه قابل توجهی از آنها ظرفیت لازم برای استفاده از آزادی بیان بی‌قید و شرط را ندارند و برای جامعه دردسر و مشکل ایجاد می‌کنند. در این مورد، به نظرم، مسئله وارونه ارائه شده است. در اصل باید پرسید: کدام یک ظرفیت لازم برای تحمل و

استفاده حقیقی از آزادی بیان بی قید و شرط را ندارند، افراد یا «جامعه»؟ پاسخ من این است: این جوامع موجود هستند که، در حد و اندازه‌های متفاوت، تحمل و ظرفیت آزادی بیان بی قید و شرط را ندارند. وقتی می‌گوییم «جامعه»، منظورم ساختار اقتصادی-سیاسی آن است. جامعه‌ای که به طبقات متضاد منقسم شده و عرصه آن مملو از منافع متضاد گروه‌های مختلف باشد، طبعاً ظرفیت و تحمل هر دیدگاه، اندیشه و رویکرد را ندارد. طبقات حاکم، با هژمونی‌ای که بر اندیشه جامعه دارند، بی‌تحملی و کم‌ظرفیتی جامعه ساخته خودشان را به «بعضی افراد» فراقلمی می‌کنند و آنچه را خود ندارند به دیگران نسبت می‌دهند. بله، هستند افرادی که از آزادی بیان (و خیلی چیزهای دیگر) سوءاستفاده می‌کنند، آیا این دلیلی است برای تعطیلی آزادی بیان؟ آنچه تعیین‌کننده‌تر و جدی‌تر است عدم ظرفیت و تحمل جوامع موجود و زیان‌ها و لطمه‌هایی است که از این راه به حقوق افراد می‌زنند.

احتجاج «کم‌ظرفیتی برخی گروه‌ها و افراد، و زیان رساندن به جامعه» گرچه بسیار شایع است، بهره بسیار اندک از حقیقت می‌برد. این احتجاج آدرس غلط می‌دهد و بر حقیقت اصلی پرده می‌کشد. آنچه ایجاد محدودیت بر آزادی بیان را الزامی می‌کند، نه تحمل اندک و ظرفیت محدود افراد، بلکه جامعه‌ای است پر از انقیاد، که هر یک به نوعی بند و زنجیری به دست و پای انسان بسته است. تناقض‌ها و تعارض‌های اجتماعی بر بستری چنین، قابل حل نیست، پس حاکمان جهان راه محدودیت و ممنوعیت را در پیش گرفته‌اند. حتی اگر در برخی کشورها آزادی بیان قانوناً محدودیتی نداشته باشد، وضعیت و سازوکار جامعه دولت‌ها را بر آن می‌دارد که عملاً و به راه‌های مختلف بر آزادی بیان محدودیت اعمال کنند. اسم رمز این‌گونه محدودیت‌ها نیز، «وضعیت خاص» است. همچنین، مکانیسم سیستم بسیاری از آزادی‌ها را خنثی و غیرعملی می‌کند. هر آنچه از آزادی بیان و دیگر آزادی‌ها در این‌گونه جوامع وجود دارد، حاصل تحمیل و اجبار مبارزات مردم، فعالان و احزاب پیشرو، و روشنفکران و اندیشمندان به طبقات حاکم بوده است.

اینکه پس از هفتاد و چند سال ممنوعیت افکار فاشیستی در اروپا، امروزه آن ممنوع‌داشته‌گان علم و کتل‌هایشان را برداشته و پیشاپیش راهپیمایان و تظاهرکنندگان در میان خیابان‌ها می‌گردانند، ناکارآمدی نهایی «ممنوعیت» و کارآمدی روزمره انقیادهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی را در تولید و بازتولید افکار و رفتار فاشیستی نشان می‌دهد. افکار و عقاید از هر نوع که باشد باید آزاد و در معرض داوری افکار عمومی قرار داده شود. طبعاً انقیادهای موجود در جوامع کنونی، اجازه‌رویدن افکار و نظریات فاشیستی و ارتجاعی را نمی‌دهد برای این کار آزادی بیان بی‌قید و شرط به امکانات و یاوران دیگری در کنار خود نیاز دارد.

توجه شود که هر قیدوبندی بر آزادی بیان فرصت و امکانی است برای صاحبان قدرت، دولت‌ها و کاربدستان حکومت‌ها تا بیشتر و بیشتر جلوی آزادی بیان را بگیرند. هر قید، حصر و استثنا، «اما» و «اگر»ی جای پای است برای حکومت‌ها تا از آن بالا بروند و بر حق آزادی بیان مردم مسلط شوند. قیدوبندها را باید بر حوزه اختیار و اقتدار دولت‌ها و دیگر ارکان حکومتی گذاشت تا آزادی بیان از تعرض قدرت مصون ماند. بی‌قید و شرط بودن آزادی بیان، خود قید محکمی است بر دست و پای ناقضان آزادی بیان.

و خلاصه اینکه، زندگی اجتماعی انسان‌ها متنوع و پراز اتفاق‌ها و پدیده‌های گوناگون خوب و بد است، بنابراین، گرچه، ممکن است مثال و موردی باشد یا پیدا شود که ما را به تأمل بر صفت «بی‌قید و شرط» یا «بی‌هیچ حصر و استثنا» برانگیزد، اما حتی در این صورت نیز نباید از کاربرد و تأکید بر این صفت گذشت؛ زیرا آسیب و زیان‌های ناشی از حذف آن، به منظور پاسخ دادن به مثال و موردی خاص، بسیار بیشتر از وجود آن است. مردم و جامعه در حرکت و بهره‌مندی از آزادی بیان بی‌قید و شرط چنان پرورده و آموخته می‌شوند که پاسخ آن موقعیت‌های خاص را نیز به خوبی و درستی خواهند داد. چنانکه پیش از این گره‌های ظاهراً ناگشودنی بسیاری گشوده‌اند.

کانون نویسندگان ایران نهادی صنفی - فرهنگی ست یا حزبی سیاسی؟ روزبه صالحی

عنوان این نوشتار کوتاه، بیان پرسشی مکرر است که در طول سالیان به طرق گوناگون، پاسخ‌هایی به آن داده شده و نگارنده نیز با تأمل بر پاسخ‌های پیشین و امعان نظر در منشور و اساسنامه‌ی کانون نویسندگان ایران و فعالیت‌های کانون در ۵۳ سال گذشته، کوشیده است تا با نگاهی پژوهش‌محور و روشی علمی به آن پردازد، پاسخی برای رفع شبهات ذهنی و همچنین اشارتی ست برای تأمل به کسانی که کانون را با احزاب سیاسی مقایسه می‌نمایند و فعالیت‌های کانون را سیاسی می‌پندارند.

محتوای منشور و آزادی

کانون نویسندگان ایران که تاسیس آن به ۵۳ سال پیش یعنی به اردیبهشت سال ۱۳۴۷ بازمی‌گردد، مجمعی از شاعران، داستان‌نویسان، مترجمان، پژوهشگران و محققان است که هویت آن مطابق ماده‌ی یک اساسنامه چنین بیان شده است: «کانون نهادی است فرهنگی - صنفی و غیرانتفاعی» (کانون نویسندگان ایران، ۱۳۹۳: ۷) و اهداف مشخص و کاملاً صنفی

و فرهنگی آن در «منشور» کانون تجلی یافته و نسخه‌ی نهایی آن در ۹ اصل، مصوب مجمع عمومی سال ۱۳۷۸ است. این نهاد «با توجه به روح عمومی بیانیه‌ی اول کانون (اردیبهشت ۱۳۴۷) و «موضع کانون نویسندگان ایران» (مصوب فروردین ۱۳۵۸) و با استناد به «متن ۱۳۴ نویسنده» (مهرماه ۱۳۷۳) اصول و مواضع زیر را اعلام می‌کند:

۱. آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بی‌هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ‌کس را نمی‌توان از آن محروم کرد.
۲. کانون نویسندگان ایران با هرگونه سانسور اندیشه و بیان مخالف است و خواستار امحای همه‌ی شیوه‌هایی است که به صورت رسمی یا غیررسمی، مانع نشر و چاپ آرا و آثار می‌شوند.
۳. کانون رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور را از ارکان اعتلای فرهنگی و پیوند و تفاهم مردم ایران می‌داند و با هرگونه تبعیض و حذف در عرصه‌های چاپ و نشر و پخش آثار به همه‌ی زبان‌های موجود مخالف است.
۴. کانون با تک‌صدایی بودن رسانه‌های دیداری، شنیداری و رایانه‌ای مخالف است و خواهان چندصدایی شدن رسانه‌ها در عرصه‌های فرهنگی است.
۵. حق طبیعی و انسانی و مدنی نویسنده است که آثارش بی‌هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. بدیهی است نقد آزادانه حق همگان است.
۶. کانون از حقوق مادی و معنوی، حیثیت اجتماعی و امنیت جانی، حرفه‌ای و شغلی نویسندگان ایران دفاع می‌کند.
۷. کانون نویسندگان ایران مستقل است و به هیچ نهاد (جمعیت، انجمن، حزب، سازمان و...) دولتی یا غیردولتی وابسته نیست.
۸. همکاری نویسندگان در کانون با حفظ استقلال فردی آنان بر اساس اهداف این منشور است.

۹. کانون نویسندگان ایران با اشخاص و نهادهایی که همکاری با آنها با اصول و مواضع کانون مغایر نباشد در زمینه‌ی حقوق، اهداف و آرمان‌های مندرج در این منشور همکاری می‌کند.» (کانون نویسندگان ایران، ۱۳۹۳: ۵ و ۶)

نویسندگان ایران هم‌چون هر صنفِ دیگر، تشکیلاتی را پدید آورده‌اند تا از حقوقِ ایشان در مراحل مختلف تولید، توزیع و ارائه‌ی آثارشان دفاع نماید. نویسندگان باید بتوانند در این مسیر، بدون برخورد با سدِ سانسور، آثار خود را بر مخاطب عرضه نمایند از این رو تلاش و تمرکز اصلی کانون نویسندگان بر این موضوع است: برقراری فضایی تا تمامی نویسندگان ایران فارغ از داشتن هرگونه گرایش سیاسی، فلسفی، مذهبی و هنری، «بی‌هیچ حصر و استثنایی» و جدای از جنسیت، قومیت و نژاد بتوانند آزادانه به خلق آثار ادبی و هنری خویش پردازند.

این مسأله از آن رو حائز اهمیت است که کارِ نویسنده یعنی «نوشتن»، نیازمند وجود «آزادی» و نبود «سانسور» است. پس برای ایجاد تشکلی با چنین مشخصاتی، لازم است تا اهداف و آرمان‌های آن مبتنی بر بنیادی‌ترین شرطِ نویسندگی یعنی «آزادی» تعریف گردد، شرطی که برای «نوشتن» امری مفروض است و هم‌چون نیاز موجوداتِ زنده به هوا از حقوقِ بدیهی و ابتداییِ نویسنده به شمار می‌رود. برقراری و وجود «آزادی» مندرج در بند اول منشور، نیازی بسیار اساسی در قلمرو کاری صنفِ نویسندگان است و اساساً بی وجود این آزادی‌ها، مقوله‌ی «نوشتن» و «نوشتار» کم‌معنا و به عبارتِ دقیق‌تر بی معنا خواهد بود. امری که فقدان آن به سانسور می‌انجامد. کارل مارکس سانسور را «خاری لیبرالی»، «اقدامی پلیسی» و «بدگمانی علیه آزادی» می‌داند، در نهایت معتقد است «سانسور ابطال آزادی‌ست»، او در این باب می‌نویسد: «سانسور نقدی است که در انحصار حکومت قرار می‌گیرد... نه فراتر از احزاب بلکه خود یک حزب است... نه چون چاقوی تیز خرد بلکه قیچی کند خودسرانگی است... نقد می‌کند اما بدان تسلیم نمی‌شود... آن‌قدر غیرانتقادی است که به نادرست فرد را جایگزین خرد عمومی، فرمان‌های مستبدانه را جایگزین اظهارات منطقی و لکه‌های مرکب را جایگزین

لکه‌های نور خورشید [می‌کند]]» (مارکس، ۱۸۴۲: ۹۵). سخن گفتن درباره‌ی سانسور بحثی مفصل است و مجالی دیگر می‌طلبد، اما به اشاره باید گفت از مهمترین آثار مخرب و ضدفرهنگی سانسور: نهادینه شدن تک‌صدایی، ترویج نقدناپذیری عمومی، خودسانسوری و از بین رفتن نیروهای خلاقه‌ی هنری و ادبی است که همه‌ی این‌ها، حقوق صنفی نویسنده را از میان می‌برد.

کانون در سال ۱۳۷۳ و در «متن ۱۳۴ نویسنده» و با عنوان «ما نویسنده‌ایم» به تبیین ماهیت کار فرهنگی خود می‌پردازد و ویژگی‌های یک تشکّل صنفی را بیان کرده و با تاکید بر مفهوم «آزادی» از تلاش جمعی و صنفی برای تحقق آزادی اندیشه و بیان و نشر و مبارزه با سانسور سخن گفته است. این متن یکی از اسناد بنیادینی است که چون دربردارنده‌ی اهداف و خواست‌های فرهنگی - صنفی نویسندگان ایران است همواره مورد استناد قرار گرفته است. در فرازی از آن می‌خوانیم: «ما نویسنده‌ایم، یعنی احساس و تخیل و اندیشه و تحقیق خود را به اشکال مختلف می‌نویسیم و منتشر می‌کنیم. حق طبیعی و اجتماعی و مدنی ماست که نوشته‌مان - اعم از شعر یا داستان، نمایشنامه یا فیلمنامه، تحقیق یا نقد و نیز ترجمه‌ی آثار دیگر نویسندگان جهان - آزادانه و بی‌هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. ایجاد مانع در راه نشر این آثار به هر بهانه‌ای، در صلاحیت هیچ‌کس یا هیچ نهادی نیست، اگرچه پس از نشر راه قضاوت و نقد آزادانه درباره‌ی آن‌ها بر همگان گشوده است» (سپانلو، ۲۰۰۲: ۳۷۵)

ممکن است این سوال پیش آید که چه ارتباطی میان وجود «آزادی» در عرصه‌های دیگر اجتماع با امر «نوشتن» وجود دارد. با نظر و استناد به بند اول منشور کانون، باید گفت حصر و فقدان آزادی در هر قلمرویی و برای هر انسان یا هر گروهی، به مثابه ایجاد محدودیت و اعمال سانسور بر یک حوزه‌ی فکری است یعنی اندیشه‌ی مرتبط با آن قلمرو یا آن انسان یا گروه، اندیشه‌ای که مادر تولید محتوا و سرچشمه‌ی وجه اندیشگی هر متن است مجال عرضه شدن نمی‌یابد به عبارتی دیگر «بیان» آن «اندیشه» در مسیر تحقق و بروز خود به شکل نوشتاری یا به

شکل غیر نوشتاری ادبی - هنری در حصار زندانی می‌شود و حتا پیش از آن که به «قلم» درآید و منتشر گردد، سانسور می‌شود. از این‌روست که مثلث «اندیشه - بیان - نشر» برای زیابیی و زیست خود، فقط و فقط بر بستر آزادی بی‌حصر و استثناست که معنا می‌یابد تا ساختمان «نوشتن» بنا شود و به تبع آن تولید، نشر و توزیع آثار ادبی - هنری مسیر طبیعی خود را طی کند. تعریف «آزادی اندیشه و بیان و نشر» در «همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی» به همین دلایلی ست که ذکر آن آمد. از منظر تحلیل ساختاری متن نیز «اندیشه» همان اساس محتوایی ساختار هر متن را تشکیل می‌دهد که به ساحت‌های گوناگون و حتا متضاد فکری نظر دارد و با توسعه دید می‌توان گفت تمامی امور ساختمان و ارگانیک در وجه محتوایی خود، بیان نوعی از اندیشه‌اند از این‌رو لازم است تا معنای آزادی اندیشه از مرزهای تحمیلی ایدئولوژیک، قومیت و جنسیت درگذرد و مقید و مشروط به هیچ‌ی اما و اگر نگردد تا قلمرو نویسندگی معنا یابد یعنی زمینه برای آفرینش خلاقانه‌ی «متن» مهیا گردد. زنده‌یاد محمد مختاری درباره‌ی «آزادی» می‌نویسد: «آزادی مترادف با هستی آدمی است. نمی‌شود آزادی را گشت و انسان را زنده نگه داشت. خیر آدمی در گرو آزادی است. خیر آدمی تنها در آزادی او قابل شناخت است و قابل بقاست. آن‌که آزادی آدمی را به بهانه‌ی «خیر» او محدود می‌کند، یا از میان می‌برد، به بلوغ انسان باور ندارد» (مختاری، ۱۳۹۴: ۱۵).

در ادامه‌ی تحلیل و تفسیر بند اول منشور و مفهوم آزادی باید گفت واژه‌ی «همگان»، ناظر به تمامی انسان‌هاست که گستره‌ی آن هر نوع نگاه، تفکر و عقیده را فارغ از قومیت و جنسیت و نژاد شامل می‌شود. در واقع لزوم وجود «آزادی» برای «همگان» به معنای ایجاد عرصه و میدانی برای اندیشه‌های گوناگون است تا هستی یابند، شکل بگیرند و سرانجام به «بیان» درآیند. این بیان اندیشه می‌تواند به شکل مستقیم به صورت زنجیره‌ای از واژگان به نوشتار انجامد یا به شکل غیر مستقیم و نمادین جلوه‌گر شود مانند اهتزاز پارچه‌ای سرخ یا سفید بر سر چوبی در یک میدان، اجتماع اعتراض آمیز و بی‌خشونت کارگران، معلمان، پرستاران، دانشجویان یا

بازنشستگان، نمایش فیلمی کوتاه در فضای مجازی یا طوماری سرگشاده به امضای گروهی از افراد. در واقع هرکس آزادانه با هر ابزار غیرخشونت‌آمیز و با روش خود با رعایت آزادی دیگران یا با هر زبانی که بیانگر نوعی از اندیشه است، حق بیان آزادانه و بدون سانسور اندیشه‌اش را باید دارا باشد. اندیشه و بیانی که خون و جوهر هر قلم است و اگر آن آزادی همگانی که قابل حصر و استثناپذیر نیست و مربوط به همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی انسان‌هاست، حذف یا محدود گردد، سرچشمه‌ی «نوشتن» و آبشخور معناآفرین قلم و نشر خشک خواهد شد و «نوشتار» و «نویسنده» خالی از معنا می‌گردد. در اهمیت مفهوم «آزادی» با مراجعه به مرام‌نامه‌ی کانون (اردیبهشت ۱۳۴۷) زیر عنوان «درباره‌ی یک ضرورت» می‌خوانیم: «مردم و سازمان‌های عامله‌ی کشور، خاصه همه‌ی کسانی که با اندیشه و ابداع سر و کار دارند، باید بیاموزند که بیان و اندیشه‌ی دیگران را، خواه موافق یا مخالف، تحمل کنند و آزادی را به خود محدود ندارند. دایه و قیّم و یا از آن بدتر گز مه نباشند. چه آزادی اندیشه و بیان در فطرت آدمی است و هیچ جبر و تحکمی قادر بر محو آن نیست. آزادی اندیشه و بیان تحمل نیست ضرورت است، ضرورت رشد آینده‌ی فرد و اجتماع ما» (سپانلو، ۲۰۰۲: ۴۴).

در پایان این قسمت باید گفت هر نهاد حکومتی، سازمان دولتی یا ارگان امنیتی و به طور کلی هر گروهی به هر طریقی و در هر دوره‌ی زمانی و تاریخی، هر گروه یا هر فرد انسان را از آزادی‌های مصرّح در بند اول منشور کانون محروم نماید علاوه بر آزادی‌ستیزی، تلاش برای نهادینه کردن سانسور و از بین بردن حقوق صنفی نویسندگان، اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر به ویژه ماده‌ی ۱۸ و ۱۹ آن را نیز نقض نموده است. اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر بر اساس سه مفهوم آزادی، عدالت و صلح، در صد و هشتاد و سومین اجلاس عمومی مجمع ملل متحد و در سال ۱۹۴۸ با رای قاطع اکثریت کشورهای حاضر از جمله ایران در ۳۰ ماده به تصویب رسید. ماده‌ی ۱۸ این اعلامیه از آزادی اندیشه و عقیده سخن می‌گوید و در ماده‌ی ۱۹ می‌خوانیم: «هر فردی حق آزادی عقیده و بیان دارد و این حق مستلزم آن است که کسی از

داشتن عقاید خود بیم و نگرانی نداشته باشد و در کسب و دریافت و انتشار اطلاعات و افکار، به تمام وسایل ممکن بیان و بدون ملاحظاتی مرزی آزاد باشد» (جانسون، ۱۳۷۷: ۱۱۴).

استقلال کانون نویسندگان ایران

برای نیل به آنچه در بالا آمد و تحصیل حقوق صنفی نویسندگان، نیاز به وجود تشکلی بود که «استقلال» مشخصه‌ی اساسی آن را شکل می‌داد تا مستقل از هرگونه ایدئولوژی و تفکر تحمیلی و به دور از فشار دستگاه‌ها و نیروهای قهری، نظامی و سیاسی، بتواند بر فعالیت‌های صنفی و اهداف مندرج در منشور خود متمرکز باشد. در عمل نیز کانون نویسندگان همواره و از ابتدای تأسیس خود، مخالف دخالت حکومت‌ها در کار نوشتن و امور مربوط به اهالی قلم بوده است و چنانچه از بیانیه‌ی اول کانون در اسفند سال ۱۳۴۶ برمی‌آید برای انتشار و تبادل آزادانه‌ی افکار و آرا و تعالی ادبیات و نوشتن خلاق، استقلال کانون از هر نهاد حکومتی و دولتی شرطی اساسی است. در بخشی از این بیانیه دربارهی ویژگی یک اجتماع و تشکل راستین از نویسندگان و اهل قلم می‌خوانیم: «از نظر ما شرط مقدماتی چنین اجتماعی وجود آزادی‌های واقعی نشر و تبلیغ و بیان افکار است، در حالی که دستگاه حکومت با دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم خود در کار مطبوعات و نشر کتاب و دیگر زمینه‌های فعالیت‌های فکری و فرهنگی... آن آزادی‌ها را عملاً از میان برده است... به نظر ما، هرگونه دخالت حکومت در کار اهل قلم و هدایت ادبیات در جهات رسمی سیاست همواره به رشد ادبیات سالم و واقعی لطمه زده است» (سپانلو، ۲۰۰۲: ۱۷) یعنی کاملاً مشخص است که کانون از شروع به کار خود قلمرو نوشتن، گفتن و اندیشیدن آزاد را از قلمرو قدرت و سیاست جدا کرده است و حضور حکومت را بی‌فایده و مانعی اضافی در این عرصه دانسته است.

با مطالعه‌ی تاریخ این کانون درمی‌یابیم کانون نویسندگان ایران نهادی است که در طول حیات خود از تمامی سازمان‌ها، احزاب و ارگان‌های وابسته به قدرت، مستقل بوده و همواره با

اعتقاد به آزادی بیان، اندیشه و نشر و مخالفت با تمامی مصداقِ سانسور در راه اعتلای هنری، ادبی و فرهنگی کشور تلاش کرده است تا با پایان تک‌صدایی در عرصه‌ی نشر و پخش آثار ادبی و هنری و در قلمرو رسانه‌های جمعی، تبادل اطلاعات و اخبار و دانش‌ها به طریقی روشن و شفاف صورت گیرد. همچنین مطابق اساسنامه‌ی خود و در ماده‌ی ۳ آن آمده است: «هدف از تشکیل کانون عبارت است از: الف) تحقق آزادی اندیشه، بیان و قلم، ب) اعتلای فرهنگی جامعه، ج) حمایت از حقوق صنفی اعضا» (کانون نویسندگان ایران، ۱۳۹۳: ۷).

موضوع «استقلال» در کانون نویسندگان از دو جنبه قابل توجه و تأمل است. یکی مستقل بودن کانون از نهادهای حکومتی و تشکل‌های سیاسی و دوم، احترام به استقلال اعضای خود در قلمرو اندیشه و عقیده است و در واقع آن‌چه پیوند میان اعضا را شکل می‌دهد باور به منشور و عمل به اساسنامه است نه اعتقادات سیاسی یا ایدئولوژیک افراد. با مراجعه به «متن ۱۳۴ نویسنده» و در سطور پایانی آن می‌بینیم که بر حضور نویسندگان با گرایش‌های گوناگون در تشکلی صنفی تأکید شده است: «حضور جمعی ما ضامن استقلال فردی ماست و اندیشه و عمل خصوصی هر فرد ربطی به جمع نویسندگان ندارد. این یعنی نگرش دموکراتیک به یک تشکل صنفی مستقل. پس اگرچه توضیح و اباحت است، باز می‌گوییم ما نویسنده‌ایم. ما را نویسنده ببینید و حضور جمعی ما را حضور صنفی نویسندگان بشناسید» (سپانلو، ۲۰۰۲: ۳۷۷). همچنین با مراجعه به اصل چهارم از «موضع کانون نویسندگان ایران» (مصوب فروردین ۱۳۵۸) که جوهره‌ی اصول پنجگانه‌ی آن بعدها در منشور کانون تبلور یافت، می‌توان نوشت: «اصل چهارم بازگفت رویه‌ای است که کانون از روز اول کانون نویسندگان بدان پای بند بود، یعنی «استقلال کانون از همه‌ی جمعیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی»» (سپانلو، ۲۰۰۲: ۱۴۹).

با نظر به آن‌چه بیان شد می‌توان گفت کانون نویسندگان ایران برای فعالیت صنفی و رسیدن به اهداف و آرمان‌های خود، بی‌تردید باید دارای دو ویژگی اساسی باشد که هویت و موجودیت

آن را معنا می‌بخشد: اول، آزادی خواهی و مبارزه با سانسور و دوم، استقلال از نمودهای گوناگونِ قدرتِ سیاسی.

کانون نویسندگان و سیاست

اکنون برای پاسخ به پرسشی که در ابتدای این مقال مطرح گردید و در ادامه‌ی بحث درباره‌ی استقلال کانون نویسندگان، باید بر معنای واژه‌ی «سیاسی» در علم سیاست و تعریف «حزب سیاسی» تمرکز کنیم و به اختصار این مفاهیم را شرح دهیم. چنان‌که «علم سیاست» روشن و مبرهن می‌سازد و با بررسی آرا و نظرات بسیاری از پژوهشگران و اندیشمندان حوزه‌ی علوم سیاسی، در می‌یابیم که «قدرت مفهوم اساسی سیاست است... [و] سیاست مقوله‌ای درباره‌ی قدرت است» (عالم، ۱۳۸۳: ۲۸) که این عبارت بسیار کلیدی، راهی را فرا رویمان قرار می‌دهد که می‌توان از آن نتیجه گرفت که تلاش و مبارزه برای کسب قدرت در راستای یافتن جایگاهی در دولت یا حکومت، یکی از تعاریف فعالیت سیاسی است به عبارت دیگر «قدرت، هسته و مرکز ثقل سیاست را به وجود می‌آورد و همه‌ی کشاکش‌ها در زندگی سیاسی به قدرت مربوط است» (عالم، ۱۳۸۳: ۲۹).

به این ترتیب صفت «سیاسی» به مجموعه‌ای از تلاش‌ها، فعالیت‌ها، مبارزات، خط‌مشی‌ها و رفتارهایی اطلاق می‌شود که در چارچوب یک حاکمیت خاص و قانون جاری، و یا حتا فراتر از حدود حکومت و قوانین موجود، می‌کوشد مناصب سیاسی و کرسی‌های قدرت را در جهت اداره‌ی امور جامعه تصاحب کرده و به چنگ آورد. همچنین در خصوص «عمل یا کنش سیاسی» می‌توان گفت: «سیاست عموماً به مفهوم عمل اخذ تصمیم و اجرای آن برای کل جامعه است. پس در سیاست، عمل، عامل و موضوع عمل وجود دارد. عامل عمل سیاست، حکومت و یا نهادهای تصمیم‌گیری و اجرایی دولت هستند... [این] تصمیمات نیازمند قدرت و نهادهای اجبارآمیز است. قدرت، اجبار، نفوذ، فشار و غیره ابزارها و دستمایه‌های

سیاست هستند. بدون قدرت، سیاست و حکومت یعنی اخذ و اجرای تصمیمات ممکن نیست» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۲۹ و ۳۰) یعنی حکومت با داشتن و تصاحب ابزارهای اعمال قدرت، نیروهای قهریه‌ی نظامی و انتظامی و امنیتی، منابع مالی، نهادها و مراکز قانونگذاری، قضایی و اجرایی بر جامعه حکمرانی کرده و آن را اداره می‌کنند.

با نظر به تعاریف ارائه شده و کمی تأمل بر چند و چون فعالیت‌های کانون نویسندگان ایران بر مبنای منشور و اساسنامه‌ی آن، و با توجه به این که «صنف» مجمعی از فعالان و شاغلان است که در کار تولید، توزیع و عرضه‌ی محصول در عرصه‌ای خاص فعالیت می‌کنند، می‌توان با قاطعیت اذعان کرد که به هیچ روی کانون نویسندگان با واژه‌ی «سیاسی» تعریف و توصیف نمی‌گردد چرا که نهادی فرهنگی - صنفی چون کانون نویسندگان ایران نه دارای چنان ابزارها و نیروهایی است و نه در اهداف و آرمان‌های خود در پی تصاحب «قدرت» است و هرگز در هیچ دوره‌ای سودای مشارکت در حکومت را نداشته است. که «مهم‌ترین جزء متشکله‌ی سیاست نخست، دخالت در امور مربوط به شرکت در قدرت سیاسی، راه و رسم حکومت و کشورداری، مشی دولت و تعیین شکل‌ها، وظایف و محتوای فعالیت دولت [است]» (بابایی، ۱۳۹۱: ۵۳۷).

باید با دقت درباره‌ی این توضیح تأمل کرد، هنگامی که سخن از محدود کردن آزادی‌هاست کانون در حوزه‌ی صنفی خود به دفاع از حقوق مولفان می‌پردازد و نوک پیکان انتقاد خود را متوجه مراجع، سازمان‌ها و ارگان‌هایی می‌کند که حقوق صنفی و آزادی‌های لازمه‌ی کار «نوشتن» را محدود می‌کنند و فقط در این هنگام است که می‌توان با تساهل بسیار واکنش کانون را در برابر سانسور دارای سویه‌ای سیاسی دانست اما از منظری فکری و انتقادی و نه از منظری قدرت‌طلبانه، سودمحورانه یا جویای کرسی‌های هدایت و رهبری سیاسی جامعه، از همین روست که متصّف شدن به واژه‌ی «سیاسی» بازتاب‌دهنده‌ی عملکرد کانون نویسندگان نیست. اظهار نظر درباره‌ی سانسور و دفاع کانون از آزادی اندیشه و بیان و نشر، به این دلیل که

ممکن است خلاف منافع اقتصادی، مناسبات قدرت یا مواضع ایدئولوژیک حاکمیت باشد، وابستگان به قدرت را در برابر کانون برآن می‌دارد تا با الصاق برچسب «اجتماع سیاسی» بر مجمع مولفان از طریق بحرانی کردن شرایط و با هراس افکندن به دل‌ها با سیاسی خواندن مواجهه‌ی کانون با قدرت سیاسی حاکم، سعی در عقب راندن نویسندگان مدافع آزادی دارد حال آن‌که این کار سانسورچیان هجمه‌ای است به طریق حاشیه‌سازی و بستن دهان منتقدان و معترضان تا با بهانه‌جویی سیاسی راه را برای ممانعت از نوشتن مدافعان آزادی اندیشه و بیان و نشر باز نمایند و با تفسیری دل‌به‌خواه هر انتقاد و اعتراضی را پیکار و مبارزه‌ی سیاسی قدرت طلبانه قلمداد کنند. باید افزود سیاسی نبودن کانون به هیچ وجه نفی‌کننده‌ی سیاسی بودن افراد نیست یعنی هر یک از اعضا مستقل از کانون، نظرات و گرایش‌های سیاسی خود را دارند. توجه به این مطلب بسیار ضروری و مهم است که هرگاه تضاد فکری حاکمیت با کانون نویسندگان اتفاق می‌افتد ممکن است ناظر و نگاه از بیرون، این تقابل را دارای وجهی سیاسی بدانند اما باید آن را واکنش آزادی‌خواهانه‌ی کانون در برابر کنش سیاسی و ضد آزادی‌مراکز قدرت دانست در واقع ما با عکس‌العملی صنفی در برابر عملی سیاسی مواجهیم. این تضاد و تقابل فکری که سخن از آن رفت در عرصه‌ی عمل نیز حادث می‌شود. برای مثال برگزاری مراسم سالگرد درگذشت شاعر بزرگ معاصر؛ احمد شاملو بر سر مزار او یا برگزاری مراسم پاسداشت شهیدان راه قلم؛ محمد مختاری و محمدجعفر پوینده همواره با ممانعت از سوی نهادهای نظامی و امنیتی مواجه شده است یعنی به هنگام امری فرهنگی و مرتبط با حوزه‌ی هنر و ادبیات، حاکمیت به اقدامی سیاسی مبادرت می‌ورزد که عکس‌العمل فرهنگی - صنفی و واکنش آزادی‌خواهانه‌ی کانون نویسندگان را در برابر این عمل (که به واقع شکل عینی تهدید و تحدید آزادی است) نمی‌توان سیاسی نامید به بیان دقیق‌تر لزومی در به کارگیری این واژه که دلالت بر مفاهیمی دیگر دارد، نیست.

تفاوت کانون نویسندگان و حزب سیاسی

مسئله‌ی دیگر تفاوت ماهوی و بنیادین یک نهاد فرهنگی - صنفی با یک حزب سیاسی است. بنا به تعریف‌های موجود، هر حزب سیاسی دارای سه ویژگی اساسی است که با مقایسه‌ی هر یک از این ویژگی‌ها با نوع فعالیت کانون نویسندگان ایران، تفاوت این دو آشکار می‌گردد.

اولین خصوصیت یک حزب سیاسی، تجمع عده‌ای از افراد حول یک محور فکری مشترک و اجماع بر اصول مشترک سیاسی یا ایدئولوژیک است یعنی تمامی افراد دارای گرایش سیاسی همسو هستند. با نگاهی به آرا صاحب نظران و اندیشمندان علوم سیاسی باید گفت: حزب سیاسی «هیأتی از مردم است که به خاطر منافع ملی با کوشش مشترک بر اساس برخی اصول سیاسی مورد توافق، متحد شده‌اند» (عالم، ۱۳۸۳: ۳۴۳) و در تعریفی دیگر در این باب می‌خوانیم: «گروه کم و بیش سازمان‌یافته‌ی شهروندانی است که به عنوان یک واحد سیاسی با هم عمل می‌کنند، در مسائل عمومی عقاید مشترک دارند و با استفاده از اختیار دادن رأی در راستای هدفی مشترک می‌کوشند بر حکومت تسلط یابند» (عالم، ۱۳۸۳: ۳۴۴) و همه‌ی این تعاریف دال بر اشتراک فکری - سیاسی اعضای یک حزب دارد. باید دانست یکی از مهمترین ویژگی‌های یک حزب سیاسی، اشتراک نظر سیاسی یا ایدئولوژیک است این موضوع چنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که در باب قالب فکری یک حزب سیاسی تاکید شده است: «معروفترین ملاک برای طبقه‌بندی احزاب سیاسی، ملاک ایدئولوژی است که بر اساس آن احزاب بر روی طیفی از راست افراطی تا چپ افراطی دسته‌بندی می‌شوند» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۳۸۳) حال آن که کانون نویسندگان ایران مطابق اساسنامه‌ی خود، «نهادی ست فرهنگی - صنفی و غیرانتفاعی» که هم در تشکیل و عضوگیری و هم در دفاع از حقوق صنفی اعضا بدون تعلق به هر ایسم سیاسی و هر گرایش ایدئولوژیک عمل نموده است و عمل می‌نماید چنانچه با مراجعه به کتب معتبر موجود درباره‌ی تاریخ کانون نویسندگان ایران، مشاهده می‌شود که در طول زمان، طیف‌های مختلف فکری و سیاسی شامل راست‌گرایان لیبرال، نیروهای ملی

و مذهبی، اسلام‌گرایان، طیف‌های گوناگونی از چپ‌گرایان و حتا از معممین نیز در این نهاد عضویت داشته‌اند و این نشان از وجود تکثر فکری در کانون نویسندگان است.

دومین خصوصیت یک حزب سیاسی، داشتن هدفی معین و مشخص در راستای کسب قدرت سیاسی و تلاش برای تصاحب کرسی‌های حاکمیت در کنار کسب منافع اقتصادی است به بیان دیگر هدف غایی یک حزب سیاسی این است که برای اداره‌ی کشور بر حکومت تسلط یابند یا دولت را به دست گیرند و در همین راستا منافع اقتصادی خود را تأمین نمایند. دستیابی به منافع اقتصادی و امکانات مالی و تجاری موضوعی است که معمولاً به دلیل ترویج و جلوه‌فروشی دروغین اخلاقی کمتر به بیان می‌آید و در سایه‌ی به دست گرفتن حکومت حاصل می‌شود. «یک حزب در مفهوم عام، گردهمایی مردمی است که درباره‌ی برخی مسائل نظرات مشترک دارند و می‌خواهند برای دست یافتن به هدف‌های مشترک با هم کار کنند... حزب سیاسی گروه سازمان یافته‌ی شهروندانی است که دارای نظریان مشترک سیاسی مشترک‌اند و با عمل به مثابه‌ی یک واحد سیاسی بر حکومت تسلط یابند. هدف اصلی یک حزب این است که عقاید و سیاست‌های خود را در سطح سیاسی رواج دهد» (عالم، ۱۳۸۳: ۳۴۳ و ۳۴۴) که پُر واضح و آشکارتر از طلوع خورشید است که این ویژگی نیز به کلی از اهداف و آرمان‌های کانون نویسندگان ایران فاصله دارد.

سومین خصوصیت اساسی یک حزب سیاسی، وجود ساختاری سلسله‌مراتبی و تمرکز قدرت در نوک هرم آن است به این معنی که در اغلب احزاب سیاسی، وجود یک رهبر را با قدرت فراوان و دارای اختیارات ویژه مشاهده می‌کنیم. در شرح اجزای تشکیل دهنده‌ی احزاب سیاسی، از اجزای مهم یک حزب سیاسی «وجودی رهبری تک‌سالار و اولیگارشیکی در ذات سازمان حزب [است]. احزاب سیاسی می‌کوشند قدرت را برای رهبران به دست آورند و از این رو سرکردگی رهبران از نظام حزبی جدایی‌ناپذیر است» (عالم، ۱۳۸۳: ۳۴۵) یعنی اگر تفاوت‌های جزئی را کنار بگذاریم می‌توان گفت «حزب» مجمعی از افراد همفکر و هم‌نظر

است که برای دستیابی به مقاصد سیاسی معین، معمولاً گرد یک یا چند رهبر مقتدر شکل می‌گیرد در حالی که مهمترین ارکان تصمیم‌گیری در کانون، مجمع عمومی (در مقام عالی‌ترین مرجع کانون)، هیئت دبیران، منشی کانون، صندوق‌دار، بازرس و کمیسیون‌های مختلف است. انتخابات کانون نویسندگان برای تعیین ده عضو هیأت دبیران به طور سالیانه و به طریقی کاملاً دموکراتیک برگزار می‌گردد و تجدید انتخاب هر عضو تنها برای دو دوره متوالی امکان‌پذیر است. همچنین مجموعه‌ی فعالیت‌ها و اقدامات فرهنگی، هنری، مطبوعاتی، رسانه‌ای و ادبی کانون نویسندگان در کمیسیون‌های گوناگون با حضور اعضای مایل به فعالیت و بدون توجه به گرایش سیاسی آن‌ها، مطرح شده و درباره‌ی موضوعات به صورت جمعی تصمیم‌گیری می‌شود. در عرصه‌ی عمل، احزاب سیاسی دارای دو خصلت اساسی هستند. ویژگی‌هایی که به طور خاص در حکومت‌هایی بر مبنای دموکراسی پارلمانی (چه از نوع مترقی و چه از نوع نیم‌بند آن) کنش سیاسی احزاب را بیان می‌کند:

۱. «کار ویژه‌ی حزب در حوزه‌ی اجرایی، تصمیم‌گیری درباره‌ی سیاست‌های حکومتی، اجرای آن سیاست‌ها و استخدام نیروهای سیاسی است. قوه‌ی اجرایی در حکومت دموکراسی بدون حضور احزاب متصور نیست» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۳۸۴)
۲. «مهمترین فعالیت احزاب در زمینه‌ی انتخابات و کسب آرا صورت می‌گیرد» (بشیریه، ۱۳۸۶: ۳۸۶)

در این زمینه هم ناگفته پیداست که کانون در طول تاریخ خود هرگز در این حوزه‌ها فعالیت نکرده و همواره از اظهار نظر سلبی یا ایجابی نیز خودداری کرده است.

نتیجه‌گیری

بر مبنای آن‌چه به نگارش درآمد، کانون نویسندگان ایران در مقام نهادی صنفی-فرهنگی و غیر سیاسی، برای نیل به اهداف آزادی‌خواهانه‌ی خود در طول تاریخ ۵۳ ساله‌ی خود از تمامی

سازمان‌ها و احزاب سیاسی و از تمامی نهادها و مراجع دولتی و حکومتی مستقل بوده است و بدیهی‌ست که برای فعالیت‌های خود نه نیاز به اخذ مجوز از وزارت فرهنگ و هنر شاهنشاهی داشته و نه نیازمند تایید وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است. می‌دانیم وزارت‌خانه‌ها بخشی از بدنه‌ی دولت (قوه‌ی مجریه) هستند و دولت نیز در مقام تشکلی سیاسی و بازویی اجرایی، با در اختیار داشتن بخشی از قدرت برای اداره‌ی امور کشور، در خدمت حکومت است به این ترتیب قرار گرفتن کانون در زیر مجموعه‌ی هر وزارت‌خانه‌ای، آن را در دایره‌ی تنگ سیاست و ایدئولوژی محدود می‌نماید و ضمن مخدوش ساختن استقلال کانون، آن را از آرمان‌های مندرج در منشور و از اهدافش دور و در واقع ساختار آن را از معنا تهی می‌کند. بی‌تردید محتوای ساختار کانون در وابستگی به قدرت یا در زیر هر سایه‌ی سیاسی به وسیله‌ی یکی یا چند مورد از عوامل محتوایی مانند جنسیت، قومیت، ایدئولوژی، مذهب، زبان، نژاد و... محدود می‌گردد در حالی که ساختار آزادی‌محور کانون نویسندگان به دور از این عوامل محدودکننده است.

با وجود این، «سانسور» در مقام امری ضد آزادی و مفهومی ارتجاعی که مصادیق آن از حذف واژه تا قتل نویسنده گسترش می‌یابد، هم‌چون تیر خدنگ از درون حوزه‌ی سیاست به درون حوزه‌ی اندیشه، بیان و قلم پرتاب شده و همواره نویسندگان را در تنگنا قرار داده است. یعنی آن هنگام که سازمان‌های دولتی یا ارگان‌های سیاسی، نظامی یا امنیتی عرصه‌ی «آزادی» را محدود می‌کنند و زمینه را برای بروز سانسور به انحای گوناگون فراهم کرده و مبادرت به تحدید و تهدید آزادی‌های مندرج در اصل اول منشور کانون نویسندگان ایران می‌کنند و در واقع همزمان با پایمال کردن حقوق صنفی نویسنده، جامعه را نیز به سمت تک‌صدایی سوق می‌دهند به این معناست که یک نهاد یا ارگان سیاسی وابسته به حاکمیت و دارای قدرت و اهرم‌های فشار، وارد قلمرو فعالیت صنفی - فرهنگی کانون می‌شود و حاصل این تداخل، تقابلی را به ناگزیر باعث می‌شود که با ایجاد دو قطبی سیاسی - صنفی، کانون را به دفاع از حقوق اولیه، انسانی و بدیهی خود وامی‌دارد. کوتاه سخن این که در برابر کنش سیاسی یک نهاد

سیاسی که در پناه قدرت است، واکنش کانون نویسندگان ایران، یک فعالیت صنفی و فرهنگی آزادی خواهانه در راستای دفاع از حقی همگانی و غیر انحصاری یعنی دفاع از «آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بی هیچ حصر و استثنا» است.

مرداد ۱۴۰۰

فهرست منابع:

- بابایی، پرویز. (۱۳۹۱). فرهنگ اصطلاحات و مکتب‌های سیاسی، تهران: انتشارات نگاه
- بشیریه، حسین. (۱۳۸۶). آموزش دانش سیاسی، تهران: نشر نگاه معاصر
- جانسون، گلن. (۱۳۷۷). اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و تاریخچه‌ی آن، ترجمه‌ی محمدجعفر پوینده، تهران: نشر نی
- سپانلو، محمدعلی. (۲۰۰۲). سرگذشت کانون نویسندگان ایران، سوئد: نشر باران
- عالم، عبدالرحمن. (۱۳۸۳). بنیادهای علم سیاست، تهران: نشر نی
- کانون نویسندگان ایران. (۱۳۹۳). منشور و اساسنامه‌ی کانون نویسندگان ایران، بی‌جا: انتشارات اندیشه‌ی آزاد
- مارکس، کارل. (۱۸۴۲). سانسور و آزادی مطبوعات، ترجمه‌ی حسن مرتضوی (۱۳۸۴) تهران: نشر اختران
- مختاری، محمد. (۱۳۹۴). زاده‌ی اضطراب جهان، مشهد: انتشارات بوتیمار

کانون یا محفل، تشکل یا تشکیلات

علی کاکاوند

در این متن سعی دارم با نگاهی از نزدیک به کانون سفرنامه‌ای کوتاه بنویسم و از حرف‌های تکراری و تاریخ‌نگاری پرهیزم و با نگاهی انتقادآمیز، به بود و نبود کانون در آینده پردازم. وقتی بزرگترین احزاب سیاسی در این کشور نابود شده‌اند پس نابودی کانون هم امکان پذیر است. نگاه نقادانه در ایران کم است و در کانون نیز این نگاه رو به کاستی گذاشته است شاید به قصد حفظ کانون و حفظ امنیت اعضای آن، نقد و انتقاد کم رنگ است؛ چون در یک طرف کانونی فرهنگی است که باید از آن محافظت کرد و در طرف دیگر موجوداتی مسلح و خرافاتی که هر لحظه آماده‌اند تا هر نویسنده‌ای را بدرند و بخورند. اما به نظر من، نباید از نقد و افشاگری بهراسیم. بهتر است از هیچ‌کنش و واکنشی در کانون هراس نداشته باشیم، از بحث‌های نظری نترسیم. در عوض سعی کنیم با شفافیت و دوری از حب و بغض، نقش موثر داشته باشیم، چنان شفاف باشیم که هر کس از هر طرف نگاه کند تمام زوایای حرف و عمل ما را ببیند. اینگونه سرِ مگو در سینه‌ای نخواهد بود، دروغ بر حقیقت نخواهد چربید و روایت شخصی جایگزین روایت واقعی نخواهد شد. بدیهی است که امنیت افراد و حریم خصوصی

آنها همچنان باید محفوظ بماند. حال پرسش این است چه کنیم کانون بماند و آیا کانون روزی از بین خواهد رفت؟ به نظرم کانون را هیچ قدرتی بیرون از آن، از بین نخواهد برد. کانون متعلق به نویسندگان است و تنها نویسندگان می‌توانند آن را از بین ببرند. من در این متن تجربیات و نگاه خود را می‌نویسم و موجودیت، تقویت یا تضعیف کانون را به مواردی مرتبط می‌دانم که در ادامه خواهم نوشت.

۱- نگاه محفلی به کانون: کانون نویسندگان ایران تشکلی شفاف با جهت‌گیری در راستای رسیدن به آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ‌حصر و استثنا است. غلبه‌ی هر گونه نگاه محفلی در این تشکل موجب می‌شود اولاً شفاف نباشد ثانیاً آزادی بیان محدود شود. واقعیت این است که بر خلاف دهه‌های چهل و پنجاه خورشیدی که تا حدودی کوتاه و بلندی نام نویسنده و معرفیت آثار ادبی مسیر طبیعی خود را طی می‌کرد، امروز کشور لبریز از نویسندگانی جوان است که بسیاری از آنان وجود و هویت نویسندگی خود را مدیون باند بازی هستند. بدون این روابط دوستانه و ضد هنری، هرگز اسمی نخواهند داشت. هزار متن انتقادی هم از این دست بنویسیم ایشان هرگز عقب نشینی نخواهند کرد چون تمام زندگی ادبی‌شان به محفل بازی و حاشیه و ارتباط دوستانه می‌گذرد. همواره گفته‌ام آنان بازوی دوم سانسور هستند. سانسور دولتی یک سو ایستاده و سانسور برخی نویسندگان مستقل که هر کسی غیر از خود را حذف می‌کنند سوی دیگر ایستاده است. اینچنین است که مردم از ادبیات دور می‌شوند چون بعد از مدتی می‌فهمند سانسور و این روابط چه توهینی به شعور آنها کرده است، ادبیات نیز به سمت ابتذال و بی‌مایگی پیش رفته است چون آثار ادبی و هنری مستقلاً معرف خود و صاحبانشان نبوده‌اند، بلکه به زور به خورد جامعه داده شده‌اند. اما کانون چه ربطی به این محافل دارد؟ این نسل، این نویسندگان، این روابط وارد کانون می‌شوند، عضویت در کانون حق نویسندگان است و کسی هم نمی‌تواند مانع شود اما می‌توان در کانون راه را بر حذف و سانسور و روابط نامیمون بست. باید محکم و شفاف در مقابل هر گونه رفتار فرقه‌گرایی ایستاد. این وظیفه‌ی تک‌تک

اعضای کانون و بخصوص هیئت دبیران است. جلسات رسمی کانون و برنامه‌های فرهنگی و مجلات آن محلی برای محفل‌بازی و باج دادن یا حذف و سانسور نیست. این امکانات حداقلی متعلق به تمام اعضای کانون است حتی اگر منتقد و معترض به برنامه‌های کانون باشند. رابطه‌ی محفلی، علیه هر تشکل پیشرو است و چون موریا نه‌ای به سرعت تکثیر می‌شود و کانون را از درون می‌جود و می‌خورد. لابی‌گری و فرقه‌گرایی به هر شکل و با هر هدفی به نفع کانون نویسندگان ایران که تشکلی شفاف محسوب می‌شود نیست، چرا که لازمه‌ی لابی‌گری، جلسات مخفی و پشت پرده و منافع شخصی یا فرقه‌ای است، در حالی که کانون به طور شفاف به آزادی بیان همه‌ی جمعیت یک کشور و حقوق همه‌ی نویسندگان می‌پردازد. مثلاً وقتی قرار است از میان کل نویسندگان کشور، پنج نفر برای شعرخوانی یا سخنرانی دعوت شوند اما در میان آنها دوست و آشنای دعوت‌کننده حضور داشته باشد اصلاً به نفع کانون نیست. تاثیر جایزه‌های ادبی و رفاقت‌های محفلی را بر برنامه‌های کانون و کمیسیون فرهنگی به وضوح دیده‌ام. این رفتارهای نویسنده‌ی معاصر ایرانی نیاز به مراقبت مداوم دارد. بدترین ضربه‌ای که کانون از این محفل‌ها می‌خورد این است که هیچ قوام و دوامی ندارند، هر محفل دوستانه در عرض چند ماه به دشمنی اعضایش تبدیل می‌شود. بنابراین نگاه محفلی، کانون را به یک کشتی کژ و مژبی لنگر تبدیل می‌کند که ممکن است به هر جزیره‌ای برسد یا نرسد. آنان که زمانی طولانی مشغول باندبازی یا خریدن اعتبار جعلی بوده‌اند طبیعی است که کانون را نیز یک محفل ببینند. وظیفه‌ی افراد واقعاً مستقل است که با بدبینی واقع‌گرایانه مراقب این رفتارها باشند. این رفاقت‌ها گاهی راهی است برای نفوذ نیروهای امنیتی به کانون که پیش از این نیز اتفاق افتاده است. خلاصه‌ی حرف اینک: بدهکار هر کس هستید آن را بیرون از کانون و حتی بیرون از ادبیات جبران کنید و برای ادای دین به دیگری، از کانون نتراشید و نخراشید. پیش از آنکه به جلسه‌ها و برنامه‌های کانون وارد شوید، روابط محفلی را پشت در بگذارید.

۲- نگاه تشکیلاتی به کانون: کانون نویسندگان ایران مجموعه‌ای است از تعدادی نویسنده،

کلمه در آن مهم است. کلمه‌ی «تشکیلات» در اساسنامه‌ی کانون نیامده است. همینطور کلمه‌ی سیاسی در تعریف کانون یا شرح وظایف آن نیست. پیش‌تر در یادداشتی با عنوان «گفتن از کانون نویسندگان ایران وقتی صحنه‌ی گفتگو خونین است» درباره‌ی سیاسی بودن نویسنده‌ی معاصر و سیاسی نبودن کانون، مفصل نوشته‌ام و اینجا تکرار نمی‌کنم.

قطعاً نمی‌شود تمام مفاهیم و اصطلاحات را در متن یک اساسنامه که باید خلاصه باشد، گنجانند. اما برخی کلمات آنقدر مهم و تعیین‌کننده هستند که بود و نبود آنها در اساسنامه جایگاه تشکیلی چون کانون را مشخص می‌کند. تشکیلات، تشکل، نهاد و سازمان، واژگانی مترادف هستند اما در ساحت فرهنگ و سیاست معاصر، هر کدام بار معنایی ویژه‌ای را بر خود دارند که نمی‌توان از تفکیک آنها به راحتی گذشت. در این ساحت، اغلب منظور از تشکیلات، حزب است. تشکیلات، دبیر کل دارد، وضعیتش نردبانی است. یکی آن بالا نشسته، بعد نفر بعدی ست، بعد نفر یا گروه بعدی... کسی حق ندارد سلسله مراتب را زیر پا بگذارد. مروری بر اساسنامه یا مرامنامه‌ی احزاب نشان می‌دهد که چقدر در تشکیلات بحث بالاتر-پایین تر و سلسله مراتب و فرمانده و رهبری مطرح است، در حالی که در کانون جایگاهی ندارد. برای دقیق شدن در این موضوع اساسنامه و مرامنامه‌ی سه حزب، سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، حزب مؤتلفه اسلامی و حزب کارگزاران سازندگی و علاوه بر اساسنامه‌ی کانون، اساسنامه‌ی دو تشکل سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و اتحادیه آزاد کارگران ایران را که همگی در اینترنت در دسترس هستند، مرور کردم. اگر آنها را مطالعه کنیم متوجه وجه غالب تشکیلات و سیستم نردبانی در دسته‌ی اول و سیستم همکاری و برابری اعضا در دسته‌ی دوم خواهیم شد.

سیستم امام-امت، چوپان-گله، فرمانده-سرباز، شاه-میهن... در نظر من نویسنده، پیشیزی ارزش ندارد. اگر لغتی از این جنس در اساسنامه‌ی کانون بود هرگز عضو نمی‌شدم. عده‌ای نویسنده‌ی معترض امروزی هستند که به این سیستم‌ها اعتقاد دارند، اما نمی‌دانم مشکل

ایشان با شاه یا ولی فقیه چیست؟ وقتی تو دنبال لیدر یا زیردست می‌گردی از نظر من یعنی ربطی به آزادی‌خواهی و ادبیات و مدرنیته نداری. نگاه بالاتر-پایین‌تر نگاهی سنتی است که به کانون ضربه می‌زند، استقلال نویسنده را زیر سوال می‌برد، فردیت نویسنده را حذف می‌کند و کار به جایی می‌رسد که گاهی بیست عضو کانون در حد یک عضو اهمیت نداشته باشند. از طرفی شخصیت محوری، اینکه تو باشی کانون می‌ماند یا تو نباشی نابود می‌شود و بالعکس، برای هر تشکل آزادی‌خواهی سم است. کانون باید بتواند مدام از اعضای جدید استفاده کند و آنقدر کارها را تقسیم کند که بود یا نبود یک نفر به آن ضربه نزند. هم حکومت نتواند با حذف یکی دو مهره آن را فلج کند و هم افراد فعال آن خسته نشوند. وگرنه به یک اداره تبدیل می‌شود که مدام افرادی مشخص در حال انجام کارهای اداری بی‌مزد و منت هستند و بقیه اصلاً نقشی در آن ندارند مگر در حد حضور در مجمع عمومی و سالی یک بار فعالیت چند ساعته. مهم‌تر از همه اینکه کانون در منطقه‌ای است که آزادی‌مردمانش کم‌رنگ است و سنت بر هر چیزی غلبه دارد، پس کانون به مانند مدرسه‌ی آزادی بیان نیز نقش مهمی در آموزش افراد دارد. این امر زمانی موثر است که افراد فعال زیاد باشند، مدام جایشان را با هم عوض کنند و از نیروهای جدید کمک بگیرند. ایده‌های جدید، فکرهای جدید، راه‌های نو... چیزی ست که کانون به آن نیاز دارد تا از مسائل روز عقب نماند؛ چون روش‌ها، مشکلات، راهکارها و ابزار تغییر می‌کنند، گرچه منشور همان است. تکیه بر نردبان شخصیت و تشکیلات، این فرصت را از کار آموزشی و فرهنگی می‌گیرد.

البته کانون ارکان دارد، مجمع و هیئت دبیران دارد، اما اینها با تشکیلات حزبی متفاوت است. در واقع بدون ارکان، گرداندن جلسات کانون غیر ممکن است. این حداکثر چارچوبی است که تشکلی آزاد دارد. بیش از این روا نیست. هر جا کانون از تشکلی آزاد با تکرر آرا، به حزبی تک نظری یا فرد محور نزدیک شود خطر نابودی آن وجود دارد. نگاه حزبی حتی در بین برخی جوانان عضو کانون وجود دارد، اینکه می‌خواهند از آزادیخواهان قدیمی، پیر و

پیشکسوت بسازند در حالی که آنها خود مخالف این نگاه بوده‌اند، چون نگاهی ولی فقیه مآبانه است. کل این قضیه صرفاً یک خطر است که گاهی نمایی از آن را دیده‌ام اما غالب نیست. موضوع فقط استفاده از واژه‌ی تشکیلات یا نهاد نیست بلکه رفتارهایی است که ممکن است از اعضا سر بزند از جنس رفتارهای تشکیلات سیاسی. از این منظر علاوه بر خطر غلبه‌ی یک خط سیاسی که همواره در کمین کانون بوده و هست دو خطر دیگر نیز وجود دارد:

خطر اول برآمده از تشکیلات دانستن کانون، رقابت است؛ این که اعضای آن با هم رقابت کنند تا صندلی‌هایی تهی از مقام کسب کنند، طوری که همکاری اعضا به رقابت، مبارزه با سانسور به حذف دیگری و تقویت جایگاه کانون به تحقیر یکدیگر تبدیل شود. گاهی روش‌های حذف به چنان مرحله‌ی کودکانه و لجوجانه‌ای می‌رسد که حتی یادآوری آنها در این متن، کاری سطحی خواهد بود.

خطر دوم تک صدایی است: تلاش برای خفه کردن صدای مخالف، حذف دیگری و تلاش برای تک صدایی کردن فضا، موجب شده است در سال‌های اخیر بر تعداد بازجوهای مستقل و روشنفکرهای سانسورچی افزوده شود تا جایی که بارها نوشته‌های من در فضای مجازی پایش به جلسات رسمی باز شده است؛ یا کسانی از کانون و بیرون کانون با روش‌های مختلف محفلی و سنتی سعی در اثرگذاری بر اعضای کانون و ساکت کردن امثال من داشته‌اند. این یعنی کانون را با یک حزب سیاسی اشتباه گرفته‌اند و به بهانه‌ی تشکیلات بودن کانون، آزادی بیان افراد را محدود کرده‌اند. آزادی بیان خلاصه‌ی جوهر و خون نویسندگان عضو کانون است و قابل تحریف و معامله نیست. کار در نهاد کانون با کار در تشکیلات سیاسی متفاوت است چون اعضای آن نه تنها نویسنده‌اند که تمام فعالیت کانونی‌شان در راستای امر آزاد اندیشیدن و آزاد نوشتن است. پس نباید مصلحت و منفعتی بالاتر از آزادی بیان وجود داشته باشد. در حالی که در انواع تشکیلات، آزادی بیان به شدت محدود و حدود آن را روابط منفعت طلبانه و قدرت مدارانه تعیین می‌کند. شاید بد نباشد بگویم: پیش از آنکه به جلسه‌ها و برنامه‌های کانون وارد شوید، روابط تشکیلاتی را پشت در بگذارید.

۳- تشکل و نویسنده: آنچه کانون را در جایگاه واقعی خود به خوبی نگه می‌دارد این است که بین دو موضوع «نویسنده بودن اعضای کانون» و «کار جمعی طبق منشور و اساسنامه» تعادل برقرار شود. یعنی هر گاه تشکل بودن و کار جمعی بر امر نویسندگی بچربد یا امر نویسندگی بر کانون بودن و تشکل بودن بچربد، ما ضربه می‌خوریم. همواره به خود یادآوری کنیم: «ما نویسنده‌ایم» که «درباره‌ی یک ضرورت» دغدغه داریم و گرد هم آمده‌ایم تا برای آزادی بیان تلاش کنیم. اولاً ما گروهی سرباز عضو یک تشکیلات یا گروهی سیاسی به دنبال حزب و رهبری نیستیم بلکه ما مشخصاً نویسنده‌ایم و بر این تاکید داریم. ثانیاً ما نویسنده‌های غارنشین عصر حجر با ابزار مدرن نیستیم، بلکه دریافته‌ایم که با وجود اختلاف سلیقه باید گاهی کنار هم باشیم تا از حقوق صنفی و آزادی بیان دفاع کنیم. هر بار بین تشکل بودن کانون و نویسنده بودن اعضایش یکی بر دیگری غلبه کند، کانون صدمه می‌بیند. خوب است که همواره در مورد هر تصمیمی در کانون، این دورا در نظر داشته باشیم. در واقع نباید فراموش کرد که این کانون با هر سندیکا و اتحادیه‌ای متفاوت است چون اعضایش متفاوت هستند. متفاوت به معنای بهتر یا بدتر از سایر مردم نیست.

با افرادی مواجه شده‌ام که درخواست عضویت داده‌اند و چیز زیادی از کانون و حتی ادبیات نمی‌دانند اما می‌خواهند عضو کانون بشوند. حتی برخی افراد که عضو شده‌اند از ادبیات ایران و جهان غافل هستند و با انتشار دو کتاب بی کیفیت وارد کانون شده‌اند، چون تصور کرده‌اند کانون محلی برای معرفی ایشان و آثارشان است؛ یا کسانی که فقط خواسته‌اند عضو یک تشکل بشوند و نویسنده و نوشتن برایشان اهمیتی ندارد، حتی شعر و داستان را به تمسخر می‌گیرند. نکته‌ای مهم اضافه کنم، بر خلاف نظر برخی دوستان که تصور می‌کنند کانون در هنگام درخواست عضویت نویسندگان، کیفیت آثار ادبی را قضاوت نمی‌کند، طبق تبصره دو، بند پ از ماده شش اساسنامه، کیفیت آثار متقاضی باید بررسی شود. در این تبصره ذکر شده است: «هیئت دبیران کانون برای تشخیص ارزش کیفی اثر یا آثار چاپ شده‌ی متقاضی طبق مفاد این

اساس نامه کمیسیون یا کمیسیون‌های خاصی تشکیل می‌دهد. اتخاذ تصمیم نهایی بر عهده‌ی هیئت دبیران خواهد بود.» این یعنی ارزشگذاری علمی یا ادبی هر اثر مد نظر قرار بگیرد. اگر نویسنده، جعلی باشد نه تنها اهداف مهم فرهنگی اساسنامه را دنبال نخواهد کرد که علیه آن خواهد بود. خلاصه‌ی این بند: پیش از ورود به هر جلسه و برنامه‌ای در کانون، آگاه باش که به «جمع» «نویسندگان» وارد می‌شوی.

۴- مسائل را شخصی نکنیم: یکی از مهم‌ترین دلایل‌های دوری برخی نویسندگان حرفه‌ای از کانون، برخوردهای سلیقه‌ای و شخصی است. برخورد شخصی در یک جلسه‌ی رسمی آن جلسه را از رسمیت خارج و به یک محفل تبدیل می‌کند. بارها در جلسات رسمی دیده‌ام رفتار شخصی از نوع «تو نمی‌دانی» «فلانی از تو بهتر است» «تو... تو» و حتی بدتر از این‌ها به اسم «شفافیت و قاطعیت» علیه کسانی به کار رفته است که نخواسته‌اند یا نتوانسته‌اند از خود دفاع کنند و ترجیح داده‌اند سکوت کنند، قهر کنند یا جلسات را برای همیشه ترک کنند. شخصاً هم با نوع برخورد نفر اول که مسائل را شخصی کرده است و هم با قهر و کناره گرفتن از سوی دومی مخالفم؛ اما به نظرم خوب است در جلسات رسمی هر کس مجری جلسه می‌شود حرف نفر اول را قطع کند و با یک تذکر «مسائل را شخصی نکنیم» به او نوبتی دیگر بدهد تا حرفش را بزند. در واقع نباید سن و سال، جنیست، میزان سابقه در کانون، برای هیچ عضوی حق ویژه ایجاد کند تا به جای بحث و تبادل نظر سعی در محکومیت یا زمین زدن دیگری کند. تمام اعضای کانون حق یکسان دارند و کسانی که مجری جلسات رسمی می‌شوند مدام باید این را در نظر داشته باشند، کانون ضعف اجرا و مجری دارد. حق ویژه تا جایی پیش رفته است که در این سال‌ها شخص یا اشخاصی از اعضاء، بیرون از جلسات رسمی سعی در هدایت برنامه‌های کانون داشته‌اند و گاهی برای دبیران کانون خط و نشان کشیده‌اند. نمونه‌ی امر شخصی نیز دعوی کودکانه بین اهل شعر و داستان با اهل تحقیق و ترجمه است که بعید می‌دانم کسی به آن پرداخته باشد. خلاصه‌ی این بند: پیش از شرکت در جلسه و برنامه‌ی کانون، دعوا و مسائل شخصی را پشت در بگذارید.

۵- کانون در کانون درست نکنیم: به یکی از چند دلیلی که ذکرش رفت، ممکن است تعدادی از نویسندگان عضو کانون بخواهند گروهی و لو موقت در کانون درست کنند: یا هم فرقه هستند و دنبال لابی کردن هستند، یا اهداف حزبی و سیاسی خاصی را در کانون دنبال می‌کنند، یا به آیین شبان‌رمگی مشغولند یعنی به دنبال لیدری یک گروه هستند، یا اصلاً متوجه کار کانونی نیستند، یا با فرد و افرادی مشکل دارند و مسائل کانون را شخصی دیده‌اند و به دنبال برخورد با مسائلی هستند که به خیال خودشان شخصی است.

درست که نوشتن کانون تشکیلات نیست اما ارکان و اساسنامه و کمیسیون‌هایی دارد که کارهای کانون را به پیش می‌برند. کار گروهی اعضای کانون در خارج از کانون، کار اشتباهی است. چند بار پیش آمده است که تعدادی از اعضای کانون که نخواستند نامزد عضویت در هیئت دبیران یا کمیسیون‌ها بشوند، ساده لوحانه یا به قصد لیدری سعی کرده‌اند کارهایی که از وظایف کانون است، انجام دهند. ممکن است تعدادی نویسنده‌ی غیر عضو بخواهند کار فرهنگی بکنند یا تعدادی نویسنده‌ی عضو، بخواهند عملی سیاسی خارج از کانون انجام دهند، یا تعدادی از اعضا بخواهند کار فرهنگی مستقل از کانون انجام دهند، هر سه قابل قبول است. اما اینکه چند عضو کانون کار جمعی در رابطه با کانون انجام بدهند، چه معنایی جز لجباجت و موازی کاری دارد؟ گاهی بیرون از کانون جلساتی در رابطه با فعالیت کانونی برگزار می‌کنند یا متنی با امضای تعدادی از اعضا منتشر می‌کنند، یا سعی در یارگیری دارند تا به اهدافی برسند، همه اینها غلط است. کانون صدهزار نفر عضو ندارد که نیاز باشد چند نفر متنی امضا کنند و به دفتر آن بفرستند یا به صورت عمومی منتشر کنند. در دو سال گذشته چه آنان که در دفاع از فردی یا علیه دبیران منتخب متنی امضا کردند و چه آنان که برای تعلیق یک عضو امضا جمع کردند، مرتکب اشتباه شده‌اند. به نظر من ایشان، کانون در کانون درست کرده‌اند. با این کارها دو دستگی و چند دستگی به وجود می‌آید. بهتر است هر متن به صورت فردی به دفتر یا ایمیل کانون ارجاع داده شود. جمع‌آوری امضا له یا علیه افراد، چه معنایی دارد جز فشار آوردن بر

هیئت دبیران به قصد رسیدن به یک هدف خاص؟ هر اعتراضی با مجمع عمومی امکان پذیر است که شرح آن در فصل پنجم اساسنامه آمده است. در واقع اعضای کانون فقط می‌توانند جهت تشکیل «مجمع عمومی عادی به طور فوق‌العاده» امضا جمع کنند تا نظرات و انتقادات خود را در مجمع طرح کنند، نه اینکه بر خلاف اساسنامه نظرات و انتقادات خود را مستقیماً و بدون مجمع، با یک متن چند امضایی به دبیران تحویل دهند.

کانون تاسیس شده است تا نویسندگان با وجود استقلال فردی و اختلاف نظر، به یک کار جمعی حول منشور و اساسنامه مشغول بشوند. هر گونه کار جمعی اعضای کانون باید در محدوده‌ی برنامه‌های رسمی کانون باشد وگرنه یعنی تشکیل یک جمع جدید. گویا عده‌ای جمع شوند و بگویند ما می‌خواهیم کانونی نو تاسیس کنیم، اما عضو کانون قدیم هم می‌مانیم. امضا جمع کردن اعضای کانون در رابطه با فعالیت‌های کانون کاری غلط است چون جمع شدن نویسندگان را به تفریق آنان تبدیل می‌کند. وقتی شما جمعی محدود هستید آنگاه انتقاد فردی معنا دارد نه جمعی، وگرنه جمعی در کار نخواهد بود. پس هر جلسه درباره کانون باید شفاف باشد. هر کنش فرهنگی که به وظایف کانون مربوط است اگر با هماهنگی مجمع یا دبیران نباشد بوی تفرقه می‌دهد و ارزشی ندارد. مصداق آنچه نوشتم این موارد است: جمع آوری امضا برای تشکیل مجمع حداکثری، جمع آوری امضا جهت تعلیق یک عضو خاطی کانون، جمع آوری امضا علیه دبیران منتخب انتخابات تکمیلی، جمع آوری امضا در دفاع از مردم خوزستان، تشکیل گروهی مجازی در دفاع از اعضای زندانی کانون که صاحبان این گروه خود عضو کانون بودند و خارج از کانون و کمیسیون‌ها فعالیت کانونی داشتند. البته این موارد همه در یک سطح و به یک میزان مخرب نبوده‌اند، حتی همجنس نبوده‌اند، اما همه از نظر نقش داشتن در گروه گروه شدن کانون، مشترک هستند.

ماه‌های بعد از انقلاب پنج‌جاه و هفت نیز اعضایی از کانون در نشریات حزبی خود، با امضای دسته جمعی علیه هیئت دبیران و کانون دست به اعتراض زدند، نتیجه‌اش هم مشخص

است. انتقاد و امضای جمعی علناً و عملاً یعنی کانون در کانون درست کردن و کاری ضد کانونی است. تبدیل این امر به یک سنت موجب تفرقه در کانون است و ضروری است که در مقابل آن ایستاد.

در مورد امضا جمع کردن و بیانیه‌های جمعی خارج از کانون که از سوی اعضای کانون چند بار اتفاق افتاده است، برای دوستانی مثالی زدم که اینجا نقل می‌کنم: فرض کنید اتوبوسی کرایه کرده‌ایم به سفری برویم. کرایه را کانون پرداخت کرده است، اتوبوسی با صندلی‌های راحت و ایمن با کمر بند ایمنی و هر نفر یک صندلی. حال تعدادی می‌آیند داخل اتوبوس که صندلی تاشو به همراه دارند و وسط راهرو می‌نشینند. به آنها می‌گوییم: بفرمایید روی صندلی اتوبوس بنشینید. راه طولانی است، با آن صندلی‌های ساحلی و تاشو خسته می‌شوید ضمن اینکه ایمن نیستند و با هر ترمزی ممکن است صدمه ببینید، هم صندلی برای شما رزرو شده است هم هزینه‌ها پرداخت شده است و هم اینکه شما مسیر راهرو را گرفته‌اید. مقصد که یکی است اتوبوس هم که همان است چه معنا دارد که شما اتوبوسی در اتوبوسی درست کرده‌اید؟ این لجاجت از کجا آمده است؟ اعضای کانون کشته شدند زندان رفتند و تهدید شدند، این هزینه‌ها را کانون داده است. چرا دنبال هزینه‌ی تازه برای خودتان هستید؟ از طرفی کانون نیاز به نیروی تازه دارد، چرا در کمیسیون‌ها مشغول نمی‌شوید تا کارهای کانون خودتان را به پیش ببرید؟ لطفاً به جای هدر دادن وقت و انرژی در جای دیگر، بیایید و این همه جای خالی را پر کنید.

آیا ما نمی‌توانیم هم‌زمان علیه وضع موجود مبارزه کنیم و اگر با هم اختلاف نظر داریم برای آن نیز راه درست را انتخاب کنیم؟ راه درست مشارکت و فعالیت در جلسات رسمی کانون و استفاده از ظرفیت‌های منشور و اساسنامه است. نه اینکه اعضا را به خانه‌ی خود دعوت کنیم و سعی در یارگیری و یارکشی داشته باشیم. کار برخی جلسات مخفی به جایی رسید که بعضی دوستان موضوع این جلسات را به حاکمیت مرتبط دانستند با این تصور که نیروهای امنیتی در

حال برنامه‌ریزی پشت پرده هستند. من چیزی از پشت پرده نمی‌دانم اما شک ندارم که گروهی از اعضای کانون در دو سال گذشته از اواسط ۱۳۹۸ تا امروز اواسط ۱۴۰۰ مشغول کار گروهی و تشکل یافته علیه هیئت دبیران و به نظر من علیه کانون بوده و هستند. قطعاً کانون زمانی ضربه می‌بیند که مراقب این مسائل نباشد. کل حرف من در این یادداشت نیز همین بود که کانون مراقب باشد وگرنه ضربه می‌خورد، که تا امروز چنین بوده است یعنی کانون با مراقبت، کمترین ضربه را خورده است. چون برنامه‌ها لو رفته است و کانون‌های در کانون جز هیاهو چیزی برای عرضه نداشته‌اند.

مراقبت همیشگی از کانونِ رادیکال، پیشرو و آزادیخواه وظیفه‌ی هر انسان متفکر معاصر است و به لطف وجود چنین انسان‌هایی کانون همچنان استوار به پیش می‌رود، گرچه این راه را بدون هزینه طی نکرده است اما تا وقتی که چنین مراقب باشیم، کانون در سمت درست به پیش خواهد رفت و تشخیص این سمت مهم است، چون وجود کانون مهم است چرا که تنها امید روشن‌نویسندگان مستقل ایران است.

مروری بر دو اصل اساسی کانون نویسندگان ایران

حافظ موسوی

پنجاه و سه سال پیش شماری از نویسندگان آزادی خواه ایران گرد هم آمدند و نهادی به نام «کانون نویسندگان ایران» را بنیاد گذاشتند. آن‌ها درباره‌ی خیلی از مسائل، از جمله سیاست، زیبایی‌شناسی، ایدئولوژی، دین، اخلاق و... دیدگاه مشترک نداشتند، اما دو خواسته‌ی مشترک، آن‌ها را به هم پیوند می‌داد: ۱- برخورداری از حق آزادی بیان و چاپ و انتشار بدون سانسور ۲- داشتن نهادی مستقل برای دفاع از منافع صنفی نویسندگان.

این دو اصل هنوز هم حلقه‌ی اصلی پیوند اعضای کانون به یگدیگر است. به عبارتی می‌توان گفت امروز هم اعضای کانون اگر در هیچ موردی با هم توافق نداشته باشند، بر مبنای این دو اصل، برای دست‌یابی به هدفی مشترک، به هم پیوسته‌اند. البته این بدان معنا نیست که همه‌ی اعضا برداشتی یکسان از این دو دارند. من در این نوشته برداشت خودم را از این دو اصل با شما در میان می‌گذارم:

در نخستین منشور یا مرامنامه‌ی کانون که در سال ۴۷ زیر عنوان «درباره‌ی یک ضرورت» تصویب شد، درباره‌ی اصل اول چنین آمده است: «دفاع از آزادی بیان با توجه و تکیه بر قوانین

اساسی ایران- اصل ۲۰ و اصل ۲۱ متمم قانون اساسی- و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر، ماده‌ی ۱۸ و ماده‌ی ۱۹)) و اضافه می‌کند «هرکس حق دارد به هر نحوی که بخواهد، آثار و اندیشه‌های خود را رقم بزند و به چاپ برساند و پخش کند.» سی و یک سال بعد، همین اصل در منشور فعلی قانون (مصوب آذر ۱۳۷۸) این‌گونه به‌روز شده است: «آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بی‌هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ کس را نمی‌توان از آن محروم کرد.» (اصل اول منشور)

معنای این اصل، برخلاف آنچه که خرده‌گیران می‌گویند، کاملاً روشن است. قانون نویسندگان ایران بر این باور است که «همه‌گان» می‌توانند درباره‌ی «همه چیز» بیندیشند و نتیجه‌ی اندیشیدن یا اندیشه‌ی خود را بیان و منتشر کنند. هرگاه هر یک از این دو «همه» با محدودیت روبه‌رو شود، اصل آزادی خدشه‌دار می‌گردد. در مثل اگر گفته شود فلان گروه از مردم به هر دلیلی (از قبیل تعلق نژادی، جنسیتی، عقیدتی، سیاسی و...) حق بیان عقاید و اندیشه‌های خود را ندارند، آزادی معنا نخواهد داشت. یا چنانچه گفته شود همه‌ی مردم حق دارند عقاید و اندیشه‌هایشان را جز درباره‌ی چند موضوع مشخص (مثلاً دین، اخلاق، سیاست روز و...) بیان کنند، اصل آزادی به دلیل همین مستثنا شدن چند موضوع مخدوش می‌شود. ممنوع شدن بیان (تبلیغ) عقاید اشتراکی در قانون رژیم گذشته نمونه‌ای آشکار از این نوع مستثنا کردن بود. در رژیم فعلی دایره‌ی این‌گونه استثناها چنان گسترش یافته که آزادی به شیری بی‌یال و دم و اشکم تبدیل شده است.

نکته‌ی دیگری که در اصل اول منشور قابل تأمل است این است که چرا قانون که یک نهاد صنفی است، به جای دفاع از حق آزادی اندیشه و بیان و نشر برای اعضای خویش (نویسندگان)، خود را موظف به دفاع از حق آزادی اندیشه و بیان برای «همگان» می‌داند؟ برای این پرسش، دو پاسخ وجود دارد: نخست این که قانون از ابتدای تأسیس، تعریفی که از خود ارائه کرده است، همان طور که در اسناد پایه‌ای و بیانیه‌هایش بازتاب یافته، چیزی فراتر از یک نهاد صنفی است.

اگرچه از عبارت «روشنفکری» در منشور و اساسنامه‌ی کانون نام برده نشده، از روح منشور و سایر اسناد کانون پیداست که این نهاد از ابتدا برای خود «رسالت روشنفکری» می‌شناخته است. در بند ۳ ماده‌ی ۳ اساسنامه از «اعتلای فرهنگی جامعه» به عنوان یکی از هدف‌های کانون یاد شده است. این هدف چیزی فراتر از منافع صنفی اعضا را در نظر دارد. بنابراین به بخشی از رویکردهای کانون درباره‌ی موضوع‌ها و رویدادهایی که ظاهراً ربط مستقیمی به صنف نویسندگان ندارد و گاهی با اعتراض بعضی از اعضا روبه‌رو می‌شود، باید از دیدگاه رسالت روشنفکری و آزادی‌خواهی کانون نگریست. نادیده گرفتن این بخش از هویت کانون، و تبدیل کردن آن به یک تشکل زرد، به عبارتی خط بطلان کشیدن بر بخش عمده‌ای از تاریخ پنجاه و سه ساله‌ی این نهاد است.

اما پاسخ یا دلیل دیگری که درباره‌ی دفاع از حق آزادی اندیشه و بیان «همگان» و نه فقط نویسندگان به نظرم می‌رسد این است که حتی اگر از دیدگاه منافع صنفی نویسندگان به این موضوع نگاه کنیم، بازار تولیدات فرهنگی، ادبی و هنری در جامعه‌ای که مردم آن از آزادی محروم باشند رونقی نخواهد داشت. در جامعه‌ی استبدادی و در غیاب آزادی، فرهنگ می‌پژمرد و بی‌خریدار می‌شود. کالای فرهنگی در جامعه‌ای خریدار دارد که از فرهنگی زنده و پویا برخوردار باشد. شرط پدید آمدن چنین جامعه‌ای، «آزادی» است. از این رو نویسندگان و هنرمندان، هم به حکم رسالت روشنفکری خود، و هم به حکم منافع صنفی خود، کوشندگان عرصه‌ی فرهنگ و خواهان آزادی برای همگان‌اند.

در مورد اصل دوم، یعنی برخورداری نویسندگان از نهادی مستقل برای دفاع از منافع صنفی خود، روی دو عبارت اصلی (نهاد مستقل و منافع صنفی) باید تامل کرد. کانون در شرایطی تأسیس شد که از یک سو حکومت وقت به ابتکار فرح پهلوی در تدارک تأسیس انجمنی دولت‌ساخته برای نویسندگان ایران بود و از سوی دیگر در فضای سیاسی کشور و در بین نویسندگان و هنرمندان چندین گرایش سیاسی مختلف و گاه متعارض وجود داشت

که هر یک از آن‌ها ممکن بود بخواهند کانون را به زیر سیطره‌ی گرایش سیاسی و حزبی خود در آورند. بنیان‌گذاران کانون از همان ابتدا تکلیف‌شان در برابر تشکلی که وابسته به حکومت باشد روشن بود و مخالفت با چنان تشکلی یکی از انگیزه‌های اولیه‌ی تشکیل کانون بود. حفظ استقلال کانون از نهاد قدرت و حکومت در سال‌های پس از انقلاب نیز همچنان مورد توافق اکثریت مطلق اعضای کانون بود و هست. گروهی از اعضا که در اوایل دهه‌ی هشتاد برای به ثبت رساندن کانون کوشش می‌کردند و تأیید مجمع عمومی سال ۱۳۷۹ را به دست آوردند، جدا از این که با ایده‌ی آن‌ها موافق یا مخالف باشیم، به باور من به هیچ وجه هدف‌شان وابسته کردن کانون به حکومت نبود. آن‌ها گمان می‌کردند با به ثبت رساندن کانون می‌توانند امکان فعالیت آزادانه را برای کانون فراهم کنند. رفتار حاکمیت با کانون و دگراندیشان پس از فروکش کردن موج اول اصلاحات نشان داد که آن تحلیل خوش‌باورانه بوده است. بنابراین خوشبختانه در تمام این سال‌ها کانون استقلال و ناوابستگی به قدرت‌های حاکم را حفظ کرده است. اما چنانکه گفته شد سوی دیگر استقلال کانون، استقلال از احزاب و جریان‌های سیاسی است. نگاهی به تاریخ کانون نشان می‌دهد که بیشتر اعضا حساسیت این موضوع را از همان ابتدای تاسیس تا به امروز درک می‌کرده‌اند. از همکاری دو چهره‌ی شاخص منتسب به دو جریان فکری و سیاسی ناهمگون، یعنی به‌آذین و آل‌احمد، زیر سقف یک منشور، و انعطافی که طرفین از خود نشان داده‌اند، معمولاً به عنوان نمادی از استقلال کانون از احزاب و گرایش‌های سیاسی، و به عبارتی دیگر به عنوان نمادی از وحدت در عین کثرت در کانون یاد می‌شود. این یادکرد دور از حقیقت نیست؛ اما به گمان من، کانون در دوره‌ی سوم فعالیت خود (از ۱۳۷۷ به بعد) از این حیث مستقل‌تر بوده است. واقعیت این است که از زمان تاسیس کانون تا دهه‌ی شصت، فضای سیاسی و به تبع آن، فضای فرهنگی کشور زیر هژمونی احزاب، سازمان‌ها و گرایش‌های سیاسی (حزب توده، فداییان، مجاهدین، ملی‌گراها، اسلام‌گراها) بود و بیشتر اعضای کانون به یکی از این‌ها وابستگی مستقیم یا غیر مستقیم داشتند و همین وابستگی موجب

انشقاق و انشعاب در سال ۵۸ شد. سرکوب کلیه احزاب و سازمان‌های سیاسی از یک سو و ایجاد تشنت فکری در جامعه‌ی روشنفکری و جریان‌های سیاسی بر اثر شکست انقلاب بهمن، فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی و رواج یافتن ایده‌های پست‌مدرنیستی و نولیبرالی از سوی دیگر، اگرچه پیامدهای زیان‌باری برای تحولات سیاسی کشور داشت، نویسندگان و روشنفکران را بر آن داشت تا «مستقل» بیندیشند و برای برون‌رفت از بحران چاره‌جویی کنند. بازتاب این وضعیت را در پررنگ شدن فردیت و تنوع فرم و محتوای آثار ادبی دهه‌ی هفتاد به روشنی می‌توان دید. اگر نویسندگان کشور و از جمله اعضای کانون را تا پیش از دهه‌ی شصت از دیدگاه‌های سیاسی، ایدئولوژیک و زیبایی‌شناسی می‌شد در چند گروه به تعداد کمتر از انگشتان یک دست طبقه‌بندی کرد، اکنون چنین چیزی امکان‌پذیر نیست. افزون بر تنوع دیدگاه‌های سیاسی، ایدئولوژیک و زیبایی‌شناسی در میان اعضای قدیمی‌تر، در سال‌های اخیر شماری از نویسندگان نسل جوان، با تجربه‌ها و دیدگاه‌هایی متفاوت از نسل‌های گذشته نیز به کانون پیوسته‌اند. وجود این میزان تنوع و تکثر در آرا و عقاید در میان اعضا، هرچند ممکن است استقلال کانون از جریان‌ها و احزاب سیاسی را تضمین کند، اما باید در نظر داشت که حفظ یکپارچگی کانون و حفظ وحدت در عین کثرت منوط به وفاداری همه‌ی اعضا به منشور و رعایت دقیق سازوکار دموکراتیکی است که خوشبختانه در اساسنامه پیش‌بینی شده است. همین‌جا اضافه کنم که اگرچه پاسداری از اصول و موازین منشور و اساسنامه در درجه‌ی اول بر عهده‌ی هیئت دبیران است، از نقش تأثیرگذار و تعیین‌کننده‌ی اعضا نباید غفلت کرد. چنانچه اکثریت اعضا با احساس مسئولیت و آگاهانه در مجامع عمومی و انتخاب اعضای هیئت دبیران مشارکت ورزند، هیئت دبیران منتخب بر اساس موازین دموکراتیک، نماینده‌ی واقعی میانگین دیدگاه‌های اعضای کانون خواهد بود. گفتنی است که در ماده‌ی ۲۲ اساسنامه‌ی کانون راهکار عزل هیئت دبیران نیز پیش‌بینی شده است. برابر این ماده چنانچه یک‌سوم اعضای کانون از عملکرد هیئت دبیران راضی نباشند می‌توانند برگزاری مجمع عمومی عادی به طور فوق‌العاده

را درخواست کنند. بنابراین به گمان من اساسنامه‌ی کانون با دیدگاهی کاملاً دموکراتیک تدوین شده است و چنانچه همه‌ی اعضا به وظایف خود (پرداخت حق عضویت، شرکت در مجامع عمومی و رعایت مفاد منشور و اساسنامه) عمل کنند خللی در سازوکار دموکراتیک کانون ایجاد نخواهد شد.

بحث دیگری که می‌خواهم به آن پردازم درباره‌ی «منافع صنفی» نویسندگان است که کانون از ابتدای تأسیس تا کنون، دفاع از آن را یکی از هدف‌های خود اعلام کرده است. در لغتنامه‌ی دهخدا ذیل واژه‌ی صنف از جمله آمده است: «هر گروه و دسته و طبقه از پیشه‌وران و صاحبان حرفه و کسبه‌های هم‌شغل چنانکه صنف بزاز، قصاب و...». بر اساس این تعریف، نویسندگان هم به دلیل شغل و حرفه‌ی مشترکی که دارند اعضای یک «صنف» هستند. اما واقعیت این است که اگرچه نوشتن و نویسندگی «مشغولیت» اصلی بنیان‌گذاران کانون بود، «نویسندگی» جز در چند مورد استثنا (مثلاً شاملو و به‌آذین) «شغل» آن‌ها نبود، یعنی آن‌ها از طریق حق تألیف کتاب‌هایشان نان نمی‌خوردند. یکی پزشک بود، دیگری معلم یا استاد دانشگاه و غیره. بنابراین، اصلی‌ترین و شاید تنها مطالبه‌ی آن‌ها «آزادی بیان و نشر» بود. آن‌ها بیش از آن‌که در فکر تأمین منافع مادی خود باشند، در فکر فراهم شدن زمینه‌ی مساعد (آزادی) برای شکوفایی هنرشان و البته ایفای وظیفه‌ی روشنفکری خود بودند. در سال‌های پس از انقلاب بنا به دلایل متعدد و از جمله به این دلیل که اغلب نویسندگان مستقل و دگراندیش - نسل‌های قبل از مشاغل دولتی اخراج شدند و نسل جدید غالباً از امکان به دست آوردن شغل دولتی محروم شدند، بر شمار نویسندگان و مترجمانی که نویسندگی نه تنها «مشغولیت» بلکه «شغل» آن‌ها بود و هست افزوده شد. من آماری از شمار شاغلان در حرفه‌ی نویسندگی و مترجمی ندارم، اما از شمار عناوین کتاب‌هایی که منتشر می‌شود و شمار بنگاه‌ها و مؤسسات انتشاراتی می‌توان حدس زد که جمعیتی کثیر از این حرفه «نان می‌خورند»؛ هرچند در حد بخور و نمیر. اگرچه این‌ها اعضای بالقوه‌ی کانون‌اند، اما بسیاری از آن‌ها تمایلی به عضویت

در کانون ندارند؛ به این دلیل ساده که کانون به خاطر محدودیت‌هایی که نظام سلطه و استبداد بر او تحمیل کرده است قادر به تأمین خواسته‌های صنفی نویسندگان، از انعقاد قراردادهای دسته‌جمعی لازم‌الاجرا با ناشران گرفته، تا ایجاد تعاونی مسکن و... نیست. اگرچه کانون در مواردی، از اعتبار خود برای حل و فصل اختلاف نویسندگان با ناشران استفاده کرده و مانع ضایع شدن حقوق این یا آن نویسنده شده است، اما تأمین وجه مادی منافع صنفی نویسندگان چیزی بسیار فراتر از این است. ناگفته نماند که این محدودیت تنها شامل حال کانون نیست. حاکمیت فعلی به هیچ نهاد صنفی مستقلی اجازه‌ی فعالیت نمی‌دهد. بد نیست این توضیح را اضافه کنم که منظور من این نیست که کانون نباید و نمی‌تواند برای جذب هرچه بیشتر نویسندگان کشور برنامه‌ریزی و کوشش کند. برعکس، هرچه بر شمار نویسندگانی که مایلند با پذیرش منشور و اساسنامه به عضویت کانون درآیند افزوده شود، بر اعتبار و تأثیرگذاری کانون افزوده خواهد شد. این واقعیت که از میان نویسندگان مستقل کشور، کم نیستند کسانی که یا هنوز به عضویت کانون در نیامده‌اند و یا قبلاً عضو بوده‌اند و در این سال‌ها ارتباط خود را با کانون قطع کرده‌اند، مایه‌ی تأسف است. می‌توان بخشی از این واقعیت را به حساب هزینه‌هایی گذاشت که عضویت در کانون روی دست اعضا می‌گذارد؛ از قبیل احضار و بازجویی به دلیل عضویت در کانون که از نظر حاکمیت، نهادی غیرقانونی است. اما می‌توان از زاویه‌ای دیگر هم به این واقعیت نگاه کرد: گردانندگان کانون چقدر برای جذب نویسندگان مستقل کوشیده‌اند؟ یا دانسته و نادانسته در فراری دادن آن‌ها چقدر تأثیر داشته‌اند؟ من فراموش نمی‌کنم بلندنظری-امثال مختاری و گلشیری را که در به‌در به دنبال نویسندگان همدل برای پیوستن به کانون می‌گشتند. خود من با دعوت زنده‌یاد گلشیری به کانون پیوستم.

در پایان به عنوان جمع‌بندی این بخش از گفته‌هایم، اضافه می‌کنم که به گمان من همان‌طور که در بخش قبلی گفتم، دفاع از آزادی اندیشه و بیان و نشر، افزون بر وجه آرمانی و مرامنامه‌ای، مهم‌ترین وظیفه‌ی صنفی کانون نیز هست. کانون از طریق مبارزه‌ی پیگیر برای دفاع از آزادی

اندیشه و بیان و نشر، نه تنها از منافع صنفی اعضای خود که حاضر به پرداخت هزینه‌ی این مبارزه هستند، بلکه از منافع جمعی نویسندگان کشور حمایت می‌کند.

مرداد ۱۴۰۰

شان وجودی کانون نویسندگان ایران چیست؟

هرمز ناصرشریفی

اگر که به قول قدما فرض کنیم؛ شان، ظل وجود است، می شود مدخل ورود به بحث را این عبارت قرار داد که؛ شان کانون، متعاقب وجود آن است و از آنجا که وجود و شکل بودن کانون در طول تاریخش دچار تحول و تغییر شده است، شان آن نیز نمی تواند یا نمی توانسته جامد و لایتغیر باقی مانده باشد. در واقع این نوع نگاه دینامیک به امر شأنیت کانون ایجاب می کند که تحلیل ما به شکلی تاریخی و در بستر زمان شکل بگیرد و متأثر از واقعیت هایی باشد که کانون با آنها درگیر بوده و در مسیر برخورد با آنها به وضعیت فعلی خودش رسیده که منتج به موقعیت و وظایف نوین آن گردیده است.

به این ترتیب پاسخ به پرسشی که به عنوان تیتراژ این گفتار انتخاب شده است، به نوعی تعیین تکلیف بسیاری دیگر از پرسش های مهم کنونی ست، پرسش هایی که ما را در این مقطع تاریخی وادار کرده بایستیم و به پس و پیش موجودیت کانون نویسندگان ایران بنگریم. اعضا و آنان که با تاریخ کانون آشنایی دارند می دانند که شکل گیری این نهاد بر پایه ی خواست عمومی نویسندگان برای تقابل با سیطره ی حاکمیت بر حوزه ی اندیشه و بیان بوده و

همین جوهره، امروز در منشور کانون نویسندگان ایران به عنوان حق آزادی اندیشه و بیان و نشر بی هیچ حصر و استثناء خودنمایی می‌کند. همان ذاتی که شأن وجودی کانون بوده، هست و خواهد بود. هرچند که تعبیر اعضای کانون نویسندگان در برهه‌های مختلف تاریخی از امر آزادی اندیشه و بیان، به ویژه حصر و استثنای آن، هرگز یکسان نبوده است.

با یک نگاه تاریخی متوجه می‌شویم که عمق و وسعت خواست کانون نویسندگان ایران در باب آزادی اندیشه و بیان، دائماً در حال ازدیاد و گسترش بوده است. بررسی علت یا علل چنین تعمیقی محتاج نوشتاری جداگانه است اما می‌شود به اختصار اشاره کرد که تغییر مناسبات بین حاکمان و توده‌ی مردم و متعاقب آن، گذار از چند دهه‌ی خونبار سرکوب و مبارزه، به شکل طبیعی، جامعه را به سمت همگانی شدن خواست عمومی برای نظامی دموکراتیک و کانون را نیز به سمت برداشتی دموکراتیک‌تر از اصل آزادی بیان و اندیشه هدایت کرده است. چنان که در منشور کانون نویسندگان نیز در همین مقطع، عبارت «بی حصر و استثناء» در کنار حق آزادی اندیشه و بیان و نشر، تلاء می‌کند.

اما مسیر تاریخ بر همین منوال نماند. فشار و سرکوب بیش از پیش، دامن کانون نویسندگان را بیشتر و بیشتر گرفت و به تدریج بسیاری از نویسندگانی که عضو و بدنه‌ی کانون بودند در کنار فوت و فقدان عده‌ای، به دلایل مختلف منفعل شدند، مهاجرت کردند یا به هر شکل دیگر کانون را به حال خود واگذاشتند. آنچنان که از لیست مشهور ۱۳۴ نفر به جز ۲ یا ۳ نفر (اگر درست به یادمانده باشد آقایان جواهرکلام و حسن اصغری و شاید یکی دو نفر دیگر)، کسی در کانون باقی نماند.

اعضای باقیمانده حالا اما کسانی هستند که توان ایستادگی دارند، توان پرداخت هزینه دارند و به قول خودشان کانون را به دندان می‌کشند تا از پیچاپیچ بحران‌ها و سرکوب‌ها به سلامت عبور کنند. اما واقعیت دیگر این است که دموکراتیک بودن و دموکرات ماندن یک تشکیلات نیاز به تکرار افراد و اعضاء آن تشکل دارد. نویسندگان مبارزی که در کانون ایستادند و کانون را زنده نگاه داشتند، هرچند ممکن بود در دیدگاه‌های سیاسی یا فلسفی، متفاوت و یا حتا در تقابلی

باشند اما در چیزی مشترک بودند و آن ایستادگی و حفظ کانون نویسندگان ایران به عنوان نهادی مبارزه‌گر در برابر سرکوب‌گران آزادی بیان و عاملان سانسور حاکم بود.

به گمان من بحث پیرامون شأن کانون در همین نقطه تضاد و تناقضی را آشکار می‌کند که فی الحال موجب بروز نوعی دسته بندی در بین اعضا گردیده است و البته تمرکز بر روی حل آن، می‌تواند شاه‌کلید دری باشد که به سوی آینده‌ای روشن‌تر در پروسه‌ی حرکت تاریخی کانون نویسندگان باز خواهد شد. شکلی از آینده که اقلیت فعال را به سوی تشکل مطلوب، یعنی تشکلی با اکثریت فعال، سوق خواهد داد.

در واقع تناقض مورد بحث این است که آنچنانکه اشاره شد، در دوره‌ی اخیر فعالیت کانون، شرایط سیاسی و اختناق حاکم موجب تغییر بافت اعضای فعال درون کانون شده، اعضایی که عملاً مسئله‌ی اصلی شان مبارزه و ایستادگی است و به تبع آن، در چنین فضای مبارزاتی، ظلمت و باطلیت حاکمان به خودی خود نوعی وجهه‌ی «حق بودگی» به جبهه‌ی مبارزان می‌بخشد. این وجهه و نشستن در موضع حق، احتمال رفتار غیر دموکراتیک را از سوی افراد این جبهه افزایش می‌دهد. طرفین تناقض در همین وضعیت شکل می‌گیرند؛ «فرع شدن روح دموکراتیک در برابر اهمیت و اضطراب مبارزه و به گونه‌ای تقدس بخشی به مبارزه و مبارزان و دربندشدگان».

کانون در چند سال اخیر همواره با این تناقض درگیر بوده و البته همواره اعضای فعال کنونی تلاش کرده‌اند به شکلی، تعادل لازم را در میانه‌ی این دو سو حفظ کنند و در کنار اتخاذ مواضع بیرونی حق طلبانه و درجاتی از سعه‌ی صدر در درون تشکیلات و در برخورد با سایر اعضا، به اصل ریشه‌ای و شأن وجودی کانون که همانا برآمده از امر تعهد دموکراتیک است، پایدار بمانند. اما به باور من در مقاطعی این تلاش ناکام مانده و با حضور و شکل‌گیری نطفه‌های تندروانه، عملاً نقض گردیده است. از این رو شخصاً بیم آن دارم که این موارد به تدریج رو به گسترش گذاشته و موجودیت کانون را به سمتی سوق دهد که دموکراتیک بودن به امری ثانوی و حتا به رویکردی مرتجعانه تعبیر شود.

لازم به ذکر نیست که دموکراتیزم از جانب بسیاری از افکار مترقی به جرم ذات لیبرالیستی اش فاقد مقبولیت است یا حداقل با تعاریفی جدید ارائه می‌شود. اما به گمان من اولین گام برای مضمحل نشدن در ورطه‌ی این تضاد و رفتن به سوی ایده‌ی اکثریت فعال، پذیرش این نکته از سوی همه‌ی اعضاست که منشور کانون نویسندگان ایران و متن ۱۳۴ نویسنده که الصاق شده به منشور است، بر پایه‌ی نوعی تفکر دموکراتیک با برداشت کلاسیک از آن تدوین شده که پذیرنده انواع افکار و رویکردهای متفاوت است. خط قرمز منشور کانون فقط و فقط وابستگی عینی و عملی به قدرت است، گام برداشتن عملی و ملموس در سمت سانسور و نه بیش از آن. به باور من فقط چنین افرادی از حضور و ورود به کانون می‌توانند منع شوند و یا در صورت عضویت، فقط چنین افرادی لایق تعلیق و کنار گذاشتن هستند. تبلور امر دموکراتیک بدون کثرت اعضاء قابل دست‌یابی نیست، و البته قرار هم نیست که اعضاء، مشروط و مکلف به فعال بودن یا مبارز بودن باشند.

در برابر چنین تفکر مداراگرانه‌ای، آنچه که به وضوح قابل مشاهده است، وجود نوعی احتیاط (اگر نگوییم هراس) در برابر به انحراف کشیده شدن کانون از امر مبارزه و ایستادگی، در ذهن افرادی است که در سال‌های اخیر مسئولیت کانون را به دوش کشیده‌اند. اما شوربختانه همچنان که اشاره شد این نگاه در تضاد آشکار با تکثرگرایی و تحقق امر اصیل دموکراتیزم در کانون نویسندگان نیز هست. این نگرش همواره به دنبال پاک نگاه داشتن کانون از وجود و حضور عناصر «مشکوک» است که در لابلای سیاهی لشکر اعضاء بی‌فایده به درون کانون رسوخ می‌کنند. نام‌گذاری منتقدان به عنوان «مخرب» یا خرابکار و بیان این جمله‌ی ناپاک که «حساب منتقدان از خرابکاران جداست» ناشی و معلول همین احساس خطر نادرست و بی‌پایه است. طرفه آنکه در طرف مقابل، آنجایی که باید سخت گرفته شود، در طی این سال‌ها، به تسامح برگزار شده و بر آن بخش از منشور کانون که در آن به صراحت به بررسی کیفی آثار نویسندگان متقاضی عضویت اشاره شده، چشم پوشانندیم تا حدی که بررسی «کیفیت آثار»

را به اثبات عدم کتاب سازی تقلیل داده‌ایم. در نتیجه در شرایطی که هر کسی با پرداخت هزینه می‌تواند یکی دو کتاب بی کیفیت به چاپ برساند همزمان می‌تواند به عضویت کانون نویسندگان ایران هم نائل شود و جانشین اسامی بزرگ گذشتگان گردد. این به آن معناست که کانون علاوه بر نمای بیرونی اش که به همت تبلیغات سرپا بهتان حاکمیت، بیشتر یک تشکل سیاسی ست، در داخل نیز در انتخاب اعضای جدید، اصالت را نه به نویسنده‌ی واقعی بودن که به مبارز بودن و یا حداقل دوست مبارزان بودن، داده و از همین مسیر بازهم به تضعیف امر دموکراتیزم تشکیلاتی دامن زده است.

مشکل و مسئله‌ی این نگاه احتیاط آمیز در واقع این است که بخشی از جامعه را نادیده می‌گیرد. در بینش این دسته از اعضای کانون، آدم‌های معمولی و نویسندگان معمولی که دغدغه‌ی سیاسی ندارند اساساً حذف شده‌اند، وجود ندارند، یا به طور مثال نویسندگانی که غلط یا درست معتقدند هنوز آلترناتیوی برای سیستم سیاسی فعلی وجود ندارد و نباید بر روی حاکمیت شمیر کشید، یا فکر می‌کنند که وضعیت از بین رفتن حاکمیت فعلی یک فروپاشی ست و نه یک انقلاب، خائن و مزدورند. از طرف دیگر، افرادی که به رویه‌ی فعلی کانون انتقاد می‌کنند موجودیت مستقل و غیر وابسته‌شان زیر سوال می‌رود و باید اثبات کنند که خرابکار نیستند، در حقیقت این نوع باور بر این متکی ست که آدم‌ها یا در سمت ستمگراند یا در سمت ستمدیدگان، یا در سمت کارگران‌اند یا در سمت سرمایه داران، یا در سمت حق‌اند یا در سوی باطل و جامعه به دو بخش مشخص و مرزبندی شده تقسیم شده است که جز مبارزه و نبرد مناسب دیگری با هم ندارند. یعنی هرکس به غیر از مبارزه با حاکمیت چیز دیگری بگوید، به نحوی وابسته به حکومت است و قرار است کانون را به انحراف بکشاند.

جدا از اینکه به شکل تئوریک و نظری می‌توان بحث کرد که تا چه اندازه این نوع نگاه و تفکر درست یا غلط بوده یا هست، دست کم نتایج آن امروز و در وضعیت کنونی مشخص شده است، هرچند از کانون نام و اعتباری مانده که علاوه بر مواضع حق طلبانه‌اش در طول

همه‌ی این سال‌ها، از گذشته و تاریخ ۵۰ ساله و از نام‌های بزرگی که در سینه‌اش دارد، آب می‌خورد، اما در عین حال، اعضای فعال کانون فعلی، کمی بیشتر از تعداد انگشتان دست‌اند، رای دهندگان کانون به چند ده نفر کاهش یافته و به لحاظ آماری تعداد اعضای واقعی کانون احتمالاً درصد کمی از کل نویسندگان ایران هستند. در واقع این سوال بسیار اساسی در اینجا مطرح می‌شود که آیا تعداد بسیار زیاد نویسندگان غیر عضو کانون در سمت حکومت قرار دارند؟ اگر نه، چرا به سمت کانون نمی‌آیند؟ آیا کانون همچنان می‌تواند خود را نماینده‌ی نویسندگان ایران بنامد؟ اگر این سوال‌ها پاسخ قانع‌کننده‌ای ندارند، یا پاسخ این است که کانون جای نویسندگان آزادیخواهی است که حاضرند هزینه‌ی مبارزاتشان را پردازند نه جای هر نویسنده‌ای، آیا شأن وجودی کانون یعنی ایستادن در سمت دفاع از آزادی اندیشه و بیان، بی‌هیچ حصر و استثنا، با کوچک شدن و تحلیل کمی و کیفی اعضا، قابل حصول است؟

جمع‌بندی:

- شأن وجودی کانون همانا اصل اول منشور کانون نویسندگان است.
- اصل اول منشور نماد و نمودی واقعی و آشکار از روح دموکراتیک کانون نویسندگان ایران است.
- امر دموکراتیک و اصل اول منشور کانون، ضامن پذیرش تمام اندیشه‌ها و حضور و بروز همه‌ی حرف‌هاست، مستقل از آنکه صاحب اندیشه یا سخنگو چه رویکرد سیاسی یا ایدئولوژیکی داشته باشد.
- نمی‌توان به تحقق امر دموکراتیک و آزادی اندیشه و بیان بدون هیچ حصر و استثنا در جامعه و جهان بیرون از کانون اعتقاد داشت و اهتمام ورزید و همزمان در درون کانون، این قواعد را به بهانه‌ی جلوگیری از نفوذ افکار سازشکارانه یا هر عنوان دیگری، نادیده گرفت یا کوچک شمرد.
- کوچک شدن کانون نویسندگان ایران به لحاظ کمی، علاوه بر آنکه وضعیت نمایندگی

شأن وجودی کانون... ۷۳

نویسندگان کل ایران را زیر سوال می برد، حصول تشکیلات دموکراتیک و دفاع از تحقق جامعه‌ی دموکراتیک را نیز ناممکن می سازد.

تابستان ۱۴۰۰

کانون نویسندگان، یک تشکل روشنفکری

مسعود نقره‌کار

روشنفکر انسانی ست پرسشگر، نقاد و شک‌کننده، آینده‌نگر، تولیدکننده‌ی ایده و گفتمان‌ساز. روشنفکر با پرسشگری، تفکر نقادانه و شک، گذشته و حال، به ویژه سنت‌ها و نهادهای سنتی و خرافه‌پرستی را ریشه‌یابی می‌کند تا با توان سنجش و تفکیک راهی به سوی نو شدن و نو کردن حوزه‌های فکری، رفتاری، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بجوید و بنمایاند. نفوذ تاثیرگذار بر نظام ارزشی جامعه، سنت‌ها و ساختار شکنی، پیامد پرسشگری، نقادی و شک کردن است. جهان روشنفکری میدان جهش به سوی آینده است، در گذشته و حال و اکنون نمی‌ماند، پویاست. با فکر روشن‌اش آینده‌ای تجسم می‌کند و امید به تحقق‌اش می‌بندد. «سازنده‌ی تاریخ» است. خواستار نو کردن اندیشه و کردار (مدرنیته و تجدد) و نوسازی بر مبنای مدرنیته (مدرنیزاسیون) است. گفتمان‌ساز در معنای تلاش‌گر در راستای پدید آوردن اندیشه‌ی مدرن، فرهنگ‌ساز و فرهنگ‌مدار است، سازنده‌ی ایده، سخن و گفتمانی که در روان و شعور جامعه رسوخ کند. نخی که دانه‌های رنگین‌کمانی روشنفکری را کنار هم می‌نشانند «آزاداندیشی و آزادی‌خواهی» است. آزادی‌ای که در کار بردش معنا می‌شود و با آزادی دیگران

و رعایت آن در ارتباطی تنگاتنگ قرار می‌گیرد، آزادی مطلق در قلمرو اندیشه، و آزادی کردار و عمل در گستره‌ی قانون، قانونی دمکراتیک و عادلانه.

با اتکا به تعریف روشنفکر و ویژگی‌های برشمرده شده، با نگاهی به دور از منزه‌طلبی و مطلق‌اندیشی، با نگاهی نسبی‌گرایانه در این عرصه، اهل قلم عضو کانون نویسندگان در زمره‌ی روشنفکران اند و تشکل کانون یک تشکل روشنفکری است.

من در مجموعه‌ی ۵ جلدی «بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران» با همین هدف زندگینامه‌ی کانون و گفتار و کردار بنیانگذاران و اعضای این تشکل را در رابطه با شکل‌گیری و حیات کانون گرد آوردم. دلیل انتخاب تشکل فرهنگی و هنری - ادبی کانون نویسندگان برای بررسی و «کالبد شکافی» این بود که در جامعه‌ی ما ویژگی‌های افراد شکل‌دهنده‌ی این نهاد و نیز ساختار و عملکرد نهاد کانون نویسندگان به ویژگی‌های روشنفکر و نهاد روشنفکری نزدیک‌تر بوده‌اند.

دلایلی که با اتکا به آن‌ها می‌توان کانون نویسندگان را نهاد یا تشکل روشنفکران فرهنگی دانست این‌ها هستند:

- ۱- بیش از ۳۰۰ روشنفکر فرهنگی و هنری (و سیاسی و فلسفی) از هنگام روند شکل‌گیری و تولد این کانون تا امروز، شکل‌دهنده و از فعالین و اعضای این کانون بوده‌اند. تردیدی نیست برخی از افراد این جمع همه‌ی ویژگی‌های برشمرده شده‌ی یک روشنفکر را نداشته‌اند، که این امر را با توجه به زمانه‌ی زندگی آنان، وضعیت جامعه‌ی ما و سطح رشد جنبش روشنفکری می‌باید مورد بررسی و تفسیر قرار داد. بدیهی‌ست روشنفکری که همه‌ی شاخصه‌های ذکر شده را داشته باشد، به ویژه در جامعه‌ی ما قابل تصور نیست.
- ۲- اساسنامه‌ی کانون، اساسنامه‌ای دموکراتیک است که با اتکا به خرد جمعی اعضا در ده‌ها «ماده و تبصره»، مسائلی همچون عضوگیری، حقوق و تکالیف اعضا، ارکان کانون و چگونگی امر انتخابات، منابع مالی و نحوه‌ی حیات درونی کانون را روشن کرده

است. این اساسنامه امکان پرسش اعضا درباره‌ی فعالیت کانون و نیز پاسخ مسئولین، و همچنین نقد و بررسی عملکرد کانون را مهیا ساخته است. کانونیان تلاش کرده‌اند چه در درون کانون و چه در سطح جامعه، دید انتقادی و پرسشگرانه درباره‌ی مسائل فرهنگی، هنری، اجتماعی و سیاسی را گسترش دهند. در این اساسنامه محدودیت ایدئولوژیک و سیاسی برای عضوگیری مطرح نشده است.

۳- حضور پلورالیسم فکری- فرهنگی و هنری موجود در این تشکل، و تنوع چشمگیر اعضای کانون.

۴- برنامه‌ها و هدف‌های کانون که در بیان نامه‌ها(منشور) و سایر اسناد کانون انعکاس یافته است:

الف- آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بی هیچ حصر و استثناء حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ‌کس را نمی‌توان از آن محروم کرد.

ب- کانون نویسندگان ایران با هرگونه سانسور اندیشه و بیان مخالف است و خواستار امحای همه‌ی شیوه‌هایی است که، به صورت رسمی یا غیررسمی، مانع نشر و چاپ و پخش آرا و آثار می‌شوند.

ج- کانون رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور را از ارکان اعتلای فرهنگی و پیوند و تفاهم مردم ایران می‌داند و با هرگونه تبعیض و حذف در عرصه‌ی چاپ و نشر و پخش آثار به همه‌ی زبان‌های موجود مخالف است.

د- کانون با تک‌صدایی بودن رسانه‌های دیداری، شنیداری و رایانه‌یی مخالف است و خواهان چندصدایی شدن رسانه‌ها در عرصه‌های فرهنگی است.

ذ- حق طبیعی و انسانی و مدنی نویسنده است که آثارش بی هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد. بدیهی است نقد آزادانه حق همگان است.

ر- پاسخ کلام با کلام است، اما در صورت طرح هر گونه دعوایی در مورد آثار، ارایه‌ی نظر کارشناسی در صحت ادعا از وظایف کانون نویسندگان ایران است.

ز- کانون از حقوق مادی و معنوی، حیثیت اجتماعی و امنیت جانی، حرفه‌یی، شغلی نویسندگان ایران دفاع می‌کند.

س- کانون نویسندگان ایران مستقل است و به هیچ نهادی (جمعیت، انجمن، حزب، سازمان و...)، دولتی یا غیر دولتی، وابسته نیست.

ش- هم‌کاری نویسندگان در کانون با حفظ استقلال فردی آنان بر اساس اهداف این منشور است.

و- کانون نویسندگان ایران با اشخاص و نهادهایی که هم‌کاری با آن‌ها با اصول و مواضع کانون مغایر نباشد در زمینه‌ی حقوق، اهداف و آرمان‌های مندرج در این منشور هم‌کاری می‌کند.

۵- تلاش این تشکل و تک‌تک اعضایش کار فکری و قلمی برای درک و شناخت مقوله‌ی آزادی، و برداشتن گام‌های عملی در راه تحقق و نهادی کردن خواست‌های برشمرده بوده است.

۶- پاره‌ای از اسناد کانون به ویژه متن «ما نویسنده ایم»، به عنوان یکی از متین‌ترین، سنجیده‌ترین و جسورانه‌ترین اسناد تاریخ جنبش روشنفکری ایران، در یکی از خفقان‌آورترین شرایط سیاسی و اجتماعی ست. در این متن برای نخستین بار بخشی از روشنفکران میهنمان همراه با ارائه‌ی تعریف دقیق از خود و مشخص کردن حوزه‌ی فعالیت‌هایشان خواست‌هایشان را طلب کردند.

کانون نویسندگان و قدرت

نقد قدرت در ساختار سیاسی و اجتماعی، نقد دین و ایدئولوژی‌های دین‌گونه، از مهم‌ترین کار و ویژگی‌های روشنفکران است.

نهاد روشنفکری کانون نویسندگان ایران تجربه‌ی گرانقدری است که سیمای واقعی روشنفکران و روشنفکری، به ویژه روشنفکران و روشنفکری فرهنگی میهنمان را نشان داده است. این تجربه نقاط قوت، ضعف و خطاهای روشنفکران و روشنفکری ایران، و نیز چگونگی رابطه‌ی آن‌ها با قدرت‌های سیاسی، دینی و ایدئولوژیک را پیش‌رویمان گذاشته است تا دقیق و ژرف‌کاوانه به ضرورت نقد روشنفکر و روشنفکری عمل شود.

زندگی پنجاه‌وسه‌ساله‌ی کانون نویسندگان در ایران نشان داده است کانون در رابطه با دولت و نظام سیاسی و یا قدرت سیاسی، نقش روشنفکری‌اش را ایفا کرده است. کانون از خواست‌های آزاداندیشانه و آزادی‌خواهانه‌ی خود در برخورد با قدرت‌های سیاسی حاکم دست برنداشته و از همین زاویه قدرت‌های سیاسی را به پرسش و نقد کشانده است. کانون مستقل از دو حکومت شاهنشاهی و اسلامی، در تمامی دوران فعالیت‌اش وابستگی سیاسی، فرهنگی، هنری و مالی به این دو حاکمیت نداشته است. کانون نویسندگان به قیمت جان اعضایش در برابر قلم‌شکنی و آزادی‌ستیزی این قدرت‌ها ایستاده است و به همین دلیل نیز دولت‌ها تلاش کرده‌اند به اشکال مختلف مانع فعالیت‌های کانون شوند. کانون در برابر قدرت‌های سیاسی و تشکیلاتی حزب‌ها و سازمان‌های سیاسی نیز تا حد توان‌اش از معیارهای روشنفکری دفاع کرده است.

کانون نویسندگان ایران کانون روشنفکران فرهنگی است اما برخی اعضای آن از روشنفکران فلسفی و سیاسی نیز بوده‌اند. زندگی پنجاه‌وسه‌ساله‌ی کانون، به عنوان یک تشکل، چه در رابطه با قدرت سیاسی و چه فعالیت‌های مرامنامه‌ای که به آن اشاره شد، دستاوردهای ارزشمندی داشته است. در این میان آنچه به عنوان یک تناقض پیش‌روی ماست تابلوی ضعف‌ها و لغزش‌های اعضای این کانون در مناسبات درون‌کانونی و اساسنامه‌ای (و گاه مرامنامه‌ای) است. تناقض این بوده است:

نهاد و تشکل روشنفکران فرهنگی کارکردی روشنفکرانه و دموکراتیک دارد اما آنجا که افراد

این جمع به عنوان یک فرد در این نهاد و تشکل عمل می‌کنند و ویژگی‌های متفاوتی از خود بروز می‌دهند. با حضور جان‌سخت این تناقض به نظر می‌رسد در عرصه‌ی تولید و خلق آثار ادبی و هنری، و نیز در پهنه‌ی ایفای نقش روشنفکری، روشنفکران عرصه‌ی ادب و هنر، نادرستی نظر ریچارد رورتی در باره‌ی نقش پراهمیت ادب و هنر را رقم زده‌اند و با کردار خود نظر او را که «فیلسوفان رفته رفته جای خود را به هنرمندان و روشنفکران عرصه ادب و هنر، می‌دهند.» رد کرده‌اند!

می‌دانیم منشاء ضعف‌ها و لغزش‌ها، تاریخی و ناشی از حضور تاثیرگذار نهاد مذهب، نهاد پادشاهی، موقعیت جغرافیایی ایران، برخی ایدئولوژی‌های وارداتی و نحوه‌ی برداشت از آن‌ها، روشنفکرستیزی مردم و برخی از «روشنفکران»... هستند، اما همه‌ی ضعف‌ها و لغزش‌های کانونیان را نمی‌توان به عوامل ذکر شده نسبت داد. پاره‌ای از ضعف‌ها و لغزش‌ها پیامد ویژگی‌های روانی و رفتاری روشنفکران عضو کانون است که جدا از تاثیرپذیری از عوامل گفته شده بازتاب شخصیت، منش و روش آن‌ها است.

روانشناسی نحله‌ها و تیپ‌های مختلف روشنفکری متفاوت‌اند. جهان فرهنگ و هنر از جنسی متفاوت با سیاست و فلسفه است. کار و فعالیت روشنفکر فرهنگی به طور عمده فردی‌ست، روشنفکر فرهنگی - بویژه شاعر و نویسنده که کارش به «ساحتی مستقل و خود فرمان» بدل شده است - نیازی به دیگران و جمع ندارد، و به همین خاطر با کوچکترین ناملایمتی از سوی جمع، جمع را کنار می‌گذارد. این ویژگی همراه با دانش گسترده و توانایی ذهنی اهل فرهنگ زمینه‌های شکل‌گیری «منیت»، خودشیفتگی و خودبزرگ‌پنداری را سبب می‌شوند.

علیرغم آنچه در مرامنامه و اساسنامه‌ی کانون آمده است، و علیرغم انبوهی شعر و داستان و پژوهش در ستایش ویژگی‌هایی که برای روشنفکر بر شمرده شده است، در مناسبات اعضای کانون با یکدیگر بی‌تعادلی، حس ممتاز بودن، خودمحوری و خودخواهی،

خودحق‌بینی، کم‌دقتی در فهم و درک مفاهیم و مقوله‌هایی همچون آزادی، دموکراسی و حقوق بشر، و ناهم‌خوانی گفتار و کردار مشهود و چشمگیر بوده است. روشنفکران فرهنگی عضو کانون علیرغم تاکید بر اهمیت «تحمل دگراندیشی» بهای ویژگی غیر روشنفکرانه‌ی عدم تحمل مخالفان خود در کانون را به نمایش گذاشته‌اند. جدایی‌ها و اخراج‌ها حکایت این نابرداری‌هاست که از هر دو سو، یعنی از سوی دبیران کانون و بعضی از اعضای کانون و نیز جداشدگان و انشعاب‌کنندگان اعمال شده است.

نمونه‌های مشخص ضعف‌ها و لغزش‌ها را در مجموعه‌ی ۵ جلدی بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران و نیز سایر کتاب‌هایی که اعضای کانون نویسندگان درباره‌ی کانون و نقش خویش در این کانون نوشته‌اند، می‌توان دید.

در جلد ۵ از مجموعه‌ی جنبش روشنفکری ایران مصاحبه با بیش از ۴۰ تن از اعضای کانون درج شده است.

در میان مصاحبه‌شونده‌ها تعدادی از بنیانگذاران کانون نیز حضور دارند. خواندن مجموعه‌ی این مصاحبه‌ها و مقایسه‌ی آن‌ها با یکدیگر تا حدودی وضعیت روشنفکران و روشنفکری ایران را برابری قرار می‌دهد.

برای نمونه: درباره‌ی چرایی و چگونگی شکل‌گیری کانون نویسندگان در این مصاحبه‌ها هرکس روایت خود از شکل‌گیری کانونی که در بنیانگذاری‌اش حضور داشته نقل می‌کند. در میان روایت‌ها، روایت مشابه به ندرت یافت می‌شود و خواننده می‌ماند که به‌راستی کدام یک از این روایت‌ها به واقعیت نزدیک‌ترند. بسیاری کسانانی که می‌خواهند بگویند فقط آنان نقش تعیین‌کننده در شکل‌گیری کانون نویسندگان، فعالیت‌ها و ادامه‌ی حیات‌اش داشته و دارند. نه فقط نخستین نسل کانونیان، نسل دوم و سوم و جوان‌ترها نیز اینگونه‌اند. و وقتی تاریخ‌زنده‌ی ما اینگونه است، روایت مرده‌ی تاریخ‌مان جز اینی که هست می‌توانست باشد؟

نکته‌ی دیگر، ایدئولوژیک‌اندیشی در معنای بنیادگرایانه و مذهبی یا سیاسی دیدن کانون

در معنای ایدئولوژیک، حزبی و سازمانی است، مساله‌ای که با اساسنامه و مرامنامه‌ی کانون خوانایی ندارد. لغزشی که روشنفکر فرهنگی را از پذیرش مرامنامه‌ی کانون دور و در چارچوب برنامه و مرامنامه‌های ایدئولوژیک و حزبی اسیر می‌کند و توان نقد و پرسشگری را از او می‌گیرد. کانون نویسندگان ایران با توجه به حضور نظام‌ها و قدرت‌های سیاسی مستبد در جامعه، تفاوت‌هایی با سایر تشکل‌های صنفی و دموکراتیک دارد. حرفه‌ی اهل قلم خلق آثار قلمی و بیانی‌ست، و بزرگ‌ترین موانع بر سر راه کار و حرفه‌شان اختناق و سانسور است. افراد این صنف نمی‌توانند کارشان را بدون حضور آزادی در جامعه انجام دهند و هر نوع پیروی و التزام ذهنی و عملی غیر از پیروی و التزام به ایده‌های هنری (ادبی) مانع کار افراد این صنف می‌شود. به همین دلیل فعالیت این صنف فراتر از خواست‌های صنفی، فعالیت سیاسی جلوه می‌کند. فعالیت اهل قلم در جامعه‌ی استبدادزده و تحت نظارت سیستم امنیتی و پلیسی با چگونگی رفتار سیاسی حاکمیت گره می‌خورد.

تجربه‌ی کانون نشان می‌دهد بخشی از روشنفکران فرهنگی کم‌حوصله، زودرنج، متفرعن، خودخواه و فرقه‌گراتر از آنند که بتوانند کاری جمعی، دموکراتیک و پایدار سامان دهند. به علل تاریخی، ساختاری، فرهنگی و روانی چنین پدیده‌هایی اشاره شد اما جا دارد بی آنکه تصور آرمانی و منزه‌طلبانه از افراد در کار باشد، برای نمونه به مواردی مشخص اشاره شود:

- ۱- فقدان منش و روحیه‌ی دموکراتیک در میان اکثر اعضای کانون پدیده‌ای چشم‌گیر بوده است. در کانونی که حضور گرایش‌های فکری، فرهنگی و هنری مختلف و متعدد می‌باید از ویژگی‌هایش باشد، فقدان تحمل و بردباری این ویژگی کلیدی را تحت تاثیر قرار داده است. در کانون انتقاد از یکدیگر، آغاز حذف خود یا دیگری بوده است.
- ۲- پاره‌ای از گرایش‌های ایدئولوژیک و سیاسی برای تبدیل شدن به گرایش غالب در کانون، و بهره‌برداری سازمانی و سیاسی از این تشکل تا حد حذف گرایش‌های دیگر تلاش کرده‌اند.

۳- نخبه‌گرایی از آغاز شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران مانعی بزرگ در راه تداوم، گسترش فعالیت و تحکیم کانون بوده است. در مقاطعی از حیات کانون نخبه‌گرایی به همراه فرقه‌گرایی و خودخواهی‌های بدخیم در راه کاهش بحران و مسایل و مشکلات درون کانون مانع ایجاد کرده‌اند.

کانون نویسندگان ایران: مواضع و رویکردها

کانون نویسندگان ایران: گذشته، حال، آینده

محسن حکیمی

مقدمه

عنوان این مقاله را از نوشتهٔ کارل مارکس به نام «اتحادیه‌های کارگری: گذشته، حال، آینده» گرفته‌ام. این نوشته، متن کوتاهی است شامل مجموعهٔ رهنمودهایی که مارکس برای کنگرهٔ نخستِ انترناسیونال اول نوشت، که در سال ۱۸۶۶ در ژنو برگزار شد. مارکس در این نوشته اتحادیه‌های کارگری را تشکل‌هایی می‌داند که اگرچه از دل مبارزهٔ خودانگیزهٔ کارگران برای از میان برداشتن یا دست‌کم مهار رقابت بین خودشان برای دست‌یابی به نیازهای روزمره بیرون آمده‌اند، اما نباید رسالت تاریخی خود را برای الغای کارِ مزدی نادیده بگیرند. به نظر مارکس، صرف نظر از این که اتحادیه‌های کارگری در گذشته برای چه هدفی به وجود آمده‌اند، در آینده باید به مراکز سازمان‌یابی طبقهٔ کارگر برای رهایی این طبقه از بردگی مزدی تبدیل شوند. به دلایلی که جای بحث آن این جا نیست، سیر تاریخی اتحادیه‌ها آن‌گونه که مارکس می‌پنداشت پیش نرفت. اما قطع نظر از این که اتحادیه‌های کارگری از نظر تاریخی به کدام سو رفتند در یک نکته تردید نمی‌توان کرد: مضمون و محتوای این تشکل‌ها به‌سان موجودات زنده نمی‌توانست از

اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جامعه تأثیر نپذیرد و تغییر نکند. و همین نکته است که اساس و زیربنای مقاله حاضر دربارهٔ کانون نویسندگان ایران را می‌سازد.

کانون نویسندگان ایران موجودی است زنده با عمری پنجاه و سه ساله و دگرگونی‌هایی که همچون هر موجود زنده‌ای اجزاء و مراحل زندگی او را می‌سازند. کانون تاکنون دو دوره از فعالیت خود را پشت سر گذاشته و اکنون در حال سپری کردن دوره سوم است. این سه دوره با دو وقفه چندساله از یکدیگر جدا می‌شوند که در آنها جامعه ایران دستخوش تحولات اجتماعی و سیاسی شد که به طبع کانون نمی‌توانست از تأثیر آنها مصون بماند. کانونی که در دوران اختناق استبداد سلطنتی پا گرفت نمی‌توانست مهر و نشان آن اختناق و نیز درک نسبتاً محدود نویسندگان از آزادی بیان را بر خود نداشته باشد، همان‌گونه که کانون دوران انقلاب ۱۳۵۷ نمی‌توانست از تأثیر افت و خیزها، فراز و فرودهای سیاسی و اجتماعی، و خطرهای و لغزش‌های ناگزیر آن دوران در امان بماند. به همین سان، کانون پس از سپری شدن دوران سرکوب و کشتار دهه ۱۳۶۰ نیز کانونی بود که باز هم در معرض تأثیر فضای سیاسی و اجتماعی جدید و بدین سان شکل دیگری از همان لغزش‌های دوره دوم قرار گرفت، اما چون پخته‌تر و آبدیده‌تر از پیش شده بود این لغزش‌ها را به راحتی پشت سر گذاشت، بی‌آن‌که هزینه چندانی برای آنها بپردازد. باین‌همه، کانون دوره سوم، به رغم شدت سرکوب آن تا حد قتل تنی چند از اعضای فعالش، به سبب دوام فعالیت آن از ویژگی‌بی برخوردار است که آن را از کانون دوره‌های اول و دوم متمایز می‌کند، و آن همانا تداوم رویارویی دو گرایش است که یکی رادیکالیسم برخاسته از مقاومت در برابر وابستگی و آزادی‌ستیزی را نمایندگی می‌کند - رادیکالیسمی که متضمن پیشروی و پیروزی جنبش آزادی بیان است - و دیگری می‌کوشد کانون را با جریان‌های سیاسی کانون‌ستیز، اعم از حاکم و اپوزیسیون، همسو و هم‌نوا سازد. و از همین جاست که بحث سرنوشت آینده کانون پیش می‌آید، بحثی که بسته به این که کدام یک از دو گرایش فوق بر دیگری چیره شود، دو وضعیت متفاوت را برای کانون رقم خواهد زد: یا تداوم مبارزه برای آزادی بی‌حصر و استثنای

بیان و استقلال کانون از قدرت و بدین سان یاری رساندن به حرکت رادیکال و نیرومند کل جامعه به سوی آزادی سیاسی و بدین سان هموارشدن راه برای رهایی انسان از زنجیر اسارت‌های اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی، یا درغیراین صورت، حرکت قهقرایی در جهت تبدیل کانون به تشکلی رام و دست‌آموز زیر کنترل قدرت سیاسی در راستای مهار حرکت جامعه به سوی آزادی سیاسی.

با توجه به نکات بالا، در این مقاله منظور از «گذشته» کانون دوره‌های اول (۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹) و دوم (۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰) آن و مقصود از «حال» کانون دوره سوم آن از سال ۱۳۶۹ تاکنون است.

گذشته

الف - دوره اول

در اوایل سال ۱۳۴۶ خورشیدی حکومت محمدرضا شاه پهلوی برگزاری کنگره‌ای را برای نویسندگان و شاعران و مترجمان تدارک دید که به ظاهر قرار بود اصلاحات سرمایه‌دارانه حکومت را در زمینه فرهنگ پیاده کند. این اصلاحات، که از اوایل دهه ۱۳۴۰ در عرصه اقتصاد آغاز شده بود، علی‌القاعده باید در تداوم خود به ترویج فرهنگ مدرن و استقرار آن در جامعه می‌انجامید. اما، تا آن جا که به کنگره مورد بحث مربوط می‌شود، آنچه در عمل پیاده شد چیزی نبود جز اجرای اوامر دربار برای گردهم‌آوردن شماری از صاحب‌قلممان «مدرن‌اندیش» و «نوگرا» برای تزیین و یترین شبه‌مدرن رژیم شاهنشاهی و درعین حال واداشتن شاعران و نویسندگان سنت‌گرای مرتجع به مجیزگویی و مدیحه‌سرایی درباره شاه و نظام سلطنتی. اجرای اوامر ملوکانه در این زمینه به فرح پهلوی و دستیاران فرهنگی اش از نوع وزیرانی چون پهلبد - وزیر فرهنگ و هنر - و نویسندگانی چون شجاع‌الدین شفا سپرده شده بود. در این راستا، در اواخر اردیبهشت ۱۳۴۶، جلسه معارفه فرهنگی و ادبی در حضور فرح پهلوی با شرکت بیش

از صد نفر از ادیبان و شاعرانِ عمدتاً سنت‌گرا از سراسر کشور در کاخ مرمر تشکیل شد. در این جلسه، فرح پهلوی خطوط کلی سیاست فرهنگی حکومت شاه را دربارهٔ اهل قلم اعلام کرد و چنین نتیجه گرفت: «به عقیدهٔ من باید کنگره‌ای از عموم نویسندگان و شعرای کشور تشکیل گردد تا طبق برنامهٔ جامعی هر یک از جنبه‌های مختلف کار را در کمیسیون خاصی مورد مطالعه قرار دهد و بعداً بر اساس نتایج حاصله از این مطالعات، مجمع سخنوران ایران به‌بهرترین صورتی که بتواند جوابگوی احتیاجات جامعهٔ ادب کنونی مملکت باشد به وجود آید.» (روزنامهٔ کیهان، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۶، نقل از مقالهٔ «کانون نویسندگان ایران (۱۳۴۷-۱۳۴۹)»، نوشتهٔ محمدحسین خسروپناه، فصل‌نامهٔ زنده‌رود، شمارهٔ ۴۵، ۱۳۸۶).

برنامه‌ریزی و تدارک برای برگزاری «کنگرهٔ نویسندگان و شعرا و مترجمین» از همان اواخر اردیبهشت ۱۳۴۶ آغاز شد و تا پایان مهر همان سال به درازا کشید. روز ۳۰ مهر ۱۳۴۶ شجاع‌الدین شفا اعلام کرد که کنگره روز ۹ آذر افتتاح خواهد شد و یک هفته ادامه خواهد یافت (روزنامهٔ اطلاعات، ۳۰ مهر ۱۳۴۶، همان). اما جز گروهی از قلم‌بدستان وابسته به دربار هیچ نویسنده و شاعر و مترجمی از این کنگره استقبال نکرد. از همین رو، کنگره مذکور در موعد مقرر برگزار نشد و شفا اعلام کرد برگزاری کنگره به تأخیر افتاده است و در نیمهٔ دوم اسفند ۱۳۴۶ به سرپرستی فرح پهلوی گشایش خواهد یافت. شفا در این مصاحبهٔ مطبوعاتی از «نویسندگان و شاعران نوگرا» «خواهش» کرد که آثار و شرح حال خود را به دبیرخانهٔ کنگره یا به وزارت دربار شاهنشاهی بفرستند. (کیهان، ۱۱ دی ۱۳۴۶، همان) سپس معلوم شد که هم وزارت دربار و هم وزارت فرهنگ و هنر برای عده‌ای از شاعران نوگرا حتا کارت دعوت هم فرستاده بودند.

از این زمان به بعد، چه‌گونگی برخورد با کنگرهٔ نویسندگان حکومتی در میان نویسندگان مستقل و غیرحکومتی مورد بحث قرار گرفت، بحثی که در فرجام خود به تشکیل «کانون نویسندگان ایران» انجامید. چنان‌که واکنش جمعی این نویسندگان - تحت عنوان «بیانیه دربارهٔ کنگرهٔ نویسندگان» - نشان می‌دهد، آنان به ۳ دلیل با برگزاری این کنگره مخالف بودند: ۱-

برگزاری چنین کنگره‌هایی مستلزم «اجتماع اهل قلم و تبادل آزادانه افکار و آراء میان ایشان» است، حال آن‌که حکومت زمینه چنین اجتماعی را از بین برده است. ۲- «دخالت حکومت در کار اهل قلم و هدایت ادبیات در جهات رسمی سیاسی» به رشد ادبیات سالم و واقعی لطمه می‌زند. ۳- تشکیل و نظارت بر چنین کنگره‌ای بر عهده «اتحادیه آزاد و قانونی اهل قلم» است و نه دستگاه‌های رسمی حکومت. امضاکنندگان بیانیه در هر سه مورد بالا مخالفت خود را با کنگره حکومتی با این کلمه‌های محتاطانه بیان کردند که برگزاری این کنگره را «مفید و ضروری» نمی‌دانند، هرچند در پایان با صراحت و قاطعیت عدم شرکت خود را «در هیچ اجتماعی که تأمین کننده نظرات بالا نباشد» اعلام کردند. دیگر نکته مهم این بیانیه استناد نویسندگان امضاکننده به «اصول قانون اساسی» [نظام سلطنتی] و «اعلامیه جهانی حقوق بشر» بود.

این بیانیه، که نخست (در اول اسفند ۱۳۴۶) به امضای ۹ تن رسید، با استقبال ده‌ها نویسنده مستقل روبه‌رو شد، چنان‌که در مدت کوتاهی شمار امضاکنندگان به ۵۲ نفر رسید. اکثریت این جمع سپس موافقت کردند که همان تشکلی را که در بیانیه مذکور از آن به عنوان «اتحادیه آزاد و قانونی اهل قلم» یاد کرده بودند خود بر پا کنند، اگر چه بسیاری از آنان امیدی به رسمیت یافتن و قانونی شدن آن نداشتند. پیامد بلافاصله این تصمیم تدوین اساسنامه بود که نگارش پیش‌نویس آن به تنی چند از امضاکنندگان بیانیه سپرده شد. در مورد این اساسنامه، تا آن‌جا که به بحث مقاله حاضر مربوط می‌شود، دو نکته شایان ذکر است: نخست انتخاب نام «کانون»، که برای اجتناب از دشواری ثبت کانون در نهادهای بالادستی و سهولت این امر در «اداره ثبت شرکت‌ها» صورت گرفت، و دیگری تصویب فعالیت کانون در حدود «مقررات جاری کشور» و «قوانین مملکتی».

پس از تصویب اساسنامه، کار تشکیل کانون نویسندگان در راستای همان «اتحادیه آزاد و قانونی اهل قلم» پیش می‌رفت تا این‌که بحث «مرامنامه» کانون پیش آمد که به طبع کانون

نویسندگان را از اتحادیه نویسندگان متمایز می‌کرد. البته بحث این تمایز هیچ‌گاه مطرح نشد و کانون بی‌آن‌که بنیانگذارانش به آن اهمیت بدهند راهی متفاوت با اتحادیه در پیش گرفت. اتحادیه صنفی نویسندگان را با منشور دفاع از آزادی بیان کاری نیست و اگر هم باشد صرفاً برای صنف نویسنده است، حال آن‌که آن‌چه در منشور کانون با عنوان «درباره یک ضرورت» در اول اردیبهشت ۱۳۴۷ به تصویب بنیانگذاران کانون رسید آزادی بیان برای همگان بود و نه صرفاً نویسندگان: «هرکس حق دارد به هر نحوی که بخواهد آثار و اندیشه‌های خود را رقم بزند و به چاپ برساند و پنخش کند». با این همه، آنچه در اصل اول این «مرامنامه» آمد صرفاً دفاع از آزادی بیان بود و نه دفاع «بی هیچ حصر و استثنا» از این آزادی، آن‌گونه که سپس در منشور دوره سوم کانون می‌بینیم. افزون‌بر این، «درباره یک ضرورت»، همچون «بیانیه درباره کنگره نویسندگان»، برای دفاع از آزادی بیان به «قانون اساسی ایران» و «اعلامیه جهانی حقوق بشر» استناد می‌کرد، حال آن‌که - چنان‌که خواهیم دید - در منشور دوره سوم هیچ نشانی از چنین استنادی وجود ندارد.

با این همه، و به‌رغم آن‌که کانون کوشید موجودیت خود را در اداره ثبت شرکت‌ها ثبت کند و بدین‌سان در همان فضای اختناق و سرکوب رژیم شاهنشاهی به گونه قانونی فعالیت کند، ساواک با قانونی شدن آن مخالفت کرد و به‌طور رسمی و کتبی به شهربانی اعلام کرد که «این سازمان با تاسیس و تشکیل کانون نویسندگان ایران موافقت ندارد» («کانون نویسندگان ایران به روایت اسناد ساواک»، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۲، ص ۵۶). ساواک حتی ماه‌ها پیش از اعلام مخالفت با رسمیت یافتن کانون، ضمن آن‌که در تشکیلات خود کانون را در زمره «احزاب و دسته‌جات سیاسی افراطی» قرار داده بود و در نامه‌نگاری‌های خود برای نام‌بردن از آن از اعداد رمز استفاده می‌کرد، در همان اسفند ۱۳۴۶، یعنی پیش از تأسیس کانون، در آن نفوذ کرده بوده و منبع خبری داشت (همان، مقدمه و ص ۳). به این ترتیب، ساواک از همان ابتدای کار کانون آن را زیر نظر داشت و سرانجام نیز همین فشار ساواک و

بازداشت تنی چند از فعالان کانون در جریان اعتراض به بازداشت فریدون تنکابنی بود که به تعطیل دوره اول فعالیت کانون انجامید.

اما سرکوب کانون از سوی رژیم شاه در عین حال واقعیتی را در کانون از چشم‌ها پنهان می‌کرد و آن این بود که مبارزه برای آزادی بیان در کانون با انگیزه‌های حزبی توأم بود. واقعیت این بود که نخستین نویسندگانی که کانون را بنیان گذاشتند عمدتاً به «جامعه سوسیالیست‌ها» گرایش داشتند، حزبی که از احزاب وابسته به جبهه ملی به شمار می‌رفت و به «نیروی سوم» نیز معروف بود، که خود در اصل از حزب توده جدا شده بود. وابستگان به این گرایش سیاسی سپس نویسندگان متمایل به حزب توده را به امضای «بیانیه درباره کنگره نویسندگان» دعوت کردند و آنان نیز این دعوت را پذیرفتند و به این ترتیب به جمع بنیانگذاران کانون پیوستند. بی‌تردید، در میان بنیانگذاران کانون، نویسندگان مستقلی نیز بودند که هیچ‌گونه وابستگی به احزاب فوق نداشتند. اما بدنه اصلی و فعال بنیانگذاران کانون عمدتاً از نویسندگان متمایل به دو حزب نام‌برده تشکیل می‌شد. در این دوره از فعالیت کانون، چه بسا به سبب لزوم اتحاد همه نویسندگان مستقل علیه استبداد سلطنتی، این دو گرایش حزبی در مقابل یکدیگر صف‌آرایی نکردند. با این همه، پس از مرگ جلال آل‌احمد در شهریور ۱۳۴۸ رقابت این دو گرایش به تدریج تشدید شد و به‌ویژه در اواخر این دوره حدت و شدت بیشتری یافت، اگرچه با تعطیل زودهنگام کانون این رقابت فرونشست تا بعدها در دوره دوم خود را با شدت هرچه بیشتری نشان دهد.

ب - دوره دوم

با شل شدن نسبی چفت‌وبست‌های استبداد سلطنتی در سال ۱۳۵۵، تنی چند از اعضای کانون در اواخر این سال گردهم آمدند و در نامه‌ای سرگشاده به هویدا - نخست وزیر وقت - که به امضای ۴۰ نفر از نویسندگان رسید، خواهان فعالیت رسمی و قانونی کانون شدند. به این نامه پاسخی داده نشد، اما در عین حال امضاکنندگان نیز همچون گذشته مشمول داغ و درفش

نشدند، و همین امر فرصتی به نویسندگان داد تا چند ماه بعد در مکانی خصوصی مجمعی برگزار کنند و هیئت دبیرانی موقت را برای اداره کانون برگزینند. خواست ثبت رسمی کانون در دو نامه دیگر به نخست وزیران حکومت (هویدا و سپس آموزگار) تکرار شد، اگرچه بازهم پاسخی نگرفت. اما جامعه در چنان فضای سیاسی سیر می کرد که به کانون، همچون دیگر تشکل های مستقل، امکان می داد که به جای آن که منتظر پاسخ نامه هایش به مقام های دولتی بماند مجوز فعالیت اش را از این فضا بگیرد. چنین بود که رویداد تاریخی شب های شعر کانون در انستیتوی گوته در مهر ماه ۱۳۵۶ رقم خورد، رویدادی که نه تنها کانون را در معرض توجه ایران و جهان قرار داد بلکه به سهم خود آتش جنبش ضد استبدادی مردم را شعله ورتر ساخت.

انقلاب ۱۳۵۷ تأثیرهای متضادی بر کانون گذاشت. از یک سو، کانون را همچون تشکل های دیگر وارد حال و هوایی انقلابی کرد که - دست کم در سال های آغازین انقلاب - برای فعالیت آزادانه نیازی به مجوز احدی نداشت. اما، از سوی دیگر، با از بین بردن عامل وحدت گرایش های حزبی، یعنی رژیم شاه، اختلاف و جنگ قدرت این گرایش ها و به ویژه همسویی برخی از آنها با حکومت تازه تأسیس جمهوری اسلامی را عیان ساخت و بدین سان آتش انشقاق در کانون را شعله ور کرد. آشکار بود که گرایش های حزبی دوره نخست در کمین کانون اند و کار خویش می کنند. رقابت حزبی برای تبدیل کانون به زانده قدرت سیاسی چنان بالا گرفت که پس از برگزاری مجمع عمومی سال ۱۳۵۷، نویسندگان «نیروی سومی»، که رقابت در انتخابات را به نویسندگان «توده ای» باخته بودند و به جای عضو اصلی هیئت دبیران به عنوان عضو علی البدل انتخاب شده بودند، برای همیشه کانون را ترک کردند. بی شرمی و شرارت برخاسته از این رقابت پلشت کار را به آن جا کشاند که نامه پستی ننگین، شرم آور، و زن ستیزانه ای برای علی اصغر حاج سیدجوادی - که عضو علی البدل هیئت دبیران شده بود - ارسال شد که در آن چنین آمده بود: «تقدیم به آقای حاج سیدجوادی، عضو علی البدل: زن چو حائض شود به وقت جماع/ کو... عضو علی البدل باشد» (محمدعلی سپانلو، «سرگذشت کانون نویسندگان ایران»، نشر باران، ۲۰۰۲، ص ۱۱۱).

با سیطرهٔ مصالح حزبی بر کانون، به طبع هدف اصلی کانون یعنی مبارزه برای آزادی بیان کمابیش به حاشیه رانده شد. شماری از اعضای کانون بنا بر همان مصالح حزبی ظاهراً «از یاد بردند» که مبارزه با سانسور و سرکوب و استبداد با رفتن به استقبال شکل دیگری از آنها مغایرت دارد. چنین بود که ۲۱ تن از اعضای کانون چند روز پس از به قدرت رسیدن استبداد تازه نفس جدید به دیدار رهبر آن شتافتند و به قدرت رسیدن او را تبریک گفتند، غافل از این که با این عمل فقط تیغ تیز سانسور و سرکوب را بر ضد خود تیزتر و آزادی خواهی و ناوابستگی کانون به قدرت سیاسی حاکم را خدشه دار می کنند. اگر در ماه‌های آغازین پیروزی جمهوری اسلامی این گرایش حزبی هنوز انسجام لازم را برای دفاع کامل از حکومت نداشت، با وقایع پس از صدور فرمان سرکوب جنبش مردم کردستان در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ و به ویژه پس از اشغال سفارت آمریکا در آبان این سال این انسجام به دست آمد، چنان که ۴۱ تن از اعضای کانون در تلگرامی به رهبر جمهوری اسلامی با حمایت از اشغال سفارت آمریکا پشتیبانی خود را از «مشی ضدامپریالیستی و خلقی امام» اعلام کردند. این تلگرام، که در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۵۸ در روزنامه «مردم»، ارگان مرکزی حزب توده ایران به چاپ رسید، این گونه پایان می یافت: «ما امضاکنندگان زیر، اعضای کانون نویسندگان ایران، اعلام می داریم که صف مبارزه ما همان صف واحد انقلاب به رهبری امام است و از این پس نیز، همچنان که در گذشته، نیروی اندیشه و قلم و بیان هر یک از ما وقف خدمت به خلق و انقلاب خلقی و اسلامی ایران خواهد بود». با این همه، به مصداق ضرب المثل «خودکرده را تدبیر نیست»، دیری نگذشت که همان گرایش حزبی رسوایی که رقیب خود را با فصاحت از کانون بیرون رانده بود خود به سرنوشت او دچار آمد. هیئت دبیران کانون در سال ۱۳۵۸ با آن که - چنان که پایین تر نشان خواهیم داد - خود نیز مصون از خطا و لغزش نبود، اما در مجموع به آزادی خواهی و ناوابستگی کانون به قدرت پای بند و متعهد ماند و با تکیه بر حمایت اکثریت اعضای کانون سردمداران آن گرایش حزبی را که می خواست آزادی خواهی کانون را لکه دار کند و این تشکل نویسندگان آزادی خواه

را زائنده قدرت سیاسی حاکم سازد از کانون بیرون راند و، بدین سان، کانون نویسندگان ایران را از گزند این آفت درامان نگه داشت. اما پیش از شرح این ماجرا لازم است به «موضع» کانون در دوره دوم بپردازم.

آنچه در دوره دوم با عنوان «موضع کانون نویسندگان ایران» در بهار ۱۳۵۸ تصویب شد، به روشنی مُهر و نشان انقلاب ۱۳۵۷ را بر خود دارد. عبارت «بدون هیچ حصر و استثنا»، که تداعی کننده هرگونه منشور کانون به طور کلی است، نخست در همین «موضع» دوره دوم بیان شده است، اما نه در مورد «آزادی بیان» بلکه در مورد «آزادی اندیشه و عقیده برای همه افراد و گروه های عقیدتی و قومی». آشکار است که این «موضع» کانون زیر تأثیر وقایع کردستان و ترکمن صحرا در نوروز ۱۳۵۸ بیان شده است. تأثیرپذیری کانون از این وقایع چنان است که در جایی دیگر از منشور، این بار تحت عنوان «مبارزه با هر گونه تبعیض و استثمار فرهنگی»، «هرگونه تجاوز آشکار یا پنهان به حقوق فرهنگی گروه های عقیدتی و خلق های ایران مانع اعتلای فرهنگی جامعه و عامل تضعیف پایه های وحدت خلاق ملی» اعلام شده که کانون باید با آن «مبارزه» کند. فرق دیگر «موضع» کانون با «مرامنامه» دوره اول کانون عدم استناد به قانون اساسی ایران است، که به طبع با سرنگونی رژیم سلطنتی موضوعیت خود را از دست داده بود. با این همه، «موضع» کانون افزون بر اعلامیه حقوق بشر به «میثاق بین المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی ملل متحد» نیز استناد کرده و «جهت حراست از آزادی های فردی و اجتماعی و کمک به رشد و اعتلای فرهنگی جامعه» از «آرمان های دموکراتیک انقلاب ایران» الهام گرفته است. اما ماجرای انشعاب در کانون چند ماه پس از تصویب این «موضع» نشان داد که هم در مورد «آزادی های فردی و اجتماعی» و هم درباره «آرمان های دموکراتیک انقلاب ایران» برداشت های متفاوتی در میان اعضای کانون وجود داشت. اکنون به ماجرای این انشعاب بپردازیم.

در پاییز سال ۱۳۵۸ و در حالی که فقط چند ماه از سرنگونی حکومت شاه می گذشت،

گروهی پنج نفری از اعضای کانون (م.ا.به آذین، سیاوش کسرای، هوشنگ ابتهاج، فریدون تنکابنی، و محمدتقی برومند) که بنا به مصالح حزبی در پی مخالفت با حکومت شاه به طرفداری از جمهوری اسلامی رسیده بودند با اقدام کانون برای برگزاری شب های شعر به منظور دفاع از آزادی بیان به مخالفت برخاستند و از سایر اعضای کانون خواستند که آنان نیز از جمهوری اسلامی طرفداری کنند یا، به عبارت دقیق تر، از کانون نویسندگان ایران خواستند که دفاع از آزادی بیان را به دفاع از حکومت تازه تأسیس جمهوری اسلامی مشروط کند. به آذین (محمود اعتمادزاده) در مقاله‌ای با عنوان «آن جا چه می گذرد؟» چنین نوشت: «در این باره [برگزاری شب های شعر با عنوان «آزادی و فرهنگ» از سوی کانون نویسندگان ایران در پائیز ۱۳۵۸] بحث های فراوان و گاه پرحرارتی در جلسات عمومی روزهای سه شنبه کانون به عمل آمده و دو خط مشخص در ارزیابی انقلاب ایران و رابطه اش با آزادی رو در روی یکدیگر قرار گرفته است. یکی انقلاب را یا اصلاً نفی می کند (چیزی عوض نشده، فاشیسم دیگری بر ما حکومت می کند)، یا آن که آن را شکست خورده، متوقف شده به وسیله عوامل فشار نظام حاکم می پندارد. دیگری انقلاب را واقعی و پویا می داند و، با اعتقاد به نیروی توده های زحمتکش و محروم که موتور اصلی دگرگونی های انقلابی هستند، وظیفه اندیشه ورزان و اهل قلم خدمتگزار خلق را در آن می داند که راه را بر پیروزی این نیرو باز کنند، به آنان در سرکوب دشمن و رهایی توده های یاری دهند و آزادی بیان و قلم را در خدمت امر حق انقلاب درآرند. اولی مبارزه برای «آزادی مطلق» اندیشه و بیان و نشر و دیگر آزادی های فرهنگی را برای همه - دوست یا دشمن انقلاب فرق نمی کند - در برابر «حکومت فاشیست» و دولت اشغالگر وظیفه کانون می شناسد. دومی وظیفه کانون را همگامی با نیروهای انقلابی در مبارزه با ضدانقلاب، که از هر بهانه ای برای توطئه گری سود می جوید، می داند، گرچه در مواردی حیطة مطلق آزادی فردی محدود گردد» (روزنامه «اتحاد مردم»، ارگان «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» به دبیر کلی م.ا.به آذین، ۱۴ آبان ۱۳۵۸). به آذین سپس در بهار ۱۳۶۰ نیز همین دیدگاه خود را این گونه بیان کرد: «در

مرحله تکاملی انقلاب دموکراتیک - ضدامپریالیستی، در مرحله گذاری که انگیزه‌های متضاد طبقات و قشرهای ترکیب‌کننده جنبش انقلابی درکارند، هیچ نظم سراسری نمی‌تواند چنان که باید مستقر شود. قهر انقلابی بر زندگی جامعه فرمانرواست و جز این نمی‌تواند باشد. در نتیجه، آزادی هم به صورت حق یکنواخت و یکسان که همه از آن برخوردار باشند نیست. هم آزادی و هم حقوق مدنی و سیاسی تا آن جا رعایت می‌شود که، در هر لحظه از روند تکاملی انقلاب، مصلحت تحکیم گرایش غالب ایجاب کند. در این مرحله، بازشناسی دوست از دشمن، تأمین آزادی و حقوق یکی و سلب یا تحدید آزادی و حقوق آن دیگر، ضابطه ناگزیر حکومت انقلاب می‌گردد. ... در کشاکش این احوال، طبیعی است که آرایش صف‌ها به هم بخورد و ترکیب تازه‌ای از اتحاد صورت بندد. و باز طبیعی است که ضدانقلاب و آنان که به انگیزه‌های طبقاتی در آستانه کناره‌گیری از انقلابند از «آزادی» و «دموکراسی» و «قانون اساسی» پرچمی برای پیکار با انقلاب - که دیگر از آن این گروه مرتد نیست - بسازند. اما غیر طبیعی و شگفت آور است که برخی از مؤمنان به انقلاب به محتوای این «دموکراتیسم در جنگ با دموکراسی حقیقی» پی نبرند و راه‌گم کنند.» (م.ا. به‌آذین، «آزادی و انقلاب»، شورای نویسندگان و هنرمندان، دفتر سوم، بهار ۱۳۶۰، ص ۲۶). چنان که می‌بینیم، به نظر به‌آذین، قانون نویسندگان ایران، که از آزادی بیان برای همگان دفاع می‌کرد، به «دموکراتیسم در جنگ با دموکراسی حقیقی» پی نبرده و راه خود را گم کرده بود.

اما دیگر اعضای کانون، که اکثریت را تشکیل می‌دادند، به نظر و خواست این گروه پنج نفری تن در ندادند و، از همین رو، افراد این گروه به کارشکنی و اخلال در کار کانون و اتهام زنی به مخالفان خود پرداختند تا بدان جا که هیئت دبیران کانون مجبور شد عضویت آنان را تعلیق کند، البته نه به دلیل وابستگی حزبی آنان - چنان که آنها و حزب متبوعشان ادعا کردند و همچنان می‌کنند - بلکه به علت نقض آشکار منشور و اساسنامه کانون، زیرا تلاش این گروه در ممانعت از برگزاری شب‌های شعر و در دفاع از سرکوب گروه‌ها و احزاب سیاسی از

سوی جمهوری اسلامی از یک سو ناقض اصل دفاع کانون از آزادی بیان برای همگان و، از سوی دیگر، مغایر با اصل استقلال کانون از نظام جمهوری اسلامی و هرگونه نظام و حزب سیاسی بود. مجمع عمومی کانون نیز سپس با تأیید اقدام هیئت دبیران رأی به اخراج آنان داد. در پی صدور این رأی مجمع عمومی، شماری از هواداران این گروه از عضویت در کانون استعفا دادند و این جمع اخراجی و مستعفی سی و چند نفری تشکل دیگری بر پا کردند به نام «شورای نویسندگان و هنرمندان»، تشکلی دوگانه‌سوز که هم هوادار دولت شوروی بود و هم طرفدار حکومت جمهوری اسلامی و از آزادی بیان فقط تا آن جا دفاع می‌کرد که به این دولت‌ها لطمه نخورد. بدین سان، کانون نویسندگان ایران دچار انشعاب شد. این انشعاب به روشنی نشان می‌داد که چه‌گونه با از میان رفتن عامل وحدت‌بخش کانون، یعنی مخالفت حزبی با حکومت شاه، خود این وحدت نیز منتفی می‌شود. روشن است که این انشعاب معلول حاکمیت نگاه حزبی بر کانون نویسندگان ایران بود.

اما هیئت دبیران وقت کانون نیز، چنان‌که گفتم، مبرا از این نگاه حزبی نبود. لازمی نگاه به کانون نه چون ابزار یا محمل فعالیت این یا آن حزب بلکه چون نهاد جنبش اجتماعی آزادی بیان آن بود که کانون مسئله آزادی بیان را از بحث همسویی یا رقابت سیاسی با حکومت جدا کند و بی آن‌که وارد این بحث شود و له یا علیه حکومت موضع حزبی بگیرد از حق آحاد اجتماع، اعم از مخالف و موافق حکومت، برای آزادی بیان دفاع کند و به طبع نادیده گرفتن و سرکوب این حق از سوی حکومت را نیز قاطعانه محکوم کند. به سخن دیگر، آن‌گونه که در «موضع کانون نویسندگان ایران» (منشور مصوب مجمع عمومی در ۳۱ فروردین ۱۳۵۸) آمده بود، آزادی اندیشه و عقیده را «بدون هیچ حصر و استثنا» حق همگان بدانند. هیئت دبیران کانون در دفاع از این اصل منشور کانون کاملاً پیگیر نبود و تا حدی به همان موضعی درغلتید که انشعابیون درغلتیده بودند.

همان‌گونه که انشعابیون از موضعی حزبی به طرفداری از حکومت برخاستند و دفاع از

آزادی بیان را در پیشگاه این طرفداری حزبی قربانی کردند، هیئت دبیران کانون نیز به جای آن که دفاع از آزادی بیان را از موضع گیری سیاسی در باره حکومت جدا کند آن را به این موضع گیری مشروط کرد و، به رغم مخالفت اش با سرکوب اپوزیسیون از سوی جمهوری اسلامی، از همان موضع انشعابیون - البته نه به آن شدت - با حکومت همسوس شد و اعلام کرد که مدافع واقعی «انقلاب» و «ضدامپریالیست» واقعی نه نویسندگان انشعابی وابسته به حزب توده و شوروی بلکه کانون نویسندگان ایران است: «هموطنان عزیز! نگاهی به مطالب سرپا تهمت و افترائی که این روزها در روزنامه «مردم» ارگان مرکزی حزب توده ایران، و روزنامه «اتحاد مردم» ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران، به دبیر کلی آقای محمود اعتمادزاده (به آذین)، بر علیه کانون نویسندگان ایران منتشر می شود کافی است تا ماهیت تلاش هائی را که یک گروه سیاسی معین، با وابستگی های شناخته شده، برای سلطه یافتن بر کانون نویسندگان ایران انجام می دهد روشن کند. آنها به ما تهمت می زنند که گویا معتقدیم «هیچ چیز در ایران عوض نشده» و گویا با رهبری انقلاب ایران مخالفت داریم و می خواهیم جنبشی بر ضد نظام حاکم به راه اندازیم. این گونه اتهامات بی پایه برای ایجاد تشنج و نفاق افکنی بارها از طرف همین گروه پنج نفری و طرفداران در جلسات عمومی هفتگی کانون نیز عنوان شده و هر بار با قاطعیت از سوی هیأت دبیران و اکثریت اعضای کانون رد شده است. بیانیه های رسمی کانون نویسندگان ایران نیز اسناد مکتوبی برای اثبات بی پایه بودن و دروغ بودن ادعاهای آنانست. ما هیچگاه و در هیچ موردی نگفته ایم که «چیزی در ایران عوض نشده» و هرگز با «هر صدای مخالفی» هماواز نشده ایم.» (بیانیه کانون نویسندگان ایران درباره شب های شعر و تعلیق گروه پنج نفری، ۱۳۵۸/۸/۲۳، «کتاب جمعه»، شماره ۱۶، اول آذر ۱۳۵۸، صص ۱۶۳ تا ۱۶۷). در کنار این موضع همدلانه درباره جمهوری اسلامی، هیئت دبیران کانون در مورد وابستگی حزب توده به شوروی موضعی انتقادی گرفت و شوروی را «ابرقدرت» نامید: «... طرح این گونه اتهامات تلاش مذبوحانه عواملی است که دهها سال است در وجدان بیدار ملت ایران به جرم

خیانت و سرسپردگی به بیگانه محکوم شده‌اند و اینک می‌خواهند با قربانی کردن روشنفکرانی که امتحان خود را در مبارزه ضد استبدادی و ضد امپریالیستی ملت ما داده‌اند، و با خوشرقصی و چاپلوسی و عابدنمائی فریبکارانه خود را پیرو رهبری انقلاب و دوستدار خلق ما جا بزنند. مگر نه آنست که این گونه اتهامات بی پایه علیه کانون نویسندگان ایران تنها از جانب کسانی عنوان می‌شود که خود در مقاطع تاریخی حساس وابستگی به بیگانه و خیانت خویش را نسبت به منافع خلق ما آشکار کردند و تا آنجا پیش رفتند که حتی از تجزیه ایران به دبلوک تحت نفوذ ابرقدرت‌ها رسماً دفاع کردند؟» (همان). چنان‌که می‌بینیم، هیئت دبیران در این جا کانون را تشکلی «ضدامپریالیستی» و خواهان حفظ تمامیت ارضی ایران معرفی می‌کند و از یاد می‌برد که چنین مواضع حزبی در هیچ یک از اسناد پایه‌ای کانون نیامده بود. هیئت دبیران سپس با اعلام موکول کردن شب‌های شعر کانون به دلیل شرایط سیاسی جدید (منظور تسخیر سفارت آمریکا توسط «دانشجویان پیرو خط امام» و استعفای دولت موقت بازرگان است) بر موضع «ضدامپریالیستی» خود و همسویی اش با دانشجویان پیرو خط امام در مبارزه با «امپریالیسم جهانی به ویژه امپریالیسم خونخوار آمریکا» این‌گونه تأکید می‌کند: «... ماجرای شب‌های کانون نویسندگان ایران که از دو ماه پیش مطرح شده اکنون عملاً به مرحله‌ئی رسیده است که با شرایط حاکم بر جامعه در دو ماه پیش تفاوت کلی دارد. اکنون موج مبارزه بی‌امان بر ضد امپریالیسم جهانی به ویژه امپریالیسم خونخوار آمریکا به همت دانشجویان عزیز بار دیگر در میهن ما به حرکت درآمده و کار این مبارزه قاطع و آشتی ناپذیر به جایی رسیده که تمامی ملت ما با همه توان و ایمان خویش در برابر سردسته غارتگران بین‌المللی یعنی آمریکا قرار گرفته است. اکنون امپریالیسم انقلاب ما را، که دهها هزار شهید در راه آن به خاک و خون خفته‌اند، تهدید می‌کند و می‌کوشد با فتنه‌انگیزی جهانی و توسل به محاصره اقتصادی و حتی تهدیدهای نظامی اراده ملی ما را بشکند. در چنین هنگامه‌ئی از نبرد یک ملت آگاه با ایمان در برابر یک قدرت شیطانی جهانخوار ما به مسئولیت خود در برابر خلق ایران آگاهیم و هرگز نخواهیم گذاشت

کوچکترین فرصتی برای استفاده احتمالی عوامل ضدانقلاب فراهم شود...» (همان). قطع نظر از این که دفاع از سیاست «ضدامپریالیستی» جمهوری اسلامی کانون را در این مورد عملاً به زائده سیاسی حکومت تبدیل می‌کرد و نشان می‌داد که مخالفت کانون با گروه پنج‌نفری صرفاً برای مبدل نشدن به زائده سیاسی حزب توده است و نه برای تبدیل نشدن به هرگونه زائده سیاسی، هیئت دبیران کانون دفاع از آزادی بیان را - که قرار بود در شب‌های «آزادی و فرهنگ» صورت پذیرد - فدای همسویی با حکومت و «امپریالیسم ستیزی» آن کرد، درست همان کاری که گروه پنج‌نفری نویسندگان اخراجی کرده بودند.

(همین جا باید گفت که همسویی کانون با جمهوری اسلامی - که البته با اعتراض به سرکوب این رژیم توأم بود - با شروع جنگ ایران و عراق نیز تکرار شد و هیئت دبیران کانون در سال ۱۳۵۹ با انتشار بیانیه‌ای با عنوان «جبهه مقاومت خلق در مبارزه با اشغال‌گران و تمام متجاوزان تا پیروزی از پای نخواهد نشست» به تاریخ مهر ۱۳۵۹ این جنگ را «حماسه خونین دفاع و مقاومت» در برابر «اشغال‌گران ارتش خون‌ریز عراق» نامید، و این در حالی بود که موضع جمهوری اسلامی در این جنگ صرفاً دفاعی نبود و شعارهایی چون «جنگ، جنگ تا پیروزی»، «جنگ، جنگ تارفع فتنه در عالم» و «راه قدس از کربلا می‌گذرد» به روشنی از قصد جمهوری اسلامی برای تصرف عراق حکایت می‌کرد).

البته ناگفته نباید گذاشت که هیئت دبیران در بیانیه دیگری که دو روز پس از بیانیه فوق منتشر کرد موضع خود را تعدیل کرد و نوشت: «بیم آن داریم که مبادا آنچه ما در بیانیه مورد بحث گفته‌ایم، تحت تأثیر درگیری‌های ایده نولوژیک و اختلافات موضعی احزاب و گروه‌های سیاسی و تعبیری که هر یک از آن‌ها از برخی اصطلاحات سیاسی، به ویژه در رابطه با مفهوم سیاسی «ابرقدرت»، دارند جهاتی را تداعی کند که هرگز نیت هیأت دبیران کانون در تدوین آن بیانیه نبوده است. با تصریح این که هر یک از اعضای کانون، مانند دیگر اعضای جامعه، در مسائل و مباحث سیاسی دارای دیدگاه‌های خاص خود هستند، یادآوری می‌کنیم که کانون

نویسندگان ایران، به عنوان یک گروه صنفی، اساساً وظیفه و رسالت دخالت در اختلافات نظری و سیاسی را ندارد و کار کانون حکمیت و جهت‌گیری خاص در این مسائل نیست. هدف‌های جمعی اعلام‌شده کانون همانا دفاع از اصولی است که در رابطه با آزادی بیان و اندیشه و نشر و فرهنگ خلق‌ها در موضع کانون نویسندگان ایران آمده است.» (همان، ص ۱۶۸). نیک روشن است که این تعدیل موضع تحت تأثیر سازمان‌های سیاسی طرفدار شوروی صورت گرفته بود. کانون، شوروی را «ابرقدرت» نامیده بود و این موضع به مذاق سازمان‌های سیاسی طرفدار شوروی (و درعین حال مخالف حزب توده) خوش نیامده بود و، از همین رو، هیئت دبیران رازیر فشار قراردادند و از او خواستند که موضع خود را تعدیل کند. دلیل این ادعا آن است که کانون در همین بیانیه و در جمله‌ای که بلافاصله به جملات بالا اضافه می‌کند آن‌چه را که پیشتر در مورد «وابستگی» گروه پنج‌نفری و حزب توده به شوروی گفته بود دوباره تأیید می‌کند و می‌نویسد: «اشاره ناگزیر ما به مسأله تبعیت گروه پنج‌نفری و حامیان‌شان از یک خط سیاسی معین، فقط ارائه برخوردی مستقل با مسأله «وابستگی» بود و لاغیر و تنها در همین رابطه باید سنجیده شود.» (همان). این جمله دقیقاً برای انطباق موضع هیئت دبیران کانون با مواضع سیاسی همان سازمان‌های سیاسی طرفدار شوروی بود که درعین حال با حزب توده و وابستگی به شوروی مخالف بودند (سازمان چریک‌های فدائی خلق و...). وگرنه به همان دلیلی که وظیفه و رسالت «یک گروه صنفی» نیست که درباره «ابرقدرت» بودن یا نبودن شوروی موضع‌گیری کند، آن گروه در مورد درستی یا نادرستی «وابستگی» احزاب به دولت‌های خارجی نیز نمی‌تواند و نباید اظهار نظر کند. نکته قابل توجه در این جمله اشاره به ناگزیری برخورد حزبی کانون با گروه پنج‌نفری است. این مضمون کمی بالاتر چنین بیان شده است: «ما پس از دو هفته سکوت در برابر مقالات تحریک آمیز و سراسر تهمت و افترای سیاسی که توسط گروه پنج‌نفری و حامیان‌شان در مطبوعات ارگان احزاب سیاسی معین بر ضد کانون منتشر می‌شد چاره‌ئی نداشتیم که با مفتریان در همان زمینه‌هائی که علیه ما عنوان کرده بودند رو به‌رو شویم.» (همان).

باید پرسید که چرا کانون در برخورد با گروه پنج‌نفری چاره‌ئی جز روبه‌رو شدن با آنان در همان زمینه‌هایی که علیه کانون عنوان کرده بودند، نداشت؟ کانون می‌خواست در دفاع از آزادی بیان مردم و گروه‌هایی سیاسی شب‌های شعر برگزار کند. چرا هیئت دبیران نمی‌توانست با تکیه بر منشور کانون بی‌آن‌که له یا علیه سیاست‌های حکومت موضع بگیرد مانع کارشکنی‌های گروه پنج‌نفری شود و اجازه طرح مسائل و موضوعات سیاسی به سود حکومت را در جلسات و نشست‌های کانون به آنان ندهد؟ چرا هیئت دبیران باید وارد عرصه‌ای از سیاست معطوف به قدرت می‌شد که مشخصات آن را گروه پنج‌نفری و در واقع حزب توده از پیش تعیین کرده بودند؟ هیئت دبیران می‌توانست و می‌باید از ورود به این عرصه سرباز زند و به‌صراحت اعلام کند که این عرصه قلمرو فعالیت کانون نیست و کار اصلی کانون دفاع پیگیر از آزادی بیان برای همگان است، صرف نظر از مواضع سیاسی آنان.

بدیهی است که عامل اصلی سانسور و آن‌که آزادی بیان را منحصر و محدود می‌کند، حکومت است. بدین‌سان، و به‌گونه‌ای محتوم، در فضای استبدادی مبارزه برای تحقق آزادی بیان امری سیاسی می‌شود و نهادی با ویژگی‌های کانون نویسندگان ایران، مستقل از این‌که می‌خواهد سیاسی باشد یا نه، به تشکلی سیاسی تبدیل می‌گردد. پس، به این معنا، کانون بی‌تردید سیاسی است، به این دلیل روشن که آزادی‌خواهی نمی‌تواند سیاسی نباشد. اما این معنا از سیاست، تنها معنای آن نیست. سهل است، حتا معنای رایج آن هم نیست. معنای رایج سیاست‌ورزی پرداختن به مسئله شرکت در قدرت سیاسی است، که در دنیای موجود عرصه فعالیت احزاب سیاسی است. با همان شدتی که بر سیاسی‌بودن کانون به معنی نخست تأکید می‌کنم، باید بگویم که کانون نویسندگان ایران به معنای دوم، یعنی به معنای حزبی، سیاسی نیست. کانون هیچ‌گاه دغدغه شرکت در قدرت سیاسی را نداشته است. کانون هیچ‌گاه وارد جناح‌بندی‌های سیاسی و حمایت از این یا آن حزب سیاسی اپوزیسیون - چه رسد به جناح‌های حاکمیت - نشده است. کانون هیچ‌گاه وارد بحث انتخابات حکومتی نشده است،

چه به صورت رأی دادن به این یا آن کاندیدا و چه به شکل تحریم آن. درست از همین رو بود که کانون سال‌ها بعد و پس از حوادث انتخابات خرداد ۱۳۸۸ اعلام کرد: «کانون نویسندگان ایران بی آن‌که بخواهد وارد بحث ماهیت انتخابات و درستی یا نادرستی شرکت در آن شود، بنا بر منشور و اساسنامه خود از آزادی بیان بی هیچ حصر و استثنا برای همه‌ی مردم و معترضان و سرکوب‌شدگان، صرف نظر از عقاید سیاسی آنان، پیگیرانه دفاع می‌کند.» (بیانیه کانون نویسندگان ایران در حمایت از مطالبات مردم، ۱۳۸۸/۴/۲). روشن است که کانون نویسندگان ایران در این رویکرد اجتماعی خود در کنار مردم معترض و سرکوب‌شده و در مقابل حکومت سرکوبگر قرار می‌گیرد، زیرا مردم‌اند که آزادی بیان‌شان سلب می‌شود و حکومت است که آزادی بیان مردم را سلب می‌کند. دفاع از آزادی بیان، دفاع از آزادی سرکوب‌شدگان است. دفاع از آزادی بیان سرکوب‌گران موضوعیت ندارد و در واقع نقض غرض است. اما نه همسویی کانون با سرکوب‌شدگان به دلیل همدلی و همراهی با مواضع سیاسی و شعارهای آنان است و نه مقابله کانون با سرکوب‌گران به منظور به‌زیرکشیدن آنان از قدرت سیاسی. محور آن همسویی و اساس این مقابله در هر دو حال دفاع از آزادی بی هیچ حصر و استثنای بیان برای هر فرد یا هر جریانی است که این آزادی از او سلب شده است، و نه هیچ چیز دیگر.

کانون در سال‌های ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ نیز توانست مجمع عمومی خود را برگزار و هیئت دبیران را انتخاب کند، هر چند همچون تشکل‌های دیگر از موج سرکوب بی نصیب نماند، چنان‌که دفترش تاراج و مهر و موم شد و هیئت دبیرانش پس از برگزاری چند جلسه در خانه اعضا و انتشار چند بیانیه در اعتراض به سرکوب و کشتار مخالفان عملاً نتوانست ادامه دهد و در شهریور ۱۳۶۰ به کار خود پایان داد. بدین‌سان، کانون دوره دوم نیز، همچون دوره اول، چاره‌ای جز تعطیل فعالیت به علت فشار بی‌امان سرکوب حکومت نداشت.

حال (دوره سوم)

با شکست احزاب سیاسی اپوزیسیون از جمهوری اسلامی در دهه ۱۳۶۰ و به‌ویژه کشتار

دسته‌جمعی زندانیان مجاهد و چپ در تابستان ۱۳۶۷ و، همزمان با آن، پایان جنگ ایران و عراق، هم جامعه سیاسی ایران و هم حکومت اسلامی وارد مرحله جدیدی از حیات خود شدند. احزاب سیاسی اپوزیسیون به‌علت شکست در مصاف با جمهوری اسلامی یا به خارج از مرزهای ایران گریختند و یا در پی بحران‌های حاد درونی فروپاشیدند و از فعالیت بازایستادند و، بدین سان، نقش مرجعیت نسبی خود را در جامعه از دست دادند. ازسوی دیگر، در خلاء احزاب سیاسی و فقدان نفوذ و اتوریته آنها، جنبش‌های اجتماعی ناچار شدند به خود اتکاء کنند و، در پی چند سال سکوت ناشی از حاکمیت جنگ و سرکوب و کشتار، به‌گونه‌ای مستقل و البته به تدریج و با احتیاط به صحنه فعالیت اجتماعی بازگشتند. چنین بود که از یک سو چند نشریه مستقل فرهنگی و ادبی منتشر شد و، ازسوی دیگر، جمع‌های زنان، دانشجویان، معلمان، نویسندگان، کارگران صنایع، کوهنوردان و... در مکان‌های خصوصی و عمومی، اعم از خانه و گلگشت و کوه و در و دشت، به‌صورت دوفاکتو و غیررسمی گردهم آمدند و در زیر پوست فضای امنیتی حاکم شروع به فعالیت کردند. بدین سان، رابطه عمودی و سلسله‌مراتبی احزاب سیاسی با این جنبش‌های اجتماعی جای خود را به رابطه افقی آنها داد. ازسوی دیگر، در درون جمهوری اسلامی نیز جریانی برای اصلاح این نظام شکل گرفت که خود را نخست در زمینه اقتصادی با دولت «سازندگی» هاشمی رفسنجانی و سپس در زمینه سیاسی با دولت «اصلاحات» محمدخاتمی نشان داد. پدیده مهمی که در جریان این دو تحول - یکی اجتماعی و در بطن جامعه و دیگری سیاسی و در درون حکومت - پیش آمد تلاقی آنها و ایجاد فضای همپوشانی مشترکی بود که در آن مرزبندی جنبش‌های مستقل اجتماعی با قدرت سیاسی حاکم خاکستری و در واقع محدودش می‌شد، به‌گونه‌ای که جنبش‌هایی که تازه از زیر سلطه احزاب سیاسی بیرون آمده و روی پای خود ایستاده بودند در معرض تأثیر یک جریان سیاسی و حزبی اصلاح طلب آن هم از نوع دولتی‌اش قرار گرفتند. تمام جنبش‌های اجتماعی نام‌برده مشمول این پدیده می‌شدند، که در جای خود تک‌تک آنها را باید به تفصیل بررسی کرد، اما بحث ما در

این جا فقط درباره جنبش نویسندگان مستقل و آزادی خواه و تلاقی آن با گرایشی است که می‌کوشید این جنبش را زیرسلطه دولت جمهوری اسلامی ببرد.

در همان دوران پس از جنگ و کشتار سال ۱۳۶۷ بود که آن دسته از اعضای کانون که از سرکوب سال ۱۳۶۰ در امان مانده بودند اندک اندک یگدیگر را یافتند و دوباره دورهم جمع شدند. از دل همین جمع شدن‌ها و خاصه پس از زلزله رودبار در سال ۱۳۶۹ بود که جمعی پنج‌نفری از اعضای کانون (رضا براهنی، سیمین بهبهانی، محمود دولت‌آبادی، هوشنگ گلشیری، و جواد مجابی) برای ۶ ماه به عنوان نماینده انتخاب شد که هم از راه‌های گوناگون برای زلزله‌زدگان کمک جمع کند و هم مسئله «تشکل صنفی اهل قلم» را پیگیری کند. بحث مربوط به تشکل اهل قلم، که اعضای قدیمی کانون از آن بیشتر به‌عنوان ادامه کار کانون نویسندگان ایران یاد می‌کردند اما برخی دیگر یا از سر زیرکی و برای آن‌که با آوردن نام کانون گزک دست‌گرفته ندهند و یا اساساً برای ایجاد یک تشکل بی‌خطر برای حکومت آن را تشکیل «اتحادیه صنفی نویسندگان» یا «نهاد نویسندگان» می‌نامیدند، نخست در همان سال ۱۳۶۹ و در مجله آدینه مطرح شد. این مجله در شهریور این سال (در شماره ۴۹ خود) میزگردی را با عنوان «اتحادیه صنفی نویسندگان نیازی اساسی است» ترتیب داد که شرکت‌کنندگان همان پنج نویسنده فوق بودند. بحث این میزگرد بیشتر حول اتحادیه صرفاً صنفی نویسندگان دور می‌زد، اما از دل همین بحث ظاهراً غیرسیاسی این نظر بیرون می‌آمد که حتی چنین اتحادیه‌ای چون با صنف نویسنده سر و کار دارد - و نه فی‌المثل با صنف نجار یا لوله‌کش - پس باید از آزادی بیان دفاع کند و نویسنده بدون این آزادی حتی از نظر صنفی نیز نمی‌تواند تأمین شود. بحث اخیر نیز خواه‌ناخواه به مطالبه آزادی بیان برای همگان (و نه فقط نویسنده) می‌انجامید، چرا که نویسنده نمی‌تواند آزادی بیان داشته باشد در حالی که غیرنویسندگان این آزادی را ندارند. اما چون «آزادی بیان برای همگان» خواستی لزوماً سیاسی است، پس حتی نویسنده‌ای که بر سیاسی نبودن تشکل نویسندگان تأکید می‌کند به ناچار می‌پذیرد که این تشکل ناگزیر از ورود به عرصه سیاست است.

بحث درباره این سطوح متفاوت مبارزه برای آزادی بیان از مضمون‌های رایج میزگردها، مصاحبه‌ها، و مقاله‌های نشریات اوایل دهه ۱۳۷۰ بود، از جمله در میزگردی در مجله تکاپو (شماره ۶، آذر ۱۳۷۲) با شرکت رضا براهنی، باقر پرهام، منصور کوشان، محمد محمدعلی، و محمد مختاری با عنوان «ضرورت طرح و شناخت نظرها»، که در آن از سطح صرفاً صنفی (آزادی بیان نویسنده بدون ورود به سیاست)، سطح صنفی - سیاسی (آزادی بیان ذاتی صنف نویسنده، که لزوماً به سیاست می‌رسد، اما از خاستگاه این صنف)، و سرانجام سطح صنفی و سیاسی (آزادی بیان نه تنها برای نویسنده بلکه برای همگان، که خاستگاه‌اش جنبشی است فراتر از صنف نویسنده، که نویسنده و غیرنویسنده را حول مبارزه برای آزادی بیان به هم گره می‌زند) سخن می‌رفت. تمایز این شکل از سیاست‌ورزی با سیاست‌ورزی حزبی (که در پی قدرت سیاسی است) از دیگر مضامین بحث‌های نیمه نخست دهه ۱۳۷۰ بود، از جمله در مصاحبه مجله آدینه با یکی از اعضای قدیمی کانون، باقر پرهام. در این مصاحبه، پرهام می‌گوید اتحادیه نویسندگان باید در سیاست دخالت کند، اما بلافاصله اضافه می‌کند منظورش از دخالت در سیاست این نیست که کانون نویسندگان به یک حزب سیاسی تبدیل شود. به نظر او، کانون نباید دنبال این یا آن حزب و دسته برود و باید مستقل از گروه‌های سیاسی در چهارچوب دفاع از آزادی اندیشه و بیان و مخالفت با سانسور بماند («آدینه»، شماره ۵۲، آذر ۱۳۶۹).

دیدگاه‌های اعضای کانون که در دهه ۱۳۷۰ تا مقطع تدارک عملی برای تجدید فعالیت کانون در نشریات مستقل مطرح شد طیفی را تشکیل می‌داد که از پیشنهاد دو مرحله‌ای کردن سانسور و محدودیت قانونی آزادی بیان در یک سر طیف شروع می‌شد و به آزادی مطلق و نامحدود بیان در سر دیگر طیف ختم می‌شد. یکی از نمایندگان شاخص دیدگاه نخست هوشنگ گلشیری بود که در مقاله‌ای با عنوان «کانون، مستقل و وفادار به اصل خود» از جمله چنین نوشت: «... عملی بودن تجدید فعالیت علنی و رسمی کانون بستگی به ما و دولت وقت دارد. ما باید بر خواست برحمان پای بفشاریم یعنی نویسنده یا شاعر باید بی هیچ حصر و

استثنا و اما و اگر بنویسد، بخواند، و منتشر کند، آنگاه اگر مثلاً ضرری به‌غیری زده بود یا قانونی را شکسته بود، مرجع رسیدگی دادگستری است و یا هیئت منصفه مطبوعات. «(آدینه»، شماره ۹۰ - ۹۱، نوروز ۱۳۷۳). این دیدگاه بعداً در متن «ما نویسنده ایم» و سپس در بند ۶ پیش‌نویس منشور دوره سوم کانون به‌عنوان نظر کانون بیان شد. در متن «ما نویسنده ایم»، چنین آمده بود: «حق طبیعی و اجتماعی و مدنی ماست که نوشته‌مان - اعم از شعر یا داستان، نمایشنامه یا فیلمنامه، تحقیق یا نقد و نیز ترجمه آثار دیگر نویسندگان جهان - آزادانه و بی‌هیچ مانعی به‌دست مخاطبان برسد. ایجاد مانع در راه نشر این آثار، به‌هر بهانه‌ای، در صلاحیت هیچ‌کس یا هیچ نهادی نیست. اگرچه پس از نشر راه قضاوت و نقد آزادانه درباره آن‌ها بر همگان گشوده است». بند ۶ پیش‌نویس منشور کانون نیز چنین بود: «پاسخ کلام با کلام است، اما در صورت طرح هرگونه دعوی در مورد آثار، ارائه نظر کارشناسی در صحت ادعا از وظایف کانون نویسندگان ایران است». این بند از پیش‌نویس منشور در مجمع عمومی کانون در آذر ماه سال ۱۳۷۸ با مخالفت اکثریت شرکت‌کنندگان روبه‌رو شد و از متنی که در این مجمع به‌تصویب رسید حذف شد.

اما از باورمندان به دیدگاه دوم در باره آزادی بیان نخست باید از سیمین بهبهانی نام برد که در مصاحبه‌ای با نشریه «فرهنگ توسعه» (شماره ۳۵-۳۶، مرداد ۱۳۷۷) به‌صراحت از «آزادی مطلق اندیشه و بیان» سخن گفت و در پاسخ به پرسشگر این نشریه که «آیا شما موافق آزادی بیان بدون هیچ قید و شرط، منع و محدودیتی هستید؟» گفت: «بله، البته. برای این که اگر شما برای آزادی بیان شرط بگذارید، این شرط به‌تدریج گسترش پیدا می‌کند، نظایر پیدا می‌کند. من معتقدم برای نوشتن و گفتن هیچ شرطی موجود نیست...». پرسشگر این نشریه، که گویی می‌خواهد مطمئن شود اشتباه نمی‌شنود، باز می‌پرسد: «پس شما با سانسور پیش از چاپ و بعد از چاپ مخالفید؟» و سیمین بازم با قاطعیت پاسخ می‌دهد: «بله، حتماً».

باین‌همه، پیگیرترین نماینده آزادی مطلق و نامحدود بیان در کانون نویسندگان ایران

جعفر پوینده بود که در مصاحبه با همان نشریه، در همان شماره و در پاسخ به پرسش همان پرسشگر که «درباره آزادی بیان و محدودیت های آن چه نظری دارید؟» چنین گفت: «... هر گونه محدودیتی که در قانون برای آزادی بیان تعیین شود به وسیله ای برای سرکوب اندیشه ها و آثار مخالف بدل می گردد و به همین سبب است که آزادی قلم باید از دسترس حکومت ها بیرون باشد. اگر در قانون به دولت اجازه داده شود که محدودیتی برای آزادی بیان قایل شود، در واقع دولت می تواند هر وقت که لازم دید به بهانه همین محدودیت ها هرگونه منعی را بر بیان اندیشه ها و آثاری که به گمان خودش نامطلوب و زیان بار هستند، به صورت قانونی تحمیل کند. بنابراین، آزادی اندیشه و بیان و نشر نباید به هیچ وجه محدود، مقید و مشروط شود. آزادی انتقاد، آزادی ابراز عقاید مخالف - هر قدر هم به نظر عده ای ناپسند، زیان بخش یا انحرافی باشند - در جامعه مدنی دموکراتیک باید به طور مطلق باقی بمانند. مطلقیت و نامحدودی آزادی بیان از الزامات عملی مشارکت مردم در امور اجتماعی و از ضرورت های آفرینش و اعتلای فرهنگی سرچشمه می گیرد. از مهم ترین محدودیت هایی که معمولاً برای آزادی بیان قایل می شوند، مواردی مانند امنیت عمومی، مصالح کشور و عفت و اخلاق عمومی است. ولی تمام این ها مفاهیمی کلی، نامشخص و بسیار تفسیر پذیرند که به آسانی به ابزار قانونی سرکوب مخالفان و دگراندیشان بدل می شوند...».

نقطه عطف مقطع تدارک تجدید فعالیت کانون در دوره سوم انتشار متن «ما نویسنده ایم» در مهر ماه ۱۳۷۳ بود، که به «متن ۱۳۴ نویسنده» نیز معروف شد. این متن در واقع بیانیه جنبش آزادی بیان است، بیانیه ای که از یک سو نگاه حزبی به کانون در دوره های پیشین فعالیت آن را نقد می کند و، از سوی دیگر، دولت را مخاطب قرار می دهد که با نویسنده به عنوان نویسنده برخورد کند و نه به عنوان فعال حزبی. اهمیت «متن ۱۳۴ نویسنده» فقط در فحوای آن - که در زیر به آن اشاره خواهیم کرد - نیست. این متن همراه با خود دو دستاورد دیگر جنبش آزادی بیان را به ارمغان آورد: ۱- «منشور» دوره سوم کانون، که بر اساس نگرش حاکم بر «متن ۱۳۴ نویسنده»

نوشته شده و حتا در لفظ نیز با واژه های «مرامنامه» (در دوره اول) و «موضع» (در دوره دوم)، که هر دو آشکارا بار حزبی دارند، متفاوت است. این منشور در سرآغاز خود، افزون بر اسناد دوره های اول («درباره یک ضرورت») و دوم کانون («موضع کانون نویسندگان ایران»)، به «متن ۱۳۴ نویسنده» نیز استناد کرده است، بی آن که در آن هیچ نشانی از استناد به قانون اساسی جمهوری اسلامی و اعلامیه حقوق بشر وجود داشته باشد. ۲- «جمع مشورتی کانون»، رکنی اساسی از تشکل کانون که اگرچه هنوز جایگاه اساسنامه ای ندارد، اما به سبب نقش دموکراتیک و شورایی آن در دوره سوم فعالیت کانون ضروری است که در آینده از این جایگاه برخوردار شود.

شان نزول و درواقع هدف از انتشار «متن ۱۳۴ نویسنده»، چنان که در بند نخست آن آمده، تصحیح یک «تصویر مخدوش» از نویسنده است. از نظرامضاکنندگان این متن، تصویر مخدوشی که «دولت و بخشی از جامعه و حتی برخی از نویسندگان از نویسنده دارند» (تأکید از من است) چنین است: «... غالباً نویسنده را، نه به عنوان نویسنده، بلکه به ازای نسبت های فرضی یا وابستگی های محتمل به احزاب یا گروه ها یا جناح ها می شناسند و بر این اساس درباره او داوری می کنند. در نتیجه حضور جمعی نویسندگان در یک تشکل صنفی - فرهنگی نیز در عداد احزاب یا گرایش های سیاسی قلمداد می شود. دولت ها و نهادها و گروه های وابسته به آنها نیز بنا به عادت، اثر نویسنده را به اقتضای سیاست و مصلحت روز می سنجند، و با تفسیرهای دلخواه حضور جمعی نویسندگان را به گرایش های ویژه سیاسی یا توطئه های داخل و خارج نسبت می دهند...». خطوطی نیز که «متن ۱۳۴ نویسنده» این تصویر مخدوش را با آنها تصحیح می کند از این قرارند: ۱- هنگامی که مقابله با موانع نوشتن و اندیشیدن از توان و امکان فردی ما فراتر می رود، ناچاریم به صورت جمعی - صنفی با آن روبرو شویم، یعنی برای تحقق آزادی اندیشه و بیان و نشر و مبارزه با سانسور، به شکل جمعی (یعنی تشکیلاتی) بکوشیم. ۲- اما این حضور جمعی نافی استقلال فردی نویسنده نیست، یعنی هماهنگی و

همراهی نویسنده در مسائل مشترک اهل قلم به معنای به عهده گرفتن مسئولیت اعمال آنها در بیرون از محدوده این مسائل نیست. ۳- بنابراین، و به دلایل بالا، حساب فعالیت تشکیلاتی نویسندگان مستقل و آزادی خواه با هدف مبارزه برای آزادی اندیشه و بیان و نشر از حساب حضور و عضویت احتمالی آنها در احزاب سیاسی جداست و این دو مسئله را باید به کلی از یکدیگر تفکیک کرد. به عبارت دیگر، نویسنده به اعتبار فعالیت برای آزادی اندیشه و بیان و نشر در تشکل نویسندگان حضور می یابد و نه به اعتبار حضور و عضویت احتمالی اش در این یا آن حزب سیاسی.

چنان که می دانیم، عباس معروفی، مدیر مسئول و سردبیر مجله گردون، از جمع امضاکنندگان «متن ۱۳۴ نویسنده» جدا شد و این جدایی ظاهراً به علت حذف امضای همکار او یعنی اسماعیل جمشیدی بود. اما واقعیت این بود که معروفی دغدغه استقلال تام و تمام این حرکت از قدرت سیاسی و به طور مشخص از جناح اصلاح طلب حکومت را نداشت. البته در میان فعالان گردآوری امضاء برای متن فوق و به طور کلی بین بسیاری از اعضای کانون که برای تجدید فعالیت آن می کوشیدند گرایش به جناح اصلاح طلب وجود داشت، و من در طول این نوشته به تأثیر مخرب این گرایش بر استقلال کانون اشاره کرده ام، اما گرایش این اعضا به جناح اصلاح طلب در حد وابستگی عباس معروفی به این جناح نبود. معروفی کسی بود که در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی در گزارشی با عنوان «چرا چراغ کانون نویسندگان ایران روشن نمی شود؟» از دولت و به طور مشخص از وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی خواست چراغ کانون را روشن کند: «اکنون این دولت و مخصوصاً وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی است که به عنوان متولی فرهنگی دولت باید چراغ رابطه را روشن کند...» («گردون»، شماره ۲۷-۲۸، مرداد ۱۳۷۲). دقت کنیم که او از دولتی می خواست چراغ رابطه با کانون را روشن کند که وزارت اطلاعات اش در همان سال ها در پی کشتن نویسندگان مستقل به شیوه قتل های زنجیره ای بود. همین تلاش معروفی و امثال او برای وابسته کردن کانون به اصلاح طلبان بود که احمد

شاملو آن را «شتابی شبه‌انگیز» برای برپایی یک «شبه کانون» نامید («آدینه»، شماره ۸۸، بهمن ۱۳۷۲) و در مصاحبه‌ای با رادیو فرانسه به تاریخ ۲۴ بهمن ۱۳۷۲ اعلام کرد که «به‌رحال ما تصمیم گرفتیم که با گوشتی که به این شدت بو می‌دهد چیزی نپزیم». البته این را نیز نباید نادیده گرفت که در پس این هشدار بجا و درست شاملو نوعی انفعال نیز دیده می‌شد، چراکه او با طرح این بحث که «آزادی کلیتی است تجزیه‌ناپذیر» و کانون نمی‌تواند فعالیت کند درحالی که تشکل‌های مستقل دیگر اجازه فعالیت ندارند، تجدید فعالیت کانون را به «آزادی اجتماعات برای همگان» موکول می‌کرد. واقعیت نشان داد که منتظرنماندن اعضای متعهد کانون تا زمان «آزادی اجتماعات برای همگان» و مبارزه آنان همچون نویسندگانی پیشرو برای برپایی مجدد فعالیت کانون کاری درست و برحق بود، هرچند بهای بس گرانی برای آن پرداخت شد، بهایی که کانون همچنان دارد آن را می‌پردازد.

با این همه، نگاه منفعلانه شاملو به تجدید فعالیت کانون چیزی از اهمیت و ارزش هشدار بجا و بموقع او در مورد خدشه‌دار شدن استقلال و ناوابستگی کانون نمی‌کاهد. این ارزش و اهمیت به‌ویژه آن‌گاه برجسته‌تر می‌شود که ببینیم تلاش برای وابسته کردن کانون به قدرت نه‌تنها در دوره دوم آن بلکه از همان آغاز کوشش اعضای متعهد کانون برای تجدید فعالیت آن در دوره سوم تا کانون ادامه داشته است و بی‌شک بازهم ادامه خواهد داشت. این تلاش به‌ویژه پس از پیروزی اصلاح‌طلبان در انتخابات ۲ خرداد ۱۳۷۶ شدت بیشتری یافت. داریوش آشوری، از بنیانگذاران کانون که پس از دوره نخست خود را از کانون کنار کشیده بود، با پیروزی جناح اصلاح طلب در این انتخابات دچار چنان توهم «اصلاح‌طلبانه» ای شد که پیشنهاد ارتکاب همان خطایی را داد که ظاهراً به‌سبب آن خود را از کانون کنار کشیده بود: تجدید فعالیت کانون با همدستی وابستگان به قدرت سیاسی. او در مصاحبه‌ای با مجله «راه نو»، که صاحب امتیاز، مدیر مسئول، و سردبیر آن اکبر گنجی بود، این پرسش گنجی را که آیا ایده خاصی برای تجدید فعالیت کانون (که به نظر آشوری می‌باید «به شکلی کاملاً تازه و حتی نامی تازه» باشد)

دارد، چنین پاسخ می‌دهد: «به نظر من، بایستی گروهی از اهل قلم - واقعاً آنهایی که اهل قلم هستند - از طیف‌های گوناگون عقیدتی در این کار پیشقدم شوند. بنده به سهم خودم حاضرم شرکت کنم و امیدوارم نویسندگانی، برای مثال، مثل آقای سروش، حجت الاسلام کدیور، آقای گنجی، آقای چنگیز پهلوان، آقای مهندس عبدی، آقای حجاریان، حجت الاسلام مجتهد شبستری، آقایان گلشیری و دولت‌آبادی و خانم بهبهانی و خانم دانشور هم حاضر باشند در چنین تشکلی شرکت کنند. از همه اینها باید دعوت کرد که بنشینند راجع به اصول، اساس نامه و شکل سازمانی چنین کاری تصمیم‌گیری کنند و چنین تشکلی را بر اساس فصل مشترک همه ما، که دفاع از حقوق نویسنده و آزادی قلم است، به وجود آورند.» («راه نو»، شماره ۹، خرداد ۱۳۷۷). آشوری به این ترتیب می‌خواست نویسندگان مستقل را با نویسندگانی چون سروش، که به اسم «انقلاب فرهنگی» مرتکب حذف استادان و نویسندگان مستقل از دانشگاه و محافل علمی و فرهنگی شده بود، یا حجاریان، که از بنیانگذاران وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بود، آشتی دهد و در مقابل کانون نویسندگان ایران تشکلی موازی و باب طبع اصلاح طلبان برای مهار نویسندگان مستقل و آزادی‌خواه بسازد.

یکی دیگر از اعضای قدیمی کانون که دچار توهم «اصلاح طلبانه» شد باقر پرهام بود. او که، چنان‌که در بالا دیدیم، تا چند سال پیش از پیروزی اصلاح طلبان در انتخابات ۱۳۷۶ برای کانون به دلیل مبارزه‌اش برای آزادی بیان خصلت سیاسی (اما نه حزبی) قائل بود، در مصاحبه با اکبر گنجی می‌گوید: «درست است که تشکل نویسندگان به دلیل ماهیت نویسندگی با آزادی فکر و آزادی بیان کار دارد و لذا با سانسور سازگاری ندارد اما این مسئله سیاسی نیست.» («راه نو»، شماره ۱۴، ۳ مرداد ۱۳۷۷). او تا آن‌جا پیش می‌رود که در واقع به فعالان کانون توصیه می‌کند که پیش‌نویس منشور کانون را به قالب مورد نظر اصلاح طلبان درآورند. در واقع او همان سخنی را به زبان می‌آورد که به‌آذین در سال ۱۳۵۸ به زبان آورده بود: آزادی بیان، مطلق نیست. تفاوت فقط در این است که به‌آذین در سال ۱۳۵۸ می‌خواست کانون را به زانده کل

جمهوری اسلامی تبدیل کند و پرهام در سال ۱۳۷۷ می‌کوشید کانون را به زانده جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی تبدیل کند. پرهام در همان مصاحبه می‌گوید: «غرض از آزادی، آزادی مطلق نیست... به همین خاطر من به به اصطلاح منشور پیشنهادی جدید بچه‌های کانون نویسندگان انتقاد دارم. در بند اول آن آمده است: «آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه عرصه‌های حیات فردی، اجتماعی بدون هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ‌کس را نمی‌توان از آن محروم کرد». این حرف درست است اما اگر شما معین نکنید که اگر کسی خلافی صورت داد باید پاسخگوی قانون باشد مشکل پیش می‌آید...». گنجی می‌پرسد: «یعنی شما از آزادی در چارچوب قانون دفاع می‌کنید؟» و پرهام چنین پاسخ می‌دهد: «ما از آزادی مطلق دفاع نمی‌کنیم. اشکال این بند این است که چنان حرف می‌زند که گویی ما در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که هیچ قانونی ندارد و ما قانونگذار آنیم... یا در مورد دیگر، در جایی که از زبان‌های متنوع کشور سخن می‌گوید، ضمن تأکید درست بر اعتلای فرهنگی همه اقوام ایرانی، موضوع زبان فارسی و این که این زبان، زبان رسمی ماست چنان مسکوت مانده که سؤال‌انگیز است. جمعی از نویسندگان کشور از کنار مسئله زبان رسمی فارسی چنان بی‌سروصدار رد شده‌اند که گویی زبان فارسی هم چیزی است شبیه لهجه گیلکی یا زبان محلی آذری و مانند اینها.» پرسشی که قاعدتاً باید برای باقر پرهام مطرح می‌شد اما ظاهراً توهم‌گذاری مانع آن شده این است که اگر قانون جمهوری اسلامی حق آزادی بیان را برای همه مردم به رسمیت می‌شناخت اساساً چه نیازی به کانون نویسندگان ایران و مبارزه‌اش برای این آزادی بیان وجود داشت؟ یا اگر وجود «زبان رسمی» به معنی سلطه یک زبان و فرهنگ بر دیگر زبان‌ها و فرهنگ‌های مردم ایران نبود چه نیازی به طرح خواست رفع تبعیض و ستم فرهنگی در بند سوم منشور کانون وجود داشت؟

رسانه دیگری که کانون نویسندگان ایران را در همین سال‌ها نقد می‌کرد نشریه «فرهنگ توسعه» بود، نقدی که نه از موضع آزادی خواهی و استقلال طلبی پیگیر بلکه از منظر «سرمای

مدنی» بود. در توضیح «سرمای مدنی» باید گفت منظور پرسشگر «فرهنگ توسعه» از آن، مفهوم مقابل «گرمای سیاسی» جوامع استبدادی یا «پیش مدنی» بود: «در جهان پیش مدنی به دلیل نبود احزاب، پدیده‌های اجتماعی‌یی که مطلقاً وظیفه سیاسی ندارند به سیاست کشیده می‌شوند. روزنامه‌ها، شعر و داستان و تاریخ نویسی و وظیفه احزاب را انجام می‌دهند و سیاسی‌اند. دیگر نمی‌توان توقع داشت در چنین جامعه‌ای کانون نویسندگان، که متشکل از بخشی از روشنفکران جامعه است، سیاسی نباشد و به واسطه سیاست مرتباً از هم نپاشد. نمی‌توان توقع داشت مثلاً «تحکیم پایه‌های وحدت ملی» یا «حراست از آزادی‌های فردی و اجتماعی» یا «رشد و شکوفایی زبان‌های متنوع کشور» را در سرلوحه وظایف خود قرار ندهند و در دور باطل گرم کردن نهادهای صنفی جامعه مدنی شرکت نجویند.» («فرهنگ توسعه»، شماره ۳۵-۳۶، مرداد ۱۳۷۷، ص ۴۲).

آنچه پیش از هر چیز دیگر به ذهن خواننده این نقد می‌رسد تصویر معیوب و ناقص نویسنده از جامعه استبدادی ایران است. نویسنده به گونه‌ای سخن می‌گوید که گویا اشکال این استبداد آن است که فقط ایجاد احزاب سیاسی را ممنوع کرده است و می‌کند؛ گویا نهادهای مستقل غیرحزبی آزادند و فقط احزاب ممنوع‌اند، و صرفاً به دلیل این ممنوعیت است که آن نهادها مجبور می‌شوند وظیفه احزاب را انجام دهند. واقعیت این است که در استبداد تاریخی ایران - اعم از سلطنتی و دینی - نه تنها حزب سیاسی بلکه هرگونه تشکل مستقل، اعم از صنفی، فرهنگی، ادبی، و... ممنوع بوده و همچنان هست. همین تصویر معیوب از استبداد جامعه ایران است که نویسنده را به فکر اصلاح این جامعه از طریق برپایی جامعه مدنی و در رأس آن احزاب سیاسی می‌اندازد تا «گرمای سیاسی» نهادهای صنفی و فرهنگی و... به جایگاه اصلی خود یعنی احزاب بازگردد و این نهادها «سرمای مدنی» لازم خود را برای فعالیت غیرسیاسی به دست آورند. نیازی به گفتن ندارد که منظور از این گونه اصلاح جامعه استبدادی ایران چیزی جز استقرار جامعه مدنی بورژوازی به شیوه جوامع غربی نیست. بی تردید،

هر انسان آزادی خواهی چنین جامعه‌ای را به جامعه کنونی ایران ترجیح می‌دهد. اما تجربه تاریخی ایران، چه در رژیم پیشین و چه در نظام سیاسی کنونی، نشان داده که این گونه اصلاح جامعه استبدادی ایران محکوم به شکست است. چرا؟ زیرا جامعه سرمایه‌داری ایران به گونه‌ای یکسره متفاوت با سرمایه‌داری لیبرالی غرب شکل گرفته و حاکم شده است. سرمایه‌داری غربی یا از راه انقلاب صنعتی (انگلستان) یا از طریق انقلاب سیاسی (فرانسه) و یا از راه مبارزه بردگان برای الغای بردگی (آمریکا) شکل گرفته و حاکم شده است، حال آن‌که در ایران همچون کشوری تحت سلطه، سرمایه‌داری از بالا و به شیوه‌ای ارتجاعی - بوروکراتیک شکل گرفته و حاکم شده، شیوه‌ای که حاکمیت استبداد سیاسی، اعم از سلطنتی و دینی، جزء جدایی‌ناپذیر و بی‌چون و چرای آن است. به سخن دیگر، راه حل اصلاح طلبانه نویسنده «فرهنگ توسعه» راه حلی اروپامحور است که در اساس قابل پیاده شدن در جامعه ایران نیست. به همین سبب، نسخه تبدیل کانون نویسندگان ایران به نهاد «سرد»ی که کاری به مبارزه برای آزادی بیان نداشته باشد و به فعالیت صرفاً صنفی پردازد و، به گفته نویسنده «فرهنگ توسعه»، همچون «عیاق» بین فرد و حاکمیت عمل کند، در عمل حاصلی جز از بین رفتن آزادی خواهی و استقلال این کانون و تبدیل آن به زائده جناح اصلاح طلب حکومت نمی‌توانست داشته باشد.

درست از همین روست که نویسنده آزادی خواه و مستقلی چون جعفر پوینده تمام‌قد به مخالفت با این نسخه «اصلاح طلبانه» بر می‌خیزد. نقطه عزیمت پرسشگر «فرهنگ توسعه» در مصاحبه با پوینده دفاع از اتحادیه صنفی نویسندگان در مقابل کانون نویسندگان ایران است. او می‌گوید نویسندگان باید نه کانون نویسندگان مدافع آزادی بیان آن‌هم بی‌هیچ حصر و استثنا بلکه اتحادیه صنفی داشته باشند، که نهادی است سرد و غیرسیاسی که صرفاً از منافع صنفی نویسندگان دفاع می‌کند و کاری به محدودیت آزادی بیان و سانسور و نظایر اینها ندارد. او از پوینده می‌پرسد: «... آیا کانون نویسندگان اتحادیه است یا نه. ... شما اگر اتحادیه‌ای داشته باشید که از حقوق صنفی اعضا دفاع کند دیگر نمی‌توانی علناً بگویی آقا من با اساس اصل

۲۴ قانون اساسی مخالفم. اگر این کار را بکنی باید دوفاکتو خودت را نگه‌داری. نمی‌توانی خودت را رسمی کنی. نهاد مدنی باید سرد باشد و رسمی.» (همان، ص ۵۷). پوینده به این پرسش این‌گونه پاسخ می‌دهد: «... در کشوری که آزادی بیان نهادینه نشده است - خود شما گفتید جامعه استبدادی، جامعه استبدادی یعنی جامعه‌ای که در آن آزادی‌های دموکراتیک نیست یا ضعیف یا خیلی کم‌رنگ است یا نهادینه نشده است - در کشوری که این آزادی‌ها نیست هر تشکلی از اهل قلم، تحت هر عنوانی که می‌خواهید بگذارید اعم از اتحادیه یا انجمن یا کانون یا سندیکا، در درجه اول با مشکلات و موانع سیاسی برخورد می‌کند. اولین مشکلی که نویسنده با آن برخورد می‌کند این است که کتابی را که باید آزادانه و بی‌هیچ نظارت و سانسوری منتشر شود دستگاهی هست که می‌گوید اول باید از من اجازه بگیرید. ... در کشوری که آزادی بیان وجود ندارد یا ضعیف است، در کشوری که نهادهای دموکراتیک شکل نگرفته است همه چیز سیاسی است، یعنی سیاست به شما تحمیل می‌شود چه خوشتان بیاید و چه نیاید. من یکی که از چنین تحمیلی خشنود نیستم ولی نمی‌خواهم و نمی‌توانم نادیده‌اش بگیرم. ... شما اگر سردترین جمع نویسندگان ایران را هم تشکیل دهید - اگر نخواهند خودشان را فریب بدهند و مشکلات را نادیده بگیرند - اولین مشکلی که با آن روبرو هستند مسئله گرفتن مجوز است و این، قضیه را خیلی گرم می‌کند، خیلی داغ می‌کند. مسئله آزادی بیان از حادترین مسائل سیاسی است. به همین جهت در آن تعابیر کلاسیک شما نمی‌گنجد. من اگر به تعبیر شما بگویم کانون، اتحادیه نویسندگان است می‌ترسم فعالیت برای آزادی بیان و مخالفت با سانسور در آن جا نگیرد.» (همان، صص ۵۸ و ۵۹).

پرسش دیگر «فرهنگ توسعه» درباره پیشنهاد داریوش آشوری در مجله «راه نو» است که در بالا به آن اشاره کردم. پرسشگر «فرهنگ توسعه» می‌گوید: «به نظر من آقای آشوری در مجله «راه نو» فتح بابی کردند و گفتند اصلاً تشکیلاتی به وجود آوریم با اسم دیگر و بدنه دیگر. ایشان اسامی را آوردند که نویسنده هستند ولی کانون با بی‌اعتنایی از کنار آن‌ها رد می‌شود. ...

آخر چه کسی می گوید سروش نویسنده نیست. چرا منشور را پیش او نمی برید. وظیفه کانون نیست که تاریخچه ۵۲ ساله زندگی مرا بررسی کند و ببیند کجایش مثبت است و کجایش منفی است. هیچ کس بحثی ندارد که سروش نویسنده است، متفکر است. خلاقیت‌هایی در اندیشه داشته است. به نظر من آشوری برای اولین بار شهادت نشان داد و در گفتگو با «راه نو» به مسئله مهمی پرداخت.» (همان، ص ۶۱) واکنش پوینده به گفته‌های پرسشگر «فرهنگ توسعه» درباره آشوری چنین است: «به بعضی از گفته‌های آقای آشوری در مصاحبه با «راه نو» هم باید اشاره‌ای بکنم که نه تنها با بحث مربوط به خطر الیگارش‌بی ارتباط نیست بلکه آن را به روشن‌ترین وجه نشان می‌دهد. آقای آشوری به درستی تأکید می‌ورزد که در شکل صنفی نویسندگان که به ناگزیر جنبه سیاسی هم دارد «همه طیف اهل قلم ما، با هر اعتقاد دینی و غیردینی، از هر طیف سیاسی و اندیشگی مشارکت کنند» و محور این شکل را فصل مشترک همه نویسندگان در دفاع از حقوق نویسندگان و آزادی قلم می‌داند. اما صرف نظر از داوری یک‌جانبه درباره ماهیت فعالیت کانون در بعد از انقلاب و صرف نظر از پیش‌نهاد تشکلی دیگر با نامی تازه - که در واقع بر اساس پیش‌نهاد ایشان نه کانون نویسندگان که عمدتاً شرکت سهامی نیروهای سیاسی و عقیدتی درون و پیرامون نظام است - دیدگاهی کاملاً نخبه‌گرایانه دارد که از همان گرایش به الیگارش‌بی سخت تأثیر پذیرفته است. ... در واقع به نظر ایشان جمعی از نویسندگان «نخبه» کشور باید در مورد همه چیز کانون تصمیم بگیرند. همین جمع مشورتی با تمام اشکال‌هایش بسیار رادیکال‌تر و دموکراتیک‌تر از نهاد مطلوب آقای آشوری است. جمع مشورتی فقط به نویسندگان نخبه و نمایندگان گروه‌های عقیدتی خاص تعلق ندارد. در آن، نویسندگانی هستند که «نخبه» هم محسوب نمی‌شوند و حق رأی شان برابر با نویسندگان با سابقه و معروف است. تصمیم‌گیری هم بر عهده تمام نویسندگان حاضر در جلسه است و معمولاً بر اساس نوعی وفاق جمعی تصمیم‌گیری می‌شود. ... در این‌که هر کسی به شرط پذیرش منشور و اساسنامه، مستقل از گرایش عقیدتی‌اش می‌تواند عضو کانون بشود، اصلاً

حرفی نیست. اگر آقای سروش هم منشور و اساسنامه را بپذیرد می‌تواند عضو کانون بشود و امیدوارم که این بار دیگر با درس‌آموزی از گذشت روزگار در حذف فرهنگی مشارکت نکنند.» (همان، ص ۶۳). من البته بزرگواری پوینده عزیز را ندارم، و بر این باورم که عبدالکریم سروش و امثال او به علت شرکت مستقیم در حذف بسیاری از اهالی مستقل فرهنگ حتماً اگر با آب زمزم هم شست‌وشو داده شوند نباید جایی در کانون نویسندگان ایران داشته باشند.

هنوز دو ماه از انتشار این مصاحبه نگذشته بود که اعضای «کمیته تدارک و برگزاری مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران» یعنی پوینده، درویشیان، دولت‌آبادی، کردوانی، کوشان، گلشیری، و مختاری به «دادگاه انقلاب» احضار و تهدید به مرگ شدند، تهدیدی که پس از دو ماه در مورد مختاری و پوینده عملی شد. البته کانون، حتماً در همان آغاز تلاش اعضایش برای تجدید فعالیت در دوره سوم، هیچ‌گاه از سرکوب به‌ویژه به‌صورت پرونده‌سازی برای اعضای آن از سوی روزنامه کیهان و صداوسیما جمهوری اسلامی و رسانه‌های همسو با آنها در امان نبوده است. از نمونه‌های این نوع زمینه‌سازی برای سرکوب اعضای کانون می‌توان به مقاله «ویت‌کنگ‌های کافه‌نشین» در کیهان و برنامه «هویت» در صداوسیما اشاره کرد که به‌صورت کاملاً برنامه‌ریزی شده و هماهنگ با نهادهای امنیتی با هدف سرکوب کانون منتشر شدند. همین زمینه‌سازی برای سرکوب بود که به قتل نویسندگان از جمله اعضای کانون به شکل ربودن و سپس خفه‌کردن و سر به‌نیست کردن و یا پرت کردن به دره انجامید، آن‌گاه که ابتدا احمد میرعلایی و سپس غفار حسینی را کشتند و یا خواستند اتوبوسی را که نویسندگان را به ارمستان می‌برد به دره پرت کنند. ربودن فرج سرکوهی از فرودگاه مهرآباد نیز به قصد نابودی او صورت گرفت، که آن نیز ناکام ماند. با این همه، حتماً این شکل حاد و مرگبار سرکوب نیز نتوانست سرکوبگران را به هدف خود یعنی خاموش کردن صدای نویسندگان مستقل و آزادی‌خواه برساند؛ سهل است، سه ماه پس از آخرین این قتل‌ها یعنی قتل پوینده کانون توانست همان

مجمعی را، که اعضایش را برای برگزاری آن از دست داده بود، برگزار کند. در عین حال، گرایش نزدیک کردن کانون به جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی نیز دست اندر کار بود. همان هیئت دبیران موقتی که در مجمع عمومی اسفند ۱۳۷۷ انتخاب شد کوشید سنت عقیدتی و مذموم آغاز کردن انتشارات کانون با «به نام خداوند جان و خرد» را - که نهاد سکولار کانون را به یک تشکل ایدئولوژیک تبدیل می کرد - باب کند و چندین اطلاعیه، بیانیه، نامه، و اعلامیه را به این صورت منتشر کرد که یکی از آنها درباره استیضاح مهاجرانی، وزیر ارشاد جمهوری اسلامی، و دفاع از او در مقابل جناح دیگر حکومت بود. مقاومت و اعتراض اعضای کانون بود که این تلاش غیرکانونی را در همان آغاز متوقف و نافرجام ساخت.

در فضای متأثر از قتل های زنجیره ای، کانون توانست سه مجمع عمومی را در سال های ۱۳۷۸، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰ آزادانه برگزار کند، که در اولی، افزون بر انتخاب هیئت دبیران، منشور و اساسنامه دوره سوم کانون نیز تصویب شد. در سال ۱۳۸۱، مانع برگزاری مجمع عمومی کانون شدند و هیئت دبیران منتخب سال ۱۳۸۰ طبق اساسنامه ناگزیر از ادامه تصدی کانون شد، که تا ۱۳۸۳ ادامه یافت. در این سال، در پی عدم شرکت برخی از دبیران، جلسات هیئت دبیران از نصاب افتاد و در نهایت دبیران باقی مانده اختیارات خود را به جمع مشورتی «تفویض» کردند، امری که خلاف اساسنامه بود، چراکه در اساسنامه رکنی به نام «جمع مشورتی» وجود نداشت و ندارد. مطابق اساسنامه، هیئت دبیران برگزیده سال ۱۳۸۰ باید همچنان به کار خود ادامه می داد، اما برخی از این دبیران به گونه ای غیر مسئولانه و لاقیدانه و بی آن که نگران تعطیل کانون باشند، از زیر این بار شانه خالی کردند و کانون را بدون هیئت دبیران گذاشتند و رفتند. و البته تنها اینان نبودند که به کانون پشت کردند و برای توجیه وادادگی خود نویسندگان متعهد کانون را تحقیر کردند و «نانویسنده» نامیدند؛ چندی بعد، چهره ای نامدارتر از آنان، برای خوش آمد کانون ستیزان «اصلاح طلب» نه تنها قتل های زنجیره ای نویسندگان کانون را ناشی از وجود «زبانک های سیاسی» در کانون دانست بلکه با پوستی کلفت، که انگار هیچ ککی قادر به گزیدنش نبود، بی اعتنا به آن قتل ها سر سفره خون آلود حکومتیان نشست.

با این همه، «جمع مشورتی»، بی آن که مسئولیتی در اداره کانون داشته باشد و مُجاز باشد به عنوان «کانون نویسندگان ایران» فعالیت کند، اجازه نداد کانون تعطیل شود و از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۸۷ عملاً کانون را اداره کرد. در این مدت، هر سال در موعد برگزاری مجمع عمومی، کانون می کوشید این مجمع را برگزار کند اما با ممانعت وزارت اطلاعات روبه‌رو می شد. البته، مطابق معمول، در کنار این اقدام سرکوبگرانه «سخت»، همزادان «نرم» این سرکوب نیز بیکار نبودند و به‌وظیفه خود برای از پانداختن کانون عمل می کردند. در سال ۱۳۸۶، محمد قوچانی، در نشریه «شهروند امروز»، در متنی سراسر افتراء و توهین و تفتین و پرونده‌سازی با عنوان «زوال رهبری روشنفکری ادبی»، کانون را به باد حمله و فحش و فضیحت گرفت. این اقدام کانون‌ستیزانه البته بی پاسخ نماند و کانون در مقابل آن پاسخی درخور با عنوان «پاسخ به پرونده‌سازی‌های یک مفتش فرهنگی» نوشت و منتشر کرد.

سرانجام و پس از ۴ سال ممانعت از برگزاری مجمع عمومی، در سال ۱۳۸۷ اکثریت اعضای جمع مشورتی موافقت کردند که برای جلوگیری از تعطیل کانون هیئت دبیران را به‌صورت مکاتبه‌ای انتخاب کنند. اما مدت تصدی همین هیئت دبیران برگزیده به‌صورت مکاتبه‌ای نیز بیش از ۶ سال (از تیر ۱۳۸۷ تا شهریور ۱۳۹۳) ادامه یافت، زیرا نمی گذاشتند مجمع عمومی حضوری و اساسنامه‌ای را برگزار کند. افزون بر این، در دوران همین هیئت دبیران بود که دور جدید پرونده‌سازی برای اعضای کانون آغاز شد و منیژه نجم‌عراقی، عضو و منشی برگزیده کانون، را به مدت یک‌سال به بند کشیدند.

با این همه، مقاومت کانون سرانجام به بار نشست و در شهریور ۱۳۹۳ کانون توانست مجمع عمومی را طبق اساسنامه و به‌صورت حضوری در خانه یکی از اعضا برگزار کند. پس از این مجمع، کانون توانست سه بار دیگر مجمع عمومی را به همین صورت برگزار و هیئت دبیران خود را انتخاب کند، که آخرین آن در سال ۱۳۹۷ بود. لازم به ذکر است که در دوره تصدی هیئت دبیران منتخب سال ۱۳۹۶ بود که تدارک مراسم پنجاهمین سال تأسیس کانون - که قرار

بود در بهار ۱۳۹۷ برگزار شود - مورد یورش مأموران وزارت اطلاعات قرارگرفت و تمام اسناد و مدارک و کتاب چهارجلدی «۵۰ سال کانون نویسندگان ایران»، که به همت کمیسیون پنجاه سالگی کانون تهیه شده است، به یغما رفت. در پرونده سازی برای سه تن از فعالان کانون - رضا خندان (مهابادی)، بکتاش آبتین، و کیوان باژن - در کنار مصادیق بی پایه و اساس دیگر، اقدام به تهیه این کتاب مصداق «تبلیغ علیه نظام جمهوری اسلامی» و «اجتماع و تبانی به قصد اقدام علیه امنیت کشور» شمرده شد و در نهایت در سال ۱۳۹۹ این سه عضو کانون با حکمی شرم آور در مجموع به پانزده سال و نیم زندان محکوم شدند. این حکم در مهر ۱۳۹۹ اجرا شد و این فعالان کانون هم اکنون نزدیک به یک سال است که در زندان اوین به سر می برند.

سرکوب «سخت» سال های دهه ۱۳۹۰ نیز مطابق معمول همتایی «انتقادی» و «نرم» داشت که این بار از سوی معاون فرهنگی وزارت ارشاد و با عنوان «پوست اندازی» کانون بیان شد، که معنایی جز این نداشت که کانون آزادی خواهی و ناوابستگی به قدرت را واگذار و خود را هم رنگ جناح «اصلاح طلب» حکومت کند. در این مورد نیز، کانون خطاب به ایشان و هم نظرانش اعلام کرد که آن که باید «پوست اندازی» کند جمهوری اسلامی است و نه کانون نویسندگان ایران. در این جا نیز، محمد قوچانی بود که بحث «پوست اندازی» کانون را مغتتم شمارد و صفحات زیادی از نشریه «آسمان» خود را به این موضوع اختصاص داد. از سوی دیگر، طیف نویسندگانی که در محدوده خاکستری حائل بین نویسندگان مستقل و آزادی خواه و قلم به دستان «اصلاح طلب» دولتی سکنا گزیده بودند و همچنان سکنا گزیده اند، به پیروی از همان تز شکست خورده ایجاد نهاد صنفی نویسندگان، در اقدامی موازی سازانه از وزارت کار جمهوری اسلامی مجوز راه اندازی انجمنی صنفی را گرفتند، که گویا چون به اندازه کافی سرسپرده نبود حتا از عهده همان فعالیت صنفی غیر سیاسی نیز بر نیامد.

سیری که تا این جا به تصویر کشیده ام نشان می دهد که کانون نویسندگان ایران دست کم از

انقلاب ۱۳۵۷ به بعد همیشه در معرض یورش‌های گزانبری یا دولبه قرار داشته که یک لبه آن سرکوب‌عریان جمهوری اسلامی و لبه دیگرش ضدیت با آزادی‌خواهی و استقلال‌کانون به شیوه «نرم» و «انتقادی» بوده است. منکر تفاوت شکل‌های گوناگون لبه اخیر در طول ستیزش با کانون نمی‌توان شد، اما همه این شکل‌ها به‌رغم تفاوت‌شان در یک هدف همداستان بوده و هستند و آن همانا تهی‌کردن کانون از محتوای آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه آن بوده و هست، گاه با تلاش برای تبدیل آن به زائده کل جمهوری اسلامی، گاه با کوشش برای بردن آن به زیر سلطه جناح «اصلاح‌طلب» رژیم، گاه از درون، گاه از بیرون، و گاه با نفوذ به درون آن، همچون وضعیت کنونی.

از سال‌ها پیش، اعضای قدیمی‌تر کانون مسئله مهم تغییر نسلی را مورد توجه قرار داده و به‌ضرورت عضوگیری از نویسندگان نسل جوان برای پُرکردن جای خالی اعضای قدیمی رسیده بودند. اما این امر، که در حقانیت و ضرورت آن شکی نیست، می‌توانست به‌گونه‌ای عملی و اجرایی شود که پیامدهای ناخواسته و زیان‌بخشی برای کانون نداشته‌باشد. اما در سیاست «درهای باز» برخی از دوستان کانون - که در تعهد و پای‌بندی‌شان به کانون تردیدی وجود ندارد - حساسیت‌های لازم در این مورد چندان مورد توجه قرار نگرفت، چنان‌که بر بستر سهل‌انگاری در عضوگیری در سال‌های اخیر افرادی با پیشینه همکاری با وزارت ارشاد جمهوری اسلامی و شرکت در جشنواره‌های فجر این رژیم به‌درون کانون خزیدند و به‌عنوان عضو کانون و در پوشش «انتقاد» کمر به تخریب هیئت دبیران و ترور شخصیت برخی از اعضای متعهد کانون بستند. بدین‌سان، جای تعجب نیست اگر هدف این افراد از نفوذ در کانون ایجاد «تعادل ظریف» بین کانون و جمهوری اسلامی باشد. سخن این تخریب‌گران - که به دلایلی شماری از اعضای منتقد را نیز با خود همراه کرده‌اند که البته در میان آنان کم نیستند کسانی که «سیاسی کاری» هیئت دبیران کانون را پوششی برای پنهان‌ساختن عافیت‌طلبی خود کرده‌اند - ظاهراً این است که فعالیت هیئت دبیران کانون در دو سال اخیر منطبق بر اساسنامه کانون نبوده و نیست و

این هیئت باید مجمع عمومی کانون را برای انتخاب هیئت دبیران جدید فراخواند و خود کنار رود. هیئت دبیران کانون در اطلاعیه‌ای به تاریخ ۳۰ فروردین ۱۴۰۰ نشان داده که این سخن ادعایی یکسره بی پایه و اساس است و هیچ‌گونه وجهت اساسنامه‌ای ندارد (نک به پیوست). اما هر ناظر تیزبینی که مسائل کانون را از نزدیک دنبال کرده باشد می‌تواند ببیند که علت بحران کنونی کانون بسی فراتر از اختلاف برداشت در مورد مسائل اساسنامه‌ای است و در واقع معلول حدت‌یابی همان تقابل دیرپا بین دو گرایش در کانون است. چنان‌که در مقدمه این جستار گفته‌ام، آن‌چه کانون دوره سوم را از کانون دوره‌های اول و دوم متمایز می‌کند تداوم رویارویی این دو گرایش است، یکی رادیکالیسم برخاسته از مقاومت در برابر وابستگی و آزادی‌ستیزی - رادیکالیسمی که متضمن پیشروی و پیروزی جنبش آزادی بیان است - و دیگری مهار کانون برای همسو و هم‌نوا کردن آن با جریان‌های سیاسی کانون‌ستیز، اعم از حاکم و اپوزیسیون. و از همین جاست که بحث سرنوشت آینده کانون پیش می‌آید.

آینده

پیش از هر چیز باید گفت که سرنوشت تقابل دو‌گرایشی که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته‌اند نه تنها به کانون نویسندگان ایران بلکه به کل جنبش آزادی بیان مربوط می‌شود. اما سرنوشت این جنبش از جمله به این امر بستگی دارد که آیا کانون نویسندگان ایران همچون پرچمدار این جنبش می‌تواند مبارزه برای آزادی بی حصر و استثنا بیان و استقلال کانون از قدرت را ادامه دهد و بدین‌سان به حرکت نیرومند رادیکال کل جامعه برای آزادی سیاسی یاری رساند، یا واپس می‌نشیند، به حاکمیت جریان‌های آزادی‌ستیز و وابسته به قدرت تن در می‌دهد و در نهایت می‌پژمرد. تجربه عمر نیم‌قرنی کانون با همه لغزش‌ها و فراز و فرودهایش به شق نخست گواهی می‌دهد. باین‌همه، هیچ تضمینی برای تداوم این راه در آینده وجود ندارد، مگر هوشیاری، پیگیری، استواری، و به‌ویژه پای‌بندی اعضای متعهد کانون به آزادی و ناوابستگی

به قدرت، خاصه در دنیای کنونی که برهوتی هولناک از گسترش یکریز و دم‌افزون سیاهی و تاریکی و ارتجاع را پیش چشم انسان می‌گذارد. بی تردید، کانون در آینده نیز در معرض خطاها و لغزش‌ها و دامچاله‌هایی از نوع دامچاله طرفداران «تعادل ظریف» با رژیم‌ها که به گفته نوید افکاری «برای طنابش دنبال گردن می‌گردد»، قرار خواهد گرفت. در این مورد هیچ توهمی نباید داشت. مهم، عزم راسخ مقابله با این دامچاله‌ها از جایگاه نویسندگان آزادی‌خواه و گردن‌فراز است. به سهم خود، برای اعضای کانون نویسندگان ایران عزم راسخی از این دست را آرزو می‌کنم.

مرداد ۱۴۰۰

پیوست

اطلاعیه‌ی کانون نویسندگان ایران

درباره‌ی تخریب کانون در پوشش «انتقاد» از هیئت دبیران آن

به تازگی متنی با امضای ۳۱ نفر و به تاریخ ۲۰ فروردین ۱۴۰۰ با عنوان «به اعضا و هیات دبیران موقت کانون نویسندگان ایران» در فضای مجازی منتشر شده است. این متن یکسره بی‌اعتبار و برخلاف اساسنامه‌ی کانون نویسندگان ایران است. اساسنامه‌ی کانون متنی است شامل ۴۷ ماده که در مجمع عمومی سال ۱۳۷۸ به تصویب رسیده است. این مواد ضمن تعریف رابطه‌ی اعضای کانون با یکدیگر آنان را موظف به رعایت ضوابط تشکیلاتی بر اساس دو مفهوم اختیار از یک سو و مسئولیت از سوی دیگر می‌کند. این مفاهیم با یکدیگر رابطه‌ی متقابل دارند، به این معنا که عضو کانون از یک سو نمی‌تواند در قبال اعمالش مسئول باشد بی‌آنکه اختیار داشته باشد و، از سوی دیگر، نمی‌تواند مختار باشد بی‌آنکه مسئولیت بپذیرد. آنچه متن مورد بحث در این جا را مغایر اساسنامه و بدین‌سان بی‌اعتبار می‌کند تخطی از اصل اخیر است، و همین

تخطی است که تنظیم‌کنندگان متن را به تلاش برای تخریب کانون در پوشش عوام‌فریبانه‌ی «انتقاد» کشانده است. برای اثبات تخطی متن فوق از اساسنامه‌ی کانون می‌توان از جمله به دلایل زیر اشاره کرد:

۱- شماری از امضاکنندگان متن اساساً عضو کانون نویسندگان ایران نیستند و از همین رو حق امضای هیچ متنی را به‌عنوان «عضو کانون نویسندگان ایران» ندارند. برخی از این افراد عضویت‌شان یا تعلیق شده و یا در دست بررسی است، برخی دیگر مدت هاست حق عضویت نپرداخته‌اند و سال‌هاست که نه تنها در هیچ یک از فعالیت‌های کانون شرکت نکرده‌اند بلکه حتی هیچ نشانی از آنان در مجامع عمومی و جلسات مشورتی ماهانه‌ی کانون دیده نشده است - حال آن‌که طبق ماده‌ی ۱۳ اساسنامه‌ی کانون عضویت کسی که بیش از ۹ ماه حق عضویت نپرداخته باشد به حالت تعلیق درمی‌آید و بدین‌سان تا زمان برگزاری مجمع عمومی عضو به شمار نمی‌آید - و شماری نیز، که پیشتر عضو کانون بوده‌اند، اکنون در خارج کشور یعنی بیرون از حوزه‌ی جغرافیایی فعالیت کانون نویسندگان ایران اقامت دارند و همین امر امکان حضور آنان در ارکان کانون، از جمله مجمع عمومی و هیئت دبیران، و یا جلسات مشورتی ماهانه را منتفی می‌کند و از همین رو نمی‌توانند عضو کانون باشند.

۲- دلایل تنظیم‌کنندگان متن در مورد برگزاری مجمع عمومی کانون و انتخابات تکمیلی اخیر - که از آن با عنوان غیراساسنامه‌ای انتخابات «میان دوره‌ای» یاد شده است - هیچ‌گونه وجاهت اساسنامه‌ای ندارد. پیش‌تر، هیئت دبیران و برخی دیگر از اعضای کانون به این عدم وجاهت پرداخته‌اند. باین‌همه، در این جا نیز بار دیگر جهت اطلاع عموم مردم این نکته توضیح داده می‌شود.

دوره‌ی تصدی هیئت دبیران کانون (منتخب مجمع عمومی مورخ بهمن ۱۳۹۷) طبق اساسنامه می‌باید در بهمن ۱۳۹۸ پایان می‌یافت و، از همین رو، قرار بود در اسفند ماه این سال

مجمع عمومی برگزار شود و تمام اقدام‌ها برای برگزاری این مجمع حتی در جزئیات تدارک دیده شده بود. اما با همه‌گیری ویروس کرونا و با استناد به ماده ۴۱ اساسنامه‌ی کانون این امر به تعویق افتاد و به این ترتیب دوره‌ی تصدی هیئت دبیران تمدید شد. آنچه این ماده تحت عنوان «اداره‌ی کانون در دوره‌های بحران احتمالی» مقرر می‌دارد چنین است: «در صورتی که به دلیل بروز بحران‌های سیاسی و اجتماعی پس از انقضای مدت ماموریت هیئت دبیران امکان تشکیل جلسه‌ی مجمع عمومی عادی کانون در موعد مقرر برای انتخاب اعضای جدید هیئت دبیران حتی با نصاب مقرر در بند الف ماده‌ی ۱۸ این اساسنامه نیز فراهم نباشد مدت ماموریت هیئت دبیران تا عادی شدن شرایط و امکان برگزاری مجامع عمومی کانون خود به خود تمدید خواهد شد.» چنان‌که پیداست این ماده از اساسنامه دوره‌ی تمدید تصدی هیئت دبیران را با صراحت و شفافیت کامل تا زمان «عادی شدن شرایط و امکان برگزاری مجمع عمومی» اعلام کرده است. به این ترتیب، از آن‌جا که نه فقط در اسفند ۱۳۹۸ بلکه در اسفند ۱۳۹۹ نیز امکان برگزاری مجمع عمومی کانون حتی با در نظر گرفتن بند الف ماده‌ی ۱۸ وجود نداشت، و به‌ویژه با توجه به این که اولویت نخست کانون همیشه برگزاری مجمع عمومی به صورت حضوری و حقیقی بوده و نه مجازی، دوره‌ی فعالیت هیئت دبیران می‌بایست تا «عادی شدن شرایط» تمدید می‌شد و چنین نیز شد (بند الف ماده‌ی ۱۸ از این قرار است: «جلسات مجمع عمومی عادی، سالانه یا به‌طور فوق العاده، با حضور بیش از نصف اعضای کانون رسمیت می‌یابد. در صورتی که پس از دعوت اول حد نصاب مزبور حاصل نشود، مجمع برای بار دوم و برای تاریخی که نباید زودتر از ده روز و دیرتر از یک ماه پس از تاریخ مقرر برای جلسه اول باشد با حضور بیش از یک سوم اعضا تشکیل خواهد شد و در صورتی که حد نصاب مزبور نیز حاصل نشود، مجمع برای بار سوم و طبق شرایط زمانی پیش گفته دعوت خواهد شد و با حضور بیش از ده نفر رسمیت خواهد یافت. تصمیمات مجامع عمومی عادی، سالانه یا به‌طور فوق العاده، با اکثریت مطلق اعضای حاضر در جلسه معتبر است»). اما در این میان اتفاقی پیش آمد و آن

این بود که شمار اعضای هیئت دبیران از ۱۰ نفر به ۵ نفر رسید (دو تن زندانی شدند، دو نفر استعفا دادند و عضو عزیزی نیز درگذشت). ناگفته پیداست که فعالیت هیئت دبیران و رسمیت جلسات آن - از جمله در شرایط تمدید فعالیت این هیئت طبق ماده‌ی ۴۱ - مستلزم برقراری حد نصاب است که طبق آن شمار دبیران در هر جلسه نباید کمتر از ۵ تن باشد. چنین بود که برای جلوگیری از شکستن حد نصاب جلسات هیئت دبیران و تعطیل کانون راهی جز اجرای بخش پایانی ماده ۲۳ اساسنامه باقی نماند. در این بخش از ماده‌ی ۲۳، چنین آمده است: «در صورتی که پیش از پایان مدت تصدی هیئت دبیران، شمار دبیران اصلی و جانشین به پنج نفر کاهش یابد، هیئت دبیران موظف است جلسه‌ی مجمع عمومی عادی به‌طور فوق العاده‌ی کانون را برای تکمیل تعداد اعضای اصلی و انتخاب دبیران جانشین تازه دعوت کند.» روشن است که با توجه به ماده‌ی ۴۱، عبارت «پیش از پایان مدت تصدی هیئت دبیران» هیچ معنایی جز «عادی شدن شرایط» ناشی از بحران کرونا و امکان برگزاری مجمع عمومی ندارد. اما، چنان که می‌بینیم، هیئت دبیران برای اجرای ماده‌ی ۲۳ نیز می‌بایست مجمع عمومی برگزار کند. یعنی هیئت دبیران موظف بود برای جلوگیری از شکسته شدن حد نصاب جلسات خود مجمع عمومی عادی به‌طور فوق العاده را فرا بخواند. اما امکان برگزاری مجمع عمومی به همان دلیلی که در بالا آمده وجود نداشت و همچنان ندارد. بدین سان، هیئت دبیران بر سر یک دو راهی سرنوشت ساز قرار گرفت: ۱- تن دادن به شکسته شدن حد نصاب جلسات خود و تعطیل کانون، و ۲- منحصرکردن دستور جلسه‌ی مجمع عمومی به صرف اجرای انتخابات آن هم به صورت غیر حضوری و مکاتبه‌ای. بدیهی است که هیئت دبیران می‌بایست بی‌هیچ تردیدی راه دوم را برگزیند، چنان که برگزید. شایان ذکر است که انتخابات مکاتبه‌ای در کانون بی‌سابقه نیست و پیش تر نیز در سال ۱۳۸۷ برگزار شده است، چنان که انتخابات برای تکمیل اعضای هیئت دبیران نیز قبلاً در سال ۱۳۹۵ صورت پذیرفته است.

بنابراین، هیچ یک از ایرادهایی که امضاکنندگان متن مورد بحث به هیئت دبیران گرفته‌اند

وارد نیست. هیئت دبیران طبق اساسنامه نمی‌توانسته است مجمع عمومی حضورى برگزار کند و به همین دلیل این کار را نکرده است و تا زمان عادی شدن شرایط ناشی از کرونا نخواهد کرد. چنان‌که در بالا گفته شد، بر بستر اجرای ماده‌ی ۴۱، معنای عبارت «پیش از پایان مدت تصدی هیئت دبیران» در ماده‌ی ۲۳ فقط عادی شدن شرایط و امکان برگزاری مجمع عمومی حضورى طبق موازین و مقررات اساسنامه می‌تواند باشد.

۳- با توجه با نکات بالا، «موقت» نامیدن هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران و به ویژه سیل اتهام‌های یکسره ناروا و بی‌اساسی که تنظیم‌کنندگان متن مورد اشاره متوجه این هیئت کرده‌اند، از قبیل «تخلف‌ها و تصمیم‌گیری‌های آسیب‌رسان»، «اعمال سانسور و تبعیض در استفاده از تریبون رسمی کانون»، «هتک حیثیت، پرونده‌سازی و برچسب‌زنی به اعضای کانون»، «اتهام‌زنی‌های امنیتی، هتاکى و استفاده از ادبیات نامناسب»، «هژمونی طلبی و پدرخوانده‌پروری و مریدبازی»، «شیوه‌های مستبدانه، منس‌های فردگرایانه و فرصت‌طلبانه» و ... که برای هیچ یک از آنها هیچ مصداق و دلیلی آورده نشده، فقط و فقط برای پوشاندن ناتوانی و درماندگی محض تنظیم‌کنندگان متن از اثبات ادعای تخلف هیئت دبیران از منشور و اساسنامه کانون است. بدیهی است که کانون چنین متن دروغین، بی‌اساس، و تشکیلات‌ستیزانه را در رسانه‌های خود منتشر نمی‌کند و نخواهد کرد. رسانه‌ی کانون تریبون نویسندگان مستقل و آزادی‌خواه است و نه ظرف تخریب منشور و اساسنامه‌ی کانون در پوشش دروغین دفاع از آنها. وانگهی، چنان‌که در تمام رسانه‌های کانون آمده و کانون همیشه بر آن تأکید کرده است، مسئولیت مطالبی که با امضای شخصی در این رسانه‌ها منتشر می‌شود صرفاً متوجه عضو امضاکننده‌ی مطلب است و نه کل کانون نویسندگان ایران. و نکته‌ی آخر این که اگر مخاطب این متن هیئت دبیران کانون است به‌راستی ارسال هم‌زمان آن برای «اعضا» چه معنایی دارد؟ به فرض این که هدف امضاکنندگان از ارسال متن برای هیئت دبیران رساندن انتقاد خود به گوش هیئت

دبیران باشد. در این صورت قاعدتاً این متن نخست می‌بایست برای هیئت دبیران ارسال می‌شد و در صورتی که این هیئت به آن پاسخ نمی‌داد آن‌گاه برای اعضا فرستاده می‌شد. همین ارسال همزمان یک متن سراسر اتهام و آکنده از توهین برای اعضا و هیئت دبیران نشان می‌دهد که هدف امضاکنندگان این متن نه انتقاد از هیئت دبیران بلکه شوراندن اعضا بر ضد این هیئت و بدین‌سان تخریب کانون است، هدفی که البته شرکت اکثریت مطلق اعضا در انتخابات تکمیلی نشان داد خیال باطلی بیش نبوده و نیست.

فرجام سخن آن‌که کانون نویسندگان ایران به سهم خود خواهد کوشید که فضای هوچی‌گری و جاروجنجال و اتهام‌زنی به قصد تخریب کانون را به فضای مبارزه‌ی نظری بر اساس منشور و اساسنامه‌ی کانون تبدیل کند و بدین‌سان نقاب دروغین «انتقاد» را از چهره‌ی تخریب‌گران بردارد و ماهیت واقعی آنان را به جامعه نشان دهد. بدیهی است که کانون در این کوشش برحق خود حساب منتقدان را از مخربان جدا خواهد کرد و فضا را برای اعضا منتقد باز خواهد گذاشت تا آزادانه کانون را به نقد بکشند. ملاک تشخیص نقد از تخریب نیز همانا منشور و اساسنامه‌ی کانون است.

«مرکب‌نویسی بر تابوت تاریخ»
(از چراغ رابطه تا تعادل ظریف)

روزبه سوهانی

پیش‌زنگوله به جای پیش‌درآمد

یادمان داده بودند که آدم حتی وقتی با خودش یک گوشه تنها مانده، خیلی چیزها را بر زبان نمی‌آورد، که اصلاً بهتر است به آن خیلی چیزها فکر نکند تا یک وقت بی‌هوا از دهانش بیرون نیفتند. یادمان داده بودند که بر سایه‌ها مان هم کسانی گوش گذاشته‌اند. این‌طور لابه‌لای نیمکت‌ها و دیوارها بار می‌آمدیم و «امید» حکومت به ما «دبستانی‌ها» بود؛ بدن‌هایی ترسیده و مطیع فرمان‌ها. بی‌خبر از خون، بی‌خبر از خیابان، بی‌خبر از درز‌نخ‌کش‌ها و بی‌خبر از دست‌هایی که طناب‌ها را کشیده‌اند. آن‌ها خوب می‌دانستند که روایت شیوع خون‌بارشان اگر قرار است خریدنی باشد، جز راویانی تحت امر، تماشاچیانی چشم‌وگوش‌بسته هم می‌خواهد و ما همان تماشاچیان بودیم؛ «تربیت» شده با چشم‌ها و گوش‌های بی‌چرا. امیدی که آرام آرام بار می‌آمد و آداب «اطاعت» بر استخوان‌هایش حک می‌شد. ما بار می‌آمدیم تا برگلیم خودمان بنشینیم و خونِ خاک را بپوشانیم؛ ما بار می‌آمدیم تا برای آن چه آن راویان، به کتاب‌ها و

صحنه‌ها و پرده‌ها می‌آورند، سوت و هورا بکشیم؛ ما بار می‌آمدیم تا حقیقتِ جان‌های سرکوب شده و جنازه‌های باقی‌مانده را انکار کنیم!

سعید امامی (اسلامی) در سخنرانی سال ۱۳۷۵ دانشگاه بوعلی همدان^۱ از «کج‌سلیقگی» در برخورد‌های امنیتی حرف می‌زند. موضوع سینما را پیش می‌کشد و نیرویی که می‌تواند در خدمت بارآوری «نظام» باشد. این درست همان سال‌هایی است که حکومت، هم‌آماده‌ی دور تازه‌ی «حذف» می‌شد و هم در لابی هتل‌های چند ستاره، پیشنهاد «جذب»^۲ را بر میز می‌گذاشت. سال‌هایی که ماموران فرهنگی-امنیتی، آرام آرام «ویترین نظام» را بر پا می‌کردند!

درآمد

چراغ رابطه!

مرداد ۱۳۷۲ است. بر جلد ماهنامه‌ی گردون^۳ نوشته شده «گزارش: چرا چراغ کانون نویسندگان ایران روشن نمی‌شود؟». عباس معروفی در سرمقاله‌ی^۴ همین شماره خبر از روشن شدن این

۱. سعید امامی در این سخنرانی ضمن روشن کردن شیوه‌های تازه‌ی «برخورد»‌های امنیتی در حکومت، در مورد «تهاجم فرهنگی» می‌گوید: «تهاجم فرهنگی تدافع فرهنگی را می‌خواهد...» «دشمن با ابتذال می‌خواهد روبه‌روی ما بایستد...» «من از این تهاجم فرهنگی که شما می‌گویید نگرانی ندارم، باید برای نسل جوان الگو بدهیم...». فرج سرکوهی در کتاب «یاس و داس» می‌نویسد: «فیلمی ویدئویی هم بعدتر در میان مردم پخش شد از سخنرانی معاون وقت وزیر اطلاعات، آقای سعید امامی در دانشگاه همدان. از محتوای راست و دروغ‌هایی که می‌بافد برمی‌آید که تاریخ سخنرانی بین آذر تا دی ماه ۱۳۷۵ است. هنوز نامه‌ی ۱۴ دی ماه من منتشر نشده است و او به هنگام بحث از ماجرای من، همان دروغ سفر سرکوهی به آلمان را باز می‌گوید.» سرکوهی در ادامه از تیمی حرف می‌زند که سعید امامی در رأس آن قرار دارد. تیمی که خود را «مسئولان پخش فرهنگی وزارت اطلاعات» و «سربازان گمنام مبارزه با تهاجم فرهنگی» می‌دانستند. ص ۱۴۳

۲. منصور کوشان در این رابطه می‌نویسد: «...در شهریور ماه ۱۳۷۴، آقای هاشمی، که بعدها معلوم شد معاون آقای امامی و مامور وزارت اطلاعات و امنیت کشور در خصوص روشنفکران و امور فرهنگی بوده است، در تماسی تلفنی از من خواست که در ساعت ۱ بعد از ظهر به هتل استقلال مراجعه کنم... شروع به حرف زدن کرد... اظهار تأسف کرد از تعطیلی تکاپو. از نظر او حضور تکاپو هم آبروی نظام بود و هم امکانی برای شناخت نظر روشنفکران و نویسندگانی که به نظام نقد سازنده داشتند... بعد اشاره کرد که اگر مایل هستم می‌تواند ترتیبی بدهد که بتوانم فیلم سینمایی بسازم... پیشنهاد کرد که بسیار بهتر از انتشار مجله یا کتاب است که چندان هم خواننده ندارد... گفتم در تدارک انتشار یک مجله‌ی تخصصی در زمینه‌ی ادبیات هستم، کمکی که می‌توانید بکنید از همکارانتان در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بخواهید مجوز آن را بدهند چون هیچ ایرادی جز همسان بودن آن با تکاپو ندارد... قول داد که برای نشان دادن حسن نیتش این کار را می‌کند.» منصور کوشان، «حدیث تشنه و آب» ص ۲۸۷ تا ۲۹۲

۳. ماهنامه‌ی گردون، شماره‌ی ۲۷ و ۲۸

۴. همان، «حضور خلوت انس»، ص ۴

«چراغ»، «در روزهای آتی» می‌دهد. او می‌نویسد «جهانخواران... برای فروپاشی معصومیت ملتی کهنسال مبتذل‌ترین برنامه‌ها را تدارک دیده‌اند» و بر این اساس، «فرهنگ‌سازان» و «هنرمندان وطنی» را این‌طور معرفی می‌کند: «آن‌هایی که بر علیه کاباره‌های خانگی فریاد می‌کشند!». معروفی می‌گوید وظیفه‌ی همین فرهنگ‌سازان و هنرمندان است که آثار «متوسط» و «مبتذل» را «حذف» کنند و حالا جامعه خودش در «وضعیت تسویه» و «تصفیه» قرار دارد و به گمان او «جامعه‌ی فرهنگی» برای خدمات بهتر به این وضعیت، یک «نهاد» می‌خواهد. او معتقد است «هیچ‌گاه جامعه‌ی ایران اینچنین فرهنگی نبوده است» و می‌نویسد «اگر تاکنون در سیاست‌های فرهنگی از تجربیات نویسندگان و شاعران و دیگر نویسندگان استفاده نشده و در تمام این سال‌ها این افراد در وطن مانده مورد بی‌مهری واقع شده‌اند، و در سخت‌ترین روزگار، روزگار گذرانده‌اند، امروز رسماً و قانوناً باید مورد اعتنا قرار گیرند و از رفاه نسبی، اعتبار شغلی و جایگاه خود در اجتماع - که همانا بار رنج مردم را بر دوش کشیدن است - نصیبی ببرند.» و در ادامه، شادمان از روشن شدن چراغ کانون مورد نظرش در روزهای آتی و به دست «کسانی» در قدرت، خاصیت این کانون را «نظارت بر اجرای قانون اساسی» حکومت «در مسائل فرهنگی» می‌داند. حکومتی که به گفته‌ی او «جو ظاهری جامعه را پس از انقلاب بسیار فرهنگی» کرده است و حالا نیروهایی لازم دارد که برای «حذف شده»‌ها جایگزینی تولید کنند!

در گزارش^۱ همین شماره‌ی گردون آمده: «کانون فی نفسه سیاسی است... بدان معنا که به اصولی سیاسی در چارچوب قانون اساسی کشور وفادار باشد». در این گزارش ضمن تأیید «تهاجم فرهنگی»، اعلام می‌شود که «فرهنگ ما، سنت ما در خطر است!... برخی دل‌سوختگان با سلیقه‌ها و افکار و عقاید متفاوت، دل‌نگران تهاجمی شدند که به خاطر بعضی ضعف‌های داخلی، برخوردهای خام، محدودیت‌های نابه‌جا، در باز شدن‌های افسارگسیخته به عنوان تهاجم فرهنگی مطرح شد... چگونه می‌شود به مقابله با جریانی رفت که ضد آن در جریان نباشد؟ آیا در این میان نباید آثار هنرمندان و فرهنگ‌سازان این دیار عرضه شود؟ در هر جنگی

۱. همان، «چرا چراغ کانون نویسندگان ایران روشن نمی‌شود؟»، گروه گزارش گردون، ص ۱۶

باید با بهترین و محکم‌ترین سلاح به مقابله رفت. ما اکنون وارد جنگی شده‌ایم که ابزارمان، ابزار لازم‌مان را جمع‌آوری نکرده‌ایم، تشکل نداده‌ایم، کانونش را درست نکرده‌ایم، جریانش را به وجود نیاورده‌ایم. جنگی که دشمن! همه کارش حساب شده و سنجیده است. ولی این طرف آن جنگ، یعنی ما، چه در دست داریم؟ چه بسیجی انجام داده‌ایم؟... در مقوله‌ی تهاجم فرهنگی، ستاد فرهنگی و تشکیلات فرهنگی ما کدام است؟ کانون نویسندگان چرا وجود ندارد؟... پس چرا چراغ کانون نویسندگان ایران روشن نمی‌شود؟... در یورش ویدئو، امواج رادیو و تلویزیون، یورش بی‌امان در پیشامد ماهواره، مردم ایران بدون داشتن مشاوران فرهنگی چه باید بکنند؟... آیا ما مردم ایران با دولت مردانی که قدر فرهنگ را نمی‌دانند روبه‌رو شده‌ایم؟ این که حرف درستی نیست... به خاطر حضور یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند! اگر اختلاف نظری هست چرا به اصل کار بی‌مهری می‌شود؟ چرا کانون ما باید تعطیل باشد؟». در ادامه، گروه گزارش‌گردون در باب مضرات تعطیلی کانون در ایام جنگ می‌نویسد «ملت ایران از حضور و حمایت ارتش قلم محروم ماند... چه فشار فرهنگی جهانی که ارتش قلم می‌توانست به وجود بیاورد و به وجود نیامد» و در نهایت انتظارش از حکومت را این‌طور اعلام می‌کند و «گوش شنوا» می‌خواهد: «انتظار این بوده که دولت همانطور که به مرور متوجه بسیاری از اشتباهات مدیریتی خود شده در دوران تثبیت خود نسبت به اندیشمندان و فرهنگ‌سازان و هنرمندان ایرانی از خود حسن نیتی نشان دهد... دولت و وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی است که باید چراغ رابطه را روشن کند. چراغ رابطه از طرف قدرت حاکم به مدت بسیار طولانی خاموش بوده است.»

معروفی و گروه گزارش‌گردون از چه کانونی حرف می‌زنند؟ خوب است برخی از مشخصات این کانون را بنویسیم:

نهادی برای خدمت به وضعیت تسویه؛ نهادی وفادار به چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی؛ نهادی رسمی و قانونی برای نظارت بر اجرای قانون اساسی در مسائل فرهنگی؛ بسیجی از بهترین و محکم‌ترین سلاح‌ها برای مقابله با تهاجم فرهنگی؛ ستاد مشاوران فرهنگی

حکومت برای مقابله با یورش ویدئو، امواج رادیو و تلویزیون و ماهواره؛ تشکل ارتش قلم و ابزارِ اعمالِ فشار فرهنگی.

حدود این کانونِ ساخته و پرداخته‌ی گردون روشن است. وقتی در سیاه‌ترین سال‌های سرکوب، به دست و پای «سیاست‌گذاران فرهنگی» بیفتی تارسمی ات کنند، وقتی التماس کنی تا گوشه‌چشمی نشان بدهند و نصیبی بپردازند، وقتی خودت را سربازی قلم به دست بدانی و از حکومتی سراپا خون، تقاضای سقف و چراغ و اعتبار و اعتنا کنی، حدود را مشخص کرده‌ای. نویسنده‌ی رسمی یعنی چه؟ ارمان این رسمیت برای نویسنده چه خواهد بود؟ قیمت رفاه و اعتبار این جایگاه رسمی چیست؟

«غیررسمی‌ها» و «غیرقانونی‌ها» درست لابه‌لای همین رسمیت است که دفن می‌شوند. حکومتی که قرار است با مهر و اعتنائش فرهنگ‌سازان را از بی‌اعتباری در بیاورد، کمی قبل‌تر گورهای دسته‌جمعی را چنان از جنازه‌ها پر کرده که با کمی خراشیدن خاک، دست‌ها و صورت‌ها بیرون می‌افتند. نام این بر استخوان ایستادن را نمی‌توان «تثبیت» گذاشت؛ نام آن به خاک و خون کشیدن هم «اشتباهات مدیریتی» نیست. این‌ها دقیقاً زبان‌سازی^۱ دل‌خواه حکومتی است که حالا به دوران «سازندگی» اش رسیده و برای این سازندگی، هم به مرور زمان نیاز دارد و هم به فرهنگ‌سازانی مطیع که لابه‌لای یک مرور حکومت‌پسند، سال‌ها شکنجه و سرکوب و کشتار را بپوشانند. از ترکیب مکانی تحت سرکوب و زمانی در انقیاد، فضای این سازندگی تولید شده است؛ به مرور زمان تلِ استخوان‌ها را با بوستان‌ها پوشاندن!

«قانونی»، یعنی آنچه درون چارچوب این فضا قرار گرفته است و چوبِ لای چرخ سازندگی حکومت نخواهد شد؛ پس نویسنده‌ی رسمی این فضا هم یعنی آن‌که همیشه چون و چرایش

۱. محمد مختاری در مقاله‌ی «زبان به کام سیاست» از «زبان‌سازان» نام می‌برد؛ آن‌ها که در خدمت حکومت «پا به میدان می‌گذارند»، ترکیب‌هایی در زبان تولید می‌کنند و «به رسانه می‌سپارند» تا این‌طور «سیاست‌های» حکومت را بزرگ کنند و بپوشانند. او در مورد استفاده از «تعدیل» به جای «اخراج» می‌نویسد:

«در حقیقت کلمه‌ی «اخراج» از زبان اخراج می‌شود تا از تاثیر منفی تصفیه‌ی کارگران جلوگیری کند... پس با چرخش زبان مشکل سیاست حل می‌شود، آن‌گاه در روزنامه‌ها می‌خوانیم که باید برای کارگران تعدیل شده کار پیدا کرد!» تمرین مدارا، ۲۵۶.

در حدود مقرر می ماند، پایش را به قدر گلیمش دراز می کند، اعتبار می گیرد و از مواهب تثبیت بی نصیب نمی ماند. نویسنده‌ی رسمی یعنی فرهنگ‌ساز «حصر و استثنا»!

«آیا ما مردم ایران با دولت مردانی که قدر فرهنگ را نمی دانند روبه‌رو شده‌ایم؟ این که حرف درستی نیست»^۱؛ نه، حرف درستی نیست. آن‌ها در همان دوران تثبیت خوب یاد گرفتند که یک فرهنگ افسار خورده و کارآمد چطور می تواند به کار سازندگی تاریخشان بیاید و ویتزینشان را خوش رنگ و لعاب کند؛ وقتی به این نتیجه می‌رسند که تیرباران خون دارد و خون از درز نعش‌کش‌ها بر خیابان می‌ریزد از ضرورت یک تثبیت فرهنگی تر حرف می‌زنند و از طناب کمک می‌گیرند^۲. لابد این را هم از «مشاورانی دلسوخته» یاد گرفته‌اند، که هر لکه‌ی خون یک دریچه است و همیشه به تاریخ باز می‌ماند؛ از خیابان‌ها راحت شسته خواهد شد، از حافظه‌ها نه؛ و این جاست که آن ارتش فرهنگی به کار می‌آید تا آن‌چه را که پاک نمی‌شود لابه‌لای تولیداتش دفن کند. فرهنگ مورد نیاز «دولت مردان»، ملاتی ست که هم خشت‌های تثبیت قدرت را به هم می‌چسباند و هم دریچه‌های غیررسمی و غیرقانونی را می‌پوشاند؛ شکاف‌هایی به تاریخ خون‌بار یک حکومت را. بله، آن‌ها قدر این فرهنگ را می‌دانند و به سر‌بازانش «حسن نیت» نشان می‌دهند! آن سال‌ها هنوز آن قدر از مرور زمان نگذشته بود که حکومت، «ارتش قلم» را خودش تولید کند؛ باید سر‌بازان فرهنگ مورد نظرش را از همان جان‌های باقی مانده بیرون می‌کشید؛ مثل وقتی که برای استقبال از گزارشگر ویژه‌ی سازمان ملل، گروه سرود را از زندانیان اوین بیرون کشید^۳ تا این‌طور از «فشار فرهنگی» استفاده کند و حسن نیتش را به گوش جهانیان برساند؛

۱. شماره ۲۷ و ۲۸ گردون، «چرا چراغ کانون نویسندگان ایران روشن نمی‌شود؟، گروه گزارش گردون»، ص ۱۹
 ۲. «مامور اعدام به حاج نیری گفت: «ده دقیقه کافی نیست. وقتی بعد از ده دقیقه آن‌ها را از چنگک پایین می‌آوریم، بعضی هنوز جان دارند. لطفاً وقت بیشتری برای این کار بگذارید.» نیری می‌گوید: «وقت اضافه نداریم همان ده دقیقه کافی است» و مامور اعدام می‌پرسد: «چرا تیربارانشان نکنیم؟ اینکه خیلی سریع‌تر است!» نیری می‌گوید: «این‌جا امکاناتمان زیاد نیست. وقتی نعش‌کش‌ها در خیابان‌ها به حرکت در می‌آیند، خون از شان راه می‌افتد. می‌خواهید همه‌ی عالم بفهمد ما این‌جا چه کار می‌کنیم؟» رضا غفاری، خاطرات یک زندانی از زندان‌های جمهوری اسلامی، ص ۲۵۵

۳. جمهوری اسلامی در زمستان ۱۳۶۸ به گالیندوپل، گزارشگر ویژه‌ی حقوق بشر، اجازه‌ی سفری شش روزه به ایران می‌دهد و نیم روز از این سفر به بازدید از زندان اوین اختصاص پیدا می‌کند. یرواند آبراهامیان در مورد این بازدید نوشته است: «لاجوردی با اجرای یک گروه سرود (از زندانیان) به پل خوش آمد گفت ... مثل کنسرت‌هایی که در آشویتس از صلیب سرخ استقبال می‌کرده‌اند.»

Abrahamian, Ervand. *Tortured Confessions: Prisons and Public Recantations in Modern Iran*. Berkeley: University of California Press, 221

درست وقتی پشت همان سرود، صدای دیگرانی در تابوت‌های حاج داوود^۱ دفن شده بود! گروه گزارش‌گردون از «رابطه» حرف می‌زند؛ از رابطه‌ی «اندیشمندان، فرهنگ‌سازان و هنرمندان ایرانی» با حکومت. اعلام می‌کند که «چراغ» این رابطه «به مدت بسیار طولانی» از طرف «قدرت حاکم» خاموش بوده است و تقاضای روشنایی می‌کند. در این تعریف و جاگیری، صاحب رابطه و صاحب چراغ، حکومت است. نویسنده در برابر قدرت سر خم می‌کند تا به روشنایی‌های رسمی قدم بگذارد، به میدان اعتبار و اعتنایی حکومت ساخته. نویسنده‌ی ساکن این رابطه، می‌شود سایه‌ی قدرت و سکونتش هرچه نزدیک‌تر به صاحب چراغ باشد، سایه‌ای بزرگ‌تر خواهد شد. آزادی بیان این سایه هم تکلیف روشنی دارد؛ به حکومت می‌گوید تو در تسویه و تصفیه تخصص کافی نداری، پس حذف را به ارتش سایه‌هایت واگذار کن. این نویسنده‌ی فرهنگ‌ساز، «نگران» است، نه نگران جان‌ها و استخوان‌ها و گورها، نه نگران سرکوب در خاموشی، این نویسنده نگران «معصومیت ملتی که‌نسال» است که دارد در برابر «ابتدال جهانخواران» بر باد می‌رود؛ نگران رفاه و اعتبار و جایگاه است و خموده در برابر چراغ قدرت، زنگوله‌ی تثبیت و سازندگی می‌شود!

مخالف و مغلوب

بلندتر از صدای زنگوله‌ها!

کانون نویسندگان ایران به قیمت جان و زندگی اعضای ایستاده‌اش، زنگوله‌ی قدرت نشد، تن به حصر و استثنا نداد و نخواست سایه‌ای بر دیوارهای حکومت باشد. شش سال پس از سرمقاله و گزارش‌گردون، در آذرماه ۱۳۷۸ نخستین مجمع عمومی کانون (دوره‌ی سوم) برگزار می‌شود و احمد شاملو در پیامی به مجمع می‌نویسد:

۱. «دستگاه» اجرای «شکنجه‌ی قبر» که داوود رحمانی (نخستین رئیس زندان قزل حصار بعد از انقلاب)، معروف به حاج داوود، برای شکنجه‌ی زندانیان می‌سازد و آن را دستگاهی برای «آدم‌سازی» و «تواب‌سازی» می‌داند.

«یاران هم قلم»

گرچه در این سال‌ها نتوانسته‌ام در میدان عمل هم گام‌تان باشم، آن‌چه را که بر شما رفته است لحظه به لحظه با دقت و نگرانی دنبال کرده‌ام؛ تلاش بی‌گیرتان را، از درون بهتان خوردن و از بیرون دشنام شنیدن‌تان را، تالاب دره‌ی مرگ رفتن‌تان را، در جوار مرگ زیستان‌تان را و مصیبت دیدن‌تان را. آن‌گاه که هم‌گامان شجاع‌مان میرعلایی و حسینی و مختاری و پوینده قربانی کینه‌سیاه‌اندیشان شدند.

اکنون از این‌که نتوانسته‌اید به‌رغم همه این دشواری‌های توان‌کاه به آرمان‌های دیرین اهل قلم دیارمان - آزادی و ناوابستگی به قدرت - وفادار بمانید به خودم و شما تهنیت می‌گویم و به عنوان یکی از اعضای هیئت دبیران پیشین کانون نویسندگان ایران امیدوارم گردهم آمدن‌تان به توفیق کامل انجامد و متن نهایی منشور و اساس‌نامه کانون نویسندگان ایران به تصویب رسد و هیئت دبیران جدید برگزیده شود. سلام‌های گرم قلبی مرا بپذیرید.»

و این‌گروه هم آمدن به توفیق می‌رسد؛ سرانجام با تصویب منشور و اساسنامه و با انتخاب هیئت دبیران جدید، دوره‌ی سوم فعالیت کانون نویسندگان ایران آغاز می‌شود. در پیشانی‌نوشت این منشور^۱ بندی، همچون «موضع کانون نویسندگان ایران»^۱ خبری از استناد به قانون اساسی نیست و در بند اول آن، دفاع کانون از حق «آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی»، دفاعی «بی‌هیچ‌حصر و استثنا» از «حق همگان» است^۲؛ این‌طور چراغ رابطه‌ی دل‌خواه عباس معروفی و گروه گزارش‌گردون در دست قدرت حاکم می‌ماند، تا بسوزد و از آن‌پس، صدها انجمن حکومت‌ساخته را روشن کند!

معاون فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی^۳، سال‌ها بعد، در بهمن ۱۳۹۲ و در پاسخ

۱. مصوب فروردین ۱۳۵۸

۲. «آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی، بی‌هیچ‌حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ‌کس را نمی‌توان از آن محروم کرد.» بند اول منشور کانون نویسندگان ایران.

۳. سیدعباس صالحی، از سال ۱۳۹۲ تا ۱۳۹۶

به خبرنگاران ایسنا^۱ می‌گوید: اهمیت سیاسی کانون نویسندگان ایران به تاریخ پیوسته است. این مأمور جدید برقراری رابطه، پیشنهادش را این‌طور اعلام می‌کند: «... [کانون نویسندگان ایران] طبعاً می‌تواند پوست اندازی کند که هم به نفع کانون باشد و هم به نفع نویسندگان. به نظر می‌رسد که این صبغی تاریخی کانون که به نوعی به تاریخ پیوسته است، می‌تواند با همه‌ی فراز و نشیبش برای درس گرفتن‌ها در حوزه‌ی ادبیات، سیاست و فرهنگ در جایی بماند، اما الان با یک مجموعه‌ی رو به جلو و پرتپش نویسندگان جوان یا میان‌سال روبه‌رو هستیم که گرچه آن گذشته را دیده و خوانده‌اند، اما بالاخره دوره‌ای است در گذشته و الان نباید دوباره قاعده و نسبت آن با شرایط امروز مورد بحث قرار بگیرد...» کانون نویسندگان ایران در بیانیه‌ای با عنوان «کدامیک باید «پوست اندازی» کنند: آزادی‌خواهان یا سرکوب‌گران؟»^۲ پاسخ حکومت را می‌دهد. در بخشی از این بیانیه آمده است:

«... کانون، همان‌گونه که به دنبال کسب قدرت سیاسی نیست، تابع یا وابسته‌ی هیچ دولت، حزب و جناحی هم نیست. تفاوت ماهوی کانون با بسیاری از انجمن‌ها و تشکل‌های دیگر که به عنوان زیرمجموعه‌ی این یا آن دولت یا حزب سیاسی به وجود می‌آیند و از میان می‌روند، در همین استقلال است. استقلال در برابر قدرت سیاسی حاکم و هرگونه حزب سیاسی اپوزیسیون رکن رکین کانون نویسندگان ایران است. در سوی دیگر، و مهم‌تر از این رکن اساسی، همان‌گونه که گفته آمد، جانمایه و دغدغه‌ی اصلی کانون قرار دارد: گردن‌نهادن به یوغ خفت بار سانسور و دفاع‌پیکر از آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان. و از آن‌جا که عامل محدودکننده‌ی این آزادی همیشه قدرت سیاسی حاکم بوده است، کانون نویسندگان ایران ناگزیر با قدرت حاکم درگیر می‌شود و فعالیت‌اش به این معنا سیاسی می‌شود. این‌ها همه واقعیاتی است که نادیده گرفتن‌شان معنایی جز نفی فلسفه‌ی وجودی کانون نویسندگان ایران

۱. «رودرو با صالحی»، گفتگوی فرزاد گمار، علیرضا بهرامی و ساره دستاران با معاون فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی، خبرگزاری

دانشجویان ایران (ایسنا)، ۱۹ بهمن ۱۳۹۲

۲. کانون نویسندگان ایران، ۲۱ بهمن ۱۳۹۲

ندارد. آیا منظور معاون وزیر ارشاد از «پوست اندازی» کانون نادیده گرفتن این واقعیات است؟ اگر چنین است، باید بگوییم که در این صورت چیزی از کانون باقی نمی ماند که بخواهد پوست بیندازد. ایشان می گوید «برخی اعضای کانون از دنیارفته اند یا در شرایطی هستند که دیگر حال و حوصله‌ی فعالیت ندارند، بنابراین، کانون طبعاً می تواند پوست اندازی کند...». اعضای از کانون از دنیا رفته اند و فرض می کنیم اعضای دیگری نیز حال و حوصله‌ی فعالیت ندارند. اما واقعیاتی که فلسفه‌ی وجودی کانون را رقم زده اند از دنیا نرفته اند، و از قضا وجود همان هاست که فعالیت کانون را به رغم همه‌ی فشارها و سرکوب‌ها تداوم بخشیده است. همچنین، همزمان با کنارکشیدن اعضای که به زعم آقای صالحی حال و حوصله‌ی فعالیت ندارند، جوانان تازه نفسی به میدان می آیند که بازهم باید بر همین واقعیات تکیه کنند، جوانان تازه نفسی که حضور فعال، شورانگیز و رو به آینده‌شان در کانون از قضا جایی برای نگاه «نوستالژیک» به کانون - که آقای صالحی مطرح کرده است - باقی نخواهد گذاشت...»

مصاحبه‌ی معاون وزیر، هم اعلام شکست پروژه‌ی چراغ رابطه است و هم اعلام شروع برنامه‌هایی «رو به جلو و پرتپش». یعنی سال‌ها سوزاندن آن چراغی که سوخت بارش جان‌ها و استخوان‌ها بوده و پس پشت روشنایی اش تاریک‌ترین سال‌های «تشبیت» یک حکومت، آن طور که حالا لازم است و زمانه می طلبد، سانسور را برقرار نکرده و کانون نویسندگان ایران، با پوستی ناسازگار، هم چنان «بی هیچ حصر و استثنا»، شکافی در انسداد قدرت است!

مُلانازی

از صاحب چراغ تا صاحب کنش!

(حکایت سوسوی سایه‌ها)

«مجری: برخورد‌های امنیتی که الان دارد برای نویسندگان و هنرمندان اتفاق می افتد، چقدر می تواند باعث خودسانسوری بشود و آن‌ها را منزوی بکند؟

هوشیار انصاری فر: داستان خودسانسوری داستان جدیدی نیست. در واقع یکی از مضامین تاریخ ماست. تاریخ خیلی خیلی بلندمدت‌تر از این حرف‌هایی که ما الان داریم می‌زنیم. به نظر من هر قدر که می‌توانسته این رویه‌ها به خودسانسوری منجر بشود، تا الان شده؛ از این به بعد دیگر به نظرم متأسفانه سرکنگبینی است که صرفاً می‌افزاید. به نظرم دیگر نتایجی که بر خوردکننده‌ها دنبالش هستند را حاصل نخواهد کرد... تداوم این روندها دیگر بیش از این منجر به خودسانسوری نمی‌شود، چون یک تعادل ظریفی باید وجود داشته باشد بین کنش و واکنش، که صاحب کنش باید لحاظ بکند و رعایت بکند، وقتی نکند آدم‌ها حرف می‌زنند و اعتراض می‌کنند به سرکوب.^۱

اگر در مرداد ۱۳۷۲ عده‌ای با گلایه از تاریکی رابطه، حکومت را صاحب چراغ می‌دانستند، در آذر ۱۳۹۹ گویا دیگر از آن تاریکی خبری نیست و خیلی چیزها «روشن» شده است. به روایت این فرهنگ‌سازان جدید، جمهوری اسلامی شده است «صاحب کنش»؛ شده است صاحب کنش سانسور و سرکوب. یعنی کشتن و سر به نیست کردن، یک کنش است و به شکلی طبیعی و تاریخی، صاحبی دارد. یعنی بنا بر پیام دقیق انصاری فر، حکومتی که کمی قبل‌تر، در آبان ۹۸، دوباره سرگرم کنش بوده و از مردم پول گرفته تا جنازه‌ی واکنششان را پس بدهد، تنها خطایش این است که در ادامه‌ی این «روند»‌های تاریخی قانون «تعادل ظریف» را رعایت نمی‌کند!

معاون وزیر دل‌خوش به گذشته‌های به تاریخ پیوسته بود. گذشته‌هایی که به مرور زمان و با لطف ارتش سایه‌ها بخشی از قصه‌های رسمی می‌شوند. این «تاریخ» حکومت‌ساخته، سیاه‌چاله‌ای است که «حال» تحت سرکوب و ستم را می‌بلعد. حالا در سوسوی سایه‌ها، درست در میان سیاه‌چاله‌ی سیاه‌اندیشان و درگیر و دار بلعیده شدنِ حالی دیگر، یکی از آن «مجموعه‌ی

۱. مصاحبه با شبکه‌ی تلویزیونی ایران اینترنشنال، آذر ۱۳۹۹

روبه جلو و پرتیش نویسندگان جوان و میان‌سال» که در بهمن ۹۲ حرفشان به میان آمد، یکی که همان سال عضوی از «اتاقِ فکر» جشنواره‌ی شعر حکومت شد تا برای شاملو و مختاری و بهبهانی بزرگداشت «رسمی» بگیرد، یکی که بعدتر خودش را به کانون «غیر رسمی» و «غیر قانونی» نویسندگان ایران رساند، به سیاق «دل‌سوختگان» به میدان می‌آید و سرکوب متعادل را توصیه می‌کند. می‌گوید صاحبِ خوب، صاحبِ اهل ملاحظه و مراعات است. می‌گوید صاحبِ خوب، تعادلِ ظریف تاریخ را بر هم نمی‌زند. می‌گوید صاحبِ خوب اگر دلش نتیجه‌ی مطلوب می‌خواهد در خوراندن «سرکنگبین» سرکوب به نویسندگان و هنرمندان کج‌سلیقگی نمی‌کند!

این تنها اعلام به رسمیت شناختن «صاحبِ خوبِ سرکوب» نیست؛ این کرنشی آشکار است تا صدای رشدِ یک «پوستِ سازگار» را به گوش حکومت برساند. پوستی که اگر بر کانون نویسندگان ایران کشیده شود، انجمن نورانی نویسندگان (با مسئولیت محدود) را تقدیم قدرت خواهد کرد!

داد

«اما واقعیاتی که فلسفه‌ی وجودی کانون رارقم زده‌اند از دنیا نرفته‌اند، و از قضا وجود همان‌هاست که فعالیت کانون را به‌رغم همه‌ی فشارها و سرکوب‌ها تداوم بخشیده است.»^۱ یکی از مامورها با نیشخند گفت: «می‌بینم اعضای جوان گرفته‌اید؛ کار ما با این‌ها راحت‌تر است!». ریخته بودند تا مراسم ۵۰ سالگی کانون برگزار نشود^۲ و آن نیشخند، ادامه‌ی امیدواری به پوست‌اندازی بود. امیدواری به این‌که تربیت‌شدگان در «حصر و استثنا»، «راحت‌تر» به «چراغِ رابطه» تن می‌دهند و به «تعادلِ ظریف» با حکومت می‌رسند. امیدواری به این‌که آن «ویترین» خوش‌رنگ و لعاب، کار خودش را کرده است و برای «این‌ها» راحت‌تر می‌شود میز

۱. بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران، ۲۱ بهمن ۱۳۹۷

۲. مراسمی که قرار بود چهارم خرداد ۱۳۹۷ برگزار شود و با هجوم ماموران حکومت، برگزار نشد.

معامله را برقرار کرد. اما آن گروگان‌گیری و گیرودار سال‌های بعدش نشان می‌داد که پیش‌بینی بیانیه‌ی کانون درست بوده؛ «واقعیات» از بین نرفته‌اند و «فلسفه‌ی وجودی کانون» برقرار مانده است؛ فلسفه‌ای که روشن است، نه از چراغ حکومت، که از نیروی مبارزه‌ای «بی هیچ حصر و استثنا» با سیاهی و سرکوب و انسداد؛ آن نیرویی که پوست کانون نویسندگان ایران را همواره برای قدرت، ناسازگار می‌کند و تاریخ حکومت ساخته و روایات راویان دست‌آموز را می‌شکافد. آن‌ها که طناب‌ها را کشیده‌اند و آن‌ها که فرمان‌ها را صادر کرده‌اند، «مضامین تاریخ» نیستند. تبدیل جنایت به «مضمون»، بخشی از همان خوش‌سلیقگی دل‌خواه حکومت است، بخشی از سازوکار ویتربینی که بارآمدگان چشم و گوش بسته را نشئه‌ی فرهنگ سازان می‌کند!

«آزادگی و ناوابستگی به قدرت»، نه به چراغ سیاه‌اندیشان و نه به ویتربین فرهنگ‌سازان است؛ روشنی‌بخش کانون نویسندگان ایران،

و اعلام این‌که:

نویسنده برای «اعتبار» و «اعتنا» در یوزگی نمی‌کند؛

نویسنده مامور قلم به‌مزد قدرت نمی‌شود؛

نویسنده به «صاحب خوب سرکوب» راه و چاه نشان نمی‌دهد؛

نویسنده با حکومت آزادی‌کُش به «تعادل ظریف» نمی‌رسد!..

و با نیروی همین «واقعیات» است که همیشه چشم‌ها و گوش‌هایی باز خواهد شد، که همیشه «جوانان تازه‌نفسی به میدان می‌آیند که بازهم باید بر همین واقعیات تکیه کنند، جوانان تازه‌نفسی که حضور فعال، شورانگیز و رو به آینده‌شان در کانون از قضا جایی برای نگاه «نوستالژیک» به کانون باقی نخواهد گذاشت...»!

ضرورت بازشناسی سانسور و بازآرایی مبارزه

آیدا عمیدی

مسیری که خواسته و ناخواسته در این مقاله پیموده‌ام، در انتها به این سطرِ هاینریش هاینه ختم خواهد شد: «آنجا که کتاب‌ها را می‌سوزانند، سرانجام مردم را خواهند سوزاند». سانسور به هر شکلی که ظاهر شود باز نمود همان چهره‌ی باستانی است. این پیکر واحد چهره‌های تازه نمی‌زاید، بلکه بر تعداد بازوهای خود و کارآمدی آنها می‌افزاید. مبارزه با سانسور در گرو شناخت هر چه دقیق‌تر آن است؛ خاصه برای تشکلی ۵۳ ساله که حول دو محور در هم تنیده‌ی دفاع از آزادی بیان و مخالفت/مبارزه با سانسور شکل گرفته است. می‌کوشم با نگاهی اجمالی به گذشته و اکنون کانون، نیم‌نگاهی به آینده بیندازم و به دو پرسش پاسخ دهم: کانون نویسندگان ایران در مواجهه با سانسور تا کنون چه رویکردهایی را در پیش گرفته است؟ آیا این روند می‌باید به شکل کنونی ادامه یابد یا ایجاد تغییراتی در آن در راستای تحقق هر چه بیشتر آرمان‌های کانون ضرورت دارد؟

هزاران بازوی سانسور

سانسور شامل فرایندهای گوناگونی است که به طور رسمی یا غیررسمی، آشکار یا پنهان،

آگاهانه یا ناخودآگاه محدودیت‌هایی را بر جمع‌آوری، ارائه، انتشار، و تبادل اطلاعات، نظرات، ایده‌ها و بیان خلاق اعمال می‌کند.^۱ سانسور به مظاهر گوناگون قدرت و به ویژه به دولت و قانون، پیوند خورده است.^۲ پیوندی که به ممنوعیت، سرکوب یا تغییر گفتمان^۳ می‌انجامد. این امر حاصل کاربست روش‌هایی متنوع و اغلب پیچیده است. آثار متعددی که به بررسی تاریخی یا موردی مظاهر سانسور در جوامع مختلف پرداخته‌اند، گواه وابستگی این روش‌ها به منافع قدرت^۴ و ویژگی‌های سیاسی - اجتماعی جوامع مورد بحث‌اند.

افزایش تنوع و پیچیدگی بازنمودهای سانسور به این معنا نیست که سانسور چهره‌ی واحد و یکپارچه‌ی خود را از دست داده است؛ چهره‌ی سانسور همچنان همان چهره‌ی باستانی «انسان‌سوزی» است که به اقتضای زمانه در نقاب می‌رود و بازوهای پیدا و پنهانش را به میدان می‌فرستد. هنگامی که با سانسور به مثابه‌ی ممنوعیت و سرکوب مواجهیم، این بازوها مستقیماً از آستین قدرت بیرون می‌آیند، اما در سانسور به مثابه‌ی تغییر گفتمان به نفع قدرت، عدم آگاهی ما به ساز و کارهای سانسور و پیامدهای آن می‌تواند هر چیزی را خواسته یا ناخواسته به بازوی قدرت بدل کند. از آن جمله است خودسانسوری که محصول غیرمستقیم کنترل و اعمال قدرت در گفتمان‌های جاری است. هر زمان که به خودسانسوری تن می‌دهیم، ناخواسته به بقای گفتمان مطلوب قدرت کمک می‌کنیم؛ در نقش قربانی و بی‌هیچ بارندامتی. همچنین هر گاه بدون روشن کردن نسبت امری (حتی‌الظاهرالصلاح‌ترین امور) با قدرت، وضعیتی را برمی‌کشیم و وضعیتی دیگر را به حاشیه می‌رانیم، در دام ترویج گفتمان مطلوب قدرت می‌افتیم و حتی به بازوهای اجرایی آن بدل می‌شویم.

1. Jones, D. (Ed.). (2001). *Censorship: A world encyclopedia*. Routledge. p.xi.

2. Anastaplo, George. "Censorship". *Encyclopedia Britannica*, 22 Oct. 2020, <https://www.britannica.com/topic/censorship>. Accessed 14 September 2021.

۳. گفتمان در این مقاله ناظر بر هر نوع کاربرد زبان به مثابه کردار اجتماعی (گفتمان هم‌سازنده است هم محصول سایر پدیده‌ها)، هر نوع کاربرد زبان در یک حوزه‌ی خاص (مثلاً گفتمان سیاسی) و هر گونه معنا بخشیدن به تجربیات از منظری خاص (مثلاً گفتمان مارکسیستی) است.

۴. منظور از قدرت در این متن نیرویی است که در تصرف فرد (یا افراد) است و فرد قادر است آن را علیه دیگران به کار بگیرد.

زندگی در زمانه‌ی «جریان آزاد اطلاعات» ما را در موقعیتی پیچیده‌تر از قبل قرار می‌دهد. اگر قتل و به زندان افکندن نویسندگان و دگراندیشان، ممنوعیت‌های اعمال شده بر اندیشه و بیان و شیوه‌های مختلف ارباب را مثال‌هایی از سانسور آشکار تلقی کنیم، دخالت قدرت‌ها در شکل‌گیری، جهت‌دهی و به حاشیه راندن اطلاعات و آثار در فضاها‌ی مجازی و حقیقی، نمودهای پنهان سانسورند. از جمله‌ی این نمودهای کمتر آشکار می‌توان به مواردی از این دست اشاره کرد: انتقال بار اصلی سانسور از حوزه‌ی انتشار به حوزه‌ی پخش، تبلیغ آثار و افراد به ظاهر منتقد اما همسو با قدرت که در بزنگاه‌ها به دهان قدرت بدل می‌شوند، اعمال سانسور بر محتواهای مجازی به بهانه‌هایی چون نفرت‌پراکنی و نقض حریم شخصی، و دخل و تصرف در جریان اطلاعات از طریق روش‌هایی چون ماشین‌لرنینگ، سئو و... که جریان اطلاعات را هر لحظه دست‌کاری می‌کنند.

در بسیاری از کشورها شیوه‌های آشکار، از دستور کار خارج شده‌اند یا به شکل موردی کاربرد می‌یابند و کار سانسور به بازوهای کمتر آشکار آن واگذار شده است. در ایران اما حضور هر دو شیوه در کنار هم، درک وضعیت را دشوارتر می‌کند. شیوه‌های آشکار سانسور بر بازوهای پنهان آن سایه می‌اندازند و اغلب پی‌آمدهای آن را از اولویت واکنش خارج می‌کنند. استدلال اغلب آن است که در کشوری که در آن بدوی‌ترین اشکال سانسور، از جمله نویسنده‌کشی و سازمانی رسمی برای سانسور، وجود دارد چگونه می‌توان به افشای شیوه‌هایی «کمتر خطرناک» سرگرم شد؟ اما واقعیت این است که شیوه‌های پنهان سانسور بستر مناسب برای تحقق و دوام شیوه‌های آشکار را فراهم می‌کند. این رابطه‌ی تعاملی است که به اقتضای شرایط، بازوهای مناسب و کارآمد تولید می‌کند. در هر واکنشی به سانسور این تعامل دستکم درخور بررسی است؛ به ویژه اگر این واکنش از سوی نهادی چون کانون نویسندگان ایران باشد که در مخالفت یا مبارزه با سانسور تردیدی ندارد. سانسور در هر مکان و زمانی مختصات مخصوص به خود

را می‌یابد و به ناچار مبارزه با آن نیز با شناخت درست و به کار بستن شیوه‌های مناسب میسر می‌شود.

کانون نویسندگان ایران در مواجهه با سانسور

هر گفتگویی درباره‌ی سانسور در ارتباطی تنگاتنگ با مسئله‌ی آزادی بیان قرار می‌گیرد. بسیاری از ساز و کارهای سرکوب آزادی بیان در ماهیت متغیر، شیوه‌های متنوع و ابزارهای متعدد سانسور ریشه دارند. کانون نویسندگان ایران در عمر ۵۳ ساله‌ی خود با نمودهای مختلفی از سانسور دست و پنجه نرم کرده است که رد پای آن را می‌توان تا به امروز در مواضع رسمی کانون دنبال کرد.

پیش‌نویس منشور کنونی کانون نویسندگان ایران با حفظ پیوستگی با دو دوره‌ی پیش از خود، نظر به موارد مسکوت مانده و تلاش برای مسدود کردن رخنه‌هایی که می‌توانست راه تحدید آزادی بیان و تسلط سانسور را باز بگذارد تهیه شد و با اندکی تغییر در مجمع عمومی سال ۱۳۷۸ به تصویب رسید.^۱ دفاع از آزادی بیان که در دوره‌ی اول بدون اشاره‌ی مستقیم به سانسور، به قانون اساسی ایران، متمم آن و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر متکی بود^۲، در دوره‌ی دوم از این قیدها رها شد^۳ و بر مبارزه با سانسور و محدودیت‌های آموزش و پژوهش و انحصار

۱. پیش‌نویس منشور کانون نویسندگان ایران با توجه به روح عمومی «بیانیه‌ی اول کانون»، «موضع کانون نویسندگان ایران» و با استناد به متن «۱۳۴۴ نویسنده» تنظیم شده است. این منشور که روند رایزنی‌ها درباره‌ی مفاد آن از سال ۱۳۶۹ آغاز شده بود، در ابتدا در ۱۸ شهریور ۱۳۷۵ و پس از آن در ۸ اردیبهشت ۱۳۷۷ به امضای اعضای جمع مشورتی رسید. سرانجام با تشکیل مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران در آذر ۱۳۷۸، این متن با حذف یک بند تصویب شد. برای اطلاعات بیشتر نگاه کنید به: کمیسیون پنجاه سالگی کانون نویسندگان ایران. (۱۳۹۷). پنجاه سال کانون نویسندگان ایران، جلد اول، دفتر فعالیت‌ها. کمیسیون انتشارات کانون نویسندگان ایران. ص ۱۷۷-۱۵۶.

۲. «درباره‌ی یک ضرورت» (مرامنامه‌ی/بیانیه‌ی اول کانون نویسندگان ایران) مصوب اول اردیبهشت ۱۳۴۷.

۳. اتکا به قانون اساسی ایران و متمم آن در «موضع کانون نویسندگان ایران» مطرح نیست، اما به «اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر» در مقدمه‌ای که پیش از اعلام اصول کانون آمده، در کنار «ميثاق بين المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملل متحد»، «بیانیه‌ی اول کانون» و «گزارش هیئت دبیران موقت کانون به مجمع عمومی اردیبهشت ۱۳۵۷»، به عنوان متون مورد توجه در تنظیم «موضع کانون نویسندگان ایران» اشاره شده است.

رسانه‌ها، و همچنین درخواست انحلال سازمان‌های مجری سانسور تمرکز یافت.^۱ سرانجام در دوره‌ی سوم، آزادی بیان «بی هیچ حصر و استثنا» در پیشانی‌نوشت منشور قرار گرفت^۲ و مبارزه با سانسور در بند دوم و در اقتفای آن آمد.^۳

بازتاب خطوط کلی تعیین شده در منشور (مرامنامه/ موضع) کانون یا عدول از این خطوط را می‌توان در جزئیات ذکر شده در بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها و واکنش‌های رسمی کانون یافت. این متون انعکاس‌دهنده‌ی گفتمان غالب کانون در هر دوره از فعالیت هیئت دبیران آن است. آن آگاهی انتقادی که از بازخوانی مواضع رسمی کانون در گذشته حاصل می‌شود، در کنار شناخت ساز و کارهای امروزی سانسور، بر عملکرد اعضای کانون نویسندگان ایران در زمان حال و بر به روز کردن شیوه‌های مبارزه در آینده اثر می‌گذارد. آنچه در ادامه‌ی این بخش می‌آید شرحی است بر بازنمایی سانسور و سیر آن در متون رسمی کانون از آغاز تشکیل تا اکنون.^۴

دوره‌ی اول؛ سانسور، امر اهل قلم

در دوره‌ی اول فعالیت کانون نویسندگان ایران (۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹)، بیانیه‌های معدودی از سوی کانون انتشار یافت^۵. در بررسی نسبت کانون نویسندگان ایران با سانسور در این دوره، به غیر

۱. «موضع کانون نویسندگان ایران» مصوب ۳۱ فروردین ۱۳۵۸.

۲. «آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بی هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ کس را نمی‌توان از آن محروم کرد.»

۳. «کانون نویسندگان ایران با هر گونه سانسور اندیشه و بیان مخالف است و خواستار امحای همه‌ی شیوه‌هایی است که، به صورت رسمی یا غیررسمی، مانع نشر و چاپ و پخش آرا و آثار می‌شوند.»

۴. برای مرور بیانیه‌ها از جلد سوم کتاب پنجاه سال کانون نویسندگان ایران استفاده شده است. جملاتی که در گزارش سه دوره در گیومه قرار گرفته‌اند عیناً از متن بیانیه برداشته شده‌اند.

۵. متون پیرامون این دوره که عمدتاً بر اساس گفتگوها و بحث‌های مطرح شده در نشست‌های کانون و خاطرات شخصی اعضا تنظیم شده‌اند، مورد نظر مقاله‌ی حاضر نظر نیستند. در میان این متون به بحث‌هایی درباره‌ی مسئله‌ی سانسور برمی‌خوریم، اما در هیچ کدام از این بحث‌ها اجماعی حاصل نشده تا به واکنشی رسمی ختم شود. از جمله‌ی آنهاست بحث‌های پیرامون پیشنهاد بیانیه‌ای در اعتراض به سانسور در سال ۱۳۴۹. نگاه کنید به: سپانلو، محمدعلی (۲۰۰۲). سرگذشت کانون نویسندگان ایران. سوند: نشر باران. ص ۲۶.

از مواضع رسمی کانون، لازم است به «بیانیه درباره‌ی کنگره‌ی نویسندگان»^۱ نیز اشاره شود. این بیانیه گرچه پیش از تشکیل کانون نویسندگان ایران تهیه شده بود، از نظر نقشی که در متشکل شدن نویسندگان و تشکیل کانون داشت^۲، مبنای قرار گرفتن آن در تنظیم مرامنامه‌ی کانون و همچنین به دلیل آشکار کردن تلقی نویسندگان از وضعیت آزادی بیان و سانسور در آستانه‌ی تشکیل کانون، واجد اهمیت است. این بیانیه بدون اشاره‌ی مستقیم به واژه‌ی سانسور و ممیزی، به این موضوع می‌پرداخت که «حکومت با دخالت‌های مستقیم و غیرمستقیم خود در کار مطبوعات و نشر کتاب و دیگر زمینه‌های فعالیت‌های فکری و فرهنگی» آزادی‌هایی را که لازمه‌ی تشکیل هرگونه اجتماع اهل قلم، و مقدم بر آن است، از میان برده است. امضاکنندگان تحقق این آزادی‌ها را وابسته به «رعایت کامل اصول قانون اساسی در آزادی بیان و مطبوعات و مواد مربوط اعلامیه جهانی حقوق بشر» دانسته بودند. این دو سند بعدها در مرامنامه‌ی کانون در دوره‌ی اول نیز مورد استناد قرار گرفت. رویکرد این بیانیه به مسئله‌ی آزادی بیان و سانسور، متوجه رابطه‌ی نویسندگان با آثارشان و با یکدیگر بود و در آن مسئله‌ی سانسور در ارتباط با مردم، جامعه یا آزادی‌های عمومی قرار نمی‌گرفت. همچنین پیش شرط اجتماع اهل قلم تشکیل اتحادیه‌ای «آزاد و قانونی» بود که «نماینده و مدافع حقوق اهل قلم و بیان‌کننده‌ی آراء آن‌ها باشد» و پی‌آمد سانسور و دخالت حکومت نیز «لطمه به رشد ادبیات سالم و واقعی». عبارت «ادبیات سالم و واقعی» چند ماه بعد در مرامنامه‌ی کانون جای خود را به تعبیری روشن از نسبت حکومت با اثر داد. «درباره‌ی یک ضرورت» رفتار حکومت با اثر را واجد ماهیتی دوگانه می‌دانست که از یک سو در کار «پروردن و به کار گرفتن اندیشه‌های رام دست‌آموز» است و

۱. این بیانیه، اول اسفند ۱۳۴۶ برای تحریم «کنگره‌ی نویسندگان و شعرا و مترجمان» تهیه شده بود که متولی آن حکومت وقت بود. حکومت با اطلاع از این تحریم و بالا رفتن تعداد امضاها، بیانیه، این کنگره‌ی فرمایشی را لغو کرد. برای دیدن متن کامل بیانیه نگاه کنید به: کمیسیون پنجاه سالگی کانون نویسندگان ایران. (۱۳۹۷). پنجاه سال کانون نویسندگان ایران، جلد اول، دفتر بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها، پیام‌ها و نامه‌ها. کمیسیون انتشارات کانون نویسندگان ایران. ص ۱۱.

۲. پیش از این تلاش نویسندگان مستقل در توافق بر سر متنی در تحریم «جشن هنر شیراز» و «اعلامیه علیه سانسور» عقیم مانده بود. نگاه کنید به: نقره‌کار، مسعود (۱۳۸۱). بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران، جلد اول. سوند: نشر باران. ص ۱۳۱-۱۲۷.

از سوی دیگر «ترس و بدگمانی و احیاناً کینه‌توزی نسبت به اندیشه‌های پوینده‌ی راه‌گشا»، این متن گرچه به طور مستقیم به واژه‌ی سانسور اشاره نمی‌کرد اما شیوه‌های سانسور حکومتی را برملا می‌کرد: آراستن آثار منفعل برای ارائه، به کار گرفتن هر گونه امکان برای نشر و گسترش آثار دلخواه، محدود کردن و منزوی کردن آثار پویا با ایجاد موانع آشکار و پنهان در مسیر عرضه و نشر، تظاهر به هم‌داستانی با آثار پویا و تلاش برای خالی کردن آنها از اندیشه با حفظ قالب. این مرامنامه با آنکه می‌کوشید ضرورت آزادی بیان را به همه‌ی آثار مکتوب، شفاهی، شنیداری و تجسمی بسط دهد، سانسور و محدودیت آزادی بیان را امر صاحبان اندیشه و هنر و در رابطه‌ای غیر مستقیم با جامعه می‌دید: سانسور نویسندگان دست مردم را از تنوع اندیشه و انتخاب آگاهانه کوتاه می‌کند. در ادامه‌ی این نگاه بود که کانون در بیانیه‌ی خود در سال ۱۳۴۹^۱ بازداشت فریدون تنکابنی را نه از دریچه‌ی نفی سانسور و دفاع از آزادی بیان که از زاویه‌ی «نقض اصول آزادی و حقوق اهل قلم» محکوم کرد و با قرار دادن مردم در دایره‌ی تماشاچیان اهل قلم تحت سانسور و سرکوب، این بازداشت را «مایه سرافکنندگی ملتی» توصیف کرد که «همیشه شاعران و نویسندگان خود را در سایه حمایت و حرمت و قدردانی و تفاهم خویش گرفته است».

دوره‌ی دوم؛ از درخواست لغو سانسور تا مبارزه با سانسور

واژه‌ی سانسور نخستین بار در ابتدای دوره‌ی دوم فعالیت کانون نویسندگان ایران (۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰) در اسناد رسمی کانون ظاهر شد. درخواست لغو سانسور به تدریج در بیانیه‌ها از خواست اهل قلم به خواستی همگانی و سپس به یکی از اهداف کانون تبدیل شد و در نهایت به موضع کانون راه یافت. تأکید بر این نکته ضروری است که کانون در فعالیت‌های خود در ابتدای این دوره و تا پیش از تصویب «موضع کانون نویسندگان ایران» در ۱۳۵۸، به همان

۱. «در اعتراض به بازداشت فریدون تنکابنی»، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۹. تهیه و جمع‌آوری امضا برای این بیانیه خود به بازداشت محمدعلی سپانلو، ناصر رحمانی‌نژاد، سعید سلطانی‌پور، به‌آذین و همچنین احضار غلامحسین ساعدی، بهرام بیضایی و داریوش آشوری انجامید.

«بیانیه‌ی اول کانون» استناد می‌کرد. کانون در بیانیه‌ای که به مناسبت افتتاح شب‌های شعر و سخن (ده شب - انستیتو گوته) منتشر کرد^۱ ضمن مخالفت با سانسور کتاب و دیگر مطبوعات به هر شکل، خواستار لغو سانسور و انحلال همه‌ی ادارات و سازمان‌های مجری آن شد. بیانیه پیش از اعلام این مطالبه، حدود آزادی بیان و تلقی خود از سانسور را اعلام می‌کرد. آزادی برای عموم مردم در همان چارچوبی بود که «قانون اساسی ایران و اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح و تضمین کرده» و برای اهل قلم «آزادی اختصاصاً به آزادی اندیشه و بیان و آزادی چاپ و نشر آثار فکری و هنری» اطلاق می‌شد. در نتیجه «ممیزی قبل از چاپ و انتشار» را مخالف قانون اساسی می‌دانست اما بر آن بود که «اثبات وقوع زیان» پس از چاپ باید «طبق موازین قانونی داوری شود و به کیفر مناسب برسد». بیانیه که به روشنی خواستار لغو سانسور برای اهل قلم بود، به طور ضمنی برخورد قانونی با اهل قلم را نیز می‌پذیرفت، بی‌آنکه به این موضوع اشاره کند که این قانون ورای کارآمدی و ناکارآمدی ذاتی، مجریان و قاضیانی دارد که زیر چتر نیروهای امنیتی کار می‌کنند. در انتها اما بیانیه از سخن پیشین خود اندکی عبور می‌کرد و پیشرفت و ارتقای فرهنگی را «در گرو خلاصی از تنگنای پسند و ناپسند رسمی» می‌دید و مردم را واجد «آن حد طبیعی رشد» که بتواند داوری را به آنها سپرد. این وضعیت بیشتر از آنکه نشان‌دهنده تناقض باشد، گواه عبور تدریجی کانون از بیانیه‌ی اول و حرکت به سوی تغییراتی بود که بعدها در موضع کانون انعکاس یافت. پیرامون شب‌های شعر و سخن، سه بیانیه‌ی دیگر نیز منتشر شد. انستیتو گوته از کانون خواسته بود که برنامه سیاسی نباشد و بر به کار نبردن یک واژه‌ی خاص نیز تأکید کرده بود: سانسور. این توافق که در بیانیه‌ی کانون و اغلب سخنرانی‌ها رعایت نشد، مناقشاتی را در پی داشت. کانون در بیانیه‌ای که در جریان برگزاری شب‌ها منتشر کرد^۲، ضمن تأکید بر مقید بودن خود به «چارچوب قانون اساسی ایران، متمم قانون اساسی و اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر»، سخنرانان را به رعایت «حد مسئولیت مشترک» فراخواند. این

۱. بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران به مناسبت افتتاح شب‌های شعر و سخن (ده شب - انستیتو گوته)، ۱۸ مهر ۱۳۵۶.

۲. بیانیه‌ی توضیحی کانون نویسندگان ایران، ۲۳ مهر ۱۳۵۶.

مسئولیت مشترک از سوی برخی از اعضا سانسور و از سوی برخی دیگر انضباط گروهی به منظور رساندن صدای کانون به مردم تلقی می‌شد. نگاه دوم که با در نظر گرفتن سازو کارهای قدرت، هیئت دبیران موقت یا انستیتو گوته را مسئول ذاتی وضع موجود نمی‌دانست، با جزئیات بیشتر در بیانیه‌ی اختتامیه‌ی شب‌های شعر و سخن^۱ نمود یافت: «کاری نکنید که ممیزان تا پیش از آن که ببالیم ریشه‌ها مان را بخشکانند، تا پیش از آن که جنگلی بزرگ شویم قطع مان کنند.» کانون در این بیانیه به شکلی دیگر نیز به مسئله‌ی سانسور اشاره کرد و بر این نکته دست گذاشت که در ادبیات امروز آنچه هست و آنچه نیست حاصل «شکستن قلم و دست» است و «نشان می‌دهد که وقتی نویسنده و شاعر و محقق و مترجم رابطه‌اش با جامعه قطع بشود سر از کدام دکه یا کاخ در خواهد آورد». ^۲ بیانیه‌ی بعدی^۳ متن دستور وزارت اطلاعات به مطبوعات در مورد پوشش ندادن «ده شب» را منتشر کرد و به صراحت ارتباط سکوت رسانه‌ها با وزارت اطلاعات را بر ملا کرد. بیانیه در توصیف سانسور پارافراتر از پیش گذاشت و افشای «روش‌های ضددموکراتیک حکومت» در مواجهه با اهل قلم را در دستور کار خود قرار داد: «اندیشه و قلم هم چنان به چهارمیخ سانسور بسته است، مطبوعات در انحصار دلالت سنتی و مزدوران دولتی است که خبرها را تحریف شده، حقایق را وارونه، ارقام را مغشوش و مخدوش و کلمات را به صورت پوست تهی از معنا به خورد مردم می‌دهند». این بیانیه برای نخستین بار از درخواست لغو سانسور به عنوان خواستی همگانی یاد می‌کرد و بر «حق مشروع کانون به داشتن محلی و نشریه‌ای از خود» پای می‌فشرد. کانون در نامه و بیانیه‌ای که درباره‌ی مجمع عمومی و لغو آن منتشر کرد^۴ با ذکر روایت‌هایی، از توهین‌ها و تهدیدها و پرونده‌سازی‌ها علیه هیئت دبیران و اعضای کانون و احضار آنان پرده برداشت و نشان داد که چگونه فشاری از این دست، بدون

۱. بیانیه کانون نویسندگان ایران به مناسبت اختتام شب‌های شعر و سخن (ده شب- انستیتو گوته)، ۲۷ مهر ۱۳۵۶.

۲. این بند در پاسخ به منتقدانی آمده که شاعران و سخنرانان ده شب را در خور هدایت دیگران نمی‌دیدند.

۳. درباره شب‌های شعر و سخن، کانون نویسندگان ایران، آبان ۱۳۵۶.

۴. نامه‌ی کانون نویسندگان ایران درباره برگزاری مجمع عمومی (خطاب به نخست‌وزیر وقت، جمشید آموزگار)، ۱۷ دی ماه ۱۳۵۶؛ درباره لغو برگزاری مجمع عمومی، ۲۳ دی ماه ۱۳۵۶.

دخالت مستقیم حکومت بر لغو مجمع عمومی کانون تأثیر گذاشته است. کانون با آنکه در نامه‌ی خود خطاب به نخست‌وزیر وقت از به کار بردن واژه‌ی سانسور پرهیز کرده بود، در بیانیه‌ی خود بار دیگر بر لغو سانسور و انحلال سازمان‌های مجری آن تأکید کرده بود. برخورد کانون با بازداشت شمس آل احمد^۱ گرچه پیشروتر از برخورد با بازداشت فریدون تنکابنی بود، اما همچنان در جستجوی دلیلی محکمه‌پسند برای اعلام اعتراض خود بود: «در بازداشت شمس آل احمد و توقیف نسخه‌های چاپ‌شده‌ی «غرب‌زدگی» رعایت موازین قانونی و حقوق مصرح در قانون اساسی ایران نشده است». لغو سانسور نیز به عنوان خواستی بالادست^۲ در خواست آزادی آل احمد در انتهای بیانیه آمده بود. در اواخر سال ۱۳۵۶ کانون در واکنش به «مقررات جدید نشر کتاب» ضمن انتشار بیانیه‌ای، این آیین‌نامه را محملی برای اعمال سانسور توصیف کرد. این بیانیه به این موضوع اشاره می‌کرد که چگونه تصویب آیین‌نامه‌ی اجرایی برای قانونی از پیش موجود، راه را برای سانسور و کنترل باز می‌کند. قانون، پدیدآورنده را در ثبت اثرش در وزارت فرهنگ و هنر مخیر می‌دانست، حال آن‌که آیین‌نامه‌ی اجرایی مدیر چاپخانه را که حقی بر اثر نداشت، به ارسال دو نسخه از کتاب همراه با مشخصات حقیقی و کامل مؤلف و تیراژ به کتابخانه‌ی ملی مکلف می‌کرد. این روال گرچه اکنون «عادی» می‌نماید، اما از یک سو اختیار مؤلف را سلب و به فردی نامربوط واگذار می‌کرد و از سوی دیگر یکی از حلقه‌های زنجیره‌ی انتشار را با ابزار قانون و بدون در نظر داشتن حقوق صاحب اثر به عامل خود تبدیل می‌کرد. این بیانیه «خیانت مستمر مطبوعات» در آگاه‌سازی مردم را هم‌ردیف سانسور حکومتی، که تعمداً سعی در «بی‌خبر نگه‌داشتن و به اشتباه افکندن مردم» داشت، قرار می‌داد.^۳ فشار بر اعضای کانون نویسندگان ایران در دانشگاه‌ها و سازمان‌های دولتی و حتا برکناری برخی از آنها، تبدیل

۱. درباره‌ی بازداشت شمس آل احمد، کانون نویسندگان ایران، اسفند ۱۳۵۶.

۲. البته این بیانیه در انتها همبستگی خود را با «نویسندگان و خبرنگاران و گزارشگران و مترجمان مطبوعات ایران، امضاکنندگان نامه مورخ بیست‌وهفتم اسفند ۱۳۵۶ به نخست‌وزیر» اعلام می‌کرد و از «همه‌ی خواست‌های قانونی آنان به‌ویژه آزادی کسب امتیاز برای انتشار روزنامه و مجله» حمایت می‌کرد.

مطبوعات به «زائده‌ی بی‌اراده قوه مجریه» و انحصار مطبوعات از جمله مواردی بود که به عنوان ساز و کارهای سانسور در این بیانیه برشمرده شده بود. این بیانیه میان اعاده‌ی آزادی و دموکراسی و آزادی مطبوعات رابطه‌ای مستقیم می‌دید، اما تنها آزادی مطبوعات را امر کانون می‌دانست. در نتیجه در پرداختن به سانسور نیز به مطبوعات و «نویسندگان و اندیشمندان» نظر داشت. سرانجام در بیانیه‌ای که درباره‌ی وقایع روز^۱ منتشر شد، مبارزه با سانسور به صراحت یکی از هدفهای کانون عنوان شد و آزادی بیان نیز در «پیوند ذاتی» با دیگر آزادی‌ها قرار گرفت. این بیانیه که به تفصیل ساز و کارهای سانسور را برمی‌شمرد، سلطه‌ی سانسور را هم‌زمان با سرکوب‌های حکومتی رصد می‌کرد. سلطه‌ی عام سانسور بر مطبوعات و رسانه‌ها، برچسب‌زنی به مخالفان، سکوت درباره‌ی وقایع روز، افترای رسمی به معترضان، ادعای وجود آزادی و فضای سیاسی تازه، کتمان حضور مردم و نسبت دادن اعتراض‌ها به حضور «عوامل بیگانه از آن سوی مرز»، تهدید جانی مخالفان و پنهان کردن اخبار اعتصاب زندانیان از جمله مواردی بود که در این بیانیه به آنها اشاره شده بود. در کنار این موارد، بیانیه از نامه‌ی صد و سی تن از اهالی مطبوعات که خواستار لغو سانسور بودند نیز حمایت می‌کرد. بخشی از این نامه که در متن بیانیه آمده بود به این نکته اشاره می‌کرد که روزنامه‌نگاران به واسطه‌ی کار کردن در مطبوعات تحت تسلط سانسور، در چشم مردم شریک جرم حکومت محسوب می‌شوند و بار گناه سکوت و سانسور بر دوش روزنامه‌نگاران شرافتمند سنگینی می‌کند. بیانیه با اشاره به این نامه، مرزی میان نویسندگان معترض به سانسور و روزنامه‌های وابسته‌ای که در آن مشغول به کار بودند، ایجاد می‌کرد. بیانیه‌های بعدی از شیوه‌های غیر مستقیم حکومت برای خاموش کردن صدای اعضای کانون خبر می‌داد. بیانیه‌ای که در اعتراض به اخراج نویسندگان و روزنامه‌نگاران منتشر شده بود، به اجرای «سیاست قطع نان»، اخراج تعدادی از اعضای کانون از کار و اعمال فشار بر مخالفان برای واداشتن آنها به نوشتن مطالب دلخواه حکومت می‌پرداخت.^۲ در بیانیه‌ای دیگر،

۱. درباره‌ی وقایع روز، کانون نویسندگان ایران، ۲۶ فروردین ۱۳۵۷.

۲. درباره‌ی اخراج نویسندگان و روزنامه‌نگاران مبارز، کانون نویسندگان ایران، ۲۶ فروردین ۱۳۵۷.

کانون به انتشار بیانیه‌های جعلی با امضای «جمعی از اعضای کانون نویسندگان ایران» واکنش نشان داد.^۱ این بیانیه‌های جعلی «تهمت‌ها و افتراهای بی‌اساس و غیرانسانی» را به اعضای شاخص کانون نسبت داده بودند و سعی در تفرقه‌افکنی و از کار انداختن کانون داشتند.

نخستین بیانیه‌ی کانون پس از ۲۲ بهمن سال ۵۷^۲، نسبت به نشانه‌های استقرار مجدد سانسور هشدار می‌داد و اقدام دولت را در انحصاری خواندن «انقلاب و رادیو تلویزیون»، زمینه‌ساز اقدامات گروه‌های فشار، از جمله تهدید روزنامه‌ها، برهم‌زدن سخنرانی‌ها، تصفیه‌ی کتابخانه‌ها و تضييع حقوق زنان می‌دانست. بیانیه بر رابطه‌ی مستقیم جریان آزاد اطلاعات و آزادی صحه می‌گذاشت و ممنوعیت آشکار یا ضمنی عقاید و افکار و مسدود کردن جریان آگاهی را مانعی بر سر راه تحقق آزادی می‌دید. آنچه این بیانیه نسبت به وقوع آن هشدار داده بود، در ماه‌های بعد کانون را به صدور بیانیه‌های متعددی واداشت. در این میان «موضع کانون نویسندگان ایران» نیز به تصویب مجمع عمومی رسید و به کانون چهره‌ای مبارز در برابر سانسور و سازوکارهای آن بخشید. کانون دفاع از آزادی بیان و نشر را در گرو مبارزه با هرگونه سانسور در زمینه‌ی بیان افکار و عقاید و آثار فکری، در کاربرد وسایل انتشار و در زمینه‌ی آموزش و پرورش می‌دید. همچنین خواستار انحلال و ممنوعیتِ احیای هر سازمانی بود که به صورت آشکار یا پنهان عامل اجرای سانسور باشد و هرگونه استفاده‌ی انحصاری از رسانه‌های گروهی را نیز محکوم می‌کرد. کانون بدین ترتیب موضع خود را در مقابل استقرار احتمالی سانسور روشن کرد و کوشید که تمام مصادیق آن را در موضع خود به روشنی بیان کند. کانون در بیانیه‌ای که در رابطه با حمله به کتاب‌فروشی‌ها و مطبوعات منتشر کرد^۳، به نقش حکومت و تریبون‌های انحصاری آن در خاموش کردن اندیشه اشاره کرد: هجوم به کتابفروشی‌های تبریز بلافاصله پس از پخش «سخنرانی‌های تحریک‌آمیز از رادیو تلویزیون» اتفاق افتاده بود. این اشاره‌ی کوتاه به

۱. درباره‌ی بیانیه‌های جعلی، کانون نویسندگان ایران، ۱۳ خرداد ۱۳۵۷.

۲. خصلت دموکراتیک انقلاب باید حفظ شود، کانون نویسندگان ایران، ۱۰ اسفند ۱۳۵۷.

۳. بیانیه‌ی کانون نویسندگان به نخست وزیر در رابطه با حمله به کتابفروشی‌ها، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۵۸.

نقش غیرمستقیم حکومت در سرکوب نویسندگان و دست‌اندرکاران نشر و پخش کتاب و مطبوعات، در بیانیه‌ی بعدی^۱ جای خود را به تحلیلی روشن‌تر داد؛ گرچه همچون بیانیه‌ی پیشین سعی داشت سردمداران حکومت را مبرا از سازماندهی سانسور و سرکوب قلمداد کند. این بیانیه از یک سو نشان می‌داد که چگونه با انتشار تکذیبیه‌ی^۲ از سوی دفتر روح‌الله خمینی در ارتباط با مندرجات روزنامه‌های «آیندگان» و «پیغام امروز»، حمله به نویسندگان و مطبوعات ابعادی وسیع‌تر یافته است و از سوی دیگر این رویدادها را غیرتصادفی و هدفمند می‌دید. بیانیه از محتوای تکذیبیه به عنوان نقطه‌ی شروع اتفاقات بعدی چشمپوشی می‌کرد^۳ و سیر سریع رویدادها را در واکنش‌های سازمان‌یافته‌ی پس از انتشار آن پی می‌گرفت: بلافاصله پس از انتشار این تکذیبیه، رادیو تلویزیون حمله به مطبوعات و نویسندگان را آغاز و مردم را علیه آنها تحریک کرد، دفاتر این روزنامه‌ها در چند شهر مورد حمله قرار گرفت، انتشار روزنامه‌ی آیندگان متوقف شد و «حدود آزادی قلم و بیان به نحو وحشت‌انگیزی کاهش یافت». بیانیه تعرض به آزادی قلم و بیان را، تعرض به اهداف انقلاب ارزیابی می‌کرد و متذکر می‌شد که با توجه به مرجعیت مذهبی روح‌الله خمینی «اعلام مؤکد و همه‌جانبه‌ی این که امام دیگر فلان روزنامه را نمی‌خوانند چیزی جز صدور حکم تعطیل آن روزنامه و به مخاطره انداختن جان نویسندگان آن نیست». بیانیه به تعطیلی کشاندن مطبوعات و ارباب نویسندگان را درست در آستانه‌ی بحث عمومی درباره‌ی قانون اساسی آینده، اقدامی هدفمند می‌دید؛ با این همه این پیش‌دستی در سانسور فضا را متوجه تمامیت حکومت نمی‌دانست. چند روز پس از انتشار این بیانیه،

۱. بدون آزادی مطبوعات انقلاب ایران به نتیجه نخواهد رسید، کانون نویسندگان ایران، ۲۵ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۲. روزنامه‌ی اطلاعات، شماره‌ی ۱۵۸۵۰، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۸، ص ۲، دو اطلاعیه‌ی دفتر امام خمینی.

۳. همان. اطلاعیه‌ی اول مندرجات آیندگان را در یک سطر تکذیب کرده و بقیه‌ی اطلاعیه را به اظهار نظر درباره‌ی روزنامه‌ی آیندگان اختصاص داده بود. در بخشی از این اطلاعیه آمده است: «این روزنامه که از اول انقلاب تا کنون همیشه نقشی انحرافی و بر خلاف مصلحت ملت مسلمان داشته است مورد تأیید مسلمانان متدین و انقلابی نبوده و نیست و امام فرموده‌اند این روزنامه را از این پس هرگز نمی‌خوانم.»

کانون در نامه‌ای سرگشاده خطاب به وزیر علوم و فرهنگ و هنر^۱، از حمله‌ی گروهی به اجرای نمایش «عباس آقا کارگر ایران ناسیونال»، ضرب و شتم بازیگران و تماشاچیان و تهدید جنسی آنان خبر داد. اهمیت این نامه‌ی سرگشاده در این بود که در کنار اعتراض به این اتفاق از برخی سیاست‌های حکومت درباره‌ی سانسور پرده برمی‌داشت. کانون در این نامه به طعنه می‌گفت که ادعای حذف سانسور در حکومت جدید می‌تواند درست باشد، زیرا حکومت با سرکوب وحشیانه راه را بر تولید فعالیت‌های هنری می‌بندد، از یک سو اداره‌ی ممیزی را تعطیل می‌کند و از سوی دیگر با سکوتی تأییدآمیز دست عوامل سرکوب را باز می‌گذارد تا هر آنچه را مطلوب حکومت نیست قلع و قمع کنند. با انتشار پیش‌نویس لایحه‌ی مطبوعات، رودررویی کانون با سانسور حکومتی وارد مرحله‌ای تازه شد. کانون در بیانیه‌ای که در این باره منتشر کرد^۲، این لایحه را که حکومت اصرار به تصویب آن پیش از تصویب قانون اساسی داشت، «دست‌پخت وزارت اطلاعات گذشته با مختصری آب‌ورنگ» نامید و بر این نکته دست گذاشت که تغییر نام وزارت علوم و فرهنگ و هنر به وزارت ارشاد ملی خبر از آن می‌دهد که تلاش برای رها کردن اندیشه و بیان از قیومیت و برداشتن «شمشیر داموکلس امتیاز و تهدید به حبس و زندان» از بالای سر اهل قلم بیهوده بوده است. در روزهای پس از این بیانیه، رادیو تلویزیون خبر همایش بررسی لایحه‌ی مطبوعات را به نحوی منعکس کرد که گویا کانون با تصویب لایحه‌ی مذکور موافق است؛ تلاشی برای مشروعیت‌بخشی به لایحه. کانون در واکنش به این اقدام، پیام کانون را که خطاب به این همایش نوشته شده بود، منتشر کرد.^۳ متن پیام نسبت به خطر «ارشاد ملی» هشدار می‌داد و نتیجه‌ی این «ارشاد از بالا» را محدود کردن روزافزون آزادی‌های پایین‌دستان توصیف می‌کرد. همچنین لایحه‌ی مطبوعات را دهان‌بندی احتمالی برای بستن دهان مخالفان

۱. نامه‌ی سرگشاده‌ی کانون نویسندگان ایران به «شریعت‌مداری» وزیر علوم و فرهنگ و هنر: بی‌اعتنایی دردناک و مصیبت‌بار مقامات مسول نسبت به آزادی‌های فردی و اجتماعی از حد گذشته است، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸.

۲. بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران درباره‌ی لایحه‌ی مطبوعات، ۲۰ خرداد ۱۳۵۸

۳. بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران درباره‌ی فرستادن نماینده برای بررسی لایحه‌ی مطبوعات، ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸

می‌دید تا راه برای تصویب قانون اساسی آینده باز باشد. کانون به همایش پیشنهاد کرده بود که به کار خود خاتمه دهد زیرا مطبوعات به قانونی ویژه، آن هم پیش از تصویب قانون اساسی، نیاز ندارد. با این حال کانون می‌دانست که اعلام بی‌نیازی از قانون مطبوعات احتمالاً آرمان‌گرایانه تلقی خواهد شد، از این رو تنظیم و تصویب چنین قانونی را، در صورت ضرورت، به پس از تصویب قانون اساسی و حضور نمایندگان همه‌ی مطبوعات موکول می‌کرد. سرانجام پانزدهم مرداد ماه لایحه‌ی مطبوعات، بی‌هیچ تغییری تصویب شد و یک روز پس از آن قلع و قمع روزنامه‌ها آغاز شد. پاسدارها اداره و چاپخانه‌ی روزنامه‌ی «آیندگان» را اشغال کردند. انتشار این روزنامه و تعدادی از روزنامه‌های دیگر که به این چاپخانه وابسته بودند متوقف شد. کانون در بیانیه‌ای به این اتفاق واکنش نشان داد^۱ و ضمن محکوم کردن آن، دست به تحلیل وضعیت موجود زد. بیانیه نشان می‌داد که چگونه همزمان با هجوم به مطبوعات، رسانه‌های گروهی تبلیغاتی همه‌جانبه را برای حرام جلوه دادن تحصن و تجمع آغاز کرده‌اند. در حالی که حذف و تحریف و جهت‌دهی اطلاعات به شکلی سازمان‌یافته در جریان بود، کانون «مبارزه‌ی افشاگرانه‌ی نویسندگان» را امیدبخش شکست وضع موجود می‌دید. یک ماه پس از آن کانون در بیانیه‌ای که به مناسبت سالگرد ۱۷ شهریور منتشر کرد، به تحلیل وقایع یک سال گذشته پرداخت. از جمله نشان داد که چگونه حکومت که ابتدا نقش خود را در سازماندهی سانسور و سرکوب پنهان می‌کرد، با اتهام‌زنی و اعمال فشار، به آزادی بیان و نشر حمله کرد و راه را برای هجوم به کتابفروشی‌ها و مطبوعات و نویسندگان گشود و سپس رسانه‌های جمعی را به «تحقیر روشنفکران و تحریف حقایق و عناد با مطبوعات آزاد» واداشت؛ مسیری که به تصویب شتابان لایحه‌ی مطبوعات و قانونی شدن تعطیلی روزنامه‌های آزاد و دستگیری نویسندگان انجامید. بیانیه نشان می‌داد که چگونه در غیاب مطبوعات آزاد، اتهام‌زنی‌ها و تحریف حقایق و به دنبال آن سرکوب معترضان شتابی بیشتر به خود گرفته است. یک روز پس از انتشار این بیانیه، کانون

۱. درباره‌ی تعطیلی روزنامه‌آیندگان، کانون نویسندگان ایران، ۱۷ مرداد ۱۳۵۸

در نامه‌ای سرگشاده به اظهارات وزیر ارشاد ملی پاسخ داد^۱ که کانون را در تلویزیون انحصاری حکومت، متهم به پنهان کردن حقایق در میان اعتراض‌های بی‌دلیل به تعطیلی روزنامه‌ی «آیندگان» کرده بود. کانون که از دسترسی به تلویزیون محروم بود با اشاره به مخدوش کردن حقایق توسط وزیر ارشاد، راه بقای روزنامه‌ها را تنها سر سپردن به محافل قدرت می‌دید. در مهرماه که کانون تلاش‌های خود را برای برگزاری «شب‌های کانون» آغاز کرد، در پاسخ به وزارت کشور درباره‌ی محل برگزاری^۲ اعلام کرد که در «مخالفت بی‌امان با هرگونه سانسور سازش‌ناپذیر است». در آذرماه کانون به متن قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان با تکیه بر موضع کانون واکنش نشان داد^۳. در این متن به جای مبارزه با سانسور که در موضع کانون آمده بود، از عبارت «مخالفت با سانسور» استفاده شده بود و واژه‌ی مبارزه در عبارت «مبارزه با هرگونه تبعیض و استثمار فرهنگی» به چشم می‌خورد که با توجه به وقایع پس از انقلاب و سرکوب‌های صورت گرفته طبیعی می‌نمود. اهمیت متن در آن بود که این بار کانون با مواردی چون سانسور و استراق سمع، حق تشکل و تجمع، آزادی نشر و تبلیغ در رسانه‌های گروهی، جرایم مطبوعاتی و سیاسی و مسئله‌ی جنسیت از زاویه‌ی نقض حقوق نویسندگان برخورد نکرده بود، بلکه با برشمردن موارد متعدد، متن مصوب را ناقض آزادی‌های عام مردم و مغایر با اهداف کانون نویسندگان ایران می‌خواند؛ متنی که قصد داشت به سلطه‌ی حکومت بر همه‌ی شئون فرهنگی رسمیت بخشد. دو ماه بعد کانون در نامه‌ای سرگشاده خطاب به رئیس‌جمهور وقت^۴، سانسور را شرعاً عظمی خواند که راه را بر آزادی و آبادی می‌بندد. این نامه با این امید که هنوز می‌توان راهی برای خاتمه دادن به سانسور و اختناق یافت، از وضعیت سانسور در یک سال پس از انقلاب و تلاش‌های کانون برای متوقف کردن این روند به تفصیل سخن می‌گفت.

۱. توضیح کانون نویسندگان ایران درباره‌ی بیانات میناچی، وزیر ارشاد ملی در مصاحبه‌ی تلویزیونی، ۱۸ شهریور ۱۳۵۸.

۲. پاسخ کانون نویسندگان ایران به وزارت کشور درباره تعیین محل و چه‌گونگی برگزاری «شب‌های کانون»، ۱۱ مهر ۱۳۵۸.

۳. درباره‌ی متن قانون اساسی مصوب مجلس خبرگان، کانون نویسندگان ایران، ۷ آذر ۱۳۵۸.

۴. نامه سرگشاده کانون نویسندگان ایران، به ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور ایران، ۱۶ بهمن ۱۳۵۸.

کانون به بسیاری از موارد مطرح شده در این نامه پیشتر در بیانیه‌های خود اشاره کرده بود، اما در این نامه جزئیات عملکرد حکومت در صدا و سیما و مطبوعات را برمی‌شمرد. از جمله آنکه در کنار پرداختن به مواردی چون ممانعت از فعالیت آزاد مطبوعات و رسانه‌های گروهی و مؤسسات فرهنگی، از «تقویت نفوذ گروهی و رشد خودسانسوری» در این عرصه‌ها خبر می‌داد؛ نوعی از سانسور که خیلی زود به وضعیت طبیعی همه‌ی نهادها و عرصه‌های عمومی بدل شد. کانون با اشاره به «سانسور منظم» در صدا و سیما، از تبدیل شدن آن به تریبونی برای اتهام‌زنی، تحقیر روشنفکران مبارز و زیر پا گذاشتن نام بسیاری از شهیدان راه آزادی سخن می‌گفت، با این همه همچنان امیدوار بود که با تغییر دولت مجالی برای برچیده شدن سانسور سیستماتیک وجود داشته باشد. تنها چند هفته پس از انتشار این نامه، کانون در واکنش به حمله به روزنامه‌ی «بامداد» و با اشاره به توقیف روزنامه‌ی «جبهه‌ی آزادی» و به آتش کشیده شدن ۶۰۰۰ نسخه از روزنامه‌ی «مجاهد»، اعلام کرد که تنها راه حل مسئله‌ی مطبوعات این است که کار مطبوعات به اهل مطبوعات سپرده شود.^۱ بیانیه با وجود آنکه سخن خود را با اشاره به سابقه‌ی یک ساله‌ی هجوم به مطبوعات آغاز می‌کرد، حمله به «بامداد» را به عوامل خودسر نسبت می‌داد. چند هفته بعد کانون در بیانیه‌ای^۲ «تصفیه و پاکسازی» کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان را «نمونه‌ای از یک برنامه منظم و تدارک یافته در جهت مسلط گرداندن فرهنگ مورد نظر دستگاه حاکم و کنار گذاشتن و از میان بردن هرگونه جریان فکری و فرهنگی مستقل و آزاد» خواند. کانون در انتهای بیانیه خبر داد که برای اطلاع مردم گزارشی از آنچه در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان گذشته است در نشریه‌ی خود منتشر خواهد کرد. یک ماه بعد کانون دو بیانیه^۳ در اعتراض به تعطیلی دانشگاه‌ها و سرکوب دانشجویان و دانشگاهیان منتشر کرد. در بیانیه‌ی اول کانون «تغییر نظام آموزشی و پاک‌سازی دانشگاه‌ها از عوامل و

۱. هجوم به «بامداد» و مسئله‌ی مطبوعات، کانون نویسندگان ایران، ۵ اسفند ۱۳۵۸.

۲. درباره «تصفیه و پاک‌سازی» در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، کانون نویسندگان ایران، ۲۷ اسفند ۱۳۵۸.

۳. درباره‌ی دانشگاه‌ها، بیانیه شماره ۱، ۳۱ فروردین ۱۳۵۹ و درباره‌ی دانشگاه‌ها، بیانیه شماره ۲، ۴ اردیبهشت ۱۳۵۹.

کارگزاران رژیم گذشته» را می‌پذیرفت اما آنچه را در حال وقوع بود، استقرار نظمی ضدفرهنگی به نفع انحصارطلبان می‌دانست. در بیانیه‌ی دوم که چند روز پس از بیانیه‌ی نخست و به دنبال سرکوب گسترده‌ی دانشگاهیان منتشر شد، کانون بار دیگر به افشای سیاست‌های حکومت پرداخت. کانون تأکید می‌کرد که با وجود تسلط سانسور بر رسانه‌های گروهی، دفاع از آزادی‌های فردی و اجتماعی و پرسش از حکومت را وظیفه‌ی خود می‌داند. بیانیه به این نکته اشاره می‌کرد که حکومت سیاست دوگانه‌ی سرکوب از یک سو و دلجویی از سوی دیگر را برای سرپوش گذاشتن بر هجوم به دانشگاه‌ها در پیش گرفته است و آنچه در حال روی دادن است نه تغییر نظام آموزشی که تثبیت و سازمانده‌ی گرایش‌های ارتجاعی و حذف اساتید و دانشجویان مترقی از دانشگاه‌ها است. بیانیه همچنین به نمایش دیگر حکومت اشاره می‌کرد که گروه‌های خودسر را مسئول سرکوب‌ها می‌نامید و از آنها می‌خواست که از اقدامات خودسرانه دست بردارند! و در کنار این نمایش با سانسور گسترده از انعکاس اخبار جلوگیری می‌کرد. چندی بعد کانون در نامه‌ای سرگشاده خطاب به رئیس‌جمهور وقت^۱ از دستورات کتبی و شفاهی به ناشران و احیای دستگاه سانسور خبر داد که با شدت و حدتی بیشتر از گذشته عمل می‌کرد. تا آنجا که دستور توقف تهیه و چاپ و توزیع ارگان کانون نویسندگان ایران نیز به تمام دست‌اندرکاران انتشار آن، از تایپیست تا توزیع‌کننده، داده شده بود. وزارت ارشاد ملی انتشار دوباره‌ی «اندیشه آزاد» را موکول به اجازه‌ی رسمی می‌کرد، در حالی که درخواست کانون را برای ثبت امتیاز این نشریه از سه ماه پیش از آن، بدون رد یا قبول، معلق و بلا تکلیف گذاشته بود. بیانیه که سخن خود را با اشاره به تسلط سانسور بر کلیه‌ی شئون اجتماعی و اراده‌ی حکومت برای مرعوب کردن نویسندگان آغاز کرده بود، در نهایت تثبیت دوباره‌ی سانسور را محکوم می‌کرد و خواستار لغو دستور دادستانی انقلاب اسلامی برای اعمال محدودیت در حوزه‌ی چاپ و نشر بود. با رسمیت یافتن سانسور، سرکوب‌های حکومتی بیش از پیش در سایه رفت و از دید عموم پنهان

۱. نامه‌ی سرگشاده کانون نویسندگان ایران به دکتر ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۹.

شد. کانون در بیانیه‌ای به پرده‌پوشی‌های حکومت در جریان محاکمه‌های سیاسی اعتراض کرد^۱ و در بیانیه‌ای دیگر^۲ ضمن حمایت از «جبهه‌ی مقاومت مردمی» خوزستان در برابر تجاوز ارتش عراق، یادآور شد که این جبهه می‌توانست همه‌گستر باشد اگر سانسور و خفقان و انحصارطلبی بر مطبوعات و رسانه‌ها حاکم نبود، کانون‌های مبارزه سرکوب و دانشگاه‌ها تعطیل نشده بودند و حقوق انسانی و اجتماعی زنان و خلق‌ها پایمال نشده بود. تلگراف کانون در حمایت از درخواست‌های زندانیان سیاسی^۳ برای «حق شنیدن رادیو، خواندن روزنامه و کتاب، رهایی از بلا تکلیفی و برخورداری از شرایط مشخص زندانیان سیاسی» آخرین متن رسمی این دوره خطاب به مقامات جمهوری اسلامی بود. آخرین بیانیه‌های دوره‌ی دوم، به هجوم نیروهای لباس شخصی به دفتر کانون^۴ و اعدام زندانیان سیاسی از جمله برخی از اعضای کانون می‌پرداخت^۵؛ سانسور به مثابه‌ی حذف فیزیکی؛ حذف فیزیکی، استعاره از قتل.

دوره‌ی سوم؛ مبارزه با سانسور در چارچوب تنگ مخالفت

دوره‌ی سوم کانون نویسندگان ایران (۱۳۷۷ تا کنون) ناگهان و در پی افشای قتل دو شهید کانون، محمدجعفر پوینده و محمد مختاری، آغاز نشد. تلاش‌های اعضای کانون برای احیای آن از ۱۳۶۹ آغاز شده بود. به موازات این تلاش‌ها، حکومت نیز اعمال فشار بر نویسندگان، تخریب چهره‌ی روشنفکران، زمینه‌سازی برای حذف دگراندیشان از اندک عرصه‌های باقیمانده و قتل بسیاری از آنها را در دستور کار خود قرار داده بود. در آغاز سال ۱۳۷۳ نامه‌ی اعضای کانون به قوه‌ی قضاییه در اعتراض به دستگیری علی اکبر سعیدی سیرجانی با احضار چند تن

۱. درباره‌ی محاکمات سیاسی، کانون نویسندگان ایران، ۲۵ تیر ۱۳۵۹.

۲. جبهه‌ی مقاومت خلق در مبارزه با اشغال‌گران و تمام متجاوزان، تا پیروزی از پای نخواهد نشست، کانون نویسندگان ایران، مهر ماه ۱۳۵۹.

۳. متن تلگراف ارسالی کانون نویسندگان ایران برای ریاست‌جمهور، دادستان کل کشور، رئیس مجلس شورا و کمیسیون رسیدگی به شکنجه در زندان‌ها، ۲۶ آذر ۱۳۵۹.

۴. بیانیه در باره حمله چماق‌داران به کانون نویسندگان ایران، کانون نویسندگان ایران، ۲ اردیبهشت ۱۳۶۰.

۵. از آن جمله است بیانیه‌ی درباره‌ی اعدام محمدرضا سعادت، کانون نویسندگان ایران، ۱۰ مرداد ۱۳۶۰.

از امضاکنندگان و تهدید سایرین به پس گرفتن امضا پاسخ گرفت.^۱ در پاسخ به تمام تهدیدها و افتراهای حکومت، جمع مشورتی کانون، نگارش متن «ما نویسنده‌ایم» را آغاز کرد.^۲ بعدها در میان سه متنی که برای تنظیم منشور کانون نویسندگان ایران مورد استفاده قرار گرفت، تنها به «متن ۱۳۴ نویسنده» استناد شد و فقط «روح عمومی» دو متن دیگر (بیانیه‌ی اول و موضع کانون نویسندگان ایران) مورد توجه قرار گرفت. متن ۱۳۴ نویسنده با توجه به نوع سرکوب نویسندگان در آن سال‌ها و به منظور گشودن راهی برای متشکل کردن نویسندگان حول محور مبارزه با سانسور و دفاع از آزادی بیان تنظیم شده بود. حکومت به طور علنی به دو بهانه‌ی عمده، راه خود را برای سانسور هر چه بیشتر نویسندگان مستقل و تخریب و حذف آنان از عرصه‌های عمومی می‌گشود: نخست با برجسته کردن گرایش سیاسی آنها (که از گرایش‌های سیاسی مخالف جمهوری اسلامی بودند) و ملاک قرار دادن این گرایش برای داوری آثار، زندگی و جان نویسندگان؛ و دوم با تجسس در زندگی خصوصی نویسندگان و محکوم کردن آنها با دست‌آویزهای اخلاقی. این دو محور در متن ۱۳۴ نویسنده به روشنی مطرح شده بود و متن کوشیده بود با تأکید بر استقلال فردی نویسندگان و اهمیت حریم شخصی آنها، راه را بر هجوم حکومت و رسانه‌هایش به نویسندگان مستقل ببندد. متن همراه با بسط این دو محور که پیچیدگی اعمال سانسور را نشان می‌داد، حقوق نویسندگان و اهداف امضاکنندگان را نیز بیان می‌کرد. از جمله اینکه آثار نویسندگان باید بی هیچ مانعی به دست مخاطبان برسد و هیچ فرد یا نهادی حق ندارد مانع نشر آثار شود و نیز بر این نکته دست می‌گذاشت که دولت و نهادها و گروه‌های وابسته به آن خود را مجاز می‌دانند که آثار را «به اقتضای سیاست و مصلحت روز» تفسیر و از آن دست‌آویزی برای تهدید و اهانت بسازند. بیانیه با تأکید بر حق داشتن تشکلی مستقل برای مبارزه با سانسور و برداشتن موانع نشر و آزادی بیان، می‌کوشید با برجسته کردن وجوه صنفی و فرهنگی این تشکل، راه را بر دخالت‌های حکومت در امور نویسندگان ببندد.

۱. پنجاه سال کانون نویسندگان ایران، جلد اول، دفتر فعالیت‌ها، کمیسیون انتشارات کانون نویسندگان ایران، ص ۱۶۳-۱۶۲.

۲. این متن در ۲۳ مهرماه ۱۳۷۳ با امضای ۱۳۴ نویسنده منتشر شد.

پنج سال بعد منشور کانون نویسندگان ایران به تصویب مجمع عمومی رسید. بند اول منشور که آزادی بیان، اندیشه و نشر بی هیچ حصر و استثنا را حق همگان می‌دانست، ماهیتی رادیکال به هدفهای کانون بخشید، پیوندی انکارناپذیر میان کانون و جنبش‌های اجتماعی آزادی خواهانه برقرار ساخت و مسئله‌ی آزادی بیان، و به دنبال آن سانسور را به امری همگانی بدل کرد. با این همه، منشور از «مبارزه» با سانسور که در موضع کانون تکلیف شده بود، اندکی پا پس کشید و اعلام «مخالفت» با هر گونه سانسور را کافی دانست. شاید چنین تصور می‌شد که بند رادیکال نخست، روح این مبارزه را در خود دارد و به عنوان بندی بالا دستی، این روح را به سایر بندها تعمیم می‌دهد. جایگزینی «مبارزه» با «مخالفت» بر نحوه‌ی عملکرد و امکان‌سنجی کانون در مواجهه با سانسور بی‌اثر نبود.

نخستین متون رسمی کانون در دوره‌ی سوم در ماه‌های پر التهاب پس از قتل محمد جعفر پوینده و محمد مختاری منتشر شد. متن واکنش به بازداشت محسن کدیور^۱ بدون اشاره به نقض آزادی بیان به عنوان حقی همگانی، «تجاوز به حریم نویسندگان و آفرینندگان اندیشه و خیال» و به نوعی محل «تداوم خدمات فرهنگی» او توصیف شده بود. این لحن که یادآور برخی متون رسمی کانون تا پیش از تصویب موضع آن بود و از نزدیک نشدن به خط قرمزهای حکومت و خوشبینی به تغییر شرایط خبر می‌داد، در بیانیه‌ی کانون درباره‌ی استیضاح عطاءاله مهاجرانی^۲ به تمامی نمود یافت. این بیانیه گرچه متأثر از فضای سیاسی-اجتماعی و بیم‌ها و امیدهای برخی در آن روزهاست، اما یکی از غیرقابل دفاع‌ترین متون رسمی منتشر شده از سوی کانون نویسندگان ایران است.^۳ آنچه در این بیانیه در ارتباط با سانسور جلب توجه می‌کرد، نه حتا نادیده گرفتن وجود آن، که پذیرش سطحی از سانسور بود. بیانیه با نادیده گرفتن نقش

۱. در اعتراض به دستگیری محسن کدیور، کانون نویسندگان ایران، ۱۳ اسفند ۱۳۷۷

۲. بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران درباره‌ی اظهارات عطاءاله مهاجرانی، ۶ اردیبهشت ۱۳۷۸

۳. یکی دیگر از اتفاقات غیرقابل دفاع در فعالیت هیئت دبیران موقت کانون نویسندگان ایران در این دوره، استفاده از عباراتی چون «به نام خداوند جان و خرد» و «به نام آنکه جان را فکرت آموخت» در آغاز متون رسمی کانون بود که باری ایدئولوژیک را به بیانیه‌ای که باید فارغ از آرای سیاسی و عقیدتی باشد تحمیل می‌کرد. این رویه پس از برگزاری مجمع عمومی منتفی شد.

مهاجرانی به عنوان مسئول وزارتخانه‌ی مجری سانسور، از عباراتی چون «ارج گذاردن به گشایش نسبی فضایی که پس از انتخاب آقای خاتمی و وزارت آقای مهاجرانی در عرصه‌های مختلف فرهنگ به وجود آمده» و «پشتیبانی از کوشش‌ها و اقدامات اصولی آقای مهاجرانی در عرصه‌های فرهنگ» استفاده می‌کرد و عملکرد وزیر ارشاد اسلامی را در راستای اعمال سانسور حداقلی نه تنها به رسمیت می‌شناخت بلکه آن را شایسته‌ی حمایت می‌دانست. دو ماه بعد کانون در واکنشی به طرح اصلاح قانون مطبوعات^۱ که از ده سطر تجاوز نمی‌کرد، هدف این طرح را «ایجاد محدودیت‌های بیش‌تر برای اهل قلم و مطبوعات» عنوان کرد و روش آن را استفاده از تعبیراتی مبهم، مانند «ضد انقلاب»، برای محدود کردن آزادی بیان. بیانیه‌هایی که در ماه‌های بعد در اعتراض به توقیف مطبوعات و بازداشت روزنامه‌نگاران منتشر شد^۲ نیز بی‌اشاره به کلیت سانسور حاکم، نگرانی خود را نسبت به مصادیق آن، از جمله تعطیل روزنامه‌ها بدون تشکیل دادگاه و تبدیل شدن این شرایط به روالی عادی ابراز می‌کرد. دو ماه پس از این واکنش‌ها، کانون به مقاله‌ی منتشر شده در یکی از مطبوعات^۳ واکنش نشان داد. ^۴ مقاله به صراحت با تکیه بر وجه صنفی کانون، حدودی برای آن تعیین می‌کرد و سپس کانون را به دلیل انتشار بیانیه‌ای درباره‌ی حمله به کوی دانشگاه مسئول حوادث پس از آن می‌دانست و «به دادگاه انقلاب رهنمود می‌داد» که به تخلف کانون که هویت صنفی خود را کنار گذاشته رسیده‌ی کند. کانون پاسخ خود را از شگرد مقاله که از کانون به عنوان تشکلی صرفاً صنفی نام می‌برد آغاز می‌کرد و اهداف تشکیل کانون را بر اساس اساسنامه برمی‌شمرد: «الف: تحقق آزادی بیان و قلم، ب: اعتلای فرهنگی جامعه، پ: حمایت از حقوق صنفی اعضا» و بر همین اساس موارد مطرح شده از سوی نویسنده‌ی مقاله را رد می‌کرد. به زعم کانون مقاله دو هدف را دنبال می‌کرد:

۱. درباره‌ی اصلاح قانون مطبوعات، کانون نویسندگان ایران، ۸ تیرماه ۱۳۷۸

۲. ن. ک. به در اعتراض به توقیف روزنامه نشاط، ۱۶ شهریور ۱۳۷۸؛ بیانیه کانون نویسندگان ایران درباره‌ی به تعطیل کشاندن مطبوعات و سلب آزادی اهل قلم، ۹ آذر ۱۳۷۸.

۳. صادقی، فرزین. کانون نویسندگان ایران: حزب یا صنف. روزنامه‌ی ایران (شماره‌ی ۲۵ دی ۱۳۷۸).

۴. پاسخ کانون نویسندگان ایران به مقاله‌ی مندرج در روزنامه «ایران»، ۱۶ بهمن ۱۳۷۸.

با تأکید بر وجه صنفی کانون قصد داشت فعالیت فردی اعضا را ممنوع جلوه دهد و نیز دادگاه انقلاب و وزارت فرهنگ و ارشاد را به مقابله با کانون وادارد. این رویکرد که تمامیت حکومت را در مقابل کانون و اهداف آن نمی‌دید در ماه‌های بعد در واکنش کانون به توقیف مطبوعات نیز نمود یافت.^۱ بیانیه که به درستی مواردی چون تهدید روزنامه‌نگاران به قتل، تصویب قانون جدید مطبوعات، اعلام آزادی جمعی از متهمان به قتل روشنفکران و دگراندیشان، صدور حکم بازداشت چندتن از شرکت‌کنندگان در کنفرانس برلین، بازداشت روزنامه‌نگاران و توقیف شبانه‌ی ۱۳ روزنامه و نشریه را مقدمه‌ی سرکوب روشنفکرانی می‌دانست که «نمی‌خواهند به سانسور و تحدید آزادی گردن نهند»، در پایان به طور ضمنی دوگانه‌ی تولید شده در آغاز دولت اصلاحات، آزادیخواهان درون حکومتی و آزادی‌ستیزان متحجر، را می‌پذیرفت و مردم را به مراقبت از «نهاد نارس و شکننده‌ی آزادی»^۲ فرامی‌خواند.^۳ سرانجام این روال در بیانیه‌ی اواخر آبان ۱۳۷۹^۴ تغییر کرد و کانون بار دیگر حکومت، و نه بخشی از آن، را مسئول هجوم گسترده به مطبوعات و بازداشت روشنفکران و روزنامه‌نگاران دانست. کمتر از ۷ ماه بعد کانون در پیامی که به مناسبت نخستین سالگرد درگذشت هوشنگ گلشیری منتشر کرد برای نخستین بار ستایش از یک نویسنده را با تأکید بر سانسورستیزی او آغاز کرد؛ رویکردی که بعدها و به تدریج به روال کانون در گرامی‌داشت نویسندگان مستقل بدل شد. کانون همچنین در بیانیه‌ای که در اعتراض به احضار مهرانگیز کار و فریبرز رئیس‌دانا به دادگاه منتشر کرد، تلاش خود برای پرداختن به زوایای بازداشت نویسندگان را متوقف کرد و به صراحت اعلام کرد که آنها تاوان بیان آزادانه‌ی

۱. درباره‌ی توقیف مطبوعات، کانون نویسندگان ایران، ۶ اردیبهشت ۱۳۷۹.

۲. این تعبیر در بیانیه‌ی درباره‌ی بازداشت‌های اخیر، ۹ تیر ۱۳۷۹، نیز تکرار شد.

۳. پذیرفتن صفوف متفاوت در درون حکومت و نیز آزادیخواهان درون حکومتی پیشتر خود را به شکلی دیگر هم نشان داده بود. کانون در اعتراض به ترور سعید حجاریان، که واکنشی بجا بود، از او به عنوان «روزنامه‌نگاری شجاع» یاد می‌کرد و او را در زمره‌ی کسانی چون فرخی یزدی و میرزاده‌ی عشقی و دیگرانی از این دست قرار می‌داد. ن. ک. به درباره‌ی سوءقصد به جان سعید حجاریان، کانون نویسندگان ایران، ۲۴ اسفند ۱۳۷۸.

۴. درباره‌ی دستگیری‌ها و محاکمه‌های اخیر، کانون نویسندگان ایران، ۲۹ آبان ۱۳۷۹.

آرا و اندیشه‌های خود را پس می‌دهند.^۱ دو ماه پس از آن کانون در واکنش به پیش‌نویس قانون جدید نشر^۲ که از سوی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برای تصویب به مجلس ارائه شده بود، بار دیگر صراحتاً اعلام کرد «با هرگونه سانسور اندیشه و بیان مخالف است و خواستار امحای همه شیوه‌هایی است که به صورت رسمی و غیررسمی مانع نشر و چاپ و پخش آرا و آثار می‌شود». بیانیه سپس بر شیوه‌ی غیرمستقیم اعمال سانسور که در طرح مستتر بود دست می‌گذاشت و نشان می‌داد که این پیش‌نویس با انتقال مسئولیت کامل اثر پس از چاپ به ناشر، نویسندگان و ناشران را در برابر هم قرار می‌دهد؛ زیرا از یک سو ناشر سرمایه‌ی خود را هنگام انتشار اثر در خطر می‌بیند و از چاپ برخی آثار سر باز می‌زند، از سوی دیگر تضمینی وجود ندارد که با تفسیر محتوای آثار، هر تخلفی به ناشر نسبت داده نشود. در سومین سالگرد قتل محمد مختاری و محمد جعفر پوینده کانون که تا پیش از آن در بیانیه‌های خود به بیشتر بودن تعداد کشته‌شدگان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای اشاره کرده بود، صراحتاً اعلام کرد که دامنه‌ی تحقیق درباره‌ی قتل‌ها باید همه‌ی قتل‌های سیاسی اخیر را در برگیرد و به این ترتیب روایت رسمی و سانسور شده‌ی حکومت از قتل‌ها را کنار زد.^۳ در آخرین ماه‌های سال ۱۳۸۰ کانون با انتشار بیانیه‌ای^۴ علاوه بر اعتراض به تداوم توقیف نشریات، اعمال محدودیت در استفاده از اینترنت را نیز محکوم کرد. در اردیبهشت سال بعد کانون برای نخستین بار در بیانیه‌ای به نمایشگاه کتاب تهران پرداخت^۵ و تناقض‌های موجود در تبلیغات گسترده‌ی این رویداد با وضعیت جاری کتاب و نویسندگان را برشمرد. فرایند داوری حکومتی برای صدور مجوز کتاب، غیاب ادبیات معاصر در کتب درسی، تحریم ادبیات معاصر در صدا و سیما، سانسور جزئی و کلی ادبیات کلاسیک و حذف ناشران فارسی‌زبان خارج از ایران از نمایشگاه کتاب از

۱. درباره‌ی احضار نویسندگان به دادگاه، کانون نویسندگان ایران، ۳۰ خرداد ۱۳۸۰.

۲. درباره‌ی پیش‌نویس قانون نشر، کانون نویسندگان ایران، ۲۸ مرداد ۱۳۸۰.

۳. به مناسبت سومین سالگرد جان‌باختن محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، کانون نویسندگان ایران، ۱۵ آذر ۱۳۸۰.

۴. آزادی اینترنت و مطبوعات، کانون نویسندگان ایران، ۹ بهمن ۱۳۸۰.

۵. بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران به مناسبت نمایشگاه کتاب، کانون نویسندگان ایران، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۱.

جمله مواردی بود که نقش متناقض حکومت در برگزاری نمایشگاه کتاب و همزمان سانسور کتاب را نشان می‌داد. پس از آن و تا پایان سال عمده بیانیه‌های منتشر شده از سوی کانون به محکوم کردن بازداشت نویسندگان و روزنامه‌نگاران، احضار اعضای کانون، اجرای حکم زندان ناصر زرافشان، هجوم به خانه‌ی منشی کانون و ضبط اسناد کانون، ممانعت از برگزاری مجمع عمومی و نیز توقیف مطبوعات پرداخته بود. کانون در این بیانیه‌ها می‌کوشید با گزارش فشار روزافزون بر نویسندگان، بر اهداف کانون، مخالفت با سانسور و دفاع از آزادی بیان، تأکید کند و به همان سیاق متن «ما نویسنده‌ایم» اعضای خود را در مقابل برچسب‌های سیاسی و پرونده‌سازی مصون نگه دارد.^۱ این روال در سال بعد نیز ادامه یافت و کانون چند بار در بیانیه‌های خود بر ماهیت صنفی-فرهنگی کانون و میرا بودن آن از جریان‌های سیاسی تأکید کرد.^۲ کانون در بیانیه‌ای که در اواسط سال ۱۳۸۲ منتشر شد خواستار پایان یافتن سانسور و «محاکمت فرهنگی» شد و از محکومیت سه ناشر، مترجم و روزنامه‌نگار، به جرم نشر مطالب دارای مجوز ارشاد خبر داد. در سالگرد قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای، کانون با ذکر اسامی برخی از نویسندگان کشته شده در قتل‌های حکومتی، بار دیگر فضای حکومت ساخته‌ی پیرامون قتل‌ها را عقب راند.^۳ در بیانیه‌ای که در مرداد ۱۳۸۳ منتشر شد، کانون «مبارزه علیه سانسور و سرکوب» را از وظایف خود اعلام کرد اما آن را به «چارچوب منشور و موازین مدنی» مشروط کرد.^۴ یک سال بعد کانون در بیانیه‌ای افشای «برخوردهای ضدفرهنگی» را یکی از وظایف خود عنوان کرد و در این راستا مواردی چون زائد و غیرلازم دانستن مطبوعات از سوی مسئولین، فیلتر سایت‌های اینترنتی، موضع‌گیری رسمی شورای عالی انقلاب فرهنگی در برابر سینما و

۱. از جمله ن. ک. به نامه‌ی سرگشاده درباره‌ی احضارهای اخیر، کانون نویسندگان ایران، ۱۹ شهریور ۱۳۸۱؛ به مناسبت صدمین روز بازداشت ناصر زرافشان، کانون نویسندگان ایران، ۱۶ آبان ۱۳۸۱.

۲. از جمله ن. ک. به درباره‌ی نامه‌ی علیرضا جباری از زندان، ۱۰ تیر ۱۳۸۲؛ پاسخ به برخی شبهات، کانون نویسندگان ایران، ۶ مرداد ۱۳۸۲.

۳. به مناسبت برگزاری پنجمین سال‌مرگ مبارزان راه آزادی بیان و قلم، محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، کانون نویسندگان ایران، ۱۴ آذر ۱۳۸۲.

۴. هشدار، کانون نویسندگان ایران، ۶ مرداد ۱۳۸۳.

پژوهش‌ها و آفرینش‌های آزاد و خلاقانه، تشدید سانسور و ممیزی کتاب‌ها و صاف‌سازی گورستان خاوران و قطعه‌ی ۳۳ بهشت زهرا را برشمرد.^۱ در بهمن ۱۳۸۴ کانون با انتشار فراخوانی از مردم، نهادها و سازمان‌های مستقل و آزادیخواه خواست که با سانسور و سرکوب به هر شکل ممکن مقابله کنند و همبستگی خود را با این فراخوان اعلام نمایند. این فراخوان نمونه‌های تازه‌ی سانسور و نیز موارد تشدید شده را بر می‌شمرد: ندادن مجوز کتاب، لغو مجوز اولیه و کسب مجوز برای تجدید چاپ آثار مجوزدار، طرح کمیسیون فرهنگی مجلس برای جمع‌آوری کتاب‌های «مسئله‌دار»، تشدید فیلترینگ سایت‌های اینترنتی، اعمال محدودیت و توقیف نشریات دانشجویی و اعمال سانسور در روزنامه‌ها. خیلی زود تعدادی از سازمان‌ها، نهادها و افراد با انتشار اعلامیه‌هایی همبستگی خود را با فراخوان کانون اعلام کردند.^۲ اواخر سال بعد کانون برای نخستین بار بیانیه‌ای به مناسبت روز جهانی زبان مادری منتشر کرد و خواستار پذیرش این روز در ایران شد.^۳ در سال ۱۳۸۶ با انتشار خبر سفر گابریل گارسیا مارکز به ایران، کانون در نامه‌ای سرگشاده^۴ به او سانسور و سرکوب حاکم بر ایران را شرح داد و این سفر را، در صورت تحقق، مشروعیت‌بخشی به بانیان سانسور خواند. کانون به این موضوع اشاره می‌کرد که مارکز در حالی به ایران دعوت شده که برخی از کتاب‌هایش سال‌ها پس از ترجمه ممنوع‌الانتشار بوده، بیش از ۵۰ صفحه از کتاب صد سال تنهایی سانسور شده و همچون موارد مشابه امکان دیدار با افراد و نهادهای مستقل در ایران را نخواهد داشت. کانون در این نامه علاوه بر اشاره به نام کشته‌شدگان قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای، به نام اعضای اعدام‌شده‌ی کانون در دهه‌ی ۶۰ نیز اشاره می‌کرد^۵ و برای نخستین بار به پیوستگی قتل نویسندگان و دگراندیشان از

۱. بیانیه درباره‌ی مشکلات اخیر جامعه، کانون نویسندگان ایران، ۱۱ آبان ۱۳۸۴.

۲. اسامی برخی از آنها در اطلاعیه‌ی کانون تحت عنوان استقبال از فراخوان کانون نویسندگان ایران، اسفند ۱۳۸۴، منتشر شده است.

۳. درباره‌ی روز جهانی زبان مادری، کانون نویسندگان ایران، ۲ اسفند ۱۳۸۵.

۴. نامه سرگشاده به گابریل گارسیا مارکز، کانون نویسندگان ایران، اردیبهشت ۱۳۸۶.

۵. در این نامه علاوه بر محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، غفار حسینی و احمد میرعلانی به نام جلال تنگستانی، عطا نوریان و حسین اقدامی نیز اشاره شده است.

سال‌های نخست پس از انقلاب تا قتل‌های سیاسی دهه‌ی هفتاد اشاره می‌کرد. کانون در بیانیه‌ای کوتاه که در اعتراض به سرکوب دانشجویان منتشر شد^۱، ساز و کارهای حذف صداهای معترض را برشمرد: پخش نشریات جعلی و مشکوک به نام دانشجویان، پرونده‌سازی، حذف و اخراج استادان مستقل، احضار دانشجویان به کمیته‌ی انضباطی و جلوگیری از تحصیل پذیرفته‌شدگان آزمون‌های ورودی. کانون که در بیانیه‌ای در اعتراض به صدور حکم اعدام برای دوروزنامه‌نگار و فعال اجتماعی^۲ اعلام کرده بود این افراد به دلیل بیان آزادانه‌ی عقاید خود با دستاویز «اقدام علیه امنیت کشور» به مرگ محکوم شده‌اند، در بیانیه‌ای دیگر^۳ تشکیل دادسرای ویژه‌ی امنیتی را پوششی رسمی برای برخورد با دگراندیشان و فعالان و تحمیل سکوت به جامعه عنوان کرد.

یکی از متونی که در آن به تفصیل به مواضع کانون در باره‌ی سانسور پرداخته شده است، متنی است که با امضای روابط عمومی کانون^۴ در پاسخ به مقاله‌ای در شهروند امروز^۵ منتشر شد. کانون در این پاسخ اعلام می‌کرد که شرط عضویت در کانون «تنها داشتن دو کتاب و کارمند اداره‌ی سانسور نبودن» نیست بلکه عضویت در کانون «مستلزم پذیرش منشور و اساس‌نامه‌ی کانون، سندهای مسلم آزادی‌خواهی کانون و کانونیان، نداشتن پیشینه‌ی سرکوب و حذف فرهنگی و بالاتر از همه اراده‌ی درافتادن با سانسور و سرکوب» است. متن با اشاره به متن «۱۳۴۴ نویسنده» یادآور می‌شد کانون از آغاز متعلق به کسانی بوده که اعتقاد داشته‌اند وقتی مقابله با موانع نوشتن و اندیشیدن از توان و امکان فردی فراتر می‌رود باید به صورت جمعی با آن روبه‌رو شد. کانون در جواب مقاله که کوشیده بود با زدن برچسب ایدئولوژیک

۱. درباره‌ی ادامه‌ی سرکوب دانشجویان، کانون نویسندگان ایران، ۲۶ خرداد ۱۳۸۶.

۲. به مناسبت موج اعدام‌های تازه، کانون نویسندگان ایران، ۹ مرداد ۱۳۸۶. حکم اعدام عدنان حسن‌پور، روزنامه‌نگار هفته‌نامه‌ی توقیف شده‌ی «اسو» و هیوا (عبدالواحد) بوتیمار عضو هیات مدیره‌ی انجمن غیر دولتی سبزچیا و مدیر نشریه‌ی این انجمن در سال ۱۳۸۷ لغو و به حکم‌های زندان درازمدت بدل شد. حسن‌پور پس از ۱۰ سال و بوتیمار پس از ۶ سال حبس آزاد شد.

۳. باز هم سرکوب، باز هم محاکمه و زندان، کانون نویسندگان ایران، ۲۳ مرداد ۱۳۸۶.

۴. پاسخ به پرونده‌سازی‌های یک مفتش فرهنگی، کانون نویسندگان ایران، دی ۱۳۸۶.

۵. قوچانی، محمد (۱۳۸۶). زوال رهبری روشنفکری ادبی. مجله‌ی شهروند امروز (۲۸).

به کانون آن را محفلی از یک گروه خاص از نویسندگان جلوه دهد که موضع‌گیری گزینشی دارند، بر موارد مؤثر بر موضع‌گیری کانون دست می‌گذاشت و اعلام می‌کرد کانون ایدئولوژیک خوانده می‌شود چون «با گردن نهادن به این تصدیق بلا تصور که «فرهنگ اکثریت جامعه دینی» است به یوغ سانسور و بندگی گردن نمی‌گذارد» و «در جنگ حیدری و نعمتی مافیاهای قدرت طرف یکی را نمی‌گیرد». کانون در پاسخ به ادعای مقاله که معتقد بود کانون اعتقادی به آزادی فردی ندارد و نیز هنر را تنها محصول روح جمعی می‌داند، به دو متن اساسی کانون، «درباره‌ی یک ضرورت» و «ما نویسنده‌ایم» ارجاع می‌داد. مقاله بی‌آنکه به موردی استناد کرده باشد مدعی بود کانون هیچ‌گاه به اساسنامه‌ی خودش تن نداده است و سعی داشت تلقین کند که کانون ادبیات را سیاسی می‌خواهد. کانون نشان می‌داد که روالی که مقاله در پیش گرفته روال بازجویان است که نویسندگان عضو کانون را تنها با عقاید سیاسی‌شان می‌سنجند. آنچه به طور فشرده در این مقاله به کانون نسبت داده شده بود و بعدها نیز دستمایه‌ی متن‌ها و دهان‌های دیگر علیه کانون شد، دو محور اصلی داشت: نخست اینکه از یک سو بر طبل صنفی بودن کانون می‌کوبید و از سوی دیگر اقداماتی چون پیگیری قتل‌ها و دفاع از آزادی بیان را از قبیل امور صنفی نمی‌دانست؛ دوم اینکه به اساسنامه بدون متن بالادستی آن یعنی منشور کانون نظر داشت. چند ماه پس از آن کانون از مضمون اعتراض اتحادیه‌ی ناشران و کتابفروشان به سانسور و آشفستگی سیستماتیک دستگاه‌های نظارتی حمایت کرد، اما همزمان تأکید کرد که وزارت ارشاد به عنوان عامل سانسور و حذف فرهنگی نمی‌تواند مخاطب دادخواهی باشد.^۱ کانون در بیانیه‌ای دیگر که در آن وسعت دفاع از آزادی بیان را ترسیم می‌کرد، بر کارکرد انگ‌ها و برچسب‌ها در ارباب و به سکوت کشاندن دست می‌گذاشت: با انگ «دفاع از ترور»، از مخالفت با اعدام باز می‌دارند و با انگ «ورود به بازی قدرت» مانع دفاع از آزادی بیان کارگران

۱. درباره‌ی اعتراض اتحادیه‌ی ناشران و کتابفروشان، کانون نویسندگان ایران، ۲۰ فروردین ۱۳۸۷.

و معلمان و دانشجویان و زنان می شوند. و در ادامه اعلام می کرد که در شأن هیچ نویسنده‌ای نیست که مرعوب چنین برچسب‌هایی شود.^۱

در آبان ۱۳۸۷ کانون در بیانیه‌ای^۲ اعلام کرد که روز ۱۳ آذر را به یاد جانباختگان آذر ماه، روز مبارزه با سانسور اعلام کرد. بیانیه اشاره می کرد که در دو سه سال اخیر دامنه‌ی سانسور تا آنجا گسترش یافته که باید نام «قلع و قمع فرهنگی» را بر آن گذاشت. بیانیه برای توصیف وضعیت، به انبوه کتاب‌های در انتظار مجوز، سانسور و دستکاری کتاب‌های منتشر شده، تشدید مداخله در سینما، تئاتر، موسیقی، و بلاگ‌نویسی، سایت‌های اینترنتی و دیگر عرصه‌های اندیشه و بیان و خانه‌نشین شدن بسیاری از نویسندگان و هنرمندان اشاره می کرد و نتیجه‌ی گسترش سانسور را «سرکوب خلاقیت و ممانعت از ابراز وجود نویسندگان و هنرمندان» و لگدمال کردن «حقوق جامعه برای برخورداری از ادبیات و هنر غیر حکومتی و پیشرو» عنوان می کرد. این بیانیه که نخستین بیانیه پیرامون روز مبارزه با سانسور بود، بار دیگر امر سانسور را امر اهل قلم توصیف می کرد و تنها نهادهای نویسندگان در سراسر جهان را برای همراهی با این روز فرامی خواند. با این همه کانون در بیانیه‌ای^۳ که چند هفته بعد در ۱۳ آذر منتشر کرد، دامنه‌ی این روز را از اهل قلم فراتر برد و از «اصناف و گروه‌های اجتماعی که خود در زمره نخستین قربانیان سانسورند» خواست که حمایت خود را از این روز اعلام کنند. کانون در گزارشی^۴ که در پایان سال منتشر کرد، به سانسور فراتر از مسئله‌ی آشکار مجوز انتشار و اکران پرداخت و به دو مسئله‌ی «از میان بردن اسناد و مدارک سرکوب‌های قبلی» و نیز «ترجمه‌های کرایه‌ای به منظور چهره‌سازی از نویسندگان حکومتی در خارج از کشور» اشاره کرد. مورد اخیر بعدها تا آنجا پیش رفت که اخبار ترجمه‌های مذکور در داخل کشور نیز به عنوان ابزاری تبلیغی به کار گرفته شدند.

۱. دفاع از آزادی بیان کسب و کار ماست، کانون نویسندگان ایران، ۲۴ مهر ۱۳۸۷.

۲. ۱۳ آذر، روز مبارزه با سانسور، کانون نویسندگان ایران، ۲۲ آبان ۱۳۸۷.

۳. ۱۳ آذر، روز مبارزه با سانسور گرامی باد، کانون نویسندگان ایران، ۱۳ آذر ۱۳۸۷.

۴. گزارش اهل قلم: همچنان هجوم! همچنان سرکوب!، کانون نویسندگان ایران، ۵ اسفند ۱۳۸۷.

در مرداد ۱۳۸۸ کانون در بیانیه‌ای^۱ به نقش سانسور خبری در تحریف واقعیت کشتارهای ۸۸ اشاره کرد که با ارائه‌ی تصویری از اندک بودن شمار جان‌باختگان، عرصه را برای تحویل تدریجی اجساد کسانی که نامشان در فهرست دستگیرشدگان بود فراهم کرده بود. در اردیبهشت ۱۳۸۹ کانون بار دیگر به سانسور در نمایشگاه بین‌المللی کتاب واکنش نشان داد.^۲ بیانیه خبر می‌داد که پس از سال‌ها سانسور کتاب‌ها، خمیر کردن کتاب و سیستم سرچ کلمه‌ی سانسورچیان وزارت ارشاد، حالا حکومت با ایجاد گشت‌های نامحسوس، سانسورچی‌های آنلاین، لغو پروانه‌ی نشر چند تن از ناشران و احضار برخی از آن‌ها به مراجع امنیتی، فضایی رعب‌آور را بر نمایشگاه حاکم کرده است.

در بیانیه‌ی روز مبارزه با سانسور سال ۱۳۸۹^۳، کانون اعلام کرد که در یک سال گذشته سانسور از عرصه‌ی ادبیات و هنر فراتر رفته و همراه با تبلیغات گسترده‌ی سانسورچیان، عرصه‌های تازه‌ای چون علوم و علوم انسانی را هدف قرار داده است. بیانیه به موازات اعلام این شرایط، به این موضوع نیز اشاره می‌کرد که تلاش‌های حاکمیت برای تصرف کامل صحنه ناکام بوده و گواه آن را رشد ادبیات، موسیقی و سینمای زیرزمینی و استقبال از آن می‌دید. کانون در پایان تأکید می‌کرد «این حق هر شهروندی است که برای ابراز خود از گذرگاه‌ها و امکانات مرسوم بهره‌گیرد». در شادباش نوروژی^۴ که در پایان همین سال منتشر شد، کانون تشدید سانسور در آن سال را نشانه‌ی افزایش مخالفت با آن دانست. همزمان با برگزاری نمایشگاه کتاب تهران، کانون خبر داد^۵ که به شمار ناشران محروم از حضور در نمایشگاه افزوده شده و عرضه و فروش آثار برخی از نویسندگان نیز در نمایشگاه ممنوع شده است. بیانیه همچنین به سیاست‌های وزارت ارشاد که مبتنی بر تشدید سانسور بود اشاره می‌کرد: لغو مجوز موسسه‌های

۱. درباره‌ی خواست معرفی و مجازات مسیبان کشتارهای اخیر، کانون نویسندگان ایران، ۶ مرداد ۱۳۸۸.

۲. در اعتراض به سانسور در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران: قتل واژه‌ها به فرمان حذف، کانون نویسندگان ایران، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۸۹.

۳. سیزدهم آذر، روز مبارزه با سانسور گرامی باد!، کانون نویسندگان ایران، ۱۱ آذر ۱۳۸۹.

۴. شادباش نوروژی کانون نویسندگان ایران، کانون نویسندگان ایران، ۲۸ اسفند ۱۳۸۹.

۵. درباره‌ی تشدید سانسور در نمایشگاه کتاب، کانون نویسندگان ایران، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰.

انتشاراتی برای نشر کتاب، دادن نمره‌ی منفی به ناشرانی که آثار ارسالی‌شان غیر مجاز شناخته شده بود، لغو مجوز نشر پس از رسیدن نمرات منفی به عدد معین، لغو مجوز آثار دارای مجوز دائم، تأخیر در ارائه مجوز به مدت سه‌ماه به عنوان تنبیه ناشران، واداشتن ناشران به سانسور آثار خود، ممنوع‌القول کردن برخی نویسندگان. در همین تاریخ و روزهای پس از آن کانون در بیانیه‌هایی به صدور احکام زندان برای دو تن از اعضای خود که از مصادیق اتهام‌شان عضویت در کانون نویسندگان ایران بود، اعتراض کرد.^۱ کمی بعد کانون به مقاله‌ای که در روزنامه‌ی اعتماد^۲ منتشر شده بود پاسخ داد^۳ و دلیل این پاسخگویی را روشن شدن حقایق تاریخی برای نسل جوان عنوان کرده بود که «به سبب حاکمیت فضای سانسور و اختناق بر جامعه در معرض وارونه‌نمایی و دروغ‌پراکنی» قرار دارند. کانون به صراحت اعلام می‌کرد که اگر سم‌پاشی علیه یک نهاد آزادیخواه با هدف جلب رضایت سانسورچیان صورت گرفته باشد، به خطا رفته است زیرا آنچه آزادی مطبوعات را تأمین می‌کند مقاومت در برابر سانسور است و نه باج دادن به سانسورچی. دو ماه بعد کانون در اعتراض به توقیف دو روزنامه اعلام کرد که دفاع از آزادی بیان در کانون نامشروط است و حتا دست‌اندرکاران سانسور و حذف دگراندیشان را نیز در بر می‌گیرد. چند هفته بعد کانون در واکنش به بازداشت مستندسازان با استناد به بند پنجم منشور، خواهان آزادی بی‌قید و شرط آنها شد.^۴ کانون در بند اول این بیانیه‌ی کوتاه به تأکید گفته بود که این ابراز نگرانی فارغ از محتوای فیلم و «بهره‌برداری‌های احتمالی رسانه‌های خریدار» است. بیانیه‌ی روزمبارزه با سانسور در این سال بر همان روال سال گذشته بود^۵ اما تأکید خود را بیش از بیانیه‌ی پیشین بر رشد ادبیات غیر رسمی گذاشته بود. بیانیه معتقد بود رشد استفاده از ماهواره،

۱. حکم زندان منیژه نجم عراقی محکوم است، کانون نویسندگان ایران، ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۰؛ و به مناسبت صدور حکم زندان برای فریبرز رئیس‌دانا، کانون نویسندگان ایران، ۲۴ خرداد ۱۳۹۰.

۲. [بی‌نام] (۱۳۹۰). شبکه اطرافیان فرح پهلوی چه کسانی بودند. روزنامه اعتماد (شماره ۲ تیر).

۳. پاسخ کانون نویسندگان ایران به روزنامه‌ی اعتماد، ۷ تیر ۱۳۹۰.

۴. درباره‌ی بازداشت مستندسازان، کانون نویسندگان ایران، ۱۲ مهر ۱۳۹۰.

۵. در گرامی‌داشت سیزدهم آذر، روز مبارزه با سانسور، کانون نویسندگان ایران، ۱۱ آذر ۱۳۹۰.

اینترنت و شبکه‌های اجتماعی مجازی، فضاهای ارتباطی جدیدی را برای بیان آزاد فراهم کرده که علی‌رغم تهدیدها و سانسور رو به گسترش است و به چالش‌های حکومت تبدیل شده است. کانون بازنمایی این چالش را در تصمیم‌های دوره‌ای حکومت درباره‌ی سانسور می‌دید و برخی از موارد آن را بر می‌شمرد؛ از جمله به این نکته اشاره می‌کرد که حکومت کوشیده به انحاء گوناگون بار سانسور را بر دوش ناشران بیندازد. بیانیه خوش‌بینانه این روش‌ها را با توجه به رشد فناوری ناکارآمد می‌دانست و معتقد بود این چالش زیر پای سانسورچیان را سست کرده است. با این همه از این نکته غافل نمی‌شد که مبارزه با سانسور مادامی که «آزادی اندیشه و بیان بی‌هیچ حصر و استثناء برای همگان به صورت قانون جاری جامعه در نیامده و دولت‌ها موظف به اجرای آن نشده‌اند» باید ادامه یابد. کانون در سالگرد قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای برای نخستین بار به سناریوهای منتشر شده از سوی حکومت درباره‌ی قتل‌ها پرداخت و ماهیت ضد و نقیض و غیرواقعی آنها را برملا کرد^۱ و اعلام کرد «تا زمانی که همه‌ی آمران و عاملان این قتل‌ها به اتهام آزادی‌گشی و با چشم‌انداز پایان‌دادن به هرگونه قتل سیاسی-عقیدتی محاکمه و مجازات نشوند، این پرونده هم‌چنان مفتوح است». در اردیبهشت ماه سال بعد، کانون هم‌زمان با نمایشگاه کتاب تهران بیانیه‌ای در اعتراض به ممنوعیت حضور برخی ناشران منتشر کرد^۲ و از اقدام جدید وزارت ارشاد پرده برداشت. آنچه این سازمان، تخلف ناشران عنوان کرده بود افزایش امتیازات منفی آنها از طریق درخواست مجوز برای کتاب‌هایی بود که از نظر ارشاد غیرقابل انتشار بودند. بیانیه توضیح می‌داد که چگونه گستره‌ی اثر سانسور وسیع‌تر شده و حتی درخواست مجوز انتشار برای یک کتاب را جرم‌انگاری می‌کند. در بیانیه‌ی روز مبارزه با سانسور این سال خبری از خوشبینی سال گذشته نبود.^۳ این بیانیه که در روزهای پس از قتل ستار بهشتی، کارگر و بلاگ‌نویس، منتشر شده بود، میدان اثر سانسور را شامل همگان می‌دید و معتقد بود

۱. سکوت هرگز!، در سیزدهمین سالگرد قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوینده، کانون نویسندگان ایران، ۱۶ آذر ۱۳۹۰.

۲. شرکت ناشران در نمایشگاه کتاب حق انکارناپذیر همه‌ی آنان است!، کانون نویسندگان ایران، ۱۹ اردیبهشت ۱۳۹۱.

۳. در گرامی‌داشت سیزده آذر: روز مبارزه با سانسور، کانون نویسندگان ایران، ۱۰ آذر ۱۳۹۱.

ستار بهشتی نشان داده است که «ستیز با سانسور فقط امر نویسندگان، هنرمندان و سخنوران نیست بلکه نیاز هر انسان و ضرورت زندگی انسانی است». بخش نخست بیانیه نیز از شدت گرفتن سانسور سخن می‌گفت و پیشبینی می‌کرد که این شرایط عرصه‌های گوناگون انتشار اثر را به تعطیلی کامل بکشاند. به زعم بیانیه، مراحل اعمال سانسور بی‌پایان به نظر می‌رسید و هر لحظه ممکن بود اثری که از همه‌ی سدها عبور کرده است، پس از انتشار توقیف شود. بازداشت دو تن از اعضای کانون^۱ و برخی وبلاگ‌نویسان و کارکاتوریست‌ها و نیز توقیف نشریات نیز بر تسلط سانسور افزوده بود. توصیف این شرایط در بیانیه‌ی کانون در سالگرد قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای نیز تکرار شده بود. در بیانیه‌ای که کانون در باره‌ی بازداشت روزنامه‌نگاران منتشر کرد^۲، انتساب اتهام «ارتباط با شبکه‌های ماهواره‌ای استکبار جهانی» را به آنان روشی برای ارباب، وادار ساختن روزنامه‌نگاران به فعالیت در چارچوب دلخواه حکومت و حذف هر گونه نگاه منتقد می‌دید. کانون در بیانیه‌ای که به مناسبت درگذشت محمود استادمحمد منتشر کرد^۳، به این نکته اشاره می‌کرد که دستگاه سانسور حتا پس از مرگ افراد نیز از کار نمی‌افتد و می‌کوشد با ارائه‌ی شخصیتی دیگرگونه از آنان، مصادره‌شان کند.

چند ماه بعد کانون در بیانیه‌ای به وضعیت سانسور در راستای اظهارات وزارت ارشاد واکنش نشان داد و تلقی خود از لغو سانسور را نشان داد.^۴ بیانیه به این نکته اشاره می‌کرد که هر بار در آستانه‌ی انتخابات، بهبود وضعیت نشر و به تبع آن سانسور به وعده‌ی انتخاباتی بدل می‌شود بی‌آنکه هیچ تصمیمی برای لغو آن در کار باشد؛ چنانچه وزیر ارشاد وقت نیز از سانسور به عنوان «حق حکومت» یاد کرده بود. کانون طرح ارشاد را که مبتنی بر انتقال مرحله‌ی کسب مجوز از پیش از انتشار اثر به پس از انتشار آن بود، «خصوصی‌سازی سانسور» نامیده

۱. فریبرز رئیس‌دانا و منیژه نجم عراقی.

۲. درباره‌ی بازداشت اخیر روزنامه‌نگاران، کانون نویسندگان ایران، ۱ اسفند ۱۳۹۱.

۳. به مناسبت درگذشت محمود استادمحمد، کانون نویسندگان ایران، ۳ مرداد ۱۳۹۲.

۴. بیانیه کانون نویسندگان ایران: بساط سانسور در هر شکل و اندازه باید برچیده شود!، کانون نویسندگان ایران، ۱۱ آبان ۱۳۹۲.

بود و استدلال کرده بود که ناشر برای گریز از خمیر شدن اثر منتشر شده، عملاً به دستگاه سانسور بدل می‌شود و به این شرایط، روشن نبودن چارچوب و معیار سانسور حکومتی و وابسته بودن آن به قدرت گرفتن این یا آن جناح حکومت را نیز می‌افزود. در بخش دیگری از این بیانیه، کانون به اعتراض‌ها و درخواست‌های جمعی لغو سانسور اشاره می‌کرد و ضمن آن نامه‌ی جمعی از نویسندگان را که «با ارائه‌ی طرحی خواهان لغو نظارت پیش از چاپ و پذیرش مسئولیت نویسندگان در قبال شکایت‌های احتمالی» شده بودند، تحلیل می‌کرد و معتقد بود این درخواست تنظیم مجدد روند سانسور است. بیانیه نفی کامل سانسور را متضمن تحقق آزادی بیان می‌دانست و اعلام می‌کرد که «تنها قانونی که می‌تواند جلوی سانسور را بگیرد غیرقانونی کردن سانسور است» و هر اما و آگری در این راه «در حکم تعبیه پلکانی است تا حکومت‌ها و صاحبان قدرت از آن بالا روند». واکنش‌ها به سانسور با تفصیل بیشتر در بیانیه‌ی روز مبارزه با سانسور انعکاس یافت.^۱ کانون بالا گرفتن اعتراض به سانسور و انعکاس اعتراض‌ها در تریبون‌هایی که پیشتر حتماً نام سانسور را نمی‌آوردند، دست‌آوردی در راه تحقق آزادی بیان می‌دانست و راه را در همگرایی این صداها می‌معترض می‌دید. در ماه‌های بعد، کانون در پاسخی به گفتگوی وزیر ارشاد وقت^۲ و توصیه‌اش به «پوست‌اندازی» کانون، جوابیه‌ای منتشر کرد^۳ و طی آن به روند سرکوب سیستماتیک کانون و نیز گزاره‌های حکومتی در باب ناکارآمدی سرکوب پرداخت. جوابیه بر ویژگی ذاتی کانون که به آن ماهیتی سیاسی می‌داد تکیه می‌کرد: «گردن نهادن به یوغ خفت‌بار سانسور و دفاع پی‌گیر از آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان» و این ماهیت را فارغ از جدید یا قدیم بودن اعضا، دغدغه‌ای دائمی توصیف می‌کرد. این جوابیه از آن جهت که سانسور را از رهگذر تأکید بر ماهیت تقابل بین

۱. ۱۳ آذر روز «نه» به سانسور، «آری» به آزادی بیان، کانون نویسندگان ایران، ۹ آذر ۱۳۹۲.

۲. «رودررو با صالحی»، گفتگوی فرزاد گمار، علیرضا بهرامی و ساره دستاران با معاون فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی، خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، ۱۹ بهمن ۱۳۹۲.

۳. کدام یک باید «پوست‌اندازی» کنند: آزادی خواهان یا سرکوب‌گران؟، کانون نویسندگان ایران، ۲۱ بهمن ۱۳۹۲.

کانون و حکومت‌ها می‌دید، حائز اهمیت بود. چندی بعد کانون در واکنش به تعطیل یکی از روزنامه‌ها^۱ بار دیگر اعلام کرد که مقابله با تعطیل نشریات تنها «از طریق اعتراض به سانسور و پافشاری بر آزادی بیان میسر می‌شود». سال بعد کانون در بیانیه‌ی روز مبارزه با سانسور^۲، به تأثیر فیلترینگ هوشمند و افزایش پارازیت‌ها بر گسترش سانسور سیستماتیک و دشوارتر شدن دسترسی به فضای مجازی اشاره کرد. این بیانیه بار دیگر بر آسیب سانسور به هنر و ادبیات دست می‌گذاشت و به عنوان تبعات آن به عبارت مبهم «محروم شدن جامعه از داشتن ادبیات و هنر شایسته‌ی انسان مدرن قرن بیست و یکم» اشاره می‌کرد. چند هفته بعد کانون هدف از حکم زندان و شلاق سهیل عربی، و بلاگ‌نویس، را ایجاد هراس و خودسانسوری خواند.^۳ در نخستین ماه‌های سال بعد بیانیه‌ها از افزایش فشار به کانون، احضار و بازجویی اعضای هیئت دبیران، بکتاش آبتین و کیوان باژن، و مسدود شدن صفحه‌ی فیس‌بوک کانون خبر می‌داد.^۴ بیانیه‌ی روز مبارزه با سانسور در این سال^۵، سانسور را کتاب‌سوزان نامید و بازداشت و زندان را مکمل آن. کانون تأثیر این کتاب‌سوزان را فراتر از نویسندگان و هنرمندان می‌دانست زیرا «سانسور از نویسندگان و هنرمندان آغاز، و به آن‌ها ختم نمی‌شود، بلکه همه‌ی اقشار مردم را در بر می‌گیرد». همزمان با نمایشگاه کتاب، کانون به سخنرانی رییس‌جمهور وقت درباره‌ی سپردن کارها به نویسندگان و شاعران و حفظ امنیت و آزادی نویسنده، واکنش نشان داد.^۶ بیانیه یادآور می‌شد این جملات در حالی بیان شده که وزراتخانه‌ی تحت امر گوینده، ورود بسیاری از کتاب‌ها را به نمایشگاه ممنوع کرده است. کانون در بیانیه‌ی روز مبارزه با سانسور در این

۱. از روزنامه‌ی «آسمان» رفع توقیف کنید!، کانون نویسندگان ایران، اسفند ۱۳۹۲.

۲. ۱۳ آذر، روز مبارزه با سانسور را گرامی بداریم، کانون نویسندگان ایران، ۹ آذر ۱۳۹۳.

۳. سهیل عربی را آزاد کنید!، کانون نویسندگان ایران، ۲۰ آذر ۱۳۹۳.

۴. ن. ک. به اعتراض به احضار و بازجویی‌های مکرر عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران، ۸ اردیبهشت ۱۳۹۴؛ فشارهای امنیتی بر کانون نویسندگان ایران هم‌چنان ادامه دارد، کانون نویسندگان ایران، ۵ خرداد ۱۳۹۴؛ درباره‌ی مسدود شدن صفحه‌ی فیس‌بوک کانون، کانون نویسندگان ایران، ۲ تیر ۱۳۹۴.

۵. سیزده آذر روز مبارزه با سانسور، روز فریاد زدن آزادی بیان، کانون نویسندگان ایران، ۱۳ آذر ۱۳۹۴.

۶. به مناسبت سخنان رئیس‌جمهوری در نمایشگاه کتاب، کانون نویسندگان ایران، ۲۳ آذر ۱۳۹۵.

سال^۱ برای توضیح وضعیت آشفته و به ظاهر متناقض جاری به رویدادهای اخیر اشاره می‌کرد: «احضار چندباره‌ی وزیر ارشاد به مجلس؛ قانع شدن‌های مکرر و تردیدهای مجدد مجلسیان؛ «خودمختاری» فرهنگی با ممنوعیت برگزاری کنسرت موسیقی در شهرهای مشهد، قم و شیراز؛ زدن برچسب «ولنگاری فرهنگی» بر نتیجه‌ی فعالیت‌های وزارت ارشاد از یک سو و افشای عملیات اتاق‌های فکر مخفی در امور فرهنگی، از سوی مقابل؛ زندانی کردن خبرنگاران و بستن سایت‌های اینترنتی به جبران ناتوانی در بازسازی‌شان از افشاگری و...». بیانیه معتقد بود آنچه تضادهای بین‌جناحی در حکومت به نظر می‌رسد، گواهی بر ناتوانی فعلی حکومت در اجرای کامل سیاست‌های سانسور است. کانون در پیام خود به هشتادوسومین کنگره‌ی انجمن جهانی قلم^۲ اعلام کرد که خودسانسوری به عنوان تابعی از سانسور، فرهنگ را از درون پوسانده است. بیانیه‌ی روز مبارزه با سانسور در این سال^۳ از «لغو و محو کامل سانسور، به‌ویژه سانسور آشکار و نهان دولتی» سخن می‌گفت و توضیح می‌داد که تعداد اصلاحیه‌های کتاب‌ها به حدی رسیده که از کتاب چیزی باقی نمی‌ماند و همین اثر مثله‌شده نیز در صورت کسب مجوز ممکن است اجازه‌ی توزیع نیابد. کانون در بیانیه‌ی خود به مناسبت ۸ مارس^۴ اعلام کرد که «تیغ سانسور بر فکر، بیان، قلم، صدا، چهره و حتی بدن زن بیشتر و برآتر عمل می‌کند».

بیانیه‌ی پنجاهمین سالگرد تأسیس کانون^۵، «به چالش کشیدن گفتمان سانسورپرور و به‌هم ریختن فضای یک‌دست فرهنگ حاکمان» را از دست آوردهای کانون دانست. بیانیه ۱۳ آذر این سال^۶ که با اشاره‌ای اجمالی به تاریخ سانسور در ایران آغاز می‌شد، پیامد این تاریخ را درونی شدن سانسور یا خودسانسوری عنوان می‌کرد. بیانیه همچنین خبر می‌داد که در چند

۱. در نکوداشت ۱۳ آذر، روز مبارزه با سانسور، کانون نویسندگان ایران، ۱۱ آذر ۱۳۹۵.

۲. پیام هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران به هشتادوسومین کنگره‌ی انجمن جهانی قلم، کانون نویسندگان ایران، ۲۵ شهریور ۱۳۹۶.

۳. سیزده آذر روز مبارزه با سانسور، کانون نویسندگان ایران، ۱۱ آذر ۱۳۹۶.

۴. ۸ مارس بر همه‌ی کوشندگان جنبش آزادی زن فرخنده باد، کانون نویسندگان ایران، ۱۵ اسفند ۱۳۹۶.

۵. به مناسبت پنجاهمین سال تأسیس کانون نویسندگان ایران، کانون نویسندگان ایران، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۷.

۶. سیزدهم آذر و یک‌ونیم قرن سانسورستیزی، کانون نویسندگان ایران، ۹ آذر ۱۳۹۷.

سال اخیر، اعتراض به سانسور حتا از نویسندگان و هنرمندان محافظه‌کار نیز شنیده می‌شود. بیانیه‌ی کانون در گرامیداشت ۸ مارس^۱ به مواجهه‌ی زنان با سانسور پرداخت و بار دیگر اعلام کرد آثار زنان شاعر و نویسنده با شکل‌های پیچیده‌تر سانسور مواجه‌اند؛ به طوری که برخی «اصلاحیه‌ها» تنها بر آثار زنان نویسنده و شاعر اعمال می‌شود و پرداختن به مسائل زنان هر مؤلفی را در معرض سانسور قرار دهد. متنی که در ۵۱ سالگی کانون منتشر شد^۲، دلیل توقیف و جرم‌انگاری تألیف کتاب «پنجاه سال کانون نویسندگان ایران» را در این می‌دید که این گزارش «به شکلی اجتناب‌ناپذیر دربرگیرنده‌ی کارنامه‌ی حکومت‌ها در سرکوب اهالی اندیشه و قلم است». کانون در بیانیه‌ای که به مناسبت صدور حکم ۱۸ سال زندان برای سه عضو خود، بکتاب آبتین، کیوان باژن و رضا خندان (مهابادی)، منتشر کرد^۳ محاکمه و محکومیت این سه نویسنده را بر اساس اتهام‌های انتسابی، محکومیت همه‌ی نویسندگان و کسانی دانست که آزادی بیان را حق می‌دانند و این محاکمه در راستای ایجاد رعب و وحشت در میان کوشندگان این راه است. کانون در بیانیه‌ی روز مبارزه با سانسور^۴، اجرای طرح «اینترنت ملی، اینترنت» را در راستای تبدیل رسانه‌ی حاکم به تنها صدای موجود و کنترل حداکثری مردم دانست. از آبان ۹۸ بدین سو، سانسور تا یک سال در بیانیه‌های کانون از خلال سانسور خبری اعتراضات سراسری و فضای امنیتی پس از آن و نیز صدور و اجرای حکم سه نویسنده‌ی عضو کانون دیده می‌شد. در بیانیه‌ی کانون به مناسبت ۱۳ آذر^۵، «سانسور، تامین‌کننده‌ی تاریکی مورد نیاز برای سرکوب» خوانده شد. بیانیه، سانسور تولیدات فرهنگی را دلیل کاهش مخاطب و سیستم آموزشی را متکی به ارباب و سانسور و خودسانسوری می‌دانست. کانون در اعتراض به

۱. گرامی باد هشت مارس، روز جهانی زن، کانون نویسندگان ایران، ۱۵ اسفند ۱۳۹۷.

۲. پنجاه و یک سالگی کانون نویسندگان ایران گرامی باد، کمیسیون فرهنگی کانون نویسندگان ایران، ۲۷ فروردین ۱۳۹۸.

۳. بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران در محکومیت صدور حکم هجده سال زندان برای سه نویسنده، کانون نویسندگان ایران، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۸.

۴. سیزدهم آذرماه، روز مبارزه با سانسور گرامی و آفتاب آزادی بیان فروزان باد، کانون نویسندگان ایران، ۹ آذر ۱۳۹۸.

۵. ۱۳ آذر، روز مبارزه با سانسور گرامی باد، کانون نویسندگان ایران، ۱۱ آذر ۱۳۹۹.

اعدام روح‌الله ز^۱، اعلام کرد «مجازات صاحبان رسانه، تنها موجب تقویت خفقان می‌شود». کانون در اعتراض به صدور حکم زندان برای آرش گنجی، پرونده‌سازی به بهانه‌ی ترجمه‌ی کتابی پیرامون تحولات کشوری دیگر را در ادامه‌ی افزایش فشار بر نویسندگان مستقل و کانون عنوان کرد و یک ماه بعد در اعتراض به تأیید این حکم نگاه دستگاه قضایی به مقوله‌هایی چون فرهنگ و آزادی اندیشه و بیان را، نگاهی «امنیتی» توصیف کرد.^۲ کانون در بیانیه‌ی خود به مناسبت ۵۳ سالگی کانون^۳ بندی را به اشاره به پیچیدگی‌های سانسور اختصاص داد. بیانیه معتقد بود «سانسور از مرحله‌ی حذف آشکار اثر و نویسنده فراتر رفته» و حکومت اکنون بیشتر از روش‌هایی غیرمستقیم سود می‌جوید. بیانیه مصادیق این دخالت غیرمستقیم را نیز برمی‌شمرد: تنگ کردن عرصه‌ی عمومی برای فعالیت برای افراد و نهادهای مستقل و سپردن آن به افرادی که «از هر نوع تقابل با قدرت پرهیز می‌کنند یا با آن همسو هستند»، مغشوش کردن مرز میان نویسنده‌ی مستقل و غیرمستقل، تخریب چهره‌های مستقل و معترض خارج از دایره‌ی رسانه‌های حکومتی، آمیختن نقد و تخریب به منظور نشانه گرفتن انسجام جنبش‌ها و تبدیل خواسته و ناخواسته‌ی افراد به بازوی سرکوب حکومت. کانون در پایان این بند که از جهت تلاش برای صورتبندی رابطه‌ی حکومت و اثر به بیانیه‌ی دوره‌ی اول کانون شباهت داشت، اعلام می‌کرد «در این فضای مغشوش و تاریک، اتخاذ موضعی آگاهانه و ریشه‌دار و پای فشردن بر آن راهگشا است».

گذشته و حال؛ بازخوانی

در نگاهی که به بازنمایی سانسور در متون رسمی کانون در سه دوره‌ی فعالیت آن داشتیم، هر

۱. چرخه‌ی شکنجه، اعترافات اجباری و اعدام را متوقف کنید!، کانون نویسندگان ایران، ۲۳ آذر ۱۳۹۹.

۲. ن. ک. به بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران در محکومیت صدور حکم ۱۱ سال زندان برای آرش گنجی، کانون نویسندگان ایران، ۱۵ دی ۱۳۹۹؛ بیانیه‌ی کانون نویسندگان ایران در اعتراض به تأیید حکم پانزده سال زندان آرش گنجی در دادگاه تجدید نظر، کانون نویسندگان ایران، ۱۳ اسفند ۱۳۹۹.

۳. کانون نویسندگان ایران ۵۳ ساله شد، کانون نویسندگان ایران، ۱ اردیبهشت ۱۴۰۰.

بخش را زیر عنوانی قرار دادم که معتقد بودم بیش از هر عنوان دیگری روح کلی حاکم بر آن دوره را نمایندگی می‌کند.

در متون دوره‌ی اول کانون، مسئله‌ی سانسور به عنوان امر اهل قلم نمود یافته است. کانون گرچه در این دوره، میان پی‌آمدهای تسلط یا لغو سانسور با مردم و آزادی‌های عمومی ارتباط مستقیمی نمی‌بیند، اما در شناسایی عملکرد سانسور موفق عمل می‌کند. متن «درباره‌ی یک ضرورت» بحث خود را از نقطه‌ی کلیدی رابطه‌ی حکومت با اثر آغاز می‌کند و از خلال همین رابطه به سازوکارهای سانسور می‌پردازد. این متن گرچه جزء اولین متون رسمی کانون و متعلق به زمانی دور از اکنون است، اما اشارات موجز آن به سازوکارهای سانسور همچنان نو می‌نماید. شاید به نظر برسد که بقا و رشد هیولای سانسور در ایران این تازگی را توجیه می‌کند، اما این نو بودن حاصل جمع‌بندی فشرده و در عین حال همه‌جانبه‌ی سازوکارهای سانسور در این متن است؛ اغلب آنچه امروز به عنوان اشکال پنهان سانسور می‌شناسیم، زیر عنوانین مطرح شده در «درباره‌ی یک ضرورت» جای می‌گیرند.

کانون در متون دوره‌ی دوم در ارتباط با مسئله‌ی سانسور، مسیری تدریجی را، از مخالفت تا مبارزه طی می‌کند. سانسور و درخواست لغو آن در این دوره به تدریج از خواست اهل قلم به خواستی همگانی و سپس به یکی از اهداف کانون تبدیل شد. سانسور که در بیانیه‌های ابتدای این دوره به شکل امری کلی و بی‌چهره در دایره‌ی اهل قلم قرار دارد، یک ماه پس از برگزاری شب‌های شعر انستیتو گوته، وضوح بیشتری می‌یابد و به مرور از امری کلی به امری انضمامی بدل می‌شود. بیانیه‌های این دوره نسبت به سانسور، رویکردی افشاگرانه و توصیفی دارند. در پایان سال ۱۳۵۶ این رویکرد جای خود را به موضعی تحلیلی در برابر سانسور می‌دهد. در همین دوره است که لغو سانسور به خواستی همگانی بدل می‌شود، اما همچنان میان مردم و مسئله‌ی سانسور، حلقه‌ای واسطه به نام مطبوعات وجود دارد. این حلقه‌ی واسطه در ابتدای سال ۱۳۵۷ و به دلیل شتاب وقایع کمرنگ می‌شود و تاثیر سانسور بر مردم به طور مستقیم مورد توجه

قرار می‌گیرد. بیانیه‌های کانون پس از انقلاب ۱۳۵۷ در مواجهه با مسئله‌ی سانسور رویکردی آگاهی‌دهنده و هشداردهنده می‌یابد. کانون با تصویب «موضع کانون نویسندگان ایران» در ابتدای سال ۱۳۵۸ علاوه بر اعلام موضع خود در قبال استقرار احتمالی سانسور، رویکرد خود را در برابر سانسور به مبارزه با تمام مصادیق آن تغییر می‌دهد و این مصادیق را در موضع خود به روشنی بیان می‌کند. همین رویکرد موجب می‌شود کانون در متون بعدی خود نسبت به سازماندهی سانسور از سوی حکومت و ارتباط آن با سرکوب‌ها حساسیت بیشتری نشان دهد و موضعی تحلیلی، افشاگرانه و به مرور مبارزه‌جویانه اتخاذ کند. گرچه این نوع موضعگیری، بی‌ارتباط به شرایط عمومی روزهای پس از انقلاب نیست، اما آنچه در این متون می‌بینیم روند روبه‌رشد آگاهی‌بخشی انتقادی نسبت به ظهور و تحمیل سانسور و نیز به مبارزه طلبیدن بانیان و مجریان آن در عرصه‌ای عمومی است. هنوز سال ۱۳۵۸ به نیمه نرسیده است که کانون در بیانیه‌ای تحلیلی، راه مقابله با سانسور سازمان‌یافته را «مبارزه‌ی افشاگرانه‌ی نویسندگان» اعلام می‌کند و می‌کوشد راهی را که خود در ماه‌های اخیر دنبال کرده به دیگران تسری دهد. در این ماه‌ها هیچ بیانیه‌ای نیست که به سانسور معترض باشد اما ریشه‌های آن را بر ملا نکند و نسبت به تبعات زنجیروار آن هشدار ندهد. متون منتشر شده‌ی کانون در بازه‌ی زمانی فروردین ۱۳۵۸ تا شهریور ۱۳۶۰ گرچه در واکنش به روند پرشتاب و نفسگیر وقایع و گسترش لجام‌گسیخته‌ی سرکوب‌ها منتشر شده‌اند، اما به سبب ماهیت و رویکرد خود از درخشان‌ترین مواجهه‌های کانون با مسئله‌ی سانسور محسوب می‌شوند.

دوره‌ی سوم کانون را که تا امروز ادامه یافته است، از نظر طول زمانی و نیز فراز و فرود وقایع به سختی می‌توان به صورت یک کل دید. با این حال صفت «بی‌هیچ‌حصر و استثنا» برای آزادی بیان و اندیشه و نشر و همزمان جایگزینی «مبارزه با سانسور» با «مخالفت با سانسور» در منشور به طور کلی بر موضع‌گیری کانون در این دوره مؤثر بوده است. در حالی که بند اول گستره‌ی واکنش و مداخله‌ی کانون را وسیع‌تر و رادیکال‌تر می‌کند، بند مربوط به سانسور

دیگر آن لحن مبارزه‌جویانه‌ی پیشین را تکلیف نمی‌کند. از همین روست که با وجود افزایش واکنش‌ها در این دوره و اعتقاد به لغو سانسور به عنوان ناقض حق همگان، اغلب بیانیه‌های کانون با مسئله‌ی سانسور از موضعی مطالبه‌گرانه و معترض برخورد می‌کنند و به ندرت بانیان و مجریان سانسور را به چالش می‌کشند و به مبارزه می‌طلبند. روح حاکم بر متون رسمی کانون در ماه‌های آغازین دوره‌ی سوم با نفی کامل سانسور نیز همخوانی ندارد و در آن خوشبینی به کم شدن سانسور و به عبارتی قناعت به سانسور حداقلی به چشم می‌خورد. تا پیش از آبان ۱۳۷۹ تلویحاً بخشی از حکومت و نه تمامیت آن مسئول سانسور دانسته می‌شود. کانون پس از این تاریخ سانسور را در بسترِ بازداشت‌ها، تعطیل مطبوعات، قوانین نشر، قتل‌های سیاسی و جنبش‌های مردمی معترضان محکوم می‌کند، اما بیان آگاهی‌بخش و تحلیلی کانون تنها در برخی از متون آن، از جمله برخی بیانیه‌های روز مبارزه با سانسور، برخی متون منتشر شده در آستانه‌ی برگزاری نمایشگاه کتاب تهران و نیز پاسخ‌های کانون به مقالاتی که علیه کانون تدوین شده بودند، به چشم می‌خورد. در برخی متون منتشر شده در این دوره به نقش سازوکارهای سانسور در سرکوب اشاره شده است و اغلب متونی که به تحلیل روند سانسور در حوزه‌ی ادبیات و هنر پرداخته‌اند، نمودهای آشکار و رسمی سانسور را مورد توجه قرار داده‌اند. از اشکال پنهان سانسور، تنها به مسئله‌ی خودسانسوری در چند متن منتشر شده در این دوره پرداخته شده است و اشاره‌ای اجمالی به توسعه‌ی اشکال پنهان سانسور نیز در بیانیه‌ی ۵۳ سالگی کانون دیده می‌شود. با این همه، می‌توان ادعا کرد که موضع‌گیری کانون در برابر انواع سانسور و پای فشردن بر آن در این دوره راهگشا بوده و در بسیاری از وضعیت‌های مبهم سیاسی-اجتماعی همچون چراغ راه عمل کرده است.

آینده؛ از بازشناسی تا مبارزه

اکنون که مسیر پر افت و خیز کانون در مواجهه با سانسور به اینجا رسیده و تصویری از آن نیز در

متن حاضر ارائه شده است، می‌توانم بگویم به پرسش نخست این مقاله، رویکردهای کانون در مواجهه با سانسور، پاسخ گفته‌ام. اکنون می‌توانم به پاسخی برای پرسش دوم نزدیک شوم: روند کنونی یا تغییر؟

پاسخ به این پرسش را باید از امکانات مستتر در منشور کانون نویسندگان ایران به عنوان متن بالادستی کانون آغاز کرد. به گواهی این متن کسانی که در سال ۱۳۷۷ و پس از آن منشور کانون نویسندگان ایران را امضا کرده‌اند، دفاع از آزادی بیان را به هیچ چیز، از جمله مبارزه با سانسور محدود نمی‌دانند، در عین حال مخالفت با سانسور را، در هر شکل و شیوه‌ای که باشد، به عنوان یکی از اصول خود پذیرفته‌اند. کانون تا کنون با علنی‌ترین اشکال سانسور و سرکوب مواجه بوده و همواره موضع مخالف و معترض خود را در برابر آن حفظ کرده است. تبدیل موضع مطالبه‌گر به موضعی مبارز نافی منشور کانون نیست و به لحاظ نظری نیز ممکن به نظر می‌رسد، اما چالش اصلی کانون در این مسیر شناسایی تمام اشکال سانسور و یافتن راهی برای برانداختن آن است.

شاید برای درک اهمیت این شناخت اشاره به گفتمان نیروهای امنیتی درباره‌ی سانسور و آزادی بیان راهگشا باشد. مسئله‌ی سانسور و آزادی بیان، که رابطه‌ای تنگاتنگ با یکدیگر دارند، در این گفتمان به مثابه‌ی دو حوزه‌ی جدا از هم در نظر گرفته می‌شوند. این تفکیک برای نیروهای امنیتی سودمندی‌هایی دارد. تولید این دوگانه از تقلیل سانسور به مسائلی چون مجوز صدور و پخش و امکان حرف زدن در صفحات شخصی آغاز می‌شود. پس از این تقلیل است که حکومت می‌تواند مدعی کاهش سانسور شود. و متعاقب آن تبعات بهره‌مندی از آزادی بیان را به دایره‌ی اتهام‌های مبهم رایج (اقدام علیه امنیت ملی، اجتماع و تبانی به قصد...) براند.

در مقابل این مصادره‌ی حکومتی، پیش از هر چیز لازم است کانون دست به کار نظری وسیعی برای بازتعریف و بازشناسی مفاهیمی چون «نویسنده‌ی مستقل»، «سانسور»، «آزادی بیان» و... به فراخور روزگار کنونی بزند. زیرا تنها در این صورت است که از پس مبارزه با

سانسور و گسترش آن بر خواهد آمد و نیز مرز میان نویسنده‌ی مستقل و غیر مستقل بار دیگر روشن خواهد شد.

حکومت برای به حاشیه راندن افراد «نامطلوب»، عرصه‌ی عمومی را به افراد «مستقل غیرسیاسی» واگذار می‌کند که اغلب تلقی‌شان از سانسور به صدور و عدم صدور مجوز کتاب محدود می‌شود و به موازات آن افرادی که هر گونه مداخله‌ی حکومت در بیان را سانسور تلقی می‌کنند و به آن می‌تازند، از عرصه‌های عمومی حذف می‌کند. بخشی از بار سانسور به حوزه‌ی پخش منتقل می‌شود و سیاست‌گذاری‌ها به برکشیدن برخی آثار و به حاشیه راندن برخی دیگر می‌انجامد، بی‌آنکه اثری از این مداخله بر دست‌های وزارتخانه مسئول سانسور باقی بماند. فضای مجازی که زمانی نور امید بر عرصه‌ی تحت انقیاد سانسور و سرکوب آزادی بیان افکنده بود، اکنون خود به بستری برای رشد بازوهای پنهان سانسور بدل شده است. اگر پیشتر راه خاموش کردن یک صدا از مسیر حذف (صدا/گوینده) می‌گذشت، اکنون گم کردن آن صدا در میان هیاهو کارآمدتر و کم‌هزینه‌تر است. این «هیاهو» که زمانی بی‌سروسامان و تصادفی به نظر می‌رسید، اکنون اصول خود را یافته و به شکلی نظام‌مند عمل می‌کند. رایج‌ترین شیوه‌ی نظام‌مند کردن این هیاهو، حاصل درآمیختن تخریب و نقد در عرصه‌ی عمومی است. مصادره‌ی مفاهیم، تحریف نظرگاه افراد مؤثری که اکنون زنده نیستند، تحقیر هر آنچه آرمان‌خواهانه تلقی می‌شود و سپس زدن انگ آرمانی بودن بر طلب هر تغییر دگرگون‌کننده، در کنار جهت‌دهی به اخبار و وقایع، اتفاقاتی روزمره در فضای مجازی تلقی می‌شوند که شکل و دامنه‌ی مداخله‌ی حکومت در جریان اطلاعات را نشان می‌دهند. به همه‌ی اینها خودسانسوری را نیز باید اضافه کرد که به واسطه‌ی تهدید و بازداشت و انواع دیگر هراس‌افکنی‌ها، سانسور را درونی و بی‌نیاز از کنترل مستقیم، و بسیاری از ایده‌ها و مسیرها را مسدود و عقیم می‌کند.

آیا اثبات این موارد ناممکن به نظر می‌رسد؟ در این لحظه بله. اما آن کار نظری که اعضای کانون را به جدّ به آن فرا می‌خوانم، اثبات وقوع و نیز آشکارسازی ابعاد شیوه‌های پنهان سانسور

را ممکن خواهد کرد. از پس این مرحله، اتخاذ مواضع دقیق‌تر نیز از راه خواهد رسید. و نیز تغییر چهره‌ی مخالف به مبارز ممکن خواهد شد، چرا که تغییر این میدان به چیزی بیشتر از مقاومت نیاز دارد.

در عملکرد حکومتی که بارها و گاه به خونبارترین شکل ممکن، اعلام کرده است که تاب شنیدن هیچ صدای مخالفی را ندارد، همواره باید به دیده‌ی تردید نگریست. اگر سرکوب در حال وقوع است و همزمان حکومت داعیه‌دار کاهش سانسور است، باید همه چیز را دوباره و تا مغز استخوان کاوید و ستون فقرات نیرنگ تازه را یافت و شکست. زیرا که سانسور، بستر سرکوب را فراهم می‌کند. زیرا که کتاب‌ها را می‌سوزانند تا بستر انسان‌سوزی فراهم شود.

جای خالی اعتراض به ستم جنسیتی در فعالیت کانون نویسندگان ایران منیژه گازرانی

پنجاه و سه سال از تشکیل کانون نویسندگان ایران می‌گذرد. دفاع از آزادی بیان و مبارزه با سانسور دو اصل اساسی در فعالیت عملی این نهاد آزادی‌خواه در طی پنجاه و سه سال گذشته بوده است. این اصول در اسناد پایه‌ای کانون تصریح شده و همواره سرلوحه فعالیت‌ها و مضمون اصلی بیانیه‌های آن بوده است. کانون نویسندگان در «موضع کانون» که در دوره‌ی دوم فعالیت کانون در سال ۱۳۵۸ به تصویب رسید، اصول زیر را به عنوان موضع خود اعلام می‌دارد:

«۱. دفاع از اندیشه و عقیده برای همه‌ی افراد و گروه‌های عقیدتی و قومی بدون هیچ حصر و استثنا...»

۲. دفاع از آزادی بیان و نشر و اشاعه افکار و عقاید و آثار فکری (هنری، فرهنگی، فلسفی، و ...) با استفاده از کلیه وسایل ممکن.»

در منشور کانون که در دوره‌ی سوم فعالیت کانون به تصویب رسید همین اصول پایه‌ای با دقت بیشتر آمده است:

«۱. آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بی هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ کس را نمی‌توان از آن محروم کرد.»

۲. کانون نویسندگان ایران با هرگونه سانسور اندیشه و بیان مخالف است و خواستار امحای همه‌ی شیوه‌هایی است که، به صورت رسمی یا غیر رسمی، مانع نشر و چاپ آرا و آثار می‌شوند.»

افزودن جمله‌ی «بی هیچ حصر و استثنا حق همگان است» به «آزادی بیان و اندیشه» در منشور، نشان از آن دارد که کانون نه تنها برای آزادی بیان و اندیشه حصری نمی‌پذیرد، بلکه آن را بدون استثنا حق همگان می‌داند.

عبارت «همه‌ی افراد» در سند اول و «همگان» در سند دوم ظاهراً به معنای آن است که کانون نویسندگان دفاع از آزادی بیان آحاد جامعه از زن و مرد را وظیفه‌ی خود می‌داند (در پایان به این موضوع بازخواهم گشت). از آنجا که زنان نیمی از جامعه را تشکیل می‌دهند و در جامعه‌ی مردسالار و سنتی ایران بیش از صد سال است که برای حقوق انسانی خود مبارزه می‌کنند، این پرسش مطرح است که کانون نویسندگان ایران چه نقشی در حمایت از مبارزات آزادی خواهانه‌ی زنان در طی پنجاه و سه سال فعالیت خود داشته است و تا چه حد توانسته به مبارزات زنان برای رفع تبعیض و بی حقوقی کمک کند و صدای سانسور شده و خفه شده‌ی آنان را بازتاب دهد. بررسی بیانیه‌ها و موضع‌گیری‌های رسمی کانون نویسندگان در مورد زنان و تلاش‌های آزادی خواهانه‌ی آنان در طی این پنجاه و سه سال می‌تواند تا حدودی روشنگر باشد و شاید بتوان پاسخ این پرسش را در میان آن‌ها یافت.

در دوره‌ی اول فعالیت کانون که از اردیبهشت ۱۳۴۷ تا سال ۱۳۴۹ به طول می‌انجامد، به جز دو سند پایه‌ای منشور با عنوان «در باره‌ی یک ضرورت» و اساسنامه‌ی کانون، تنها چند بیانیه و اطلاعیه دیگر منتشر می‌شود از جمله بیانیه‌ای به مناسبت مرگ صمد بهرنگی،

اطلاعیه‌ای در مورد مرگ جلال آل احمد با امضای صد نویسنده و بیانیه‌ای در اعتراض به بازداشت عضو کانون فریدون تنکابنی که آن هم نه با امضای کانون نویسندگان ایران، بلکه با اسامی نویسندگان امضاکننده‌ی متن منتشر می‌شود. بنابر این در این سال‌ها هیچ بیانیه یا موضع‌گیری مشخصی در مورد زنان و مسائل آنان منتشر نمی‌شود.

کانون نویسندگان ایران در دوره‌ی دوم فعالیت خود که از سال ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰ به طول می‌انجامد با انتشار حدود پنجاه بیانیه و چند نامه‌ی سرگشاده به مقامات و مسئولان حکومتی و خطاب به مردم به آزادی‌کشی‌ها اعتراض می‌کند و نسبت به استقرار مجدد دیکتاتوری و خفقان هشدار می‌دهد. به حمله به کتاب‌فروشی‌ها و مراکز فرهنگی و توقیف روزنامه‌ها اعتراض می‌کند، به لایحه‌ی مطبوعات انتقاد می‌کند و خواهان برچیده شدن بساط سانسور دولتی، آزادی زندانیان سیاسی، توقف اعدام زندانیان سیاسی، و فعالیت آزادانه و رسمی کانون نویسندگان ایران می‌شود. مضمون تمام این بیانیه‌ها و نامه‌ها دفاع از آزادی بیان و اندیشه و مخالفت با سانسور و سرکوب آزادی است. در موضع‌گیری‌ها و بیانیه‌های کانون در این دوران از میان اقشار و گروه‌های مردم بیش از همه به دانشجویان، نویسندگان و روزنامه‌نگاران و اهالی مطبوعات و حوزه‌ی نشر و کتاب توجه شده است. اما باز هم توجه چندانی به مسائل خاص زنان نمی‌شود. قانون حمایت از خانواده مصوب ۱۳۵۳، که زنان به واسطه‌ی آن از اندک حقوقی برخوردار بودند و امید داشتند که در نتیجه‌ی انقلاب نقائص آن رفع شده و به حقوق و آزادی‌های بیشتری دست یابند، اولین قانونی بود که جمهوری اسلامی در همان اسفند ۱۳۵۷ مغایرت آن را با قوانین اسلامی اعلام و دستور لغو آن صادر کرد. در مخالفت با حجاب اجباری و لغو قانون فوق اعتراضات متعددی از جانب زنان شکل گرفت که بزرگ‌ترین آن‌ها تظاهرات زنان در ۱۷ اسفند ۵۷ بود. در یکی از این اعتراضات در مقابل کاخ دادگستری، هما ناطق عضو کانون نویسندگان ایران سخنرانی کرد. در تیرماه ۱۳۵۹ به دستور شورای انقلاب رسماً از ورود زنان بدون حجاب اسلامی به ادارات دولتی جلوگیری شد. اما کانون نویسندگان

ایران بار هم در مورد اعمال فشار به زنان برای رعایت حجاب اجباری و همچنین در حمایت از خواسته‌های زنان برای برابری حقوقی هیچ واکنشی نشان نداد. برای اولین بار کانون نویسندگان در تاریخ هیجدهم اسفند پنجاه و هشت بیانیه‌ای در گرامی داشت روز جهانی زن منتشر کرد. اما این کار در یکی دو سال بعد دوره‌ی دوم فعالیت کانون تکرار نشد و تا حدود بیست سال بعد در دوره‌ی سوم فعالیت کانون به تعویق افتاد.

دوره‌ی سوم فعالیت کانون به طور رسمی از سال ۱۳۷۷ آغاز می‌شود و تا امروز بی وقفه ادامه یافته است. از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۸ به مدت ۱۱ سال فعالیت کانون نویسندگان ایران حدود ۱۵۲ بیانیه صادر می‌کند که هیچ یک از آن‌ها در مورد آزادی زنان و حقوق پایمال شده‌ی آنان نیست. این همان دوره‌ای است که جنبش زنان بیشترین فعالیت‌ها طی دهه‌های اخیر را در کارنامه‌ی خود دارد. پس از سرکوب‌های دهه‌ی ۶۰ زنان با تشکیل محافل و جلسات بحث و گفتگو در خانه‌های خود پیگیر مطالبات خود بودند. از سال‌های اواخر دهه‌ی ۷۰ جمع‌ها و محافل فعالان زنان از خانه‌ها به محیط‌های عمومی راه یافت. از سال ۱۳۷۶ فعالان جنبش زنان با تشکیل جلسات و تجمعات و کمپین‌های متعدد به صورت متشکل، مستمر و برنامه‌ریزی شده برای رفع تبعیضات جنسیتی و دستیابی به آزادی‌های اجتماعی و حقوقی تلاش می‌کردند. این تجمعات با برگزاری مراسم سخنرانی به مناسبت ۸ مارس در شهر کتاب در سال ۱۳۷۸ و سال بعد از آن ۱۳۷۹ در خانه‌ی هنرمندان آغاز شد و به تجمعات و تظاهرات خیابانی در سال ۱۳۸۲ در پارک لاله تهران انجامید که با سرکوب نیروهای امنیتی مواجه شد و عده‌ای از فعالان دستگیر شدند. این مبارزات و سرکوب‌ها حتی زمانی که چند تن از اعضای قدیمی و موثر کانون نویسندگان، از جمله سیمین بهبهانی، در تظاهرات زنان به مناسبت روز جهانی زن در سال ۱۳۸۴ در پارک دانشجو مورد ضرب و شتم نیروهای سرکوب قرار گرفتند در بیانیه‌ها و موضع‌گیری‌های رسمی کانون نویسندگان بازتاب نیافت. همچنین در آن سال‌ها برخی فعالان جنبش زنان تلاش‌هایی برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز کردند که خانم سیمین

بهبهانی عضو مؤثر و فعال کانون در حمایت از این تلاش‌ها در برخی از تجمعات اعتراضی این فعالان در مقابل مجلس و جاهای دیگر حاضر می‌شد و با آنان همراهی می‌کرد. در خرداد ۱۳۸۵ نیز تجمع زنان در میدان ۷ تیر توسط نیروهای امنیتی به خشونت کشیده شد و عده‌ای دستگیر شدند. این خبر در میان بندهای بیانیه‌ای با عنوان «مردم شریف و آزاده‌ی ایران» به تاریخ ۱۳۸۵/۳/۲۳ که به «سرکوب‌ها و حملات متعدد به آزادی‌های فردی و اجتماعی مردم، به ویژه در عرصه‌های اندیشه و بیان و اجتماعات» اعتراض می‌شود، گنجانده شد. در اسفند همان سال ۳۳ نفر از فعالان جنبش زنان که در اعتراض به محاکمه‌ی پنج تن از زنان دستگیر شده در تجمع زنان در میدان ۷ تیر مقابل دادگاه انقلاب دست به تجمع اعتراض‌آمیز زده بودند، دستگیر شدند. همچنین در اسفند ۱۳۸۵ زنان به مناسبت ۸ مارس تجمعی در مقابل مجلس شورای اسلامی برگزار کردند که با دخالت پلیس به خشونت کشیده شد و عده‌ی زیادی از زنان دستگیر شدند که هیچ یک از این‌ها در بیانیه‌های کانون بازتاب نیافت. در سال ۱۳۸۶ در دو بیانیه‌ی جداگانه یکی با عنوان «درباره‌ی سرکوب و اختناق» به تاریخ ۸۶/۴/۱۲ به «بازداشت غیرقانونی دانشجویان، زنان، کارگران و معلمان... سنگسار زنان و مردان» اشاره شده است. همچنین در بیانیه‌ای با عنوان «باز هم سرکوب، باز هم محاکمه» به تاریخ ۱۳۸۶/۵/۲۳ در اعتراض به سرکوب آزادی‌خواهان و فعالان اجتماعی و برشمردن «نمونه‌های رایج این گونه برخورد‌های سرکوب‌گرانه» به «ادامه‌ی صدور حکم شلاق و زندان برای فعالان حقوق زن» اشاره می‌شود. در سال ۱۳۸۷ در بیانیه‌ای با عنوان «درباره‌ی رخدادهای اخیر» به تاریخ ۲۱ خرداد ۱۳۸۷ باز هم در کنار اشاره به موارد سرکوب آزادی‌ها اشاره می‌شود که «برای چند تن از فعالان جنبش زنان و نیز فعالان اجتماعی در آذربایجان احکام سنگین زندان صادر شده است...». به این ترتیب، کانون نویسندگان ایران در موارد معدود و تنها به صورت حاشیه‌ای به مبارزات زنان و سرکوب آنان می‌پردازد.

در نهایت، اگر چه بسیار دیر اما از سال ۱۳۸۸ کانون نویسندگان پس از گذشت بیست سال

از اولین بیانیه در سال ۱۳۵۸، انتشار بیانیه‌های سالانه به مناسبت روز جهانی زن را پی می‌گیرد و در این بیانیه‌ها به مسائل و مطالبات جنبش زنان می‌پردازد. در کنار این، گاه نسبت به سرکوب فعالیت‌های زنان و دستگیری فعالان آن‌ها نیز واکنش نشان می‌دهد. در سال ۱۳۹۳ بیانیه «درباره‌ی اسید پاشی‌های زنجیره‌ای» به تاریخ ۹۳/۸/۷ منتشر می‌شود و این از معدود مواردی است که کانون به طور مشخص و در بیانیه‌ای مستقل به یکی از معضلات جامعه‌ی مردسالار و زن‌ستیز می‌پردازد. در سال‌های اخیر، به ویژه از سال ۱۳۹۴ کانون اخبار سرکوب فعالان اجتماعی را با عنوان‌هایی چون «خبر»، «نظر بر خبر» و گزارش‌های هفتگی با عنوان «گزارش آزادی بیان در هفته‌ای که گذشت» منتشر می‌کند و می‌کوشد به طور مرتب اخبار مربوط به سرکوب و تحدید آزادی‌ها مربوط به همه‌ی افراد، اقشار و گروه‌های اجتماعی را پوشش دهد. در میان این گزارشات، گاه برخی اخبار مربوط به فعالیت‌های زنان و دستگیری‌ها، برگزاری دادگاه‌ها و صدور احکام آنان نیز منتشر شده که بیشتر جنبه‌ی اطلاع‌رسانی داشته است. برای نمونه تجمع زنان مقابل ساختمان وزارت کار در ۱۷ اسفند برابر با ۸ مارس روز جهانی زن در سال ۱۳۹۶ در «نظر بر خبر» اسفند همان سال بازتاب می‌یابد. تشدید حمله به آزادی بیان زنان با انتشار خبر محکومیت شاپرک شجری‌زاده از مخالفان حجاب اجباری در «نظر بر خبر» در سال ۱۳۹۷ منتشر می‌شود. همچنین «گزارش حضور زنان در ورزشگاه: پیروزی بر سانسور و حذف» و موضوع جلوگیری از حضور زنان در ورزشگاه در چهارچوب «گزارش» و خبر «محکومیت ۱۶ سال زندان برای ۴ فعال حقوق زنان» در چهارچوب «آزادی بیان در هفته‌ای که گذشت» در سال ۱۳۹۸ و خبر «احضار چهار فعال حقوق زن برای اجرای حکم زندان» در چهارچوب «خبر» در سال ۱۳۹۹ منتشر می‌شود. این مقدار از مطالب در میان بیانیه‌ها، موضع‌گیری‌ها و مطالب منتشر شده از سوی کانون نویسندگان در مورد مبارزات آزادی خواهانه‌ی زنان در شرایطی که دهه‌ها صدای فریاد آنان در میان صداهای دیگر گم شده و شنیده نشده و به شدیدترین شکل ممکن سانسور و سرکوب شده، بسیار ناچیز است که آن هم بیشتر به صورت

حاشیه‌ای و در لابه‌لای مطالب دیگر منتشر شده است. از تظاهرات زنان در مخالفت با حجاب اجباری در سال ۱۳۵۷ تا اعتراضات دختران خیابان انقلاب و تا امروز زنان ایران سال‌های سال برای آزادی، رفع تبعیضات جنسیتی و برابری حقوقی مبارزه کرده و سرکوب شده‌اند. مبارزات زنان در تمام این سال‌ها با فراز و فرودهایی ادامه داشته است. زنان کارزارهای متعددی سازمان دادند از جمله کارزار پیوستن به کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان در سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۲، کارزار مبارزه با خشونت علیه زنان، کارزار دفاع از حضور زنان در ورزشگاه‌ها، کارزار تغییر قوانین تبعیض‌آمیز که مشهورترین آن‌ها کارزار یک میلیون امضا بود و برخی از اعضای برجسته‌ی کانون به طور فردی از آن حمایت کردند، کارزار مبارزه با سنگسار، کارزار دفاع از حق انتقال تابعیت به فرزندان از طریق مادر و... فعالان این کارزارها بارها دستگیر و محاکمه شدند. شرکت‌کنندگان در تجمعات آن‌ها بارها مورد حمله و ضرب و شتم پلیس و نیروهای سرکوبگر قرار گرفتند و دستگیر شدند. اما متأسفانه مبارزات زنان و سرکوب صدای اعتراض و حق خواهی آنان در بیانیه‌ها و موضع‌گیری‌های رسمی کانون نویسندگان یا اصلاً نمودی نداشته یا نمود بسیار کم‌رنگی داشته است. مسائل جنبش زنان بیشتر در بیانیه‌های سالانه‌ی کانون به مناسبت روز جهانی زن به صورت تیتروار منعکس و از آن حمایت شده است. فعالیت زنان برای مخالفت با حجاب اجباری، جنبشی که به دختران خیابان انقلاب مشهور شد و تعدادی از این زنان و دختران دستگیر و به حبس‌های بلند مدت محکوم شدند جز همان که در بیانیه به مناسبت ۸ مارس ۱۳۹۶ به آن اشاره شد، در موضع‌گیری‌های رسمی کانون بازتاب چندانی نیافت. کانون در مورد تلاش زنان برای شکستن موانع برای حضور در ورزشگاه‌ها نیز که منجر به برخورد خشونت‌آمیز و دستگیری فعالان حوزه زنان و خودکشی سحر خدایاری دختری که به «دختر آبی» مشهور شد و خبر دردناک خودکشی‌اش در سال ۱۳۹۸ اذهان بسیاری از مردم جامعه را متوجه این تبعیض جدی ساخت، توجه چندانی نشان نداد. همچنین اخیراً در پی جنبش me too جنبشی در میان زنان ایرانی شکل گرفت که زنان قربانی آزار جنسی روایت‌های

آزارگری خود را در شبکه‌های اجتماعی منتشر کردند. این نخستین بار بود که این صداهاى خفه شده و سرکوب شده توسط نظام مردسالار حاکم با پیوستن به یکدیگر سکوت خود را می‌شکستند تا توجه جامعه را به این ستم سیستماتیک و پنهان جلب کنند. به ویژه بسیاری از آزارگران از افراد برجسته و صاحب نام در عرصه‌های هنر و موسیقی و اهل ادبیات و فرهنگ و مطبوعات و رسانه و سیاست و دانشگاه بودند و به واسطه‌ی شهرت و اعتبار خود و فضای امن و حمایتی که از این شهرت و اعتبار کسب می‌کردند، آزاردیدگان را به تهمت و دروغ‌گویی متهم کرده و مرعوب می‌ساختند. این جنبش در رسانه‌های اجتماعی انعکاس زیادی پیدا کرد. از کانون نویسندگان انتظار می‌رفت از صدای سانسور شده و خفه شده‌ی زنان آزار دیده حمایت کند و آنان را بیش از پیش به شکستن سکوت دعوت کند. اما متأسفانه کانون توجهی نسبت به این جنبش نشان نداد. همچنین است در مورد دگرباشان و اقلیت‌های جنسی که سرکوب و بی‌توجهی به حقوق انسانی آنان در تمام این سال‌ها مورد بی‌توجهی قرار گرفته است.

نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که جامعه‌ی مردسالار و نگاه مردسالارانه‌ی حاکم بر جامعه در کانون نویسندگان ایران نیز، که همواره مردان اکثریت اعضای آن را تشکیل داده‌اند و زنان در ارکان آن از جمله هیئت دبیران یا حضور نداشته یا اقلیت مطلق بوده‌اند، تأثیر گذاشته است. علت این تأثیرپذیری را نه تنها در مردان کانون، بلکه در انفعال زنان کانون نیز باید جست و جو کرد. بدیهی است که زنان کانون باید با حضور فعال خود برای غلبه بر این نگاه تلاش کنند. در سال‌های اخیر اعضای قدیمی‌تر کانون با توجه به این نقصان اعضای زن کانون را دعوت و تشویق به کاندید شدن برای هیئت دبیران و دیگر ارکان کانون و دیگر اعضا را تشویق به رای دادن به این زنان کرده‌اند. همین امر موجب شد در برخی سال‌ها مثل انتخابات ۱۳۹۳، ۱۳۹۴ و ۱۳۹۷ زنانی به ارکان کانون و حتی هیئت دبیران راه یافتند که مدت کوتاهی از عضویت آنان گذشته بود و سابقه و تجربه‌ی چندانی در فعالیت‌های کانون نداشتند. گرچه برخی از این زنان با تجربه‌اندوژی و مسئولیت‌پذیری به اعضای مؤثر و فعال تبدیل شدند، اما

حضور برخی دیگر از آنان یا موثر نبود یا حتی در مورد یکی از آنان بسیار آسیب‌زننده بود. به عبارت دیگر، این راه درستی برای افزایش حضور زنان در ارکان کانون نبود و بیشتر جنبه‌ای ظاهری و صوری داشت تا حضوری واقعی و موثر.

در عین حال، گرچه دفاع از آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنای همگان اصل اساسی و هدف نخست کانون نویسندگان است، اما گفته یا ناگفته برخی اعضا ضمن پذیرش منشور کانون که شرط پذیرش عضویت هر یک از اعضای کانون بوده و هست، چه به لحاظ ذهنی و چه به لحاظ عملی چندان موافقتی با این اصل ندارند، خود را پایبند به آن نمی‌دانند و معتقدند کانون بهتر است پا را از فعالیت صرفاً «صنفی» در حوزه‌ی مربوط به نویسندگان فراتر نگذارد. برخی از این اعضا به دلیل دوری گزیدن از تبعات دفاع از آزادی بیان و پرداخت هزینه‌ی احضار و بازجویی و دستگیری و زندان به ویژه پس از قتل‌های زنجیره‌ای نویسندگان کلا کنج عافیت گزیدند و به بهانه‌های گوناگون، و حتی به بهانه‌ی انتقاد از کانون، به جای حضور فعالانه در مجامع کانون و طرح و پیگیری انتقادات خود، از حضور در مجامع کانون خودداری ورزیدند. اما در این میان به ویژه در سال‌های اخیر با استقبال کانون از پذیرش عضویت نویسندگان جوان تعداد زیادی از نویسندگان تازه‌کار به عضویت کانون درآمدند که برخی از آنان سابقه‌ای هم در دفاع از آزادی بیان و مبارزه با سانسور در کارنامه‌ی حرفه‌ای و زندگی عملی خود نداشتند. در میان استقبال و خوش‌بینی قدیمی ترهای کانون از سپردن مسئولیت‌ها به این اعضای جدید و به ویژه به زنان و تشویق اعضا به سپردن مسئولیت به آنان، برخی با کمترین سابقه‌ی فعالیت برای آزادی بیان و حتی با داشتن سابقه‌ی دفاع و همکاری یا همراهی با جناحی از حکومت در مقابل جناح دیگر به محض پذیرش عضویت به هیئت دبیران کانون و کمیسیون‌های آن راه یافتند و کانون را با معضلات جدی مواجه ساختند. اخیراً شاهد بودیم که یکی از این اعضا که بعدتر عضویتش به حالت تعلیق درآمد، در مصاحبه‌ای تلویزیونی جان کلام این گرایش ضدکانونی را «تعادل ظریف» با سرکوبگران و سانسورچیان نامید و به سرکوبگران و سانسورچیان پیام و

وعده داد که شما کمتر دست به سرکوب بزنید تا ما هم از خط قرمز شما عبور نکنیم و با هم به تعادل ظریفی برسیم. البته این گرایش که مخالف اصل اساسی منشور کانون نویسندگان و تمام کارنامه‌ی فعالیت پنجاه و سه ساله‌ی آن است و بر عافیت‌طلبی برخی از نویسندگان و انتخاب راه مصالحه با دستگاه سانسور و خفقان و سرکوب تکیه کرده است، جایی در کانون نداشته و تلاش آن برای انشقاق و دوپارگی میان اعضای کانون راه به جایی نخواهد برد.

اگر کانون نویسندگان ایران بر مبنای منشور خود دفاع از آزادی بیان بی هیچ حصر و استثنای همگان را وظیفه و اصل اساسی برای فعالیت خود می‌داند که حتماً چنین است، زنان نیمی از این «همگان» را تشکیل می‌دهند. اما دفاع از «آزادی همگان» بدون دفاع مشخص از «آزادی زن»، دفاعی ناقص و ناقص حقوق زن خواهد بود. چرا؟ زیرا واژه‌ی «همگان» نیز همچون واژه‌ی «مردم» و یا واژه‌ی انگلیسی man (که هم به معنای انسان و هم به معنای مرد است) واژه‌ای مردمحور است و به این ترتیب خواه ناخواه زن را به حاشیه می‌راند. معنای این سخن این است که نگاه مردسالار حاکم نه تنها در فعالیت کانون بلکه در منشور آن نیز دیده می‌شود. از این رو، دفاع از آزادی بیان «همگان» بدون دفاع مشخص از آزادی بیان زنان ناقص و ناکامل است. نقش اعضای زن کانون در نقد و اصلاح این رویکرد مردسالارانه به آزادی بیان زنان در تمام جنبه‌های فعالیت کانون بسیار مهم و اساسی است. زنان کانون باید بیش و پیش از مردان در طرح و پیگیری مسائل مربوط به زنان در کانون فعال باشند و با پذیرش مسئولیت‌های بیشتر و نقش‌های کلیدی‌تر در کانون در تقویت، گسترش، و ارتقای مواضع آزادی خواهانه‌ی کانون پیشگام باشند.

زیستن در آشوب و امید پنجاه و سه سالگی کانون نویسندگان ایران

محسن یلفانی

اندیشه‌ی آزادی و خواست به رسمیت شناختن حقوق مردم و رعایت آن همراه با اولین تصورات و آرزوها برای تشکیل یک «کشور-ملت» از اواخر قرن نوزدهم میلادی به ایران راه یافت. ایران تا آن زمان هر چه بود از چنین شکل یا هویتی بهره‌ی چندانی نداشت. انقلاب مشروطیت گامی بزرگ و تعیین‌کننده در تحقق این آرزو بود. به اشاره باید این واقعیت را یادآوری کرد که موفقیت انقلاب مشروطیت از طریق سازش و همکاری با بخش غالب روحانیت شیعه نه تنها از ارج و اهمیت آن نمی‌کاهد، بلکه نشانه‌ای است بر دوراندیشی و توانایی و جامعیت فکری رهبران و دست‌اندرکاران آن. مقاومت بخش دیگر روحانیت - بخش سنتی‌تری بنیادگرای آن - که در آن برهه شکست خورد و نزدیک به سه ربع قرن بعد سربرآورد و نظام حکومتی‌ای از آن خود و تنها از آن خود تأسیس کرد، رویدادی است از نوعی دیگر و محصول شرایطی دیگر.

در این روند آنجا که پای تشکیل و دوام دولت یا حکومتی با توانایی پاسخ‌گویی به نیازهای زمان در میان بود، حداقلی از وفاق و همکاری میان نیروهای گوناگون اجتماعی ممکن می‌شد.

امسادامنهی این وفاق بر سر پذیرفتن و نهادی کردن آزادی‌ها و حقوق مردم به مثابه رکنی از ارکان کشور-ملت فراهم نمی‌آمد. ناچار این وظیفه‌ی به عهده‌ی آن دسته از نیروهای مردمی قرار می‌گرفت که کمتر از سنت برخاسته بودند و بیشتر با مدرنیت آشنا شده و بدان خو گرفته بودند و آن را جزء یا عنصری تفکیک‌ناپذیر برای تشکیل کشور-ملت می‌دانستند. به اقتضای اختصار، از پرداختن به گوناگونی این آشنایی با مدرنیت که گاه به «تضادهای آشتی‌ناپذیر» هم می‌رسید، نمی‌پردازیم.

در چنین چشم‌اندازی است که می‌توان و باید تشکیل کانون نویسندگان ایران را بررسی کرد، تأییراتی را که در رسیدن به این هدف بر جای گذاشته باز شناخت، و حتی به این پرداخت که آیا تشکیل کانون نویسندگان ناشی از ضرورتی بود که به شیوه‌ی دیگری نمی‌شد بدان پاسخ داد یا تنها نشانه‌ای بود بر آرزوها یا رویاهای نه چندان واقع‌بینانه‌ی گروهی از اهل قلم و هنر مملکت.

اولین تلاش‌ها برای تشکیل کانون نویسندگان در سال‌های پایانی دهه‌ی چهل خورشیدی صورت گرفت. این سال‌ها را به درستی موفق‌ترین دوران حکومت شاه سابق می‌دانند. دستپاچگی و آشفتگی همراه با سرکوب پس از کودتای ۲۸ مرداد، ورشکستگی اقتصادی و سیاسی سال‌های آخر دهه‌ی سی، حضور دوباره‌ی نیروهایی که از نهضت ملی کردن نفت الهام می‌گرفتند در صحنه‌ی سیاسی در چند سال آخر دهه‌ی سی و اول دهه‌ی چهل، این همه پشت سر گذاشته شده بود. حتی خیزش ۱۵ خرداد ۴۲ نیز که تنها چند ماه پس از فرماندم «انقلاب شاه و ملت» رخ داد، به آسانی سرکوب شد و اثر پایداری از خود بر جای نگذاشت. رژیم شاه طبعاً بر این تصور بود که می‌تواند و باید قلمرو فرهنگ را نیز هم چون اقتصاد در کنترل خود داشته باشد و به مدد افزودن بر ابعاد بوروکراسی و تزریق پول نفت مسیر و محتوای آن را کنترل کند. باید پذیرفت که در این زمینه نیز چندان ناموفق نبود. با این همه حداقل دو عامل باعث می‌شد که رژیم نتواند کارایی و سلطه‌ای را که در قلمرو اقتصاد داشت، در قلمرو

فرهنگ نیز به دست آورد. فقدان اعتماد به نفس، آگاهی به عدم حقانیت (زنده و سوزان ماندن کودتای ۲۸ مرداد در خاطره‌ی جمعی) همراه با ترس مزمن شاه از هر گونه بروز اندیشه‌ی مترقی که در آن زمان با گرایش‌های چپ مترادف بود؛ و این همه در فضای فکری و سیاسی خاص دو-سه دهه‌ی بعد از جنگ جهانی دوم هم کم و بیش در سراسر دنیا و در ایران. این همه توسل به نظارت و سانسور را برای رژیم اجتناب‌ناپذیر می‌کرد.

در چنین شرایطی بود اولین تلاش‌ها برای تشکیل کانون نویسندگان آغاز شد. راست است که در این سال‌ها اندک گشایشی حداقل در حوزه‌ی مطبوعات و انتشارات احساس می‌شد؛ جز این دو-سه تری از مسئولان حکومتی هم در برابر این خواست اهل قلم رو ترش نکردند. رژیم شاه هم رسماً با تشکیل کانون مخالفتی نکرد. ولی تحمل رژیم در همین حد متوقف ماند. یکی دو اعتراض علنی کانون را به دستگیری یکی از نویسندگان تاب نیاورد. چند نفر از اعضای کانون را دستگیر و زندانی کرد. یکی دو سال بعد هم که درخشش شهاب‌های ثاقب در سپهر سیاسی کشور آغاز شد، دستگاه سرکوب و سانسور - سازمان امنیت -- فعال مایشایی خود را از سرگرفت.

در میانه‌ی دهه‌ی پنجاه ناگهان اوضاع دگرگون شد. در یک چرخش نامنتظر رژیم شاه خود را گرفتار در یک تنگنای اقتصادی یافت و در همان حال کارنامه‌ی حقوق بشری اش - که در آن سال‌ها از معیارهای تشخیص و تعیین اعتبار و حیثیت دولت‌ها شمرده می‌شد - آشکارا زیر سوال قرار گرفت. این وضعیت شرایط را برای پاگرفتن یک جنبش آزادی خواهانه فراهم آورد که پیش‌تازان آن روشنفکران بودند. هم اینان بودند که به تشکیل دوباره‌ی کانون نویسندگان همت گماشتند. برگزاری شب‌های شعر در پاییز سال ۱۳۵۶ به همت کانون نویسندگان بی‌تردید و بی‌هیچ گزافه‌گویی یکی از نقطه‌عطف‌های جنبش آزادی خواهی است. این واقعیت که تأثیر و حاصل این شب‌ها و به طور کلی دستاوردهای جنبش آزادی خواهی فضایی به وجود آورد که در آن نیروهای سنتی و بنیادگرا با تکیه بر نفوذ خود در توده‌های مردم ابتکار عمل را در

دست گرفتند و آرمان‌های آزادی خواهانه را پشت سر گذاشتند و در نهایت نادیده گرفتند، هیچ از حقانیت تاریخی جنبش آزادی خواهانه و سهم روشنفکران و کانون نویسندگان در آن نمی‌کاهد. تنها نگاهی گذرا به آنچه پس از تغییر رژیم پیش آمد و آنچه در دهه‌های بعد بر میهن ما گذشت این حقیقت را به وضوح تایید می‌کند.

نیازی به تصریح ندارد که کانون در برابر سلطه‌ی نیروهای سنتی و بنیادگرا آرمان و منشور خود را رها نکرد. هم پیش از تغییر رژیم و هم پس از آن به اصول راهنمای خود وفادار ماند و در این کار تا تحمل یک انشعاب سنگین پیش رفت. به اقتضای امانت این را هم باید اعتراف کرد که کانون تنها در یک مورد از تأثیر جو متشنج و آکنده از سوءظن و فقدان امنیت پس از تغییر رژیم در امان نماند و با انتشار بیانیه‌ای در حمایت از اشغال سفارت آمریکا و گروگان گرفتن دیپلمات‌های آن کشور، از منشور و هدف‌های خود عدول کرد.

مورد دیگری از حضور و تأثیر کانون نویسندگان در زنده نگاه داشتن آرمان آزادی و در ترویج و تبلیغ آن در حیات اجتماعی میهن ما که چنانکه باید بدان توجه نشده، نقش و کارکرد آن در به راه افتادن جریانی است که بعداً «حرکت اصلاح طلبی» نام گرفت. این دوست‌داران و اعضای قدیمی کانون نویسندگان بودند که پس از نزدیک به یک دهه سکوت و خفقان از اواخر دهه‌ی شصت و اولین سال‌های دهه‌ی هفتاد بار دیگر از حق آزادی بیان و انتشار سخن گفتند و به رغم فضای ترس و سرکوب حاکم بر جامعه که تا احضار و دستگیری و حتی قتل هم پیش می‌راند، از بیان نیاز به آزادی بیان و انتشار و ضرورت آن باز نایستادند. این تلاش‌ها به انتشار نامه‌ای منجر شد که بیش از ۱۳۰ تن از اهل قلم آن را امضاء و منتشر کردند و در آن اعلام کردند که «هدف اصلی ما از میان برداشتن موانع راه آزادی اندیشه و بیان و نشر است» و «حضور جمعی ما ضامن استقلال فردی ماست». این تلاش‌ها بی هیچ تردیدی در فرآیندی که به انتخابات سال ۱۳۷۶ منجر شد، مؤثر افتاد و شعار اصلی آن را به خواست آزادی و مردم‌سالاری تبدیل کرد. قبضه شدن رهبری حرکت اصلاح طلبی به وسیله‌ی جناحی

از حاکمیت و راندن آن به سوی سازش و تسلیم به هیچ روی از اهمیت نقش اهل قلم و مردمی که به خواست‌های آن‌ها دل بسته بودند، نمی‌کاهد. اهمیت این تلاش کانون را به ویژه وقتی در می‌یابیم که آن را در جایگاه به‌حق آن در درازای تاریخ بلاواسطه‌ی ایران قرار دهیم که در آن نبرد آزادی و تلاش برای نهادینه کردن آن همواره شورانگیزترین و در عین حال غم‌انگیزترین جلوه‌ی حیات اجتماعی ما بوده است.

در بررسی کارنامه‌ی کانون نویسندگان ایران همواره این پرسش مسئله‌آمیز در میان بوده است که چرا گروه پر شماری از اهل قلم از پذیرفتن عضویت آن پرهیز کرده و بسیاری آن را نادیده گرفته و برخی حتی تشکیل و وجود آن را نامناسب، غیرضروری یا مزاحم و مخل دانسته‌اند. همین گوناگونی نظرات یا مواضع کانون را فرامی‌خواند تا در برابر این واقعیت شکیبایی و تأمل و تحمل پیشه کند. در عین حال همگان، چه طرفداران و چه مخالفان کانون، نمی‌توانند این واقعیت را نادیده بگیرند که بر اثر دوام و استمرار دیکتاتوری و استبداد در حیات سیاسی جامعه‌ی ما کار یا وظیفه‌ی دفاع از آزادی، در روزها و نمودهای گوناگونش، و بویژه در حوزه‌ی آزادی بیان، خواه-ناخواه به عهده‌ی اهل قلم و هنرمندان قرار می‌گیرد - به این دلیل آشکار که اینان به اقتضای ماهیت کار خود با جمع، با جامعه، سروکار دارند. مخاطبان، خوانندگان - یا با به کار گرفتن یک اصطلاح تجارتمندی - مصرف‌کنندگان محصولات تولیدی اینان مردم یا گروه بزرگی از مردم‌اند و لازمه‌ی رونق و حتی وجود چنین داد-و-ستدی آزادی بیان است.

با این همه نمی‌توان انکار کرد که هنرمندان و نویسندگانی هستند که به راستی و صمیمانه معتقدند که سانسور نه فقط مزاحم و مانع کار آفرینشی نیست، بلکه می‌تواند به انگیزه یا محملی برای تعالی آن باشد. پیداست که ورود به چنین جدل‌هایی از وظایف کانون نویسندگان نیست. در ضمن از یاد نباید برد که اولین تلاش‌ها برای تشکیل کانون نویسندگان در دورانی صورت گرفت که فضای فکری و سیاسی چه در جهان و چه در کشور ما زیر تأثیر تعبیری اراده‌گرایانه از مقوله‌ی «تعهد و مسئولیت» هنرمند بود. این تصور یا انتظار که علی‌الاصول یا معمولاً خود

هنرمند است که با آثارش پدید می‌آورد، تا جایی پیش می‌رفت که اگر هنرمندی، هر چند موفق و محبوب، از پذیرفتن نقش خود در این عرصه کوتاهی می‌کرد از سرزنش و بازخواست در امان نمی‌ماند. راه و رسمی که هم اکنون هم تا حدی و در مواردی ادامه دارد. به احتمال زیاد به همین علت بود که آن کوشندگان اولیه عنوان «کانون» را برای جمع یا تشکل خود اختیار کردند و تا خواست تشکیل «اتحادیه» پیش نراندند. انتخاب این حوزه‌ی عمل متواضعانه و در عین حال گزینشی به کانون امکان می‌دهد تا خود را از آن‌ها که به این یا آن شیوه از سانسور طرفداری می‌کنند یا از آن به سود خود بهره می‌برند، متمایز کند.

با این توضیحات به آسانی می‌توان فهمید که چرا و چقدر تأکید بر آزادی بیان «بی هیچ حصر و استثنا» در بند اول منشور کانون ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. نیازی به یادآوری ندارد که این تأکید ناظر به «بیان» است و به هیچ روی با این اصل مسلم مغایرت ندارد که حد و حدود آزادی‌های انسان را قانون تعیین می‌کند - قانونی که بوسیله‌ی برگزیدگان واقعی مردم تدوین و تصویب شده باشد.

از معضلات کانون نویسندگان هم از آغاز تلاش برای تشکیل آن یکی هم این بوده که کسانی را در کنار هم گرد آورد که علی‌الاصول خود را صاحب فردیتی متفاوت می‌دانند یا به اقتضای فردی بودن کار خلاقشان برای حفظ و رعایت فردیت خود اهمیت خاصی قائل‌اند. این موقعیت فردی، حتی اگر آن را نوعی امتیاز به شمار نیاوریم، ارتباط و همکاری آن‌ها را با یکدیگر خواه-ناخواه دشوار و مسئله‌آمیز می‌کند - بویژه وقتی که سخن از رعایت برخی تعهدات و قواعد و ضوابط جمعی در میان باشد. از سوی دیگر، روشن است و به تجربه نیز دیده‌ایم که کانون نویسندگان اعتبار خود را نه فقط از شمار اعضاء، که بیشتر از شهرت و محبوبیت اهل قلمی که عضویت آن را می‌پذیرند کسب می‌کند. چه بخواهیم و چه نخواهیم، بدون حضور و عضویت و همکاری مؤثر شمار قابل ملاحظه و محسوسی از چنین کسانی، کانون از اعتبار و نفوذی که از آن انتظار می‌رود، نمی‌تواند برخوردار باشد.

جز این، تجربه نشان داده است که دوره‌های نضج و شدت گرفتن تحولات اجتماعی بسی بیش از تلاش و تقلای مسئولان و دست اندرکاران در جلب همکاری و عضویت اهل قلم به کانون نویسندگان مؤثر بوده است. در چنین دوره‌هایی است که علاقه و امید به تأثیر گذاشتن بر سیر رویدادها تقویت می‌شود و نزدیک شدن افراد را به یکدیگر، هر چند از فردیت نیرومندی برخوردار باشند، آسان‌تر می‌کند. تصادفی نبود که در نیمه‌ی دوم دهه‌ی پنجاه و در ده ساله‌ی میان اواخر دهه‌ی شصت تا اواخر دهه‌ی هفتاد شمار اعضای سرشناس کانون بی‌هیچ تلاش و تبلیغ و دعوتی بالا رفت. توجه به این واقعیت روشن می‌کند که در دوران سکوت و سرکوب و فقدان یک افق روشن در برابر خواست آزادی، کار و وظیفه‌ی مسئولانی که حفظ و پاسداری از بقای کانون را به عهده دارند، چقدر دشوارتر است. در عین حال، راست است که این همه مسئولان و دست‌اندرکاران و اعضای کانون را از تلاش صمیمانه و پی‌گیر برای یافتن راه‌هایی برای جلب همکاری هر چه بیشتر اهل قلم و حضور آن‌ها در کانون معاف نمی‌کند.

در روزهایی که یکی از وزیران نیز برای تسهیل کار گردانندگان کانون در برگزاری نشست‌ها و تصمیم‌گیری‌هایشان با سیاست یک گام به پیش دو گام به پس خودی نشان می‌داد و دوندگی‌هایی می‌کرد، زمینه‌ای برای این تصور فراهم شده بود که کانون نویسندگان ایران از چنان بوته‌های آزمایشی گذشته که بتوان آن را نهادی مقاوم و پایدار دانست. گردش روزگار و سیر رویدادها این تصور را نه تقویت کرده و نه نشانه‌ی معتبری برای تحقق آن در آینده فراهم آورده است. آنچه می‌توان بدان امید بست و دل خوش داشت این است که کانون نویسندگان در همین نیم قرن‌ی که از تأسیس آن می‌گذرد، چنان میراثی از تلاش و تقلا و رنج و خون نثار نهال هم‌چنان نارس آزادی کرده است که هرگز از یاد نخواهد رفت.

کانون نویسندگان ایران: چالش‌ها و مسئولیت‌ها

«مباحثی پیرامون کانون نویسندگان ایران»

ماشاله احمدی

با درود فراوان خدمت تک تک اعضاء، مخصوصاً هیئت دبیران و تمام کسانی که در راه اعتلای هر بیشتر کانون تلاش شبانه روزی به خرج می دهند تا کانون مانند گذشته باز هم از کوران حوادث سربلند بیرون آمده و نگه دارنده ی زحمات و خون های ریخته شده باشد. من ایمان دارم که پیروزی از آن مردم رنج دیده و تمامی آحاد جامعه خواهد بود. تمام کسانی که از سال های خیلی دور تا کنون از جان و مال و هستی و نیستی خود گذشتند و با همین آرزو و رویاها پا به میدان مبارزه گذاشته اند. امیدوارم بنده هم به اندازه سهم و توان ام لیاقت پا گذاشتن به این اهداف مقدس انسانی را داشته باشم.

بر کسی پوشیده نیست که کانون نویسندگان ایران مشخصاً از سال چهل و هفت تا کنون به عنوان نهادی مستقل و آزادی خواه، بر بستری بیش از پنجاه سال مبارزه در جهت ارتقاء آزادی بیان و اندیشه ایستاده و متناسب با هر دوره ی تاریخی، مورد هجوم و سرکوب های گوناگون واقع شده است. با این حال وجود خود را به عنوان نهادی دمکراتیک و مستقل حفظ کرده است. کانون هم، مانند هر نهادی دستخوش تغییرات و تحولات تکاملی قرار می گیرد. شناسه ی کانون

بستگی به طرح و برنامه، سطح مدیریت و مبانی آموزشی آن دارد. شأن وجودی، مقابل عدم وجودی آن است. شأن کانون به استقلال آن در جهت ارتقاء بخشیدن هر بیشتر به جامعه‌ی مدنی و پیوند آن با آزادی بیان و اندیشه بدون هیچ‌گونه حصر و استثنایی است و نمی‌تواند از سیاست جدا بماند. سیاست با هویت آگاهانه‌ی فرد و صنف و طبقه‌ای که در آن به سر می‌برد گره خورده است. شأن و ارزش وجودی کانون به صنفی - سیاسی و فرهنگی بودن آن است.

گرچه کارکردهای فرهنگی، صنفی - سیاسی، در زمینه‌های عملی، ویژگی‌های جداگانه‌ای دارند. اما وجوه مشترک از جمله فشار و محدودیت‌های دولت‌ها، زنجیروار آن‌ها را به یکدیگر متصل می‌کند. عقب‌ماندگی فرهنگی یکی از موانع پیشرفت بعضی از کشورها است. عصر اینترنت با اندیشه‌ی سنت‌گرایی همخوانی ندارد. بخشی از وظایف ما تلاش در راه مدنیت بخشیدن به جامعه است. یعنی مبارزه علیه سنت‌گرایی‌های دست و پا گیر. کلمه‌ی سیاسی یا سیاست به این معنا نیست که کانون باید بین اقشار و گروه‌ها کار سیاسی و تشکیلاتی مانند احزاب انجام بدهد. کانون از آزادی طبق تعریفی که باید باز و تفهیم شود، دفاع می‌کند. معمولاً این حکومت‌ها هستند که برچسب سیاسی بودن به کانون می‌زنند و آن را مورد هجوم قرار می‌دهند و به آن به مثابه‌ی یک حزب سیاسی برخورد می‌کنند. کانون همچنان مانند گذشته باید در کنار دفاع از حق و حقوق صنفی خود و نهادهای همسو از جمله سینما، تئاتر، موسیقی و سایر هنرهای دیگر، حضور فعال‌تری داشته باشد. حتی از بعضی از افراد سرشناس آن‌ها، دعوت به عضویت کند و آمد و شد داشته باشد. خیلی از دوستان کانون ممکن است در هر کدام از این زمینه‌ها دستی داشته باشند؛ همین برنامه‌های مشترک باعث پیوند بیشتر کانون با مردم و سایر نهادها می‌شود.

نمی‌دانم این تعریف با سایر نهادهای دمکراتیک و مستقل از سیاست منطقه و جهانی چقدر نزدیک است؟ منظورم جمله‌ی «بدون هیچ‌گونه حصر و استثنا» می‌باشد. به نظر من آزادی بیان و اندیشه عمری طولانی در حیطه‌های فلسفه و سیاست و اخلاق داشته و دارد. کار بسیار خوبی

کردید که آن را مورد بحث گذاشته‌اید. به نظر من جمله‌ی «بدون هیچگونه حصر و استثنایی» یک جمله‌ی ایده‌آل و مورد قبول است که با درک از ضرورت آن، رابطه‌ی تنگاتنگی دارد مثلاً کسی بیاید از همین تعریف دام بگستراند و افرادی را مانند شکارچی‌ها در جنگل به دام بیندازد. خلاصه باید اخلاقیات و حفظ جامعه را مد نظر قرار داد. خوب است که مورد بحث و تفسیر قرار بگیرد. تعاریف و کاربردها هر چقدر جهان‌شمول‌تر باشد؛ بهتر است. در هر حال به عنوان کسی که شعر و داستان را دوست دارد. معتقد هستم که باید بین ایده‌آل و واقعیت تفاوت قائل شد. مسئله‌ی آزادی را نباید با قصدی که ممکن است به اسم آن، مورد سوءاستفاده قرار بگیرد یکی دانست. در مجموع، من این تعریف را قبول دارم چرا که با هرگونه سانسور، از جمله خود سانسوری، مخالفم.

به نظر من یکی از پیچیده‌ترین مقوله‌ها، مقوله‌های آزادی و سانسور است. آزادی با ضرورت درک آن، رابطه‌ی مستقیمی دارد. سانسور به نوعی با آزادی، مبارزه و طبقات در یکدیگر تنیده شده‌اند. سانسور را نباید تنها در ممیزی کتاب و مطبوعات دید. به نظر من حذف با سانسور مترادف می‌باشد؛ همیشه با انسان و طبیعت همراه بوده و خواهد بود. از دید حکومت‌ها، حذف یا کنار زدن در هر مورد و زمینه‌ای که باعث به خطر افتادن بقای حاکمیت می‌باشد؛ صورت می‌گیرد. خودداری از یا حذف کلمات غیر اخلاقی، نوعی خود سانسوری می‌باشد. از دید من، سانسور به هر شکل آن، چه قبل چه بعد، چه در حال انتشار، چه در حال پخش، یعنی سلب آزادی و بیان و اندیشه. اما خود ما ممکن است آن را چه در زندگی شخصی و چه تشکیلاتی پیاده کنیم. مثلاً حذف مطلبی از کانال یا کانون به دلیل آن که ممکن است به حیثیت افراد و کانون ضربه بزند؛ نوعی سانسور حداقلی می‌باشد. حتی نمی‌توان آن را در کشورهای دمکراتیک مورد پذیرش دانست اما امری اجتناب‌پذیر می‌باشد. به نظر من سانسور در زندگی اجتماعی، بخش جداناپذیر از مبارزه‌ی طبقاتی گرفته تا مبارزه‌ی انسان با نفس وجودی خودش است. صرف نظر از مقوله‌ای بودن آن، هر کانون نویسندگی در هر کجای دنیا

نمی‌تواند یکی به نعل بزند یکی به میخ. کانون نویسندگان نمی‌تواند مستقل از سیاست باشد. تا سانسور وجود دارد مبارزه هم وجود دارد. اجتناب‌ناپذیر بودن سانسور، یک طرف، تلاش برای هر آنچه که زندگی و سعادت بشر را به خطر می‌اندازد، طرف دیگر. اقلیت و اکثریت، دمکراتیک و غیردمکراتیک ندارد. به نظر من باید در اساسنامه، سانسور را کاملاً موشکافی کرد؛ من سانسور را به این شکل تفسیر می‌کنم. هیچ‌کس نمی‌خواهد بمیرد اما می‌میرد! تلاش می‌کنیم که نمیریم.

نقش تک تک اعضای کانون را باید از چند منظر نگاه کرد: آگاهی، توانایی و شور و شوق فرد در کنار نحوه‌ی برخورد کانون با اعضا هر چقدر کانون در گزینش و تشخیص توانایی و ترغیب و تشویق اعضا بهتر عمل کند؛ نتیجه‌ی بهتری حاصل می‌شود همانطور که هر سازمانی به روانشناس نیاز دارد؛ کانون هم از این قاعده مستثنا نمی‌باشد. بنده به اندازه‌ی توانم در خدمت هستم. در مورد اقلیت ناکارآمد افراد و اکثریت کارآمد، نباید فراموش کنیم که افرادی که به عضویت کانون پذیرفته می‌شوند؛ مخصوصاً در این دوران، معمولاً افراد آرمان‌گرای بی تجربه‌ای هستند که تا حدودی، می‌توانند متناسب از درک و توان خود، قدم‌های استواری در راه اهداف کانون بردارند. بیشتر در دنیای اشعار و نوشته‌های خود و نمایاندن خود می‌باشند تا فعالیت پراتیکی در راه کانون. جدای آن، شرایط جامعه و مشکلات و بگیر و ببندها هم مزید بر علت‌ها هستند. بنابراین برعکس، اقلیت کارآمد جای خود را به اکثریت ناکارآمد می‌دهد و افراد لایق و شایسته هم جور کانون را می‌کشند هم جور خودشان را. در شناخت اعضا باید به سن و سال و سابقه‌ی آن‌ها دقت کرد و روی آن‌ها تمرکز به عمل آورد. نه این که آن‌ها را به عضویت کانون در نیاورد. گرچه این عقیده، مطلق نیست. می‌توان از تجربه‌هایشان سود جست. در مجموع کانون باید به افراد جوان پر شور و ماهری که در زمینه‌های علمی و عملی از توان نسبتاً بالاتری برخوردارند؛ توجه بیشتری به عمل آورد. می‌توان در کنار شرایط مندرج در منشور، به شکل فراخوان اعلام کرد. خلاصه‌ی کلام، همه برمی‌گردد به گزینش‌ها و میدان

دادن به افراد تازه‌وارد. از تشویق و همراه بودن با آن‌ها نباید ترسید. باید تا آن‌جا که می‌توانیم از اراده‌گرایی دوری کنیم.

منشور کانون حاصل تلاش و کوشش صاحب‌نظران و حقوق‌دان‌هایی می‌باشد که با دوره‌می و گفتگو و مشاوره صورت گرفته است. آزادی بیان و اندیشه بدون هیچ‌گونه حصر و استثنایی. خب این از آزادی فردی. اما آزادی اجتماعی و اخلاقیات هم مقوله‌هایی هستند که می‌بایست به آن توجه داشت. باید در جمع مشورتی مورد گفتگو قرار بگیرند. به عنوان مثال به فرد می‌گوییم تو آزادی. بعد مجاب‌اش کنیم یا اگر زیر بار نرفت نوشته‌اش را حذف کنیم، در این موارد باید حداقل تبصره‌هایی به آن اضافه کرد. واقعاً نمی‌توانم نظر قطعی بدهم در مجموع فکر می‌کنم نباید در مورد آزادی بیان و اندیشه و سانسور، به مثابه‌ی قوانین جنگل نگاه کرد. باید در کنار این موارد بندهایی هم اضافه نمود. به‌علاوه‌ی ارتباط و فعالیت گسترده‌تر با انجمن‌ها، سازمان‌ها و کلیه‌ی موضوعات طرح شده، همه می‌توانند در بحث‌های کارشناسانه‌ی اعضای با سابقه و آگاه و مجرب مورد ارزیابی قرار بگیرند. کانون همچنان که از حقوق مادی و معنوی و حیثیت اجتماعی و امنیت شغلی شاعران و نویسندگان دفاع می‌کند باید اضافه شود که همین دفاع شامل اقشار و طبقات جامعه می‌شود. در مجموع فکر می‌کنم در بحث در این موارد به شکل مشورتی و حضوری بهتر می‌توان به نتیجه رسید. چطور می‌شود قوانینی وضع کرد که ناخودآگاه به خودسانسوری منجر شود. همه‌ی این‌ها بستگی به تشخیص ضرورت می‌باشد. باید درک ضرورت از مسائل را، بالا برد تا به یک انتخاب آزاد و اخلاقی برسیم.

در مورد کانون در عصر رسانه‌ها و مسائل مطرح شده باید به قول معروف به‌روز شد. باید با حفظ استقلال، تلاش کرد برای ارتباط‌گیری هر چه بیشتر با هر نوع رسانه‌ی آزاد، از هر نوع آن، حتی حکومت‌ها. مثلاً نامه نوشتن با امضای اعضاء، درخواست مناظره، گفتگو و حتی دعوت کردن در یکی از جلسات کانون یا ایجاد تشکیلات هنری از جمله موسیقی، نمایش فیلم و غیره می‌تواند در ادامه و بقای کانون بسیار مفید واقع شود. شاید کمی دور از دسترس به نظر برسد،

اما شدنی می‌باشد. مراکز خیریه و انجمن مردمی مکان‌های خوبی برای ارتباط‌گیری با مردم هستند و به این امر کمک می‌کند. همه‌ی این‌ها بستگی به چگونگی جذب نیرو و ایجاد اعتماد به کانون به ویژه حضور فعال اعضا صورت می‌گیرد. در شهرستان‌ها، افراد سرشناس کانون که مورد اعتماد مردم می‌باشند؛ می‌توانند با جذب نیروهای مشتاق پر انرژی بسیار موثر بوده و شعبه‌های کوچکی از کانون باشند؟!

عصر، عصر تکنولوژی و پیشرفت رسانه‌ای و رساندن اخبار و اتفاقات در کمترین زمان ممکن هست؛ رساندن خبرهای دست اول، در حمایت‌ها بسیار موثرند. در این راستا نیرویی موفق‌تر است که از تجزیه و تحلیل بهتر و واکنش سریع‌تر علنی برخوردار باشد. مخصوصاً برای نهادهای مردمی مانند کانون نویسندگان ایران. به نظر من باید افرادی در کانون با توجه به سطح آگاهی و توانایی، کارشان این باشد که شبانه‌روز اخبار داخلی و خارجی را با توجه به شناخت زبان‌های خارجه رصد کنند و اخبار را به افراد مسئول کانون برسانند تا کانون جزء اولین نهادها در خبررسانی و نظریه‌پردازی باشد نه آخرین‌ها!

به نظر من یکی از بهترین و موثرترین اقدامات کانون، اجرای برنامه‌ها به مناسبت‌های متفاوت بوده است. گرچه در این راه تاوان زیادی هم پرداخته. هم اکنون تعدادی از دوستان ما به علت تدارک و شرکت در همین مناسبت‌ها در غل و زنجیر به سر می‌برند. اما کانون متعلق به تمام شاعران و نویسندگان از گروه و قوم‌های مختلف حتی اقلیت‌های مذهبی می‌باشد. صرف نظر از پاسداشت‌ها به عناوین مختلف مانند روز کانون نویسندگان ایران... باید رابطه‌ی بیشتری با سایر پاسداشت‌ها از جانب سایر گروه‌ها و نهادهای مردمی داشت. در مورد نسبت کانون با جنبش‌ها و... باید گفت کانون تافته‌ای جدا بافته از هیچ جریان اجتماعی‌ای نیست. تک تک اعضای آن ممکن است از سازمان، نهاد و قومیت‌های مختلف باشند. من شاهد این بوده‌ام که فلان دوست ترک یا عرب، از کانون توقع این را داشته که به نوعی مورد حمایت قرار بگیرند ولی به بهانه‌ی مثلاً سیاسی یا جز وظایف کانون نیست، در کمال نارضایتی سکوت

اختیار کرده‌اند؛ بدون این که جرأت گفتگو را داشته باشند. یا هر نوع عقیده‌ی دیگری. کانون چه بخواهد چه نخواهد با این مسائل درگیر است. دفاع از حق و حقوق همه‌ی جریان‌های نام‌برده همچنین ارتباط با آن‌ها از وظایف کانون است به شرط حفظ استقلال از هر جریان سیاسی و حکومتی. بنده ممکن است در برابر تصمیمات کانون به پاس احترام به آن، سکوت اختیار کنم و برای حفظ و بقای کانون، اعتراضی نکنم. اما بر عقیده‌ی خود ایستاده‌ام. درباره‌ی جنبش دانشجویی متفاوت فکر می‌کنم. از حقوق صنفی آن‌ها باید دفاع کرد اما از آن‌جا که نمی‌خواهم بگویم. پیشرو یا رادیکال‌ترند، بلکه چون به گرایش‌های سیاسی نزدیک هستند؛ باید مراقب بود. کاربست‌های انضباطی بر می‌گردد به نحوه‌ی گزینش افراد. کانون باید نسبت به همه‌ی افراد، شفاف و صدقانه‌تر رفتار کند. رفاقت و ملاحظه‌کاری را کنار بگذارد. هر چقدر در گزینش‌ها دقت بیشتری به عمل آورده شود؛ کاربست‌های انضباطی کمتر صورت می‌گیرد. به نظر من صرف نظر از اتفاقات پیش‌بینی نشده که هیئت دبیران آزادانه باید عمل کند مانند اتفاقات اخیر، در بقیه‌ی موارد باید تذکرهای شفاهی و کتبی و بعد از طریق نشست‌های گروهی رأی به تعلیق یا سلب عضویت کرد. همین کاربست انضباطی به نوعی با آزادی بیان و اندیشه بدون هیچ‌گونه حصر و استثنا مورد بحث قرار خواهد گرفت. تا آن‌جا که توان داریم باید در حفظ و راهنمایی افراد، در نشست‌های گروهی بکوشیم، نباید به عضو خاطی به چشم دشمن نگاه کرد، با ذکر دلایل و مدارک که نشان می‌دهد فرد خاطی از اصول و اهداف کانون عدول و عامدانه در تخریب کانون کوشیده، هم به او هم به سایر اعضا تفهیم شود. من به نوبه‌ی خودم از خودم انتقاد می‌کنم هر چند حق با من بوده باشد. به نظر من، امر انتقاد و انتقاد از خود متأسفانه در کانون کمتر مورد توجه قرار گرفته است.

همیشه برای نیروهای مردمی آسیب‌های درونی و بیرون در کمین بوده و خواهد بود. تأثیر این نیروها بستگی به آگاهی، برنامه‌ها و پتانسیل‌های موجود دارد، به ویژه برای کانون نویسندگان که از هر گروه و طبقه‌ای می‌تواند در آن وارد شود. تکلیف نیروهای خارج از جمله

حاکمیت مشخص است. بیشترین ضربه از طرف داخل متوجهی کانون است. به نظر من یکی از مواردی که در اساسنامه می‌بایست اصلاح شود؛ دقت بیشتر در نحوه‌ی پذیرش عضو جدید می‌باشد که در لحظاتی، می‌تواند به کانون ضرباتی جبران‌ناپذیر وارد کند. به نظر من یک عضو خوب باید از سه ویژگی برخوردار باشد: آگاهی، شور و شوق و موقیعت زندگی. موقیعت زندگی را کاری‌اش نمی‌توان کرد. چون ترکیب افراد کانون به طور عمد شامل لایه‌های متوسط رو به بالا می‌باشد. می‌ماند آگاهی و شور و شوق. هر چقدر فشار حکومتی بیشتر باشد؛ طبیعتاً شرکت نیروها هم کمتر است. پس در گزینش‌ها باید دقت بیشتری به عمل آورد. این افراد باید از مراحل گزینشی متفاوتی بگذرند. نوشته‌ها، جهت‌گیری‌ها و سابقه‌ی آن‌ها فرقی نمی‌کند در چه سن و سالی قرارگرفته باشند؛ حتماً باید مورد بررسی و آزمایش و پیگیری قرار بگیرد. دوران آزمایشی را بگذرانند. خود و آثارشان روانکاو شود. سابقه‌ی آن‌ها شناسایی شود. شاید مسخره‌آمیز به نظر برسد اما لازم و ضروری می‌باشد. گاهی ضمانت افراد و معرفی آن‌ها گر چه با نیت پاک شروع، اما به جهنم ختم می‌شود. این به معنای بی‌اعتمادی نیست. نیروی جوان با رعایت اصول اساسنامه‌ای...

عدم حضور خیلی از شاعران و نویسندگان در کانون را می‌توان از چندزاویه مورد توجه قرار داد. یکی شرایط، خفقان حکومتی و دست زدن به شنیع‌ترین رفتارهای غیر انسانی که باعث شده خیلی‌ها دچار ترس و وحشت بشوند. دوم این که به طور قاطع نمی‌توانم بگویم اما شاید بعضی از مصوبات اساسنامه مانع شده باشد. یا کم‌کاری کانون و اعضای آن که دلیل آن شاید همسو نبودن نمایندگان چه در هیئت دبیران و چه افرادی که در بخش‌های مختلف مسئولیت پذیرفته‌اند. در مجموع، پیوندی ارگانیک و تنگاتنگ بین افراد چه از لحاظ نظری و چه عملی وجود ندارد. یعنی این که کانون بین سیاست (نه به معنای حزب یا تشکیلاتی اندیشه‌ای خاص) و صنف نویسندگی شاید به یک جمع‌بندی واحدی نرسیده باشد. یا به هر حرکتی برچسب سیاسی زدن یا نزدن. بعضی از اعضا صرفاً آمده‌اند تا مهر کانون به نام‌شان خورده شده باشد. با

حفظ احترام به کانون بیشتر به عنوان شاعر و نویسنده‌ای مستقل، به خود مشغول‌اند تا به عنوان یک عضو فعال در کانون... من فکر می‌کنم در اساسنامه باید مطالبی را حذف یا اضافه کرد مثلاً باید قید شود که کانون نباید تریبونی برای تبلیغ نظرات افراد باشد. کانون باید نماینده‌ای برای بیان مواضع خود، در سایر رسانه‌ها داشته باشد که باعث نشود هر کس که صحبت می‌کند در پایان گفته شود: نظرات گفته شده به عنوان نظر کانون هست یا نیست. که بیشتر نیست بوده تا هست البته این به معنای نظر ندادن افراد کانون نیست. کانون باید رئیس داشته باشد. انتخاب شده و مورد قبول. کانون باید همیشه در تجزیه و تحلیل شرایط جامعه، جلوتر از سایر انجمن‌ها باشد. کانون باید پیش‌بینی‌کننده و مطرح‌کننده باشد نه جزء آخرین‌ها. کانون باید انتقاد و انتقاد از خود را سرلوحه‌ی دستورات خود قرار بدهد. کانون باید رئیس ثابت جلسات داشته باشد. کانون باید از اراده‌گرایی افراد در هر پست و مقامی جلوگیری کند. کانون باید محیطی امن برای بیان نظرات افراد به ویژه افراد تازه‌وارد باشد. کانون باید حداقل یکی دو تا از آثار اعضا را مورد مطالعه و بررسی قرار دهد تا همدیگر را بهتر بشناسند. من فکر می‌کنم هیچ جریانی به اندازه‌ی کانون نمی‌تواند صرف نظر از اشتباهاتی که داشته در آگاهی و پرورش فرهنگی و مدنی موثرتر باشد. کانون نباید خود را تنها یک جریان آزاد و صنفی بنامد و نه تنها در وهله‌ی اول، دفاع از حق و حقوق صنف خود، بلکه نسبت به حق و حقوق سایر انجمن و طبقات دیگر هم پیش‌قدم باشد. نباید چیزی برای مخفی نگه داشتن داشته باشد. باید همه بدانند کانون طبق این برنامه و این اساسنامه، جریانی است آزاد و مستقل از هر جریان سیاسی و بدون وابستگی به هر نوع حکومتی.

باید به جوان‌ها فرصت داد. اما قبل از وارد شدن به کانون، باید مورد تحقیق و آزمایش قرار بگیرند. نه صرفاً با دو کتاب. نه خوش‌بینانه، نه بدبینانه. منطقی و بر اساس شناخت دقیق انسان‌های مسئول و فهیم. برای شناخت، افراد تازه‌وارد بیشتر باید سکوت کنند. همه‌ی مسائل مطرح شده سلسله‌وار در آینده‌ی کانون بسیار سرنوشت‌ساز می‌باشد. شور و شوق، آگاهی و

دور شدن از خواسته‌ها و موقعیت‌های جایگاهی خود و نزدیک شدن به طبقات محروم جامعه، ضامن پیروزی کانون، در آینده می‌باشد که من به آن ایمان دارم.

پیروز و پاینده باشید.

کانون و ضد کانون؛ ضرورت مقابله با سکتاریسم پوپولیستی در کانون نویسندگان ایران میلااد جنت

(پیشانی از هجوم وقاحت کبود می شود...)) محمد مختاری

پوپولیسم مفهوم غریب و ناملموسی دارد و همان اندازه گیرا و جذاب است که نفرت انگیز و خطرناک. پوپولیسم نه تنها در مکان‌ها و زمان‌های مختلف بلکه به گونه‌های متفاوت از جمله نظام‌های سیاسی، جایگاه رهبری، ریاست جمهوری و حزبی نیز پدید می‌آید و می‌تواند ابزار ترقی خواهی، ارتجاع، دموکرات‌ها و خودکامگان از طیف‌های سیاسی راست، میانه‌رو و چپ باشد اما در عمل همواره اصلاح طلب و ناتوان از ارائه‌ی اصلاحات بنیادی است. نکته‌ی مورد توجه این است که پوپولیسم در ریشه‌اش به عنوان مجموعه‌ای از اندیشه‌ها همواره چشم به کسب قدرت داشته و با تشکل‌های دموکراتیک و مبتنی بر نمایندگی (که اساساً مفهوم قدرت در معنای رایج‌اش دچار دگردیسی شده و بی‌معناست) به طور بنیادی ناسازگار است. ماهیت ناپایدار پوپولیسم به عنوان پدیده‌ای اجتماعی-سیاسی تا حد زیادی از رابطه‌ی متضاد و متزلزل آن با تشکل‌های دموکراتیک مبتنی بر نمایندگی (کانون‌ها، حزب‌ها، نهادها و دیگر صنف‌های

اجتماعی) سرچشمه می‌گیرد. همین ویژگی ناگزیر سبب گذرا بودن پوپولیسم می‌شود. راه فرار موقت پوپولیست‌ها از مشکلات‌شان با تشکل‌های مبتنی بر دموکراسی، دفاع از رهبری فردی یا سوق دادن تشکل‌های مبتنی بر دموکراسی به سمت تجزیه و انشعاب است. پوپولیست‌ها به منظور بقا و جلوگیری از فروپاشی خود باید از رهبری فردی دفاع کنند یا نهادینه شدن وضعیت خود را بپذیرند؛ در این صورت نیز بخشی از جاذبه‌ی اصلی‌شان یا بخشی از هویت‌شان را از دست داده و در واقع به چیزی تبدیل می‌شوند که برای مقابله با آن شکل گرفته بودند.

پوپولیسم مایل است همواره از خود تعبیری منطبق با روایت آرمانی مردم و اعضای برگزیده‌اش ارائه کند و آنان را در چشم‌اندازی به همان نحو آرمانی جای دهد. همچنین برای پوشش ضعف بی‌هویتی‌اش همواره در این رهگذر با طرد عناصر غیر خود به عنوان بیگانه، فاسد یا حقیر، اساس کارش را فرصت‌طلبی یا تمایز میان سودمندی و زیان‌بخشی «ما» و «غیر ما» قرار می‌دهد. در عمل، پوپولیست‌ها غالباً از آن‌چه نیستند بیشتر مطمئن‌اند تا این‌که چه هستند. پوپولیست‌ها با پلید نشان دادن گروه‌های اجتماعی و به ویژه انزجار از نخبگان (اگرچه نخبه‌گرایی نیز به اندازه‌ی پوپولیسم، دشمن آزادی و آزادی‌خواهی است) برای خود دشمن مشخصی می‌آفرینند و همین کار، بخش مهمی از تلاش آنان برای هویت‌یابی است. پوپولیسم جدید تلاش کاملاً آشکاری برای هویت‌آفرینی است زیرا بدون آن تنها توده‌ای بی‌شکل و نامتجانس است. کسانی که می‌خواهند سرخوردگی خود را از تشکل‌های اجتماعی - سیاسی نشان دهند اما با حضور در عرصه‌ی اجتماعی بلافاصله به ضد خود تبدیل می‌شوند. سیاست‌ستیزانی با خصلت‌های ناپایدار که موضع سیاسی‌شان طرفداری از اثرگذاری دولت بر روند سیاست بوده و عملاً بر ضد تشکل‌ها حتی تشکل‌هایی که در آن‌ها عضو می‌شوند؛ فعالیت می‌کنند.

واکنش پوپولیسم بر ضد تشکل‌های مبتنی بر نمایندگی (کانون‌ها، حزب‌ها، نهادها و دیگر صنف‌های اجتماعی)، نیروی محرک مهمی برای آنان شمرده می‌شود اما با این همه، پوپولیسم

برای رشد و گسترش این نیروی محرک به ناگزیر باید از خود این تشکل‌ها بهره‌برداری کند و در نتیجه با تمام بی‌اعتمادی‌اش به این تشکل‌ها، ناگزیر است از آن‌ها استفاده کند بنابراین عضویت در آن‌ها اولین قدم است! پوپولیست‌ها به عنوان افرادی سرخورده، مطرود و ناکام یا هدفمند با انگیزه‌های پنهان و آشکار بسیاری برای پناه بردن به کانونی آرمانی و خیالی فرصت یافته و با عضویت‌شان بالقوه زمینه‌های بیشتری برای ابراز نارضایتی خود می‌یابند. بدون توجه به این نکته که مفهوم کانون، حزب، تشکل، صنف و... به معنای یک ظرف جمعی است برای فعالیت در راستای مرام و اساس‌نامه‌اش نه محلی برای مطرح کردن و پیشبرد اهداف جمع پوپولیستی‌شان و بهره‌کشی از تشکل‌های مستقل.

این گروه‌های اجتماعی هم افراد تحصیل کرده‌ای را که احساس می‌کنند از تحقق آرزوهای خود ناتوان هستند و به دنبال کسب جایگاهی در جایی می‌گردند و هم افراد عادی‌ای را در بر می‌گیرد که جایگاه پایین اجتماعی و شرایط زندگی‌شان به مخالفت آن‌ها با وضع موجود می‌انجامد. پوپولیست‌ها در ظاهر ستایشگر مردم صرفاً به عنوان حامیان خود بوده و با تأکید بر طرفداری از مردم، نخبه‌ستیزی می‌کنند. مهمترین جزء سازنده‌ی پوپولیسم مردم هستند چرا که به اندازه‌ی کافی شکل‌پذیر و انعطاف‌پذیرند بنابراین دقیقاً ابزارهای مناسبی جهت رسیدن به منافع پوپولیست‌ها محسوب می‌شوند. حتی اگر منافع مردم کاملاً در تضاد با منافع پوپولیست‌ها باشد آنان به منظور دستیابی به پایگاه اجتماعی پر قدرت و مشروعیت‌بخشی به خود با عوام‌فریبی سعی در جلب حمایت مردم دارند اما به محض دستیابی به قدرت، لاف و گزاف‌های پوپولیستی‌شان نمایان شده و این فرصت‌طلبان هویت خود را در عمل نشان می‌دهند. به همین دلیل هست که پوپولیسم در قدرت عمدتاً گذراست اما نباید از این نکته غافل شد که در زمان قدرت‌یابی هر نوع پوپولیسمی چه دستاوردهایی تخریب می‌شود که جبران‌ناپذیر هستند.

پوپولیست‌ها خود را مرکز یا قلب امور می‌دانند و خودنمایی، خودبزرگ‌بینی و خودشیفتگی

از بیماری‌های رایج زمانه نیز باعث می‌شود تا به توهامات‌شان دامن زده شود. همچنین نبود ارزش‌های بنیادی در میان‌شان به ویژه بدین معناست که پوپولیسم پذیرای کیش شخصیت است. پوپولیست‌های جدید می‌کوشند تا با بهره‌گیری از شیوه‌های فرار به جلوی نخ‌نمای گوبلز، خود را بر حسب تقابل‌شان با آن دسته از گروه‌های اجتماعی یا افراد عضو تشکل‌هایی که ناخوشایندشان می‌پندارند؛ توصیف کنند و همچنین رخدادهایی را که حتی ممکن است واقعیت‌های پراکنده‌ی تشکل‌ها باشند به شیوه‌ای فرصت‌طلبانه وارونه جلوه داده تا از نتیجه‌اش بهره ببرند؛ صرف نظر از اینکه علت ایجاد آن واقعیت‌های پراکنده چه بوده و راه حل آن‌ها چیست. زبان گزافه‌گوی پوپولیست‌ها در مواجهه با تشکل‌های مبتنی بر دموکراسی سرشار از تئوری‌های توطئه، تصاویر منفی و اهریمنی از به اصطلاح روشنفکران ناراضی، بوروکرات‌ها، اصلاح‌طلبان، قلم به مزدان، آدم‌های سرشناس و پرنفوذ، اشراف غارتگر، نویسندگان سرخورده، مزدوران و پولدارهای مفتخور است. این‌گونه تئوری‌ها ضمن کارکرد مهم یارکشی و بسیج‌کننده‌شان مبتنی بر این پیش‌فرض هستند که توطئه‌گران فعالانه زمینه‌چینی می‌کنند تا منافع خود را در خفا پیش ببرند. پلید نشان دادن گروه‌های اجتماعی و افراد توسط آنان به منظور کسب پشتیبانی بیشتر برای هم‌مسلمانان و همچنین ایجاد احساس همبستگی بین آنان به کار می‌رود. در مجموع اینان دشمنانی را مشخص کرده و بر ضد آن‌ها همبستگی می‌آفرینند!

پوپولیسم پدیده‌ای است که در فضای اجتماعی و سیاسی مدرن همواره حضور دارد و گاهی از خلاءهای دموکراسی بورژوازی استفاده کرده و به جنبش یا کانون، حزب، تشکل و... مهمی تبدیل می‌شود اما همواره می‌تواند به عنوان نیرویی بالقوه در نظام‌ها و تشکل‌های مبتنی بر نمایندگی حضور ملموس داشته باشد. درک پوپولیسم از آن جهت ضروری است که درک ما از آن دسته از ایدئولوژی‌هایی که خود را به پوپولیسم گره می‌زنند؛ کامل‌تر می‌شود. قلبِ توخالی پوپولیسم پیوسته با ارزش‌های سایر ایدئولوژی‌ها پُر می‌شود. برای شناخت محتوای واقعی این ایدئولوژی‌ها باید پوپولیسم را به عنوان جزء سازنده‌ی آن‌ها دریافت. بروز یک سکت

پوپولیستی در یک تشکل مبتنی بر دموکراسی، محکمی ست که با آن می‌توانیم سلامت تشکل را بسنجیم و هرگاه پوپولیسم که به طور بنیادی از دخالت در جامعه و سیاست ابا دارد؛ به عنوان جنبش، تشکل و یا سکت در درون آن‌ها حضور داشته و فعال می‌شود؛ دلایل قوی برای بررسی عملکرد آن تشکل اجتماعی - سیاسی مبتنی بر نمایندگی وجود دارد و باید شک کنیم که اوضاع مساعد است چرا که خطر حضور پوپولیست‌ها در نمایندگان آن تشکل و در نتیجه خطر فروپاشی آن تشکل وجود دارد. شناخت صحیح پوپولیسم و تضاد بنیادی آن به معنای فهم و تشخیص ما از ماهیت محدودش است. اگر از جنبش‌های پوپولیستی حمایت می‌کنیم باید برای برون‌رفت از تنگناهای نهادی و تشکیلاتی‌اش راه حل اساسی جدیدی بیابیم و اگر مخالف آن‌ها هستیم ضمن جدی گرفتن خطر آن‌ها، از دانستن این موضوع آسوده‌خاطر خواهیم شد که برای رهایی پوپولیسم از تنگناهای اساساً عمیق، بنیادین و دیرین‌اش یافتن راه‌های جدید، دشوار و تا حد زیادی ناممکن است.

«اکثریت خاموش»، «انتخابات حداکثری»، «مشارکت حداکثری» و... از ترم‌های بسیاری هستند که جنبش‌های پوپولیستی از حکومت‌ها و دولت‌های جهان (آمریکای شمالی، لاتین و آسیایی) گرفته تا حزب‌ها، انجمن‌ها، تشکل‌ها و جنبش‌های به ظاهر رادیکال و آزادی‌خواهانه و مترقی در میدان، تنها شعارش را داده‌اند اما در عمل نشان داده‌اند که دشمن گفتمان حقوق افراد هستند. بهانه‌ی مردم به عنوان ابزاری قدرتمند به پوپولیست‌ها امکان می‌دهد تا با دست و پا کردن و جبهه‌ای به ظاهر دموکراتیک برای خود بتوانند اصول هر تشکیلات یا به طور کلی سیاست‌های دموکراتیک مبتنی بر نمایندگی را رد کنند. توسل به مردم در دموکراسی بورژوازی بسیار کارساز است! بنابراین می‌شود در درون تشکیلاتی زیر ضرب حکومت که اعضایش خود را موظف به این می‌دانند تا از مسائل داخلی‌اش در فضای عمومی صحبتی نکنند؛ تنش‌های بسیاری ایجاد کرد و بخشی از آن را به طور وارونه در فضای اجتماعی هیاهو کرد و

از تنش موجود در دموکراسی یعنی قدرت حاکمیت مردم و امکان استبداد اکثریت به نفع خود سواستفاده کرد!

کانون آرمانی، سرزمین تخیل است. سرزمین عجایب و نامفهوم‌هایی که برای زنده کردن این اندیشه استفاده می‌شوند که مثلاً ویژگی‌های کانون آرمانی ارزش دفاع دارد و از این رو پوپولیست‌ها را به عمل سیاسی می‌انگیزد. در واقع کانون آرمانی نیز ابزار و نمادی است که بهانه‌ی حذف عناصر پلیدی یا همان دیگری را پدید می‌آورد. اما می‌شود تا کسب قدرت و سلطه به منظور حذف این عناصر شوم با فرار به جلو، این را به آن‌ها نسبت دهیم و مظلوم‌نمایی کرده و «غیر ما» را متهم به حذف «ما» کنیم! هرچند مشخص نیست که چه مرام و اساسی در بُن و بست کانون آرمانی جای دارد اما در نهایت آن‌چه باید کنار گذاشته شود برای پوپولیست‌ها روشن‌تر است: اساس نامه‌ی موجود کانون.

کانون نویسندگان ایران تشکلی مبتنی بر نمایندگی است بدین معنا که هیئت دبیران آن به عنوان وکیل با انتخاب اعضا (موکلان به عنوان رأی دهندگان) انتخاب می‌شوند و اگر عضو یا اعضای پیشنهاد، نظر، نقد و اعتراضی دارند باید آن را به هیئت دبیران وقت به صورت مشخص و کتبی ارائه دهند تا آنان با بررسی رفتار مستقل آن عضو یا اعضا و بررسی نظر در صورت اتفاق آرا و وجود اراده‌ی کلیت کانون و اعضایش، طرحی برایش در نظر بگیرند. اما تصور غلط پوپولیستی چنین است که هیئت دبیران منتخب اعضای کانون نویسندگان ایران را دولتی در موضع قدرت انگاشته و اعضا را مردم تصور می‌کنند و حضور در هیئت دبیران را به منزله‌ی جایگاه کسب قدرت و اعمال آن بر اعضا و کلیت کانون می‌دانند. این دیدگاه به خودی خود نشان‌دهنده‌ی پیش‌زمینه‌های ذهنی فاشیستی است و خبر از بروز فاجعه در صورت انتخاب شدن و حضورشان در هیئت دبیران می‌دهد. تاکنون نیز با زدن سکتی پوپولیستی در درون کانون و حاشیه‌سازی، هوچی‌گری و ایجاد تنش، تلف کردن زمان اعضا و هیئت دبیران آن در امور جاری کانون نویسندگان ایران با موضوعات مختلفی نظیر «مراسم شاملو را برگزار

نکنید!»، «چه کسانی چه کارهایی را انجام می دهند؟»، «برگزاری مجمع عمومی کانون را به ما بسپارید تا انتخابات حداکثری برگزار کنیم»، «سو استفاده از اطلاعات شخصی اعضای کانون و تماس های مکرر با آن ها»، «پخش اسناد کانون و پیام اعضای آن در فضای مجازی و ارسال آن به یکدیگر»، «توهین کردن و انگ و افترا زدن به اعضا» و... اخلال ایجاد کرده و ترویج خشونت کرده اند. دموکراسی لیبرالی و مبتنی بر نمایندگی و حقوق بشر، حداقل های ما برای رسیدن به آزادی بی هیچ حصر و استثنای بیان برای همگان هستند و داشتن حق آزادی بیان به معنای آزادی طبیعی و بدوی یا حق رفتاری خلاف منشور و اساس نامه نیست و به هیچ وجه به معنای داشتن رفتار دلخواه خود یا فعالیت در چارچوب قوانین مورد انتخاب خود نیست. بیان نفرت انگیزی که به خشونت علیه دیگران منجر شود؛ مورد تأیید استاندارهای بین المللی آزادی بیان نیست. آزادی بیان و دموکراسی در کانون به معنای رهایی افراد متمایز به واسطه ی منافع، خواسته ها، تمایلات و آرزوهای آن ها یا اساساً تشکیل دسته، گروه و سکت در درون این تشکل بر مبنای هیچ کدام این ها نیست. بلکه به معنای آزادی اعضا در چارچوب منشور و اساس نامه ی کانون، دخالتگری تمام اعضا در تصمیم گیری ها، خرد جمعی و هر آن چه تفاوتی میان اعضا قائل نشود؛ می باشد. برگزاری مراسم درگذشتگان و جان سپردگان راه آزادی بیان و اندیشه، امری کانونی ست. کانون تشکیلاتی علنی ست اما این دلیل نمی شود تا هر کدام از اعضا بخواهند دیگران را بازجویی و بازخواست کرده و یا مسائل درونی کانون را عمومی کنند. هیچ کدام این کارها نه تنها در راستای منشور کانون نبوده بلکه کاملاً کانون ستیزانه بوده و جز تخریب وجهه ی اجتماعی کانون و اعضایش و درگیر کردن کانون به خود به منظور عدم پرداخت آن به مسائل اجتماعی نتیجه ای نداشته است. به دلیل شرایط به رسمیت نشناختن و سرکوب کانون نویسندگان ایران توسط حکومت، اعضا باید محدودیت های فعالیت را شناخته و از آن آگاه باشند تا در دام تبلیغات عوام فریبانه نیفتند؛ تبلیغات پوپولیستی ای که برای کسب قدرت (به تعبیر خودشان) و جایگاه به وعده های بسیاری متوسل می شود. امکان اصلاح مسائل

به معنای اصلاح آن‌ها نیست گرچه برخی اصلاحات می‌توانند ضروری و امکان‌پذیر باشند اما نه به قیمت زیر پا گذاشتن منشور، اساس‌نامه و اصول و مواضع قانون نویسندگان ایران. پوپولیست‌هایی که در عمل به «تعادل ظریف» رسیدن با حکومت را در سر دارند و با زدن برچسب «سیاسی کردن قانون» به اعضای دیگر، آن‌ها را به مخاطره انداخته و با حرکت «ارتش قلم» سکت پوپولیستی‌شان در فضای مجازی نشان داده‌اند که ادعاهایشان نسبت به قانون به دلیل هویت‌شان، برتر از منشور و اساس‌نامه‌ی قانون (که در بدو ورود امضایش کرده‌اند) و نظرات دیگر اعضاست. ادعای نداشتن دیدگاه سیاسی نیز گرچه در تضاد با به «تعادل ظریف» رسیدن با حکومت و... بوده اما خود، دیدگاهی سیاسی است و سیاسی بودن آن‌ها را مشخص‌تر می‌کند.

دموکراسی در قانون نویسندگان ایران یعنی این الزام که تشکیلات دموکراتیک قانون باید فرصت‌های برابری جهت اثرگذاری بر تصمیمات قانون در اختیار اعضایش بگذارد. به طور قطع منظور از برابری فرصتها به معنای برابری نفوذ واقعی بر نتایج نیست. اعضای قانون از نظر عضویت، دارای حقوق برابر هستند زیرا منشور و اساس‌نامه‌ی قانون (که هر فرد پیش از ورود به قانون آن را پذیرفته است) این آزادی را برای آنها خواسته است. اما این آزادی به معنای حکمرانی قانون جنگل یا همان قانون بی‌قانونی نیست و هیچ فرد یا گروهی نباید به صرف داشتن برخی ویژگیها (روابط، امکانات و...) خود را محق دانسته، بخواهد به اصطلاح دست برتر داشته و محل فعالیت‌های جاری قانون شود. قانون دموکراتیک زمانی سودمند است که بتواند مهارت‌های اعضا در کار جمعی، شناسایی و بیان نیازهای جمعی جهت پیشبرد ارزش‌های قانونی‌ای چون آزادی اندیشه، بیان و نشر بی‌هیچ حصر و استثنا در عرصه‌های فردی و جمعی را بالاتر ببرد. همچنین مسأله‌ی اندیشیدن و تلاش برای تحقق آرمان‌های قانون و منفعت جمعی به جای منافع دسته‌ای و گروهی و فرقه‌ای و فردی را در میان اعضا توسعه دهد. هرچند بدیهی است که پیش‌نیاز این مسأله همانا داشتن حداقل ساختار جامعه‌ای دموکراتیک

است اما با توجه به این که کانون، تشکلی روشنفکری است؛ می شود تمرین دموکراسی به شیوهی شورایی و... کرد که لازمه اش حداقل انتظاری است که از فرد عضو در هر تشکل به شکل کانون، صنف، تشکل، اتحادیه و... می رود و آن این است که در آن جمع مشخص، جمع کوچکتر دیگری تشکیل ندهد و نخواهد به آرمان هایی که در بدو ورود پذیرفته، پشت کرده و خیانت کند و با موضع گیری ها و اقداماتی ضد آن جمع بزرگتر عمل کند. هر فردی در جمع باید متوجه باشد که همواره حتی در صورت ایجاد تضاد بین منافع فردی اش با منافع جمعی، این منافع جمعی است که باید برایش اولویت داشته باشد نه منافع فردی.

آزادی بیان و به طور کلی آزادی هر عضو کانون نویسندگان ایران در ارتباط با منشور و اساس نامه ی کانون و آزادی دیگر اعضا ارتباط پیدا می کند. به نوعی آزادی بیان یک عضو از سمتی پا در منشور و اساس نامه ی کانون دارد که بقای کانون را تضمین می کند و از سوی دیگر، امنیت اعضا است در ارتباط یکایک آن ها با یکدیگر. اگر به اصطلاح آزادی بیان یک عضو موجب نقض آزادی بیان و یا امنیت اعضای دیگر شود؛ دیگر به معنای آزادی بیان نیست و در واقع تعرض و تجاوز به حقوق دیگر اعضاست. اگر آزادی بیان اعضا را امنیت آن ها بدانیم چون آزادی بیان داریم کانون باید طوری باشد که یک عضو نتواند موجب ترس و تهدید عضو دیگری شود. ترس در واقع کارکردی استبدادی است که در آن به تعبیر منتسکیو: «تنها یک نفر، بدون قانون و قاعده ای، همه را با اراده و هوس هایش به دنبال خود می کشد.» برای مثال ماده ی ۶ قانون اساسی سال ۱۷۹۳ (فرانسه) اعلامیه حقوق بشر و شهروند: «آزادی، قدرت انسان است تا هر کاری را که به حقوق دیگران زیان نمی رساند؛ انجام دهد.» زمانی که صحبت از حق آزادی بیان، آزادی مطبوعات و رسانه ها، آزادی دریافت و انتشار اطلاعات و نظرات انسان ها می شود به طور مشخص این قانون محدودیت هایی را شامل این حق می کند به منظور برقراری خود حق آزادی بیان. برای مثال تبلیغ ضد جنگ، ترویج و برانگیختن خشونت و تهدید، طرفداری از نفرت نژادی، جنسیتی، قومیتی، مذهبی و هر نفرتی که به دیگران آسیب و صدمه بزند؛ از شمول

آزادی بیان خارج است. بنابراین آیا این‌ها محدودیت‌ها و تضمین‌ها در برابر سوء استفاده‌ی احتمالی، سرکوب آزادی بیان هستند یا ضامن آن؟! آیا فعالیت‌هایی شامل اخطار به سرکوب به منظور برگزاری مراسم شاملو توسط اعضای کانون، تفتیش و توهین کردن، پخش اسناد کانون، سرقت اطلاعات خصوصی اعضای کانون و ایجاد مزاحمت برای آن‌ها به منظور پیشبرد اهداف سکتاریسم پوپولیستی، ایجاد هیاهو و خشونت در جمع مشورتی و فضای مجازی به منظور مهندسی حداکثری انتخابات و برگزاری مجمع به دست عده‌ای خاص، انگ و اتهام زدن به اعضای قدیمی و فعال کانون و... فعالیت‌هایی هستند در جهت سرکوب آزادی بیان اعضا و تخریب کانون یا ضامن آن؟!!

سرکوب آزادی بیان به مانند مسائل مرتبط با آزادی اندیشه، بیان و نشر چند وجهی و پیچیده است. امنیت کوشندگان راه آزادی اندیشه، بیان و نشر پیش شرطی اساسی برای آزادی بیان و اطلاع‌رسانی و اساساً دموکراسی است. ناتوانی در پیشگیری و جلوگیری از قتل، زندان و هر نوع سرکوبی به این معناست که صاحبان قدرت می‌توانند هر فردی را از حق اساسی و تضمین شده در اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر محروم سازند. هنگامی که فعالیت‌های سرکوب‌گرانه علیه کوشندگان و فعالان آزادی بیان، اندیشه و نشر بررسی نگردد و سرکوب‌گران در پیشگاه عدالت اجتماعی (قانون‌های مرتبط با آزادی‌های اجتماعی در هر کشور و نهادهای بین‌المللی) پاسخگو نباشند؛ به نوعی مصونیت برایشان ایجاد شده و در این چرخه‌ی سرکوب، عاملان و آمران سرکوب، دست بازتری جهت رواج خشونت و سرکوب کوشندگان این عرصه یافته و در نتیجه جامعه به سمت خود و دیگر سانسوری کشیده می‌شود. سرکوب سخت تنها یک شیوه از به مخاطره‌آمیزی آزادی بیان را شامل می‌شود و آن زمانی ست که صاحبان قدرت به دلایل متفاوتی کارهای خاصی از قتل و زندان گرفته تا... را بر ضد یک تشکل خاص انجام می‌دهند. سرکوب نرم اما تهدیدات روانی، دسترسی به اطلاعات مربوط به اعضا و فعالیت‌ها به طور ناشایست، سوء استفاده از افترا و اتهامات رسوایی و به طور کلی سوء استفاده از موقعیت عضویت

در تشکل بوده و آزادی بیان را به مخاطره می‌اندازد. آزادی بیان یک انسان به طور قطع به آزادی بیان افراد دیگر گسترش می‌یابد و این مسأله در ساده‌ترین صورت بندی‌اش بدان معناست که هم‌زمان دو یا چند نفر نمی‌توانند به طور دموکراتیک با یکدیگر صحبت کرده و انتظار داشته باشند تا گفت‌وگویی منطقی نیز شکل بگیرد. گفت‌وگو پروسه‌ی شنیدن و گفتن است و یک نفر نمی‌تواند در یک جمع بر سر دیگران فریاد کشیده، حاضر به شنیدن صحبت‌های آنان نبوده و با ادعای «نمی‌گذارید من صحبت کنم!» آزادی بیان دیگران را سرکوب کند و بیشتر از زمان دیگران صحبت کند. به مانند دیوانه‌ای در سالن کتابخانه فریاد «آتش!» سر داده، وحشت ایجاد کرده و قطعاً به مردمی که برای خروج از آن جا هجوم می‌آورند؛ صدمه خواهد زد.

برای بررسی مسأله‌ی سرکوب کانون نویسندگان ایران و اعضایش باید به تمام ابعاد آن توجه کرد. چرا که برخی از موقعیت‌ها به مانند برگزاری مراسم یادبود جان‌سپردگان و درگذشتگان کانون، طرح پرسش در مورد فعالیت‌های اعضای فعال کانون، عمومی کردن و تحریف مسائل درونی کانون، سوءاستفاده از جایگاه عضو، اتهام‌زنی، تهمت، توهین و... آن چنان ظریف هستند که افراد و حتی جمعیت سرکوب شده‌ی کانون نیز ممکن است نفهمد که آزادی بیان‌اش به مخاطره افتاده است. پرسش معروف چای میل دارید یا قهوه؟! صرفاً به معنای تفکر و انتخاب درست یا غلط کانونی و ضد کانونی نیست بلکه فعل نوشیدن هر کدام از این‌ها، نوعی از تجربه‌ی آزادی بیان یا به تعبیر دیگر کارِ ایجابی در راستای آرمان‌های کانون یا کار سلبی در راستای تخریب کانون است. منشور و اساس‌نامه‌ی کانون و به طور مشخص فصل چهارم اساس‌نامه با عنوان «تعلیق یا سلب عضویت»، آزادی بیان اعضا را در برابر خشونت دیگر اعضا تضمین می‌کند. منشور و اساس‌نامه‌ی کانون تضمینی برای پیگیری مطالبه‌ی آزادی بیان توسط این تشکل در عرصه‌های درونی و بیرونی است. بی‌تردید درگیر شدن اعضا به درون و حاشیه‌سازی در درون هر تشکلی خود به خود آن تشکل را در برابر سویه‌گیری بیرونی‌اش تضعیف می‌کند اما آن‌چه به سویه‌گیری درونی کانون مرتبط است برخورد با تخریب‌گران کانون طبق منشور و اساس‌نامه‌ی کانون نویسندگان ایران است.

منابع:

دموکراسی، آنتونی آربلاستر، ترجمه‌ی حسن مرتضوی
جعبه ابزار آزادی بیان، یونسکو، ترجمه‌ی رضا رضازاده و رضا کاظمی فر
پوپولیزم، پل تاگارت، ترجمه‌ی حسن مرتضوی
دموکراسی و محدودیت‌های خودگرانی، آدام پشوورسکی، ترجمه‌ی محمد زهدی گهرپور

نیم‌نگاهی به برداشت‌های درون‌کانون نویسندگان ایران

حسن حسام

در طول حیات بیش از نیم قرن کانون نویسندگان ایران، آشفتگی‌ها، سوءتفاهم‌ها و شایعه‌پراکنی‌های غیرمسئولانه‌ی اشخاص و تفاسیر و اظهار نظرهای متفاوت و گاه وارونه‌ی هموندان، در اینجا و آنجا، کج‌فهمی‌هایی را به دنبال داشته و منجر به تنش‌ها و بعضاً کناره‌گیری اعضا شده است. این تنش‌ها و کشاکش‌ها در مقاطعی بحران‌هایی جدی را بر کانون تحمیل کرده است، اما خوشبختانه هر بار با درایت اعضا و اتخاذ سازوکارهایی در چهارچوب منشور و اساسنامه‌ی کانون، مهارشده و کانون به زندگی عادی و طبیعی خود بازگشته و فعالیت‌ها ادامه یافته است.

به نظر من، این تنش‌ها و بحران‌ها که در مقاطعی موجودیت و ادامه‌ی حیات کانون را در خطر می‌انداخته، علاوه بر تمهیدات و توطئه‌هایی که اساساً از طریق عوامل حکومت از بیرون تدارک می‌شده و توسط برخی از هموندان - دانسته یا ندانسته - کانون و کانونیان را تحت تأثیر قرارداده و کارکرد عادی آن را مختل کرده و می‌کند، وجود برداشت‌های بعضاً متفاوت در تعریف هویت و کارکرد کانون نویسندگان ایران و در تبعید است.

در خلاصه‌ترین کلام، به باور من این تنش‌ها و کشاکش‌ها عمدتاً ناشی از چهار برداشت در درون کانون است که با وجود همگرایی‌های فراوان هنوز هم که هنوز است به یک راستا و منطقی واحد نرسیده چرا که هر گرایشی عملاً ساز خودش را کوک می‌کند. هم از این روست که، هرازگاهی، بحران از جایی مثل دملی چرکین سر باز می‌کند.

در اینجا به مناسبت پنجاه و سومین سال موجودیت پرثمرکانون می‌گویم در شمایی، هر چند فشرده و کوتاه، چهار برداشت یاد شده را ترسیم، و ویژگی‌های آن‌ها را بازکنم تا از دید خود جوهر و منطق درونی تنش‌های مداوم کانون را روشن‌تر کرده باشم. در عین حال، می‌گویم طرز نگاه خودم را هم در این رابطه از کانون در ایران و در تبعید صراحت دهم. هر چند در این باره به کرات، از جمله در مصاحبه‌هایی، برداشتم را از کانون بیان کرده‌ام که طی این سال‌ها در نشریات مختلف منعکس شده است، از جمله در شماره‌های اولیه‌ی مجله‌ی «آرش» چاپ پاریس.

برداشت اول:

گرایی‌ست که کانون را در عمل با یک حزب سیاسی همسان گرفته و آن را ملزم می‌داند تا در باره‌ی همه چیز، از شیر مرغ تا جان آدمیزاد اظهار نظر کند آن هم با نگاهی ایدئولوژیک و ادبیاتی حزبی به مثابه نیرویی برانداز! این گرایش بدون اینکه بر زبان بیاورد، در رفتار تمایل به حضور نویسندگان غیرسیاسی ندارد و بعضاً مخالفان نظری خود را هم تحمل نمی‌کند و در مواردی برای پیشبرد تفسیرش از کانون، به فراکسیون‌نویسم و دسته‌بندی‌های غیرلازم هم دخیل می‌بندد!

برداشت دوم:

این گرایش، با انتشار بیانیه‌هایی که به هر دلیل بوی سیاسی بدهد، مخالف است حتی اگر

موضوع در چهارچوب حوزه‌ی کاری و وظایف کانون هم باشد. این برداشت که کانون را غیرسیاسی می‌خواهد، اساساً با عضویت فعالان سیاسی در این نهاد مخالف است و حضور آن‌ها را به سختی تحمل می‌کند چرا که گمان دارد اشخاص سیاسی عملاً خود را به منشور کانون متعهد نمی‌دانند. این گرایش بر این باور است که وجود نویسندگان سیاسی - به ویژه اگر چپ باشند - عملاً مانعی است برای ورود نویسندگان غیرسیاسی یا نویسندگان سرشناس! گرایشی که نه بر مبنای اساسنامه که شرط عضویت را پذیرش منشور و اساسنامه کانون و داشتن دو کتاب منتشر شده می‌داند؛ بلکه علاوه بر آن شرط نانوشته‌ای هم دارد. بدین معنا که باید تشخیص دهد متقاضی «واقعاً» نویسنده هست یا نیست! نمایندگان این برداشت عموماً یا ضد شکل‌های سیاسی، به ویژه چپ‌ها هستند یا کسانی که خود قبلاً عضو فعال این سازمان و آن حزب بوده‌اند و حالا یا از نفس افتاده‌اند و یا به دنبال شکستی که بر همه چیز سایه افکنده، از ریسمان سیاه‌وسفید هم می‌ترسند و به همه چیز مشکوکند! در بهترین حالت طرفداران گرایش یاد شده اشخاصی هستند که از شکل‌ها و رهبران آن به ناحق صدمه دیده و از کار تشکیلاتی کنار کشیده‌اند.

برداشت سوم:

گرایش سوم، کانون را نهادی مطلقاً صنفی می‌داند که کارش اساساً محدود شود به چاپ و انتشار آثار اعضا، حل دعاوی نویسنده با ناشر و سازماندهی فعالیت‌های ادبی. این گرایش با هر سطح از ابراز نظر و اقدامی که بوی سیاست و خصوصاً درگیری با حکومت (حتی در دفاع از آزادی قلم و علیه سانسور) بدهد، مخالف است و این اقدامات را - البته در درون کانون - امری انحرافی و سیاست‌زدگی می‌داند و معتقد است این امور به احزاب مربوط می‌شود، نه کانون نویسندگان. پاره‌ای اشخاص در مجموعه‌ی این گرایش فراتر از این تعریف، خواهان قانونی شدن کانون بوده و هستند و تلاش می‌کنند حکومت سانسور، این نهاد را به رسمیت

بشناسد تا حدی که در دوره‌ای برای چراغ سبز نشان دادن به حکومت و پذیرفته شدن، برخی اعلامیه‌ها را با «به نام خداوند جان و خرد» آغاز می‌کردند!!!

برداشت چهارم:

گرایشی ست که با نقد سه گرایش دیگر، هویت می‌یابد. این برداشت، کانون رانهادی دموکراتیک و غیرایدئولوژیک می‌داند و بر آن است که همه‌ی نویسندگان مستقل از هر نوع مرام و مسلک و باور سیاسی، با داشتن دو کتاب و پذیرش منشور و اساسنامه‌ی کانون و رعایت چهارچوب آن در عمل، می‌توانند عضو کانون باشند. در گذشته و حال این نگاه و این روال سنت رایج اکثریت اعضا بوده است. به عنوان نمونه، در طیف کانونیان از گذشته تا امروز - چه در داخل و چه در تبعید - از امثال شیخ مصطفی رهنما حضور داشته و دارند تا امثال اعضایی چون زنده یاد سعید سلطان‌پور. از این منظر، کانون نهادی است فرهنگی - سیاسی - صنفی که موظف است در اشکال مختلف با سانسور و سرکوب مبارزه کند؛ اما صد البته با زبان فرهنگی و ادبی و نه حزبی و سیاسی به معنای اخص کلمه.

در این برداشت از کانون، هر عضو با هر دید و تفسیری که از کانون داشته باشد، ارزش و اعتبار خود را دارد و از تمام حقوقی برخوردار است که در اساسنامه قید شده و هیچ صاحب قلمی هر چند که «والا مقام» باشد نمی‌تواند و حق ندارد درخواست عضویتش را مشروط به حذف برخی از اعضای دیگر کند. بدیهی است که این گرایش به تبع چنین پرنسپ و باوری، مخالف عضویت کسانی باشد که در سانسور و سرکوب اهل قلم و جنبش آزادی‌خواهی و برابری طلبی مردمان ایران - در دو نظام گذشته و حال - شرکت داشته و با سانسورچیان و سرکوبگران همکار و همدست بوده‌اند.

من مدافع تفسیر و برداشت چهارم هستم. از دید من، کانون نویسندگان ایران - در داخل و

در تبعید - نهادی است فرهنگی - سیاسی - صنفی که عملاً با رژیم حاکم در ایران؛ یعنی رژیم سانسور و سرکوب درگیر است.

به عبارت دیگر، کانون نه سیاسی است نه صنفی؛ هم سیاسی ست هم صنفی. البته همه‌جا در سیمای نویسنده و با زبان اهل هنر و ادبیات. این سیما و این نوع عملکرد، از ضرورت و وظیفه‌ای ناشی می‌شود که امرِ دفاع بدون حصر و استثنا اندیشه، قلم و بیان و تشکل جانمایه‌ی آن است. ضرورت و وظیفه‌ای که لاجرم نویسنده را در برابر سانسور و سانسورچیان قرار می‌دهد.

فراموش نباید کرد که بنیانگذاری کانون به سال چهل و شش، در اعتراض به کنگره‌ی شعری بود که فرح پهلوی می‌خواست از بالا سازمان دهد. آن کنگره‌ی حکومتی، از طرف نویسندگان معترض و نه همه‌ی نویسندگان و شاعران «والا مقام!» بایکوت شد. و آن نویسندگان «والا مقام» هرگز، تکرار می‌کنم هرگز، عضویت کانون نویسندگان - چه در ایران و چه در تبعید - را نپذیرفتند و هرگز و هرگز در کارزارها برای دفاع از اهل قلم و پاسداری از آزادی اندیشه و قلم به همکاران نویسنده و معترض خود نپیوستند!

البته چنانکه بر همگان آشکار است، این‌گونه مسایل و مشکلات در کانون نویسندگان چه در ایران و چه در تبعید اموری تازه نیستند. این نهاد ریشه‌دار و دموکراتیک در هر شرایط با حضور نیروهای پایدار و جوان و تازه‌نفس راه خود را ادامه داده و می‌دهد. راهی که پیش از هر چیز، دفاع بی‌قید و شرط از آزادی بدون حصر و استثنای بیان و قلم و تشکل است و مقاومت در برابر تیغ آخته‌ی سانسور و خودسانسوری و صد البته سرکوب در تعریف عام و همگانی‌اش. مخلص کلام اینکه، کانون نویسندگان از همان آغاز شکل‌گیری‌اش که من عضو نوجوان آن بودم تا هم‌اکنون - چه در ایران و چه در تبعید - همواره درگیر این مسایل بوده است. اما با همه‌کش و قوس‌های درونش، استعفاها، اخراج‌ها، و حتی در یک مورد انشعاب، ممنوع‌القلم شدن‌ها، کشتار و زندان و شکنجه و سرکوب تمام‌عیار توسط دو نظام مستبد گذشته و حال، به

یمن وجود تحمل و مدارای اکثریت اعضای خود، توانسته است بیش از پنجاه و سه سال دوام بیاورد!

بدون اغراق می‌توان مدعی شد که در جنبش صد و پنجاه ساله‌ی آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی مردمان ایران، کانون نویسندگان تنها نهاد دموکراتیکی ست که با وجود افت‌وخیزها، با وجود همه‌ی توفان‌های سختی که از سر گذرانده، همچنان پابرجا مانده و تداوم یافته است. اعضایی رفته‌اند و اعضایی آمده‌اند و جای رفتگان را پر کرده‌اند. کسانی استعفا داده‌اند و کسان دیگری عضو شده‌اند؛ اما کانون سرپا مانده و با افت‌وخیزهای گاه سنگین به کار و وظیفه‌اش ادامه داده است. می‌خواهم تأکید کنم که کانون متکی به اشخاص نیست بلکه متکی به خود است. کانون به مثابه نهادی پابرجا، مستقل از اعضایش حضور دارد و جاری و ساری است، چه در ایران و چه در تبعید. زیرا تا زمانی که سانسور و سرکوب پابرجاست - چه به نام الله و چه به نام مارکس - کانون نویسندگان ایران همچنان موجودیت خواهد داشت؛ و حکایت همچنان باقی است.

مگر می‌شود نویسنده در حاکمیت بیداد و سانسور و اختناقِ سمج، دفاع بدون حصر و استثنا از اندیشه و بیان و قلم را، چه در داخل باشد و چه در تبعید؛ به عهده نگیرد؟! کانون نویسندگان به اقتضای ماهیت خود محلی است برای به دوش کشیدن این ضرورت و مسئولیت توسط نویسندگانی که به قول شاملوی بزرگ «همدست مردمند گسستن زنجیر را». بگذار خستگان «بنشینند» و عافیت‌طلبان و منزله‌طلبان، به هزار دلیل و بهانه در انزوای «خلاقانه» شان جا خوش کنند. شماتت‌شان نباید کرد زیرا با درد بسیار این «نشستن»‌ها امری ست که پیش از هر چیز و بیش از هر چیز نشانه‌ی شکست جنبش آزادی‌خواهی و برابری‌طلبانه‌ی مردمان ایران است. و حاصل روزگار سیاهی ست که در آغاز قرن بیست و یکم بشریت مظلوم در آن به سر می‌برد. زمانه فروریزی ارزش‌ها و رؤیاهاست و افت پذیرش مسئولیت‌ها! زیرا در پیروزی‌ها

نیم‌نگاهی به برداشت‌های... ۲۳۹

همه میداندار و مدعی اند و هر یالانچی پهلوانی، خود را قهرمانی بی‌باک («می‌نمایاند») قدر
قدرت!

در یک کلمه اگر باورم را فشرده کنم، باید با تأکید مؤکد بگویم: نویسنده در برابر قدرت
است نه در کنار آن؛ و کانون نویسندگان در ایران و در تبعید، سنگر اوست.

سوم شهریور ۱۴۰۰، پاریس

نگاهی به چند و چون سه مقطع حملات تخریبی علیه کانون نویسندگان ایران انتقاد اسم رمز انشعاب

احمد زاهدی لنگرودی

کانون نویسندگان ایران از آغاز تأسیس تا انقلاب ۱۳۵۷ و بجز مدت محدودی تایورش سال ۱۳۵۸ به دفتر آن، عملاً امکان فعالیت در چهارچوب قوانین حکومتی نیافته و همواره در طی بیش از نیم قرن که از تأسیس آن می‌گذرد تحت فشار و محدودیت از سوی حکومت‌ها و دولت‌های وقت بوده و هست.

مخالفان کانون نویسندگان ایران را می‌توان به سه طیف تقسیم کرد: مقامات و دستگاه امنیتی حکومت؛ نویسندگان و روزنامه‌نگاران وابسته به حکومت که کانون را همواره خطری برای قدرتی که در پناه سانسور و انحصار اطلاعاتی دارند و یارقیبی برای مرجعیت فرهنگی و اجتماعی خود می‌بینند؛ نویسندگان و اهل فرهنگی که با منشور و اساسنامه‌ی کانون به هر شکل و دلیلی همراهی و موافقت ندارند. از دو دسته‌ی نخست که کارنامه و تکلیف‌شان روشن است اگر بگذریم، هستند عده‌ای اهل قلم که خود را موافق و همراه با اساسنامه و منشور کانون دانسته، اما سعی در تضعیف آن و محدود ساختنش در حدود یک نهاد صنفی دارند.

از این دسته‌ی اخیر همواره بودند افرادی که حتی با سوءاستفاده از فضای دموکراتیک کانون نویسندگان ایران، به عضویت این نهاد هم درآمده و به اصطلاح خود به کانون «ورود» کرده‌اند و از درون سعی در انحراف آرمان دفاع از آزادی بیان داشتند. در این یادداشت برآدم با نقل و نقد نظر مخالفانی از دسته‌ی اخیر که قابل بیان است (۱)، نگاهی داشته باشم به تاریخچه‌ی اختلاف، تهمت‌ها و مخالفت‌هایی از این دست در کانون نویسندگان ایران که راه به دشمنی و تخریب گشودند.

برای انتخاب منابع در تدوین این یادداشت، سعی شده از نقل قول‌ها و مراجعی که تاکنون کمتر به آن اشاره شده، اما در دسترس هستند و موثق، استفاده شود. درباره‌ی اختلافات درونی کانون نویسندگان پیش از انقلاب، باقر پرهام در مجموعه یادداشت‌های «حزب توده و کانون نویسندگان ایران» که در کتاب جمعه منتشر شده و روی اینترنت در دسترس همگان هست، مفصلاً نوشته و همچنین کتاب‌هایی مانند: «سرگذشت کانون نویسندگان ایران» محمدعلی سپانلو شرح مبسوطی از آن مسائل دارند که در این یادداشت از تکرار آن‌ها پرهیز شده و به سه مقطع حمله، هتاک‌ی و اتهام افکنی و مخالفت با کانون در سه دوره‌ی فعالیت پس از انقلاب، دلایل آن و برخورد هیئت دبیران وقت کانون و نتیجه و اثرش پرداخته‌ام.

این سه مرحله، شامل: نخست، اختلافات اعضای موسوم به توده‌ای درون کانون با هیئت دبیران وقت در سال ۱۳۵۸ است که به تعلیق عضویت محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، سیاوش کسرای، هوشنگ ابتهاج (سایه)، فریدون تنکابنی و محمد تقی برومند در مجمع عمومی فوق‌العاده یازده دی ماه ۱۳۵۸ منجر شد. مرحله‌ی دوم که از سال ۱۳۷۳ با انتشار نامه‌ی سرگشاده‌ی ۱۳۴ نویسنده و اختلافات پیرامون آن آغاز و تا پایان دوران اصلاحات کمابیش ادامه داشت. در مقابله با فعالیت کانون نویسندگان در این دوران، علاوه بر این که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی اقدام به زندانی، شکنجه و ترور اعضای کانون کرد، جمعی از نویسندگان نزدیک و وابسته به حکومت که با استفاده از انحصار رسانه‌ای از هیچ تهمت و افترا و هتاک‌ی علیه کانون

نویسندگان ایران دریغ نکردند، نهایتاً در خرداد ۱۳۷۸ «انجمن قلم ایران» را با دریافت مجوز قانونی فعالیت از وزارت ارشاد اسلامی، تأسیس کردند. تشکلی که علی‌رغم شباهت ظاهری عنوانش به «انجمن جهانی قلم» (PEN)، به دلیل وابستگی به نهاد سانسور حکومتی، هرگز نتوانست جای کانون نویسندگان ایران را در انجمن جهانی قلم بگیرد و به رسمیت شناخته نشد. در مقطع اخیر که در پی تهدیدهای امنیتی در ممانعت از برگزاری مراسم بزرگداشت احمد شاملو، حمله و ضرب و شتم تعدادی از اعضا که در سال ۱۳۹۷ بر مزار احمد شاملو در امامزاده طاهر کرج گردآمده بودند، تهدید به قتل اعضای کانون نویسندگان ایران در صورت برگزاری مراسم سالگرد ترور محمد مختاری و جعفر پوینده در سال ۱۳۹۸ و با پرونده سازی برای سه عضو کانون نویسندگان ایران به بهانه‌ی انتشار کتاب تاریخیچه‌ی کانون و پنجاهمین سالگرد تأسیس آن، پس از زندانی شدن رضا خندان (مهابادی)، بکتاش آبتین و کیوان باژن، و همزمان با بحران فراگیر بیماری کرونا و درگذشت فریبرز رئیس دانا و علیرضا جباری دو تن از اعضای با سابقه‌ی کانون نویسندگان ایران، آغاز شد؛ شاهد موج جدیدی از هجمه و هتاک‌ی برای تخریب و تضعیف کانون نویسندگان ایران، بودیم.

در هر سه مقطع مذکور مخالفان به بهانه‌ی «انتقاد» در صدد انشعاب از کانون با هدف تضعیف آن و انحراف آرمان دفاع از آزادی بیان، برآمدند که به شرح آن می‌پردازم.

نقل مشهوری است از مارکس در آغاز کتاب هجدهم برومر لوئی بناپارت: «هگل در جایی اظهار می‌کند که تمام وقایع بزرگ و شخصیت‌های جهان تاریخی دوبار ظاهر می‌شوند. او فراموش می‌کند اضافه کند که: بار اول به صورت تراژدی، بار دوم به صورت نمایش کمدی. کاسیدیر در مقابل دانتون، لوئی بلانک در برابر روبسپیر ... برادرزاده در برابر عمو. همان کاریکاتور در موقعیت نسخه دوم هیجدهم برومر نیز رخ می‌دهد». آنچه بهانه‌ی اتهامات مخالفان کانون نویسندگان ایران در طی سال‌های گذشته بوده، کم از تکرار مضحک و مبتذل همدیگر ندارد و هر بار بهانه‌ها همان است و ادعاها همان. حتی واژگان و عبارات مشابه بیانیه‌ها

و یادداشت‌هایی که علیه کانون نویسندگان ایران در این سال‌ها منتشر شده، قابل تشخیص و تعقیب است که نشان می‌دهد، این‌ها که از در دوستی و با ادعای خیرخواهی وارد شده‌اند، به قول حافظ: «چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند».

همانگونه که در بیانیه‌ی ۹ اسفند ۱۳۵۷، کانون نویسندگان ایران، خود را سازمانی «دموکراتیک» می‌نامد و در دفاع از دموکراسی آورده: «لازمه‌ی دموکراسی آن است که زبان‌های تاکنون بسته، از این پس بی‌هیچ واهمه و هراسی باز شود، هیچ کس به جرم انتشار عقیده سرکوب نشود، هیچ عقیده یا فکری به طور آشکار یا ضمنی ممنوع نگردد، هیچ فرد یا گروهی از حقوق دموکراتیک خود محروم نماند و متقابلاً حقوق دموکراتیک دیگران را هیچ نگیرد. در یک کلام دموکراسی ایجاب می‌کند که مردم برای تعیین سرنوشت خویش بتوانند از تمام افکار و نظرات و راه‌حل‌ها آگاه شوند و پس آنگاه آزادانه انتخاب کنند.» در نخستین یادداشت نخستین شماره‌ی «اندیشه‌ی آزاد» ۳۰ بهمن ۱۳۵۸، پس از تبریک نخستین سالگرد پیروزی انقلاب مردم ایران، نیز تأکید دارد: «کانون نویسندگان ایران، یک حزب سیاسی نیست. کانون نویسندگان ایران برآیند خواست‌های مترقی و آزادیخواهانه‌ی اهل قلم ایران در جهت استقرار نهادهای پاسدارنده‌ی آزادی اندیشه و بیان و نشر و جلوگیری از احیاء مجدد سانسور و اختناق فرهنگی است. اهل قلمی که در کانون نویسندگان ایران گردهم آمده‌اند دارای افق‌های فکری متفاوت و حتی مختلفند...» با این وجود مخالفان کانون از همان زمان تا کنون اتهام «فعالیت سیاسی» به کانون نویسندگان زده‌اند، اتهامی که به مخالفان امنیتی حکومتی بهانه‌ی سرکوب، بازداشت و حتی قتل اعضای کانون نویسندگان ایران را داده است.

در شماره‌ی دوم «اندیشه‌ی آزاد» به تاریخ ۱۴ اسفند همان سال، یادداشتی با عنوان «حدیث سلیمان و مور» به قلم رسول قاسم‌پور منتشر شده که حال و هوای نثر آن ایام را دارد و در آن برای نخستین بار رسماً به اختلافات تعدادی از اعضای موسوم به هوادار حزب توده، با مشی و هیئت دبیران و اکثریت اعضای کانون نویسندگان ایران وقت، اشاره می‌شود که نشان دهنده‌ی گرایش

و زاویه‌ی دید و عملکرد مخالفان نیز هست. قاسم‌پور درباره‌ی ادعای آنان نوشته: «شما مدعی هستید که برگزاری شب‌های شعرخوانی به مصلحت کانون نیست و...»، و هدف آن دسته را چنین برشمرده که: «... می‌خواهید از طریق سرزنش و توبیخ کانون حرمت و اعتبار از دست رفته و غیر مجاز را نزد اکثریت قانونی و رسمی به‌دست آورید.» آنان را که «مدعی خیرخواهی نسبت به کانون نویسندگان» هستند، افشا می‌کند که «جواب‌های را با هوی داده» و «هیاهوی سیاسی و یک‌طرفه و فاتحانه‌ای بر پا داشته» اند؛ در نهایت نیز می‌پرسد: «اگر حرف حق غیر از این‌هاست، شما چرا با تاکتیک جنگی و سیاسی بر سر کانون تاخته‌اید و نقاط ضعف آن را پیرهن عثمان نموده‌اید...»

در همین شماره در بخش قصه در مقدمه‌ی داستانی از امیرحسین چهلتن درباره‌ی برگزار نشدن شب‌های شعر کانون نویسندگان ایران، که موضوع اختلاف مذکور بود، آمده: «آن شب‌ها به همت "رفقا" و "انفاس" وزارت کشور که گویا تضمینی بر امنیت هیچ نقطه از "کشور" نداشت، اجرا نشد». مشابه همین بهانه‌ی نبود امنیت سی سال بعد در پی ممانعت از برگزاری مراسم بیست و یکمین سال قتل سیاسی محمد مختاری و محمدجعفر پوینده رخ می‌دهد. کانون نویسندگان در بیانیه‌ی مورخ ۱۳ آذر ۱۳۹۸ آورده: «ماموران اطلاعاتی در تماس با چند تن از اعضای هیئت دبیران اولتیماتوم دادند اگر یادبود لغو نشود خطرات زیادی حاضران را تهدید می‌کند؛ از جمله تیراندازی و کشته شدن. به همین سبب کانون مراسم را لغو کرد.» بهانه‌ای که دستمایه‌ی آغاز حملات از سوی یک عضو تازه وارد شد و بنای مخالفت با برگزاری مراسم بزرگداشت یاران از دست رفته و سالگرد درگذشت شاملو، سر آغاز نق زدن‌ها و سخن‌پراکنی علیه هیئت دبیران وقت با همان کلید واژه‌ی «مصلحت»...»

باقر پرهام در یادداشتی با عنوان: «چرا توده‌ای‌های کانون نویسندگان ایران اخراج شدند؟» در وبسایت اینترنتی فارسی بی‌بی‌سی اشاره می‌کند: «شتاب افراد توده‌ای برای پیوستن به کانون از سر پایبندی به اصل دفاع از آزادی بیان اندیشه برای همگان نیست؛ مجامعی چون

کانون و اتحادیه‌های صنفی به طور کلی، از نظر این‌ها فقط بستر مناسبی است برای اطلاع از امور و اجرای تاکتیک‌های خودشان در جلب هرچه بیشتر افراد به حزب توده و کشاندن همگی به دنبال قدرت اسلامی حاکم».

سال ۱۳۶۰ حکومت اسلامی با زبان و رفتاری خشونت آمیز، کانون نویسندگان ایران را به تعطیلی کشاند. اعدام سعید سلطانپور، عضو هیئت دبیران کانون نویسندگان، دستگیری برخی از اعضای کانون و بالاخره حمله به دفتر کانون در خیابان مشتاق، تخریب و مصادره‌ی اموال آن در تیر ماه سال ۱۳۶۰، نقطه‌ی پایانی بود بر فعالیت‌های دوره‌ی دوم کانون نویسندگان ایران؛ حملات اعضای توده‌ای نیز که حالا «شورای نویسندگان و هنرمندان» خود را تشکیل داده بودند، کاهش یافت.

اینک پس از چهار دهه تازه واردانی که یکی پس از دیگری، با فرصت‌طلبی و معرفی همدیگر پس از قرار دمیدن در «صور» به تصور اینکه آخرالزمان رسیده، به کانون «ورود» کردند، همانند توده‌ای‌های سال ۵۸ شتاب دارند که خط خاصی را پیاده و پیش برند. چنین روند شتابانی با عنوان «ورود» به کانون برای اعضای که به تازگی به کانون نویسندگان پیوسته و نپیوسته‌اند، و شروع اتهامات و توهین‌های‌شان به هیئت دبیران، دیده می‌شود. این شتاب نیز چنان‌که از عملکرد ایشان پیداست، دلایلی فراتر از عضویت و همراهی با جمعی از نویسندگان برای دفاع از آزادی اندیشه و بیان دارد؛ همانگونه که تلاش برای تغییر کانون نویسندگان ایران، از نهاد مدنی مدافع آزادی بیان - که امری سیاسی نیز هست - به انجمنی صنفی و «سرد» در بیان منتقدان به کانون در زمان دولت اصلاحات دیده می‌شود. اینان نیز سعی دارند با ایجاد اختلافات داخلی و درگیری‌های حاشیه‌ای و سیاسی و تلاش برای انفعال اعضای فعال و جوان، از نفوذ و مرجعیت کانون نویسندگان ایران در بحران‌های اجتماعی فراگیر کنونی بکاهند.

در هر سه مقطعی که گروهی از منتقدان در کسوت نویسنده، روشنفکر و حتی عضو کانون نویسندگان ایران، به ایراد اتهام توأم با توهین و تهدید دست زدند، یک هدف از پیش آشکار

بود، انشعاب از کانون و تضعیف آن. در دوره‌ی نخست در سال ۱۳۵۸، هواداران حزب توده، اقدام به تأسیس شورای نویسندگان کردند. در دوره‌ی دوم که دوره‌ی اصلاحات حکومتی بود، «نهاد سازی» موازی (۲) در دستور کار قرار گرفت و مخالفان کانون نویسندگان ایران «انجمن قلم ایران» را تأسیس کردند و اخیراً نیز به مدد امکان تشکیل گروه‌های به اصطلاح مجازی در شبکه‌های اجتماعی اینترنتی، هتاکان مخالف کانون نویسندگان اقدام به تأسیس تشکل‌های مجازی کرده و در موردی نامه‌ای از اسماعیل نوری‌علا در حمایت از ایشان منتشر شده که در آن، پیشنهاد تأسیس «کانون نویسندگان مستقل ایران» داده شده است. (۳)

علت استعفای جمع ۳۶ نفره‌ی هواداران حزب توده‌ی ایران از کانون نویسندگان ایران از زبان خودشان که طی اطلاعیه‌ای در روزنامه‌ی کیهان مورخ اول بهمن ۱۳۵۸ منتشر کردند، چنین بیان شده: «هیأت دبیران در یک مسأله معین و مورد اختلاف، یعنی برگزاری شب‌های شعر و سخنرانی، نه تنها به هشدار چند تن از اعضای کانون که چنین اجتماعی را طی ده شب متوالی در محیطی که پذیرای فتنه و آشوب است صلاح نمی‌دانستند، توجه نکرد، بلکه با میدان دادن به هتاک‌ی و ایجاد تشنج در اثنای جلسات عمومی و با حملات شخصی و ایراد انواع تهمت‌ها در طی اعلامیه‌ها و مقاله‌ها دست به اقداماتی زد تا پنج نویسنده و شاعر و مترجم سرشناس این کشور را که هر کدامشان سابقه‌ی ممتد مبارزه در کانون و جامعه دارند، ابتدا به تعلیق عضویت و سپس به اخراج محکوم کند.» آن‌ها هیئت دبیران را داری مشی «خودسرانه و سلطه‌جویانه» و «سیاسی» خوانده و ضمن اعلام این‌که کانون نویسندگان ایران «محتوای متعهد خود را از دست داده است»، «ضرورت تأسیس کانون، انجمن یا اتحادیه‌ای که همه نویسندگان و شاعران و هنرمندان خدمتگزار خلق و وفادار به انقلاب مردمی و ضدامپریالیستی ایران را بر اساس تفاهم و احترام به عقاید یکدیگر جمع کند و استعداد‌های ادبی و هنری را در راستای حقیقت و پیشرفت بسیج نماید» را مطرح کردند که مدتی بعد از دل آن «شورای نویسندگان و هنرمندان ایران» زاده شد. همین ادبیات را با اتهاماتی مشابه در سال ۸۵ و به ظاهر از زاویه‌ی

دیگری در سرمقاله‌ی شهروند امروز به قلم محمد قوچانی می‌خوانیم. متنی «سراسر حاوی افترا، پاپوش دوزی، پرونده‌سازی و به خیال خام نویسنده، دوبه‌هم‌زنی و تفرقه در میان اعضای کانون نویسندگان ایران» که به نوعی جمع‌بندی همه‌ی ادعای مخالفان کانون در دهه‌ی هفتاد هم هست. قوچانی مدعی ست: «کانون، کانون همه‌ی نویسندگان ایران نیست و ایدئولوژی نه تنها حکومت که اپوزوسیون و نه فقط سیاستمداران که روشنفکران را هم دربرگرفته و رها نمی‌کند». حاصل ادعای «کانون، کانون همه‌ی نویسندگان ایران نیست» یک بار تشکیل شوای نویسندگان و هنرمندان حزب توده شد، این بار «انجمن قلم» و «مجمع نویسندگان مسلمان» می‌شود تا تعبیر واژگان «همه‌ی نویسندگان» و «ایران» تبیین شود. در تکرار کم‌دی مسخره‌ی همین وضعیت دودهم بعد، افرادی با بهانه‌های مشابه و ادبیاتی به مراتب سخیف و هتاک‌ی و قیحانه‌تری، سخن از تأسیس «کانون نویسندگان مستقل ایران» به میان می‌آورند تا «کانون همه‌ی نویسندگان ایران» باشد. اما نمی‌گویند «مستقل» از چیستند؟ اگر از کانون نویسندگان ایران اعلام استقلال می‌کنند که خود نهادی «مستقل» است، پس ادعای استقلالشان چیزی جز وابستگی به حکومت (وابستگی با ثبت یک انجمن صنفی با انشعاب از کانون و مصادره‌ی نام آن) نیست.

همچنان که «اخراج شدگان و هواداران فکری آن‌ها کوشیدند به افکار عمومی مردم ایران چنین وانمود کنند که گویا این دسته از اعضای اخراج شده یا مستعفی از بنیادگذاران حرکت کانون نویسندگان ایران و "رکن عمده" آن بوده‌اند» (۴) معترضین اخیر نیز خود را «عضو مؤثر» و «فعال» بر شمرده و با جعل عنوان بنیادگذاری برای یکی از نویسندگان قدیمی در تبعید (نوری علاء) سعی کردند در پشت او سنگر گرفته برای خود و جاهتی کسب کنند. بماند که نویسندگان گردآمده در انجمن قلم ایران نیز که به مدد داشتن انحصار رسانه‌ای و حمایت مالی حکومت آثارشان را در تیراژ وسیع منتشر و توزیع می‌کنند، خود را فعال («نویسنده‌تر»؟!) از اعضای کانون نویسندگان ایران که همواره با محدودیت ناشی از سانسور مواجهند، می‌پندارند.

وجه شباهت دیگر هتاکان و حملاتشان به کانون، در زمان بندی آنهاست. هر بار که کانون فعال می‌شود و بحران‌های ناشی از تضادهای اجتماعی سر باز می‌کنند و نقش کانون نویسندگان ایران به عنوان یگانه نهاد مدافع آزادی بیان و یکی از گروه‌های مرجع، پررنگ می‌شود، اقدامات تخریبی هم شدت می‌گیرند. از اواخر دهه‌ی شصت، یک دهه پس از بسته شدن دفتر کانون نویسندگان، شماری از اهل قلم ایران اقدام‌هایی را برای احیای کانون و فعال کردن آن آغاز کردند. گروهی که «جمع مشورتی» خوانده می‌شد پس از برگزاری نشست‌های متعدد موفق شد در شهریور ۱۳۷۵ متنی را به عنوان «پیش‌نویس جدید منشور کانون نویسندگان ایران» به تصویب برساند. این تلاش‌ها همزمان شد با روی کار آمدن دولت اصلاحات در جمهوری اسلامی و متعاقباً موج جدید حملات به کانون نویسندگان ایران نیز آغاز شد.

پس از روی کار آمدن جریان اصلاحات، کانون با استفاده از اندک گشایش - موقت - فضای سیاسی و مطبوعات توانست مجمع عمومی خود را برگزار کند و تا سال‌های بعد نیز علیرغم مخالفت برخی نهادهای حکومتی اخبار و اطلاعیه‌های کانون در معدود نشریات مستقل موجود، درج می‌شد. گروهی از نویسندگان اصولگرا که از مخالفین همیشگی کانون نویسندگان بودند، در رقابت با کانون انجمنی با عنوان «انجمن قلم» تأسیس کردند که هنوز به فعالیت ادامه می‌دهد و برخی از اعضای هیئت مدیره‌ی آن در دوره‌ی جدید در پست‌های مدیریت فرهنگی جمهوری اسلامی مشغول به فعالیت شده‌اند. در این سال‌ها ثبت رسمی کانون به بحثی مهم در داخل کانون تبدیل شد. گروهی از اعضای کانون ثبت کانون را در نهادهای دولتی که مستلزم دریافت مجوز بود، به معنی وابسته شدن کانون به حکومت ارزیابی می‌کردند و برخی آن را ضرورت می‌دانستند که در نهایت اما ثبت قانونی کانون عملاً ممکن نشد، چرا که وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت می‌گفت که کانون پرونده‌ای تشکیل نداده است که برای ثبت آن اقدام شود!

همین مسأله نیز دستمایه‌ی دیگری برای طرح اتهامات امنیتی علیه کانون و اعضای آن با

هدف تفرقه انداختن شده بود. می توان گفت به موازات سانسور و سرکوب و حذف فیزیکی اعضای کانون نویسندگان ایران که افشای آن در آذرماه سال ۷۷ با قتل های سیاسی نویسندگان و مترجمان، افکار عمومی را متأثر کرد، مخالفان قلم به دست کانون نیز مشغول اتهام زدن و تخریب چهره‌ی اعضای کانون در رسانه‌ها بودند و مثل همیشه با دادن نشانی غلط سعی در انحراف افکار عمومی داشتند.

مثلاً مسعود دهنمکی به نیروهای امنیتی و اطلاعاتی توصیه می کرد عاملان این قتل‌ها را در میان دگراوندیشان جست و جو کنند و روح‌اله حسینیان می گفت قاتلان را باید در میان طرفداران جناح اصلاح طلب و هواداران رئیس جمهوری خاتمی جست، یا روزنامه‌ی جمهوری اسلامی این قتل‌ها را کار دستگاه‌های امنیتی خارجی با هدف خدشه‌دار کردن چهره‌ی نظام بر شمرد؛ حتی بعضاً سازمان سیا یا گروه کردهای طرفدار ترکیه و مخالفان عبدالله اوجالان را به عنوان قاتل مطرح می کردند. (۵) هر چند طرح حذف چهره‌های دگراوندیش توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی به طور پراکنده از سال‌ها پیش آغاز شده بود، از جمله کشتار جمعی از نویسندگان و روزنامه‌نگاران که در سال ۱۳۷۵ طراحی شد و قرار بود اتوبوس این گروه در راه سفر به ارمنستان در گردنه‌ی حیران توسط راننده‌ای که از طرف سعید امامی مأموریت داشت به دره سرنگون شود، اما قتل‌های سیاسی موسوم به زنجیره‌ای محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در آذر ۱۳۷۷ اوج سرکوب امنیتی و با حذف اعضای کانون در دوره‌ی دوم فعالیت آن در دولت اصلاحات است.

منتقدان هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران به این دسته‌ی مقاله‌نویس‌های حکومتی محدود نشد و برخی شبه روشنفکران محافظه‌کار و عافیت طلب هم در هر گوشه و کناری که امکان و مجال سخن می یافتند، با طرح «فعالیت سیاسی» به اعضای کانون انتقاد می کردند. نشریاتی مانند: «کیهان»، «هم میهن»، «شرق»، «گفتگو»، «شهروند امروز»، «مهرنامه» و رنگین‌نامه‌های مشابه، به موازات افرادی چون هوشنگ ماهرویان که خود را «منتقد صادق» و

«دلسوز» کانون معرفی می‌کرد و در عین حال تهدید می‌کرد که می‌خواهد «جداگانه اتحادیه تشکیل بدهد» (۶)، تلاش داشتند با برجسته کردن اتهام فعالیت سیاسی و یادآوری دائم هزینه‌ی امنیتی آن، از کانون نویسندگان ایران «تشکلی سرد» و «صنفی» بسازند که بودش، زینت المجالس اهل وزارت ارشاد نظام شود و کمبودش بهانه‌ای به دست منتقدان حکومت ندهد، خاصه که کشتی بان را سیاستی دیگر آمده بود و ترمیم چهره‌ی نظام که حالا شعار «جامعه‌ی مدنی» و «مردم سالاری دینی» می‌داد، با روی کار آمدن دولت اصلاحات در دستور کار قرار داشت.

بیشتر انتقادهای که در این دوره به کانون نویسندگان ایران می‌شود، چنانکه محمدجعفر پوینده می‌گوید: «از موضع دشمنی با کانون و با هدف نابودی آن بوده است». انتقادهایی که به مدد مطبوعات موسوم به اصلاح طلب که در تیراژ وسیع با حمایت دولت و در جهت دفاع از منافع آن منتشر می‌شدند توسط مقاله‌نویس‌های قدیمی و شاگردانشان مرتباً در طی یک دهه در جامعه‌ی مبتذل دلسوزی و همدلی با کانون نویسندگان ایران، علیه آن تکرار می‌شد. مطبوعات جناح رقیب نیز در جدال قلمی، آن را برجسته می‌کردند. بخشی از این مطالب در کتاب‌هایی موسوم به «نیمه‌ی پنهان» توسط انتشارات روزنامه‌ی کیهان در نیمه‌ی دوم دهه‌ی هفتاد منتشر شد. همان سال‌ها هم انتشارات حیّان بر اساس برنامه‌ی تلویزیونی سراسر افترای «هویت»، که صدا و سیما‌ی جمهوری اسلامی علیه روشنفکران تولید و پخش کرد، کتاب‌هایی با همین نام به چاپ رساند. این کتاب‌ها به عنوان سند بهانه‌ی صدور فتوی قتل و ترور نویسندگان و روشنفکران و در جهت توجیه آن جنایات بود.

نمونه‌ی دیگر از حملات شبه روشنفکران و مقاله‌نویس‌های وابسته به جناح‌های حکومتی به کانون نویسندگان ایران در دوران موسوم به اصلاحات که رانت رسانه در انحصار نشریات پرتیراژ اصلاح طلبان بود، مطالب مندرج در نشریه‌ی «شهروند امروز» است؛ محمد قوچانی سردبیر این نشریه در شماره ۲۸ به تاریخ آذر ۱۳۸۶ مرگ قیصر امین‌پور، شاعر، را بهانه‌ی حمله و هتاک‌

به کانون نویسندگان ایران قرار داد و در سرمقاله‌ای با عنوان «زوال رهبری روشنفکری ادبی» که سراسر حاوی افترا، پاپوش دوزی و پرونده سازی است، مدعی شد که کانون نویسندگان ایران به دلیل آن که با گذشت چهل روز از مرگ قیصر امین پور، شاعر ایرانی، هیچ واکنشی به این رویداد نشان نداده است، تحت سیطره ایدئولوژی و نیازمند یک بازسازی فکری است... (۷) اتهاماتی که هنوز هم و در موج تخریب دوره‌ی اخیر حمله به کانون نویسندگان ایران توسط شاگردان و همکاران قوچانی، به کانون وارد می‌شود.

چنان‌که اشاره شد، القای این که جمعی از نویسندگان مدافع آزادی بیان در کانون نویسندگان «کار سیاسی» می‌کنند و طرح متناوب این اتهام به بهانه‌ی نقد و در قالب مقالات روزنامه‌ها، این بهانه را به دستگاه امنیتی می‌داد که کانون نویسندگان ایران را به مثابه یک حزب سیاسی اپوزوسیون دیده و سرکوب کند. در نتیجه چنین انتقاداتی که گاه در جامه‌ی فریبنده‌ی دوستان دلسوز نیز مطرح شده و می‌شود، در واقع زمینه‌ساز سرکوب امنیتی است.

کانون نویسندگان ایران نیز متقابلاً در بیانیه‌ی مورخ دی ۱۳۸۶ با عنوان «پاسخ به پرونده سازی‌های یک مفتش فرهنگی» سرمقاله‌ی شهروند امروز را «سراسر حاوی افترا، پاپوش دوزی و پرونده سازی» دانست. و نوشت: امین پور از جمله مؤسسان حوزه هنری بوده و هیچ‌گاه نه در مذمت سانسور سخنی گفت و نه نسبت به سرکوب و قتل نویسندگان هموطنش، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده، ابراز تأسف و اندوه کرد. این پاسخ کانون با مخالفت سیمین بهبهانی یکی از اعضای قدیمی کانون مواجه شد، اما این مخالفت و نقد هرگز به اتهام زنی و دشمنی نکشید، چنان‌که یکی از کارگزاران وقت سینمای حکومت، محسن مخملباف با انتشار یکی از یادداشت‌های انتقادی قیصر امین پور در دفاع از اخوان ثالث به این نامه واکنش نشان داد و سعی در تشدید اختلاف و تفرقه انداختن داشت.

تخریب کانون در پوشش «انتقاد» از هیئت دبیران آن در مرحله‌ی اخیر حملات به کانون بیش از پیش به چشم می‌خورد. یکی از افراد حاشیه‌ی این جریان تعارف را کنار گذاشته و

نوشته: «امیدوار باشیم با فشار حداکثری اعضای کانون و نویسندگان بیرون از کانون ... دست تطاول این افرادی که معاند و معارض آزادی بیانند [هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران] از نهادی که خود جدی‌ترین متولی پی‌گیری مسائل مربوط به آزادی بیان است کوتاه شود.» می‌بینیم که هدف آن‌ها از این موج حمله و اتهامات تخریبی چیست!

این جماعت که چندسالی بیش نیست از کارآموزی «رهبر» شان در رنگین‌نامه‌های تاریخ مصرف گذشته فارغ شده و به تفسیر نامه‌ها مشغولند، بر اساس دستورالعمل جدید کارفرمایان‌شان برای تسخیر شبکه‌های اجتماعی اینترنتی، شبانه روز مشغول لجن‌پراکنی و اتهام زدن و پرونده سازی هستند، یک روز زنده یاد محمد مختاری را بهانه می‌کنند که کانون نویسندگان ایران از نام وی سوء استفاده کرده و یک روز جمله‌ی آشنا و فراموش نشدنی: «مختاری شاعر شناخته شده‌ای هم نبود» و کانون به دلیل کشته شدن او را برجسته کرد، را به عنوان نقد ادبی آثار مختاری قالب می‌زنند و سردسته‌شان که جوان نشده، فرتوت گشته، به عملکرد هیئت دبیران ایرادات اساسنامه‌ای می‌گیرد. از یاد نبریم که پیشکسوت و استادشان در همان سرمقاله‌ی مذکور شهروند امروز که شادمانه مدعی «پایان کار کانون نویسندگان ایران» بود مدعی شد: «کانون هیچ‌گاه به اساس نامه‌ی خودش تن نداده است» و این عضو سابق نیز در اعتراض به تعلیق خود نوشته: «هیئت دبیران خلاف اساسنامه عمل کرده‌اند!»

حملات مقطع اخیر، نخست به بهانه‌ی واکنش شخصی یکی از اعضای هیئت دبیران در صفحات اینترنتی به یک برنامه‌ی مجازی شعرخوانی، که برگزارکنندگان علی‌رغم ادعای استقلال و عدم وابستگی به نهادهای حکومتی وابستگی‌هایی دارند، آغاز شد و چون شخص منتقد از اعضای هیئت دبیران بود، همین انداز فردی باعث شد، پیکان فحاشی و حملات، هیئت دبیران و کانون نویسندگان ایران را نشانه رود و رفته رفته بر مدعیان دفاع از آن برنامه‌ی حکومتی و عمالش افزوده گشت، چنان که بر مطالباتشان، جمعی هفت نفره با مطالبه‌ی تذکر و توبیخ فرد _ به زعم آن‌ها _ خاطی، وقتی با پاسخ رسمی هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران

مبنی بر عدم دخالت در اختلافات شخصی و ادبی اعضا مواجه شدند، اقدام به جمع آوری اسامی جعلی به عنوان اعضای کانون کرده و با این ظاهر سازی فریبکارانه، سطح مطالبات خود را تا انحلال انتخابات پیش بردند. گویی سناریویی از پیش آماده در انتظار کلید خوردن بود و خورده بود. نفرات هوچی که نخست بنای مخالفت و دشمنی شخصی با یک عضو هیئت دبیران داشتند، رفته رفته دامنه‌ی هتاک‌ی و تخریب را گسترش داده تا از عبارت «هیات غیرقانونی دبیران» برای هیئت دبیران منتخب کانون نویسندگان ایران استفاده کرده و خواستار انحلال آن و برگزاری مجمع عمومی شدند. در حالی که تعداد زیادی از همین مدعیان نه ساکن ایران هستند، نه عضو کانون نویسندگان ایران هستند، یا تعلیق عضویت شده‌اند. گویی از یاد برده‌اند «دیگر فعالیت نویسندگان نمی‌تواند مثل گذشته دستخوش تصمیم‌ها یا توطئه‌ها یا وابستگی‌ها یا پدرخواندگی‌های افراد بخصوصی باشد. طرح و اشاعه و فعلیت یافتن تفکر کانونی، اکنون در گرو اقدام همگانی است. نه یک دو تن می‌توانند اراده‌گرایانه کانون تشکیل دهند و نه یک دو تن می‌توانند بر اراده و تشخیص جمعی تأثیر جهت‌دهنده یا بازدارنده نهند». (۸)

نکته‌ی قابل توجه از پیشینه‌ی این مقطع از حملات علیه کانون این که یکی از اعضای تازه وارد، در یکی از جلسات جمع مشورتی در تابستان ۱۳۹۸ در انتقادی ظاهری از بحث برگزاری مراسم سالگرد درگذشت شاملو، چنین مطرح می‌کند که گویی کانون با این کار «دارد در جهت نابودی خود عمل می‌کند». همین فرد با تعدادی دیگر از همراهانش در آبان و آذر همان سال به بهانه‌ی «بحران سیاسی» پیشنهاد دادند برگزاری مجمع تا زمان فراهم شدن شرایط برای حضور اکثریت اعضا عقب بیفتد و نوعی «دوران فترت» یا «تعطیلی» کانون نویسندگان ایران اعلام شود! جالب این است که آنان هم‌اینک بیشترین نقد را به هیئت دبیران دارند که چرا در شرایط «بحران کرونا» مجمع عمومی و انتخابات حداکثری که بر آن تأکید و آن را ممکن می‌دانند، برگزار نمی‌شود! و چنین طرح کردند که خود میدان‌دار برگزاری انتخابات به صورت مجازی (اینترنتی) شوند که مورد قبول اکثریت اعضا و هیئت دبیران نیست و رسماً به آن‌ها اعلام و در

شرحی که علی کاکاوند مسئول هماهنگ کننده‌ی کمیسیون انتخابات از عملکرد آن و نحوه‌ی اجرا در گزارش ۲۹ اسفند ۱۳۹۹ انتخابات تکمیلی آورده و به اطلاع همگان رسیده، پر واضح است که هدف آن‌ها به هر حال نه انتقاد بلکه تخریب کانون نویسندگان ایران از طریق پرونده سازی برای اعضای متعهد آن است. می‌خواهند با ترور شخصیت و تخریب اعضای متعهد کانون، نقش و اثرگذاری این تشکل اجتماعی را در مبارزه برای «آزادی بیان» کم کرده، آن را از محتوای واقعی اش تهی کنند.

البته واضح و مبرهن است که خاستگاه هر دسته از مخالفان کانون نویسندگان ایران و موقعیت طبقاتی و تاریخی آن‌ها در این سه دوره، متفاوت است اما هدف و وسیله‌ی آن‌ها یک چیز و ادبیات و زبانی که به جای «نقد» به کار گرفته‌اند، به یک اندازه و به اندازه‌ی فراوان با هتاک، اتهامات کذب و هوچی‌گری همراه است.

اگر اولین دوره‌ی حملات از طرف یک حزب سیاسی با خط مشی روشن بود، در دومین دوره نیز گروهی صاحب رسانه و وابسته به حکومت در رأس حملات تخریبی علیه کانون نویسندگان ایران بودند، در مقطع اخیر مشتی «طوطی هیاهوگر» با استفاده از رسانه‌های اینترنتی، سعی در فضاسازی علیه هیئت دبیران و تخریب کانون دارند.

جمعی خود را «دوست‌داران» و «غم‌خواران کانون» نام می‌نهند، در واقع تیشه برداشته، هر یک به دلیل و از موضعی، اما مشترک در زدن به ریشه‌ی کانون مشغول هتاک و اتهام افکنی شدند. این افراد در پی نامه‌نگاری‌های علنی در بستر شبکه‌های اجتماعی اینترنت، هیئت دبیران کانون نویسندگان را به «گرایش به استبداد»، «روحیه‌ی دیکتاتوری» و «تمامیت خواهی» و «سلطه‌ی بازجو/شاعران» متهم کرده‌اند. چه شباهت قریبی با اتهامات حزب توده در سال ۵۸! و باز با ژستی «خودمنتقد پندارانه» پاسخ‌های مستدل هیئت دبیران را «زرهی برای پوشاندن گزند هر نقد» نامیده‌اند. کانون نویسندگان متقابلاً در اطلاعیه ۳۰ فروردین ۱۴۰۰ نوشت: «به سهم خود خواهد کوشید که فضای هوچی‌گری و جار و جنجال و اتهام زنی به قصد تخریب

کانون را به فضای مبارزه‌ی نظری بر اساس منشور و اساسنامه‌ی کانون تبدیل کند و بدین سان نقاب دروغین انتقاد را از چهره‌ی تخریبگران بردارد و ماهیت واقعی آنان را به جامعه نشان دهد. بدیهی است که کانون در این کوشش بر حق خود، حساب منتقدان را از مخربان جدا خواهد کرد و فضا را برای اعضای منتقد باز خواهد گذاشت تا آزادانه کانون را به نقد بکشند و ملاک تشخیص نقد از تخریب نیز همانا منشور و اساسنامه‌ی کانون است».

یک دبیر مستعفی وقتی چند امضا بیشتر را پای بیانیه‌هایی که علیه کانون منتشر می‌شد دید، نه گذاشت که خود استعفا داده و نه برداشت که خطاهای اساسنامه‌ای انجام داده، مدعی احقاق حقی نداشته و «وهن جایگاه دبیری» شد که برایش باب تخریبی دیگر برای مدعیان همیشه در صحنه می‌گشود. او که صرفاً جهان را از دریچه‌ی منافع شخصی خود می‌بیند، پس از افتضاحی که در نمایش ویدئویی مبتذلی در حمایت از یک کاندیدای ریاست جمهوری اسلامی به راه انداخت، اختلافات شخصی و ادبی خود با دیگر عضو هیئت دبیران در پیام‌هایی پای یک بحث در صفحات اینترنتی را که برای دیگر اعضای کانون فاقد کمترین اهمیتی بوده و هست، به کانون نویسندگان ایران منتقل و به جای اینکه پاسخگوی رفتار شینع و موهن خود باشد، طلبکارانه، مدعی غرامت هم شد. همه‌ی این فرار به جلوها برای پوشاندن این رد بود که او عضویت افراد تازه وارد و هتاک را به کانون سازماندهی و پروژه‌ی «ورود» را پیش برده بود و حتی با سرقت اطلاعات شخصی تماس اعضا، خود و آنانی که از این اطلاعات سوء استفاده کرده‌اند، هم اینک در معرض بازخواست قانونی و اتهام جزائی نیز قرار دارند.

در همان اطلاعیه‌ی مذکور «درباره‌ی تخریب کانون در پوشش انتقاد از هیئت دبیران آن» ضمن آن که مدعی منتشره با امضای ۳۱ نفر را «یکسره بی اعتبار و بر خلاف اساسنامه‌ی کانون» می‌شمارد، به صراحت اعلام می‌دارد: «شماری از امضاکنندگان متن اساساً عضو کانون نویسندگان ایران نیستند و از همین رو حق امضای هیچ متنی را به عنوان «عضو کانون نویسندگان ایران» ندارند.

فرج سرکوهی در فصلی به نام «جناح‌های حکومتی و ناوابستگی کانون» از کتاب «یاس و داس» مفصلاً به سابقه و شیوه‌های افراد درون و بیرون کانون برای دخالت در آن و انحراف اهداف کانون پرداخته است. او می‌نویسد: «جنگ جناح‌ها در جمهوری اسلامی بالا می‌گرفت و کارگزاران سازندگی که سیاست نهادهای موازی را در باره‌ی کانون دنبال می‌کردند، به نفوذ در کانون و در دست گرفتن کنترل آن می‌اندیشیدند تا از آن مقابل علیه جناح مقابل خود بهره‌گیرند؛ امروزه نیز بازماندگان همان جریان سیاسی که علناً با انتشار فیلم و فراخوان‌هایی از نامزدی «حسن روحانی» برای ریاست جمهوری، دفاع کرده بودند، توانستند با فرصت‌طلبی و سوءاستفاده از ارتباطات خود، تا عضویت هیئت دبیران «ورود» کنند و دیگر همفکران خود را نیز به این وسیله به عضویت کانون درآورده یا تقاضای عضویت افرادی که سابقه‌ی همکاری با کارمندان دستگاه‌های نظامی-امنیتی حکومت را دارند، بر خلاف اساسنامه، تأیید کنند. افرادی که هنوز به کانون وارد نشده، بنای هیاهو و تهمت‌پراکنی و اختلاف انداختن بین اعضا را نهاده، کار را تا جایی پیش بردند که پیشنهاد تأسیس کانون نویسندگان دیگری را با وقاحت مطرح کردند. این‌ها اگرچه توانستند با سوءاستفاده از بحران اجتماعی و افزایش فشار به کانون، به اهداف اسلاف خود نزدیک شوند، اما هرگز موفق نشدند و با افشای نیات پلید و شکایت اعضای شریف کانون از اقدامات غیرقانونی و خارج از اساسنامه‌ی این افراد، یکی از آن‌ها از هیئت دبیران مستعفی و عضویت دیگری از کانون نویسندگان ایران، تعلیق شد.

حدود سی نفری که اقدام به جعل نامه و اسم کانون نویسندگان ایران و بدعتی در نامه‌نگاری و جعل نام کانون بر خلاف اساسنامه و منشور کرده‌اند، آن قدر شهادت نداشتند که مانند هواداران حزب توده، پس از تعلیق مریدانشان استعفا دهند، بلکه وقاحت را به حد نهایت رسانده و کماکان به نام جعلی «جمعی از اعضای کانون نویسندگان ایران» اقدام به صدور بیانیه و ابراز وجود می‌کنند. متأسفانه معدودی اعضای با تجربه و با سابقه‌ی کانون نیز کورکورانه پی این جماعت را گرفته‌اند و اجازه داده‌اند از نام‌شان برای ضربه زدن به کانون نویسندگان ایران

سوء استفاده شود. چنانچه معمولاً در پی انتشار چنین نامه‌هایی یکی دو تن از این افراد فرصت طلب با سوء استفاده از ارتباطات دوستانه‌ی خود با رسانه‌های خارج از کشور، به نام کانون نویسندگان ایران گفت‌وگو کرده و دنبال «تبادل ظریف» و پیگیر خط «صنفی» و «سرد» کردن کانون هستند که خود تخلفی آشکار از اساسنامه است.

این است تکرار مضحک و مسخره‌ی آنچه دیگر فرصت طلبان نیز چهل سال پیش از این در پی‌اش بودند. پروژه‌ی «ورود» شکست خورده‌ی عوامل حکومتی در کانون نویسندگان ایران برای «سرد» کردن این تشکل که بیش از دو دهه پیش برنامه‌ریزی شده و راه به جایی نبرده بود.

منابع:

(۱) برای جلوگیری از اسائهی ادب، اطناب و ابتذال کلام، در این مطلب به تهمت‌ها و هتاک‌های وقیحی که اخیراً جمعی از مخالفان کانون در صفحات شخصی خود در شبکه‌های اجتماعی اینترنتی و پیام‌های‌شان مطرح و منتشر کرده‌اند، اشاره نشده است. همچنین از آوردن نام افراد و گروه‌هایی که مقطع اخیر به کانون حمله و هتاک کرده‌اند، خود داری شده تا تا نه تنها از دادن هرگونه رسمیت به آن‌ها جلوگیری، بلکه این‌گونه بر نادیده گرفتن‌شان نیز تأکید شود.

به لطف وجود شبکه‌های اجتماعی اینترنتی و هیاهوی بیش از حد آن‌ها، اگر مجال و رغبتی یافتید، با جستجویی ساده مطالب موهن و نامشان را می‌توانید بیابید.

(۲) رجوع شود به فرج سرکوهی یاس و داس، جناح‌های حکومتی و ناوابستگی کانون. صفحه‌ی ۱۰۲

(۳) نامه‌ای سرگشاده اسماعیل نوری علا به کانون نویسندگان ایران، اول اردیبهشت ۱۴۰۰

(۴) کتاب جمعه، شماره‌ی ۲۷، اسفند ۱۳۵۸

(۵) قربانیان گروه مرگ، محمد بلوری: قتل‌های زنجیره‌ای را چگونه افشا کردم؟ / روزنامه ایران

۸ / آذر ۱۳۹۷

۶) گفت‌گو با محمدجعفر پوینده، درباره‌ی کانون نویسندگان ایران، فرهنگ و توسعه ۳۵ و ۳۶، مرداد ۱۳۷۷ به نقل از کتاب «تادام آخر» گزیده‌ی گفت‌وگوها و مقاله‌ها، به کوشش

سیما صاحبی

۷) الیاس احمدی، انتخابات کانون نویسندگان ایران پس از شش سال، وب سایت فارسی

بی بی سی ۲۴ تیر ۱۳۸۷

۸) محمد مختاری، تفکر کانونی، تمرین مدارا

راه جویی برای آینده

عباس سماکار

هموندان گرامیِ کانون نویسندگان ایران

درود به شما،

به باور من هم، نقد و کنکاش در اندیشه و نگره و کردارِ انسان مدارِ جامعه، شیوه و راهکار
پسندیده‌ای در «راه‌جویی برای آینده» است و می‌توان با آن به چشم‌اندازهای روشن در دفاع
از آزادی اندیشه و بیان رسید.

من می‌کوشم به اندازه‌توانم به پرسش‌های شما پاسخ بدهم و امیدم این است که یاری
کوچکی در سمت و سوی نگره‌سنجی شما کرده باشم.

درود به شما

شأن وجودی کانون

شأن وجودی کانون خود ضرورتی بوده است که در برهه‌ای از زمان، نماد مقاومت در برابر بیداد
حاکمیت شاه و سپس بیداد حاکمیت جمهوری اسلامی شد و به ویژه، در زمانی که حرکت
تشکل‌های اجتماعی و سیاسی در محاق تعطیل قرارگرفت برجسته‌گی یافت. این ضرورت

امروز نیز که نهادهای سیاسی مبارزه مردمی در پرده مانده‌اند، در دفاع از مبارزات آشکار مردم جامعه ما و جهان، به ویژه در زمینه مبارزات زنان و کارگران از اهمیت ویژه برخوردار است.

کارکردهای فرهنگی، صنفی و سیاسی کانون نویسندگان ایران

کارکردهای فرهنگی و صنفی و سیاسی کانون، بیش از هر چیز در دفاع متشکل از اصل «آزادی اندیشه و بیان» نهفته است. انتشار کتاب و برگزاری شب‌های ادبی و فرهنگی شعر و ادب، همانند «ده شب کانون شعر» در مقطع انقلاب ۵۷ و یا مقاومت در برابر قلم‌شکنی حاکمیت ضدآزادی، خود، نمونه‌های بارز همین عمل کرد منشوری کانون است که چهره‌ای بس مردمی و پیشرو به این نهاد بخشیده است.

آزادی بیان (تفسیر ما...)

«آزادی اندیشه و بیان بی هیچ حصر و استثناء» نظرگاهی ست که چشم‌انداز گسترده در زمینه آزادی به شمار می‌آید؛

چرا این آزادی نباید محدودیت داشته باشد؟ چگونه می‌توان بدون پیشگیری از «اندیشه‌های ضدبشری» از «آزادی» پشتیبانی کرد؟ آیا مجاز دانستن «بیان هر اندیشه مخرب»، نقض آزادی نیست؟ و چه بسا دقایق دیگری از این دست که در پرداختن به این بحث پیش بیاید و در باور به این «اصل» تردید ایجاد کند.

اما تاریخ زندگی بشر نشان داده است که «محدودیت اندیشه و بیان»، پیش از و بیش از هر چیز به سود فرادستان و به زیان فرودستان جهان ختم شده است. محدودیت در این زمینه، بیش از آن که بتواند جلوی تخریب و فریب و خرافات را بگیرد، وسیله‌ای بوده است که جلوی نشر حقیقت و روشنابخشی را گرفته و راه پیکار با هراندیشه و بیان نامردمی را سد کرده است.

نباید از بیان اندیشه‌های گوناگون واهمه داشت. آزادی بیان سبب خواهد شد که پاسخ

هر اندیشه ناباب و مخرب، در آستین باشد و بشریت به یمن همین آگاهی بتواند به مقابله با تخریب فرادستان جهان که همواره مروج بدانندیشی و از میان بردن آرامش و رفاه بشری بوده‌اند برخیزد و بی‌اثرشان کند. زندان‌های جهان از دیرباز تا کنون، همواره جایگاه مدافعان آزادی اندیشه و بیان بوده است، نه جایگاه سدکنندگان آزادی اندیشه و بیان.

سانسور (سانسور حداقلی یا ...)

مقوله سانسور هم در همین زمینه می‌گنجد. سانسور، رایج‌ترین وسیله و ابزار حکومتی برای ایجاد سلطه بر شهروندان جامعه است. و الی، رواج حق آزادی اندیشه و بیان، زیانی به جامعه نمی‌رساند؛ زیرا ابزار پاسخ به اندیشه‌های تخریبی هم در دل همین روی کرد در جامعه آزاداندیش نهفته است. در واقع، لشکر توده‌های مردم است که جلوگیری هرگونه ناسازگاری اندیشه‌های نامردمی ست. تضمین برقراری آزادی، در دل صلح و آرامش طبیعی زندگی بشری نهفته است. خصلت زندگی، دفاع از آزادی اندیشیدن و بیان آن را بنا کرده است.

نقش و مسئولیت تک تک اعضای کانون در ...

راه‌کارها اندک نیستند که بتوان در این اندک، آن‌ها را برشمرد. اصل دخالتگری از پائین، خلاقیت و پیشبرد و کارآمدی هموندان نهادهای گوناگون، از جمله کانون، را سبب می‌شود. حاکمیت نخبه‌گان، حاصلی جز جداسری و رشد دیوانسالاری تخریبی ندارد. این امر را تاریخ نشان داده است. تنها به اتکاء دخالتگری همه شهروندان در امر جامعه می‌توان از همه مکافات‌های نخبه‌گی (با هر صفت سازنده‌ای که برایش متصور است) رها شد. هموندان کانونی به دلیل دقت‌شان در امر ادبیات، یعنی موشکافی در هستی اجتماعی و فردی شهروندان امکان این را می‌یابند که در دامن‌زدن به خلاقیت همگانی یاری رسانند.

بحث و نظر در بارهٔ تک‌تک بندهای منشور کانون (با تاکید بر ...).
بندهای منشور کانون همگی متأثر از بند «دفاع از آزادی اندیشه و بیان» معنا یافته و شکل گرفته‌اند. صفحهٔ محدود این نشریه امکان پرداختن جداگانه و تک‌تک این بندها را نمی‌دهد.

کانون در عصر رسانه‌های اجتماعی، الزام‌ها، تنگناها، ...
دنیای رسانه‌ها، انقلاب ناگزیری ست که همهٔ ذهنیت و زندگی عملی جامعه را تسخیر کرده است. بدون این رسانه‌ها، تصور گذران زندگی برای یک روز هم ممکن نیست. از همین رو، چنگ انداختن به شیوه‌های کارا و سازندهٔ رسانه‌ها، ممکن‌ترین راه گسترش اندیشه‌های سازنده انسانی و بیانی، و سامان‌دهی بنای یک دنیای نو است. تصور سانسور به ویژه در عصر رسانه‌ها، امر دشوار جهانی ست که پایه‌هایش بر گسترده‌گی بناست.
طبعاً سانسور در دنیای امروز، به شکل عمده، از راه هدایت سازمانیافته و نقشه‌مند ذهنیت اجتماعی برای ساختن و شکل دادن به اندیشه‌ها و راهکارهای مبتنی بر منافع خاص به عمل می‌آید و کارآمد می‌شود تا حذف حرف و سخن. مبارزهٔ اصلی با سانسور در این عرصه است که باید شکل بگیرد و هوشیارانه به نقد و بررسی شیوه‌های این سلطه‌گری پردازد.

پاسداشت نشانه‌ها و بزرگداشت‌ها (مناسبت‌های کانونی، ...).
پاسداشت‌ها و بزرگداشت‌ها، ابزاری ست همانند ادبیات در عرصه عینی جامعه. ادبیات نمون‌های بارز و ایده‌آل زندگی را در قالب‌های و نمونه‌های آرزوئی بشری شکل می‌دهد و به جامعه معرفی می‌کند. پاسداشت مناسبت‌ها و بزرگداشت‌ها هم همین کار را در ابعاد کوچکتر می‌کنند. کوچکتر به این معنا که هیچ رویدادی و زندگی هیچ انسانی الزاماً در چارچوب‌های ایده‌آل و بی‌عیب نمی‌گنجد، اما آن‌ها نمونه‌هایی هستند که بودن خوب‌شان در دنیای امروز با امکانات موجود، ممکن است و می‌تواند ابعاد عملی خوب بودن را به شهروندان یادآور

شوند تا ادبیات شکل عالی آن‌ها را توضیح داده باشد. طبعاً، پاسداشت و بزرگداشتِ مبتنی بر واقع‌گرایی، به نمونه‌های گوناگون می‌پردازد و امر نخبه‌گرایی را بر نمی‌تابد و از نمونه‌ها، ابر رویداد و ابر انسان نمی‌سازد.

نسبت کانون با جنبش‌های اجتماعی (جنبش زنان، جنبش کارگری، ...)

کانون با همه جنبش‌های اجتماعی هموند است و نسبت سببی و نسبی دارد. چرا؟ چون آزادی امر انتزاعی و تک‌ساحتی نیست. در هیچ کجای جهان، نمی‌تواند یک نهاد (فرضا کانون نویسندگان) وجود داشته باشد و از امر آزادی اندیشه و بیان دفاع کند، ولی برخوردار دیگر اندام‌ها و نهادهای اجتماعی از آزادی در هر شکلی ممنوع باشد. آزادی امر همه شمول است. کانون نویسندگان نمی‌تواند در جامعه‌ای که آزادی برای همه وجود ندارد، از آزادی اندیشه و بیان دفاع کند. اگر کانون نویسندگان قرار است از آزادی شهر و ندان در اندیشه و بیان‌شان (بیان آنها عملکرد اجتماعی‌شان است) دفاع کند، یعنی؛ آن‌ها هم باید وجود آزاد داشته باشند که وجود و ادامه حرکت کانون را متقابلاً فراهم آورند. و الی، چنین دفاعی اگر بسته به آزادی همه شمول جامعه نباشد، حرف دلخوش‌کنکی است که کانون از سر از سر باز کردن خود به آن پرداخته است. از همین روست که دفاع از کارگران، زنان و همه آحاد جامعه در عمل کرد و حرکت آزادشان برای شکل دادن دل‌بخواه به زندگی، بخش اساسی و پایه‌ای از وظایف کانون و صفت وجودی خود آن‌ست.

نسبت کانون با نهادهای همسو (انجمن‌های هنرمندان، ...)

نهادهای همسو با کانون بنا به ادبیات و وسایل بیان و موقعیت و امکانات‌شان گونه‌گون‌اند و حرکت‌های متفاوتی به عمل می‌آورند. طبعاً هر نهاد از این دست، ادبیات ویژه و نحوه پرداخت به موضوع کار خود را دارد؛ اما، همه در یک اصل «دفاع از آزادی اندیشه و بیان» مشترک‌اند.

تفاوت این نهادها با جنبش‌های اجتماعی نیز در این است که جنبش‌ها بر اساس یک برنامه و پلاتفرم، قصد سازماندهی حرکت مستقیم برای تغییر را در برابر دارند، اما نهادهای فرهنگی در بطن خود چنین نیستند و جدا از ادبیات و انشاء و لحن حرف و حرکت‌شان، «تشکیلاتی برای تغییر مستقیم و مرحله‌ای» با مفهوم رایجش به شمار نمی‌آیند. بنابراین، به ویژه، همکاری تنگتر نهادهای فرهنگی با هم، به کارائی بیشتر آن‌ها و تجربه‌اندوزی از کارکردهای یکدیگر یاری می‌رساند.

کاربست ساز و کارهای انضباطی ...

هیچ نهادی در عین دفاع از آزادی بی‌قید و شرط از آزادی اندیشه و بیان، نمی‌تواند بدون کاربرت‌های انضباطی سرکند. این کاربرت‌ها مانع دفاع از آزادی یاد شده نیست؛ بلکه یادآور آن تعهدی است که اعضای نهاد برای اجرای منشور خود به عهده گرفته‌اند. من نمی‌توانم دفاع از «آزادی اندیشه و بیان» را به عهده بگیرم، ولی در عین حال ضد آزادی اندیشه و بیان «عمل» کنم و همکار و همدست سرکوب آزادی شوم، در راه دفاع دیگران از آزادی سد و مانع به وجود آورم و تنشی ایجاد کنم که توطئه‌گرانه باشد.

از همین رو نهادهای اجتماعی ضمن تدوین منشور و برنامه خود برای دفاع بی‌قید و شرط از آزادی عمل منشوری خود، ایجاد وسائل تحقق این منشور و رفع موانع حرکت آزاد در این زمینه، سازماندهی و هدایت هدفمند و متکی بر رای همگانی را هم پیش می‌گیرند. طبعاً در این مسیر هرگونه نقد روشن و علنی و متکی بر ضوابط پذیرفته‌جمع باید آزاد باشد و به آن امکان داده شود تا از سلطه گروهی و گرایشی جلوگیری شود.

آسیب‌ها و خطرهای خاصی که از درون و بیرون متوجه تشکل‌های ...

در درجه نخست، حکومت‌ها هستند که در برابر نهادهای مدافع آزادی، مانع ایجاد می‌کنند

و در تخریب و ناکارآمد کردن آنها به انواع سیاست‌های تخریبی و توطئه دست می‌زنند. حکومت‌ها در این راه از به خدمت گرفتن عناصر سودپرست بهره می‌گیرند و نقشه‌های خود را اصولاً به دستکاری آنان به پیش می‌برند. البته هستند کسانی هم که از سر ساده‌پنداری، و ناخشنودی از برخی عمل‌کردهای نهادی، ناخواسته به این تخریب یاری می‌رسانند و دقیقاً به نتایج حرکت خود آگاه نیستند.

از این رو، ضمن دامن‌زدن به آزادی نقد عمل‌کرد هر نهاد، ضروری است به دسیسه‌های حکومتی و یا ساده‌پنداری اعضای خودی توجه داشت و در برخورد قاطع با تخریب حکومتی، و نیز کوشش برای ارتباط سازنده و رفیقانه با اعضای ساده‌پندار توجه ویژه داشت. این از وظایف نهاد و اعضای آن است. بی‌توجهی به این امر می‌تواند نتایج ناگواری به بار آورد.

چرا جمع قابل ملاحظه‌ای از نویسندگان کشور عضو کانون نیستند؟

کانون نویسندگان محل تجمع همه نویسندگانی است که به ضرورت دفاع مشترک از «آزادی اندیشه و بیان» رسیده باشند. چه بسا نویسندگانی که به این امر توجه ندارند و یا وظیفه‌ای در این زمینه برای خود نمی‌شناسند. افزون بر این، سرکوب و زندانی کردن و کشتن نویسندگانی که تا کنون در این راه گام گذاشته‌اند، اندک نبوده و هزینه‌های جسم و جانی فراوان داشته است. این امر طبعاً تا اندازه زیاد فایده و نتیجه حرکت در جمع کانون نویسندگان را کم‌مقدار نشان می‌دهد و نوید هیچ پاداشی برای نویسنده متشکل در کانون نیست. پاداش واقعی دفاع از امر آزادی در جسم و جان پنهان جامعه نهفته است. قدردانی از مبارزات مردمی در همه عرصه‌ها، اعم از کارگری، برابری جنسیتی، دانشجویی و ملیتی و غیره، همگی، در تاریخی نهفته است که نوشته نمی‌شود ولی جان جامعه با آن عجین است. در دیگر نهادهای مبارز و مدافع آزادی نیز چنین حکمی برقرار است. توجه کنید که مبارزه در نهادها و تشکلات کارگری برای مثال چه هزینه‌های بس سنگین‌تری دارد و سبب چه نوع پراکنده‌گی در این مبارزات شده است. با این

حال می‌توان امید داشت که با رشد مبارزات اجتماعی و با اعتلاء در دوره‌های انقلابی، رویکرد عمیق‌تری در جامعه نسبت به این نهادها، از جمله کانون نویسندگان رخ دهد.

در نگرش کلی و فارغ از سلطه این یا آن حاکمیت سیاسی....

همه امیدها بر آن است که در جامعه آینده، آزادی حرکت همه نهادهای شهروندی ممکن باشد. خودگردانی‌ها و نهادهای از پائین شکل گرفته شهروندان، تنها تضمین رهائی و حرکت خودآگاه جامعه برای رسیدن به یک دنیای نو است. طبعاً تا محو هرگونه سلطه طبقاتی و اجتماعی، وجود نهادهای مدافع آزادی اندیشه و بیان مانند کانون نویسندگان و از اینگونه، از نیازهای مبرم جامعه است.

اول شهریور ۱۴۰۰ خورشیدی

رو در رو

سید علی صالحی

هیچ امری خصوصی نیست. رازوری هر پدیده‌ای روزی پایان می‌پذیرد. هر نوع مخفی‌کاری (فردی، جمعی، حاکمیتی) سرانجام در شرایط خاص و غیرقابل پیش‌بینی، پرده‌نشینی را پس می‌زند. مخفی‌کاری - برای همیشه - بقاء، حیات و حیثیت را نجات نمی‌دهد. هستی همواره میلی مخفی به آشکارگی دارد. هم به همین دلیل و هم بنا به تجربه، رعایتِ دراز مدتِ معانی زیست و زیستِ معانی به عنوان راز - با تکیه بر مخفی‌کاری - غیرممکن است.

نگهداشتِ سکناست سربسته هر پدیده‌ای، هزاران نوع هزینه دارد که جز هلاهل نیز دستاورد دیگری ندارد. با هر التجاء و با هر تدبیر و تمرین و فرمانی، سرانجام ماسک‌ها برداشته و نقاب‌ها دور ریخته خواهد شد تا جای خود را به حقیقتِ غایی و روشناییِ نهایی بدهد.

«فهمِ فاش» لذتی غریزی دارد که نمی‌گذارد رازها در نهان‌خانه‌ها پیر شوند. پرده را آن‌گونه که برای پوشش آفریده‌اند، هم حضوری برای کنار زدن دارد. مهم‌تر از رازهای سیاسی هیچ اتفاق مخفی دیگری وجود ندارد. این قاعده در شوروی سابق تنها هفتاد سال دوام آورد. پرده‌های پوسیده فروریختند و رازها برملا شد. در ایران سیاسی ما در دههٔ چهل و پنجاه خورشیدی، چه

نیروهای شریفی برای حفظ رازهای جمعی، آرمانی و اعتباری، جان خویش را فدای وفاداری کردند. هرگز این عشق و شورش بی‌هوده نبوده است. سخن من رو به واکاوی واژه «راز» دارد: در هیچ جامعه و طی تاریخ، هیچ امری خصوصی و هیچ مفهومی محرمانه نمانده است. هر مضمونی... جایی وزمانی و در شرایطی، کوک خواهد شد.

انسان در این افشای درست یا غیر آن مقصر نیست. اختراع چنین آموزه‌ای اشتباه است. و حتی اگر به فرض: غلط هم نباشد، ماحصلی مؤمن به معنای آزادی نخواهد داشت.

نبرد با پلشتی‌ها تنها به شیوه‌ی رو در رو... جواب می‌دهد، زیرا مخفی‌کاری خودزاده پلشتی و پندارِ تصرفِ قدرت است. و نمی‌توان پلشتی را با پلشتی پاک کرد. طبیعی است پرهیز از پنهان‌کاری به معنای جار زدنِ مکنوناتِ فردی، جمعی و سازمانی بر سر بازار مکاره نیست، اما آشکارگی یاری می‌رساند تا هزینه‌ها و تلفات کمتر و کمتر شود. وقتی که رخ به رخ، رؤیاهای خود را باز می‌آفرینی، دیگر دشمن می‌خواهد چه رازی را از زیر زبان تو «کش برود!»؟
 نهادینه شدن باور به آزادی بیان، هراس خوردگی از لورفتن را به حداقل هزینه می‌رساند، از دیگر سو، یکی از علائم عالی شجاعت اخلاقی است که خصم جاهل را خلع اراده می‌کند. خرد خالی از شجاعت، حمالی برای قدرت است. شجاعت عاری از خرد، نوعی جنون نوبه است.

رازوری و سرخواهی، لذتی موقت و ایمانی مشروط به شرایط دارد. آن چه که انسان را به سوی استقامت و دانایی دعوت می‌کند، پرهیز از همان عاداتی است که دشمن آزادی به آن معتاد است. گاهی سخن یک آشکارگو بسی مؤثر تر از عربده یک قشون غوغا سالار است. مخفی‌کاری مضموم است در بسیاری از امور مهم، زیرا عمر هر تشکیلاتی را مشروط به ذات حفظ راز می‌کند. انسان از جنس راز نیست. اساساً روزگار رازوری گذشته است. انباشت رازهای بی‌هوده و بی‌هودگی‌های رازمنش، معجون محافظه‌کاری را چنان غلیظ می‌کند که خودی و غیر خودی را مسموم خواهد کرد. سرشت آزادی بیان، به گونه‌ای است که به هر نوع فساد و بدفهمی فرصت

نفوذ نمی دهد. جامعه تکه تکه شده و بی اعتماد امروز مولود همین درون خستگی های هول آور و تحمیل شده است. در غیاب آزادی بیان، دروغ به سلطنت می رسد. در هر اجتماعی که انباشت رازها سنگین تر شود، پوسته حفظ آن جامعه پوسیده تر خواهد شد تا آنجا که می توان صدای فروپاشی اش را شنید. روز مبادا همین امروز است. مثل امروز که آدم ها به خوردن یکدیگر عادت کرده اند. فحاشی ها و نزاع های گروهی، - اخیراً - و در چندین نقطه از ایران، به تشنگی جنگ دامن می زند. انبار رازها دیگر جایی برای محموله های هول آور دیگری ندارد. پرده نشینی رازها به پایان رسیده است.

مردم علیه مردم... انحراف مکافات است.

چرا جمع قابل ملاحظه‌ای از نویسندگان کشور عضو کانون نویسندگان ایران
نیستند؟

علی صبوری

... زیرا ما، برادر من
برای جدا کردن خود از مردم آواز نمی خوانیم،
ما می خوانیم تا مردم را با هم متحد کنیم.
پس نیازیم نیست که فریاد زخم تا آنان باورم کنند،
که بگویند:
هر که بلندترین فریاد را سر می دهد حق دارد.
ما حق را به همراه خود داریم و این را می دانیم
و هرچقدر هم
که من با توبه آرامی سخن بگویم،
می دانم که مرا باور خواهی کرد.
ما به سخن گفتن آرام در زندان‌ها خو کرده‌ایم.

در جلسات،
در اقدام مشترک در دوران اشغال،
ما به حرف های کوچک و صریح
بر فراز ترس و بر فراز رنج خو کرده ایم.

یانیس ریتسوس
تقویم تبعید
ترجمه‌ی فریدون فریاد

قبل از پرداختن به عدم رویکرد بخشی از پدیدآورندگان آثار هنری به کانون نویسندگان ایران، ضرورت دارد نگاهی به تاریخ پیدایش کانون و افت و خیزهای آن در نیم قرن اخیر داشته باشیم. در جوامع استبدادزده مانند ایران، مرزی بین رفتار صنفی و رفتار سیاسی وجود ندارد و از این زاویه هر شکل صنفی ماهیتا سیاسی تلقی می‌شود. هرکلمه و کلام در مقابل هیولایی با چهره‌ی چند وجهی و شمشیر پنهان و عریان سانسور روبرو می‌گردد.

گذر از این سانسور و سرکوب تاوان سنگینی را طلب می‌کند. هنرمند پیشرو و در پیشاپیش آن کانون نویسندگان ایران، در این دالان پیچاپیچ بیشترین هزینه را پرداخته است.

واقعیت در خارج از ذهن ما، بی هیچ کم و کاست وجود داشته و در پروسه‌ی اجتماعی، تکوین یافته و با تلاش انسان شناخته می‌گردد. شاخک های انسان جستجوگر هر قدر حساس تر باشد، بخش بیشتری از واقعیت‌ها را نمایان می‌سازد که همانا حقیقت نام گرفته است. تلاش تاریخ با همه‌ی افت و خیزهایش همیشه حرکت به سوی دستیابی به حقیقت بوده است، - بیرون کشیدن حقیقت از درون واقعیت - ما در حرکت به حجمی از حقیقت دست می‌یابیم و داوری می‌ماند به آن که پشت سر می‌آید و حکم پایانی را می‌دهد. ابزار شناخت به انسان یاری می‌رساند که راه رسیدن به حقیقت و شناخت سره از ناسره روشن تر و کوتاه تر گردد. درک

و دریافت علوم مجرد و طبیعی چندان پیچیده و دشوار نیست، آن چه پیچیده می‌نماید ورود به حیطه‌ی اندیشه‌ی اجتماعی و انسانی است که دقت نظر بیشتری را طلب می‌کند. از این منظر جایگاه کانون و جذب و دفع پدید آورندگان اثر، مشکل و پیچیده‌تر می‌گردد که در این میان جدای از کنش‌ها و واکنش‌های عام از عناصر موقعیت زمانی و مکانی نیز نباید غافل بود.

سال‌های ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۰ تشکیل شکل‌های صنفی را ایجاب می‌کند و در این میان شکل‌های ادبی، هنری و فرهنگی از جمله کانون نویسندگان ایران مستثنی نیستند. در سال ۱۳۲۵ کنگره‌ی هنرمندان و نویسندگان که یک‌سوی آن حکومت شوروی آن سال‌ها قرار دارد با نزدیک به صد نویسنده، شاعر و هنرمند تشکیل می‌گردد. به دلیل نبود درک و دیدگاه مشخص، جهت‌گیری و سمت‌وسوی روشن اهالی هنر به جامعه و دستگاه قدرت، این کنگره بدون هیچ دست‌آوردی قابل ملاحظه‌ای پایان می‌یابد. با گذشت بیش از ده سال از وقفه و سرکوب آزادی‌ها و برچیدن شکل‌ها توسط حکومت کودتا و تثبیت دستگاه سرکوب، جایگاه نحله‌های مختلف هنری در جامعه تا حدودی روشن و مشخص می‌گردد. با شناخت و درک این موقعیت در سال ۱۳۴۶ کنگره‌ای از سوی نویسندگان و هنرمندان با حضور جمع کثیری از جمله غلامحسین ساعدی و جلال آل‌احمد تشکیل می‌گردد و این آغازی می‌شود جهت تشکیل کانون نویسندگان ایران. در این میان دستگاه قدرت با میدان دادن به خالقان هنر خنثی، بی‌آزار با ظاهری بزک‌کرده و حمایت مادی و معنوی از آنان، همه نوع شرایط را برای شان فراهم می‌کند و عرصه بر وجه دیگر هنر تنگ‌تر گردیده و صف هنر مستقل و بالنده از صف هنر وابسته و نازا جدا می‌شود.

« به عللی که ریشه‌های دور و دراز تاریخی وانگیزه‌های خاص مربوط به تضادهای دنیای کنونی دارد در روزگار ما رفتار مقامات رسمی نسبت به صاحبان اندیشه و ابداع هنری در دو جهت کاملاً متمایز سیر می‌کند..... یکی پروردن و به کار گرفتن اندیشه‌های رام دست‌آموز، که زندگی و تکاپویی اگر دارند همان در شیار مالوف سنن و مقررات و عقاید

پذیرفته شده است با کم و بیش نازک‌کاری و آرایش و پیرایش که به هر حال هیچ چیز را در صورت موجود زمانه عوض نمی‌کند..... دیگر ترس و بدگمانی و احیانا کین توزی نسبت به اندیشه‌های پوینده‌ی راه‌گشا که نظر به افق‌های آینده دارد و فردا را نوید می‌دهد. درباره این گروه و غرابت اضطراب‌انگیز آثار و آرای‌شان، سعی همه در محدود داشتن و منزوی کردن و سرپوش نهادن است، از طریق همه‌گونه سد و بند نهان و آشکار در زمینه‌های عملی و عرضه و انتشار...»^۱

به عبارتی دیگر در کنار درک درست از موقعیت اجتماعی می‌توان گفت: «آزادی اندیشه و بیان تجمل نیست، ضرورت است ضرورت رشد آینده فرد و اجتماع ما. بر اساس همین ضرورت است که کانون نویسندگان ایران که شامل همه‌ی اهل قلم اعم از شاعر، نویسنده، منتقد، نمایشنامه‌نویس و... می‌گردد تشکیل می‌یابد»^۲

در اردیبهشت ۱۳۴۷ کانون نویسندگان ایران با استناد به ماده‌ی ۱۸ و ۱۹ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر و ماده ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی که آزادی اندیشه و بیان را در چهارچوب قانون می‌شمارد، اعلام موجودیت و آغاز فعالیت می‌کند، غافل از این‌که قوانین نظام‌های سرکوبگر همیشه راه‌گریزی برای آسیب‌پذیری نهادهای مستقل می‌گذارد. غفلت از ماهیت اصل ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی و عدم تعریف، تبیین و تفسیر درست آن، نخ‌های پنهان همین دو اصل استقلال این نهاد مستقل را مورد سوال قرار می‌دهد و بعدها از همین سوراخ کانون نویسندگان ایران گزیده می‌شود

و هنرمندان عافیت خواه راه امن در پیش می‌گیرند. این‌گونه نگاه‌ها هرچند به گسترش کمی آثار پدید آورندگان کمک می‌کند اما به کیفیت آثار تاثیر مخربی می‌گذارد. دستگاه سرکوب و سانسور جز با مثله کردن اثر، مجوز انتشار به آن نمی‌دهد. اگر و مگرهای اصل ۲۰ و ۲۱ قانون اساسی رژیم پهلوی و اگر و مگرهای قانون اساسی اسلامی همواره گلوی اثر پویا

۱ و ۲. صدای آواز بیانیه کانون نویسندگان ایران

رافشده است. ذات کانون، ایستادگی است. تنها هنرمندانی به کانون نزدیک می‌شوند که تاب تحمل هزینه‌ی این ایستادگی را داشته باشند. اگر گسترش این کمیت آسیب‌شناسی نشود به درون کانون راه می‌یابد و به آن آسیب می‌رساند. هرچند افت کمیت نیز صنعت نشر را با مشکلات فراوانی روبرو می‌سازد. به همین دلیل ما سانسور هستی برانداز چندوجهی را در مقابل خود داریم و از همین زاویه باید به جذب و دفع پدیدآوردندگان آثار به کانون نگاه کرد. «امروز آن‌چه از هر ضرورتی برخوردارتر است سانسور و عدم دسترسی آثار پدیدآوردندگان با مخاطبان است و جدایی این دو و عدم ارائه‌ی آثار فاخر به جامعه، جامعه را از پویایی باز می‌دارد و مصایب فراوانی را پیش روی نشر و صنعت نشر می‌گذارد»^۱

با این سیکل که کانون نویسندگان ایران به تناوب با آن روبه‌رو بوده است، امروز به دلیل بحران فزاینده در جامعه، سرکوب حرکت‌های اعتراضی و نگاه نوین هنر به ضرورت‌های جامعه نگاه هنرمند نیز متحول شده است.

حاکمیت در طول بیش از پنجاه سال، کانون نویسندگان ایران را هیچ‌گاه به عنوان یک تشکل صنفی به رسمیت نشناخته است و در شرایط مختلف با عملکرد آن همواره برخوردی سخت‌گیرانه داشته است. نوع برخورد دستگاه سرکوب و سانسور با کانون، در جذب و دفع اهالی هنر به کانون نیز تاثیرگذار بوده است. بحران اقتصادی و تنگناهای حیات اجتماعی، فرهنگ و هنر را تحت تاثیر قرار داده است و در کنار جهان مجازی نوعی نگاه سطحی‌نگری را ارمغان آورده و در آثار هنری نمایان شده است. کانون اگر چه از نظر کمی رشد یافته و از ورودی بالایی برخوردار شده ولی از نظر کیفی چندان عملکرد موفقی نداشته است. گروهی از اعضا فقط نامی در کانون داشته و در نهایت تنها به اصل ۱۳ اساسنامه‌ی کانون یعنی به پرداخت حق عضویت اکتفا کرده‌اند و گروه بسیاری به این هم اصل وفادار نمانده‌اند. در این میان افرادی در کانون به دلیل عدم آگاهی از موقعیت اجتماعی و جایگاه مستقل و نظرگاه کانون، که با جان‌باختن و فداکاری اعضای

۱. گزارش اهل قلم صدای آواز.

پاک‌باخته‌ی آن تحقق یافته است واکنش‌هایی از خود نشان داده‌اند که زیننده کانون نبوده و بی‌تاثیر بر فاصله گرفتن بخشی از هنرمندان و نویسندگان از کانون نیست.

ذات هنر عدالت‌خواهی و برابری‌طلبی است. تحقق این آرمان هزینه در بردارد و گذر از هیولای سانسور بهای سنگینی را می‌طلبد.

درنهایت نگاه کمی به جذب اعضای جدید و کم‌بها دادن به کیفیت آرمان کانون، درکنار زمین‌گیر شدن جامعه با شیوع گسترده‌ی بیماری کرونا، بستری فراهم کرد که عافیت‌طلبان نیز از میان اعضای کانون با دستاویز قرار دادن مسائل فرعی موجود در کانون و دامن زدن به آن همراه با رفتار ضد کانونی خود، ذهن پدیدآورندگان آثار فاخر را نسبت به کانون مخدوش کنند و آنان را از پیوستن به این نهاد مستقل و مردمی بازدارند.

مقدمه‌ای بر تضاد در کانون نویسندگان ایران

آرش گنجی

در تمامی اجتماعات و سازمان‌هایی که آگاهانه یا غیرآگاهانه به دست انسان برپا می‌شود، شماری تضادها وجود دارد. وجود تضادها در وهله اول از این واقعیت بدیهی ناشی می‌شود که انسان‌ها برابر نیستند. این نابرابری شامل اختلاف‌های جنسی، سنی، خاستگاه‌های مختلف اجتماعی و ملی و طبقاتی و غیره و منافع مختلف می‌شود که سرانجام زمینه‌های مادی نام‌برده، خود را در نمودار ذهنی و ایدئولوژیک انسان‌های فعال در هر تشکیلات به ظهور می‌رساند. به این ترتیب، امکان ندارد در جمع متشکل آگاهانه یا ناآگاهانه‌ی انسان‌ها تضاد وجود نداشته باشد.

در جامعه‌ای طبقاتی مثل ایران که ویژگی‌های مشخصه‌ی آن را ستم‌های ملی، زیست‌محیطی، ستم به زنان، ستم‌های طبقاتی و غیره تشکیل می‌دهد و اساساً زمینه‌ای در این جامعه پیدا نمی‌شود که عاری از تضادهای متعدد نباشد، این امر بیش از هر وقت و جای دیگری مصداق می‌یابد. و چون یک طرف تمامی این تضادها را حاکمیتی تشکیل می‌دهد که در کل عمر خود ثابت کرده پاسخ هر اعتراض راستین از سمت توده‌ها، پرونده‌سازی و آزار و

تعقیب است، همه‌ی تضادهای موجود دارای کیفیت سیاسی هم هستند. آزادی بیان نیز که یکی از جدی‌ترین عرصه‌های زندگی سیاسی مردم است، بیش از تمامی عرصه‌های دیگر در کنترل محض قدرت قرار دارد. مردمی که منافع متعدد گوناگون خود را در همه‌ی عرصه‌های زندگی، از کف رفته می‌بینند و چشم‌انداز آینده‌ای شایان زندگی از آن‌ها ربوده شده، پیش از نیازهای مادی واقعی خود به آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا نیاز دارند. بدیهی است این بیان در گام نخست، بیان نوشتاری و شفاهی و در صورت سرکوب، در گام‌های بعد، شکل‌های عملی‌تر پیدا می‌کند.

درست در همین گام نخست است که جامعه‌ی بی‌صدای ایران به تشکیلاتی برای مبارزه در راه آزادی بیان نیاز پیدا می‌کند. این تشکیلات در چارچوب جغرافیایی ایران وجود دارد. نام‌اش «کانون نویسندگان ایران» است و ۵۳ سال از بنیان‌گذاری آن می‌گذرد و بند اول منشور آن با صدای رسا و بی‌ابهام می‌گوید: «آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان». از آن جا که آزادی بی‌قید و شرط بیان، نخستین گام در راه رسیدن به منافع لگدمال شده است، اهمیت کانون نویسندگان ایران که پرچمدار این مبارزه است صدچندان می‌شود و جایگاهی ویژه در مسیر مبارزه‌ی خلق‌های ایران پیدا می‌کند. به این ترتیب، کانون نویسندگان ایران همچون نتیجه‌ی یک تضاد بنیادین در جامعه پیدا شد: تضاد میان حاکمیت‌هایی که بر ثروت‌ها و منافع این کشور چنگ انداخته‌اند و صدای مخالفان خود را می‌برند، و روشنفکرانی که بنا به تعهد روشنفکری خود قصد دارند از طریق بیان ستم‌ها و دردها، چشم‌اندازهای خود و مردم خود را به تصویر کشند.

اما در خود کانون نویسندگان ایران نیز، مانند هر شکل و سازمان دیگری، شماری تضادها وجود دارد. این تضادها از تعداد و تنوع معتنا بهی برخوردار است. دلیل آن نیز روشن است زیرا کانون، تشکل یک گروه اجتماعی همگون یا طبقه‌ی ویژه نیست. کانون، تشکیلات فراحزبی است یعنی افراد با گرایش‌های حزبی و سیاسی یا غیر حزبی و با جهان‌بینی‌های مختلف می‌توانند

به عضویت آن در آیند و شروط عضویت در یک تشکیلات فراحزبی به طور معمول شروطی کلی اند، از جمله ناوابستگی به قدرت و دستگاه‌های سرکوب، پذیرش منشور و اساسنامه و تعهد عملی به آن و چند مورد دیگر. واضح است که کانون در برخورد با هر مسئله‌ای با طیف وسیعی از رویکردهای سیاسی مختلف از ناحیه‌ی اعضای خود مواجه می‌شود. به این ترتیب، معلوم می‌شود که موتور محرکه‌ی کانون، تضادهای درونی کانون و تلاش برای تدقیق و کانالیزه کردن آن تضادها و رسیدن به نقاط اشتراک نظر و در ادامه، عمل متحد کل کانون است. تا زمانی که این تضادها وجود دارند، تضمین می‌شود که کانون یک ارگان‌یسم زنده و در حرکت است.

فلسفه‌ی علمی به ما می‌آموزد که تضاد در دو شکل وحدت و مبارزه بروز می‌کند. دو جهت یک تضاد (هر چه باشد) در عین حال که یکدیگر را در آغوش گرفته و در وحدت اند، با یکدیگر در مبارزه اند. وجود یکی بدون دیگری معنا ندارد و وحدت‌شان مستلزم مبارزه است. در این فرایند، در هر برهه‌ی معین، یکی از دو شکل اصلی وحدت و مبارزه در مقام جنبه‌ی اصلی می‌نشیند.

آیا وجود وحدت به معنای نفی مبارزه است؟ خیر. افرادی که گرد هم جمع می‌شوند و یک تشکیلات معین و منسجم را به وجود می‌آورند و برای یک هدف معین کار می‌کنند، طبیعی است که میان‌شان انواع تضادها و تنش‌ها به وجود آید. نکته‌ی مهم در این میان، پیدا کردن راه‌ها و وسایل پیشبرد مبارزه‌ی تضاد در قالب وحدت است، زیرا وحدت، که جنبه‌ی اصلی است، تضمین می‌کند تضادها از درجه‌ای معین حادثتر نشوند، در مسیر حرکت خود راه‌ها و وسایل رسیدن به تصمیمات عملی را بیابند، و این که تشکیلات بدون نیاز به جراحی، با حفظ انسجام و سرزندگی، در مسیر رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده‌ی خود پویایی داشته باشد. راز رسیدن به این وحدت درونی و ابزار عملی آن، انتقاد و انتقاد از خود است. دلیل آن این است که مطلقاً با هیچ ابزار اداری نمی‌توان تضادهای فکری موجود میان اعضای یک تشکیلات را

رفع کرد. کارکرد ابزار اداری، در جای دیگری است.

می‌دانیم بزرگ‌ترین تضاد ایدئولوژیک موجود در میان روشنفکران سیاسی جامعه‌ی ایران امروز، صرف نظر از آن که در کدام دستگاه فکری مطرح می‌شود یا رنگ و لعاب کدام نظریه را به خود می‌گیرد، تضاد میان دورویکرد به وضعیت است. یکی که قصد تحول جامعه را عمدتاً با اتکا به روش‌های اصلاحی دارد و در تحلیل نهایی در صدد حفظ وضعیت موجود در چارچوب کلی آن است، و دیگری که قصد تحول جامعه را عمدتاً با اتکا به روش‌های بنیادین و ریشه‌ای دارد و شکست چارچوب‌های وضعیت موجود را راه حل نهایی رسیدن به اهداف خود می‌داند.

کانون نیز از ابتدای پیدایش خود از این دورویکرد عاری نبوده. این دورویکرد در کانون، در عین حال نمایندگان خود را داشته و دارد. اما کانون تشکیلاتی است با منشور و اصولی معین. وقتی که منشور کانون به صراحت از حق آزادی بیان بی‌هیچ حصر و استثنا برای همگان سخن می‌گوید و این اصل را بالاتر از همه‌ی اصول خود در جایگاه نخست نشانده، آنگاه اجازه‌ی تن دادن به چیزی کمتر از آن را ندارد، و هر گونه توجیه این بند در روایتی دیگر که به نحوی از انحا با سانسور سازگار درآید، تحریف آشکار بندی‌ست که خود به گویاترین شکلی رادیکال است. در گذشته‌ای نزدیک، عده‌ای از اعضا صحبت از «سانسور حداقلی» می‌کردند و این را گامی در جهت اصلاح وضعیت نشر می‌دانستند. آن‌ها، اگرچه در حرف، مخالفت خود را با کل سانسور ابراز می‌داشتند، اما عجزاً بند نخست منشور را کنار گذاشته بودند تا به «گام‌های عملی» برای رفع تدریجی سانسور بپردازند. پس به سانسور حداقلی یا روش‌هایی مانند این برای اصلاح وضعیت آزادی بیان و نشر تن می‌دادند. عده‌ای دیگر قصد نزدیک کردن کانون به دستگاه قدرت یا پوست انداختن کانون یا عقب نشاندن کانون از سنگرهای شناخته‌شده‌اش - مانند حضور هر ساله بر مزار شهدای کانون از جمله محمد مختاری و محمد جعفر پوپنده یا حضور پرشکوه بر خاک شاعر بزرگ آزادی، احمد شاملو - را داشتند تا به این طریق به حاکمیت

علامت دهند که کانون یک گام عقب نشسته، شما نیز گامی عقب بنشینید. این خواست‌ها و برنامه‌ها در کانون، محصول امروز و دیروز نیست و همواره در کل دوران حیات کانون وجود داشته و با نمایندگان بند نخست منشور، که مدافعان رادیکال حق آزادی بیان بی هیچ حصر و استثنا هستند، در مقام تضاد قرار داشته است.

اما چرا کانون تا امروز به دلیل تضادهای درونی خود دچار انحلال نشده؟ اگر بتوانیم از سر نترس اقلیتی از اعضا و مبارزه‌ی ایثارگرایانه‌ی ایشان که در همه‌ی زمان‌ها سنگین‌ترین مسئولیت‌ها را آگاهانه و در راستای بند نخست منشور به دوش می‌کشیدند صرف نظر کنیم، می‌توان دلیل آن را خیلی ساده، انتقاد و انتقاد از خود، ولو به صورت ناخودآگاه، دانست. اما چرا کانون یک بار در دوره‌ی دوم فعالیت خود و بار دیگر در دوره‌ی سوم فعالیت خود یعنی همین اواخر ناگزیر از تعلیق عضویت عده‌ای از اعضای خود شد؟ زیرا آن عده که در صدد تحریف منشور کانون بودند نه تنها به انتقاد از خود نپرداختند بلکه بر اندیشه‌های تسلیم‌طلبانه و آشتی‌جویانه‌ی خود نسبت به قدرت پافشاری کردند و با تحریک عده‌ای دیگر از اعضا و سوءاستفاده‌ی کثیف از اشتباهات پیشین، در صدد انحلال کانون برآمدند. آن‌ها راه دیگری برای هیئت دبیران کانون باقی نگذاشتند مگر آن که در هر دو دوره‌ی فوق‌الذکر، برای نجات کانون و جلوگیری از تبدیل کانون به زائده‌ی قدرت، رأی به تعلیق و سرانجام اخراج بدهد. در هر دو دوره‌ی مذکور، داستان از این قرار بوده که تضادها میان اعضا از مرحله‌ای معین حادث‌تر شدند و در نتیجه، مبارزه‌ی اضداد جایگزین وحدت اضداد شد. در این حالت، دیگر نه وحدت بلکه مبارزه جنبه‌ی اصلی را تشکیل می‌دهد. برای آن که یک تشکیلات در مسیری که برای خود تعیین کرده به موفقیت دست یابد، حفظ وحدت، اساسی‌ترین امر، و ابزار حفظ وحدت، انتقاد و انتقاد از خود است.

اگر انتقاد و انتقاد از خود، مبتنی بر اصول منشور، در شکل رفیقانه و شکیبانه، و با چشم‌انداز اهداف تشکیلات، همچون فرایندی بی‌پایان، به منظور یافتن راه‌های عملی حل مشکلات،

جریان داشته باشد، اضداد در شکل وحدت می‌توانند به مبارزه‌ی خود ادامه دهند. در این حالت، افراد با گرایش‌های سیاسی مختلف فرصت ابراز نظر می‌یابند، تضادها آشکار می‌شوند و زمینه برای حل و فصل آن‌ها مهیا خواهد شد. هرگاه فرایند انتقاد و انتقاد از خود سد شود، افراد با گرایش‌های فکری متضاد امکان آشکار ساختن نظرات خود را نخواهند داشت. آن‌گاه پیچ‌های پشت پرده شروع می‌شود، دسته‌بندی‌های مخفی شکل خواهند گرفت، و تشکیلات در اولین پیچ جدی در جریان تکامل خود متحمل ضرباتی سنگین از درون خواهد شد. ای بسا به این خاطر است که باید برای گنجاندن اصل تشکیلاتی تراز نوین انتقاد و انتقاد از خود در اساسنامه‌ی کانون کوشید. تاکنون انتقاد و انتقاد از خود فقط به صورت ناخودآگاه در جریان بوده و هرگز چونان امری تشکیلاتی نه در اساسنامه‌ی آن و نه چنان سازوکاری مشخص میان خود اعضا وجود داشته است. اصل تشکیلاتی انتقاد و انتقاد از خود، گذشته از اهمیتی که فی‌نفسه در حل اختلافات دارد، باعث ایجاد و تقویت اخلاق تشکیلاتی و روحیه‌ی شجاعت در افراد می‌شود و از نظر سازوکاری، جلوی فرقه‌بازی و دسته‌بندی اعضا را می‌گیرد. چه در آن صورت، فردی که بزدلانه از ابراز اندیشه‌های خود در جلسات کانون شانه خالی کرده و حرفه‌اش در محافل پیرامونی، وراجی و تخریب دیگران است، با مانع اساسنامه‌ای مواجه می‌شود.

اما آیا باید وحدت اضداد را به هر قیمت حفظ کرد؟ پاسخ به این سؤال نیز خیر است. باید با تمام توان در راستای حفظ وحدت تشکیلات کوشید و در این راه از انتقاد از خود و انتقاد از دیگران نهراسید، این صحیح است. اما انتقاد و انتقاد از خود هم نمی‌تواند به تنهایی متضمن حفظ تشکیلات باشد. برای حفظ تشکیلات به سازوکارهای اداری نیز نیاز است. به این ترتیب، انتقاد و انتقاد از خود در یک سو، و سازوکارهای اداری در سوی دیگر، با هم یک وحدت دیالکتیکی را تشکیل می‌دهند. همان‌طور که برای سلامت کانون باید کوشید و بهترین درمان، پیشگیری از عفونت و بیماری، و ابزار آن انتقاد و انتقاد از خود است، در هنگام نیاز هم باید بدون کمترین تردید دست به تیغ جراحی برد. در مسیر تکامل تضادها، مبارزه زمانی جنبه‌ی اصلی را از آن

خود می‌کند و جای وحدت را می‌گیرد که عده‌ای از اعضا از مسیر انتقاد و انتقاد از خود خارج شوند، از بحث نظری و علنی تن بزنند، به جای ابراز نظر و دفاع آشکار از اندیشه‌های خود، به سراغ تشکیل دار و دسته‌های نهانی روند و سعی کنند عده‌ای را علیه عده‌ای دیگر بشورانند. مبارزه زمانی جای وحدت را می‌گیرد که عده‌ای به هر حال اهداف خلاف منشور را در کانون تعقیب و برای نزدیک کردن کانون به قدرت تلاش و بُرندگی آن را کند کنند، و لجوجانه از نظر خود کوتاه نیایند و دست به انتقاد از خود نزنند، از بحث علنی و مستدل در دفاع از اهداف خود طفره روند، و دیگران را با الفاظ ناشایست زیر ضرب بگیرند، تهمت بزنند. این جاست که دیگر وحدتی میان اعضا وجود نخواهد داشت. مبارزه حاکم می‌شود.

وقتی که مبارزه جای وحدت را می‌گیرد یک تغییر کیفی در روند کارهای تشکیلات روی می‌دهد. مباحثات دیگر نباید به شکل سابق، بسته گریخته، معطوف به مسائل روز، و با آن آهنگ همیشگی پیش برده شوند، در عین حال که اقدامات اداری نیز باید به میان آیند. به طور کلی، زمانی که مبارزه حاکم می‌شود و وحدت، از جایگاه اصلی به جایگاه ثانوی می‌رود، دو اقدام اساسی باید صورت گیرد:

یک. باید با متخلفان و خراب‌کاران از طریق اقدامات اداری برخورد کرد، به ایشان تذکر داد، و اگر همچنان در امور تشکیلات به سنگ اندازی ادامه دهند و روش‌های خود را تصحیح نکنند، چاره‌ای جز تعلیق عضویت ایشان نیست.

دو. اما در میان خود اعضا و برای خود اعضا باید سلسله مباحثات فشرده، نه بسته گریخته، بلکه سازمان‌یافته، نه برای مدت نامعین، بلکه در بازه‌ای معین و متناسب، به راه افتد.

این دو اقدام، جلوه‌ای از مبارزه‌ی اضداد است که حالا به جنبه‌ی اصلی تبدیل شده. در این وضعیت، اضداد را دیگر نمی‌توان در شکل وحدت پیش برد. کلیه‌ی اعضا باید در مباحثات فشرده مشارکت کنند. باید بسترهایی فراهم شود تا هر کس بتواند انتقادات خود را آزادانه مطرح کند، زیرا این سلسله مباحثات و مبارزات ایدئولوژیک فشرده، عرصه‌ی جنگ بر سر مسیر

آینده‌ی تشکیلات است، و اهمیت آن از نقطه نظر تشکیلاتی بی نهایت بالاست. در این بازه‌ی زمانی معین برای طرح انتقادات، هم باید زبان دراز داشت و هم گوش شنوا. انتقادات باید بی پرده و بی رحمانه مطرح شوند. انتقادهایی که به ستاد فرماندهی تشکیلات، یعنی هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران، وارد است باید فوراً پذیرفته شوند و در جهت اصلاح آن‌ها ذره‌ای درنگ نکرد. انتقادهایی که وارد نیستند باید پاسخ متناسب بگیرند. حداکثر هوشیاری، عاملی است که یک لحظه هم نباید به دست فراموشی سپرده شود. نکته‌ی مهم در این مرحله این است که کلیه‌ی تضادها باید شکل سیاسی بگیرند. از آن جا که آینده‌ی تشکیلات در میان است، باید گرایش‌های سیاسی مخرب را شناسایی و خنثا کرد. باید به خاطر داشت که تضادها در وضعیت حاد خود قرار دارند، یعنی پیشاپیش سیاسی شده‌اند. همواره باید این اصل را ملکه‌ی ذهن کرد که تشکیلات مهم‌تر از فرد است، و اگر تشکیلات را خانه‌ی خود می‌دانیم، در این راه از هیچ‌گونه ایثاری دریغ نکنیم.

فقط به این ترتیب است که خانه‌تکانی صورت می‌گیرد و تشکیلات از مرحله‌ی مبارزه بار دیگر به مرحله‌ی وحدت رهنمون می‌شود، بی آن که دچار چنددستگی و سرانجام انحلال شود. در این زمان، کانون نویسندگان ایران بار دیگر می‌تواند به وظایف فوری روز و دشمنان بیرونی خود رسیدگی کند.

زنده باد کانون نویسندگان ایران!

به سوی آزادی بیان، بی هیچ حصر و استثنا برای همگان!

۸ تیر ۱۴۰۰

حاشیه‌ای بر یک درد کهنه: عضوگیری با کدام هدف؟

اکبر معصوم‌بیگی

شاید بتوان به جرئت گفت که نخستین بنیادگذاران نهادی که در واکنش و رقابت با کنگره‌ای فرمایشی از نویسندگان و شاعران و ادیبان مجیزگوی رژیم شاه تشکیل شد، هرگز گمان نداشتند که این تشکل بیش از نیم قرن بپاید. نتیجه آن‌که غرض از این حرکت نیز در آغاز، مانند هر حرکت اعتراضی یا سیاسی که در این مُلک شکل گرفته، شلیک تیری بوده در شب سیاه دیجوری که پایانی بر آن در خیال نمی‌گنجد است. به راه می‌افتیم، تا می‌توانیم پیش می‌رویم، و هر جا به مانعی برخوردیم از جان مایه می‌گذاریم و بی‌گمان دیگری و دیگرانی پیدا خواهند شد که مشعل روشنی‌بخش را از ما بگیرند و راه ما را دنبال کنند. بیم و باکی نیست: «گرچه ما می‌گذریم/راه می‌ماند/غم نیست.» یکی از نخستین کسانی که در شکل‌گیری کانون نویسندگان ایران سهم و تأثیر داشت، زنده یاد محمد علی سپانلو، در گفت‌وگویی با نگارنده به صراحت کم‌وبیش همین مضمون را، منتها به شیوه و هنجار خاص خود، بر زبان آورد: «هیچ نیاز نیست تحت هر شرایطی موجودیت مادی و فیزیکی کانون را حفظ کنیم. لازم نیست جان اعضا را در هر لحظه در خطر تهلکه و مرگ بیندازیم. به شما هم توصیه می‌کنم دست بردارید.

این قدر سماجت به خرج ندهید. مگر ندیدید ناکسان گرفتند و کشتند. همین بس که بدانیم اعضای کانون در بزنگاه‌های مرگبار حاضرند پیش قدم شوند و در گرفتار شدن فلان نویسنده‌ی در چنگ قدرت حاکم اسیر امضا بدهند. مثل نمونه‌ی مرگ مشکوک یا قتل سعیدی سیرجانی. چند نفری داوطلب می‌شوند برای جمع کردن امضا. به اتان می‌گوییم دارید جان خودتان را به خطر می‌اندازید. نکنید!»

آنچه از زبان سپانلو نقل شد بیش و کم و به طور کلی نظر نسلی از نویسندگانی هم هست که زیست کانون را از بیخ و بُن موقت و گاه گاهی می‌بینند و فقط حاضرند در تشکلی عضو باشند که با دیدن کوچک‌ترین علائم خطر سرکوب و قلع و قمع بساط فعالیت را درهم پیچند و در زیستی سایه‌وار، در جنگی پنهان و نامرئی با قدرت سرکوبگر درگیر شوند. این وضعی است که در دو دوره‌ی ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۹ و ۱۳۵۶ تا ۱۳۶۰ پیش آمد. شک نیست که دوره‌ی سوم، دوره‌ای که از ۱۳۶۹ آغاز شد و تا کنون ادامه دارد، گرچه به قتل دو تن از اعضای فعال کانون انجامید، در شدت سرکوب به هیچ‌رو به پای دو دوره‌ی پیشین، خاصه دهه‌ی قتل عام‌های بزرگ و فراگیر ۱۳۶۰ نمی‌رسد. اما چه باید گفت درباره‌ی نسلی از فعالان که نمی‌خواهند فقط در دوره‌هایی با قدرت جهنمی سانسور و سرکوب آزادی‌ها - آن هم با ابعاد گسترده و بی‌سابقه‌ی چهل سال اخیر - با قدرت حاکم درگیر شوند که حاکمیت به هر دلیل، که جای بحثش اینجا نیست، دچار ضعف قدرت سیاسی است، حاکمیت یکدست نیست و هنوز نتوانسته است ماشین آدم‌کشی و بگیر و ببند خود را به آسانی به راه بیندازد؛ برای نمونه، دو دوره‌ی ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ و ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ مصداق بارز ضعف قدرت سیاسی حاکم است برای درهم شکستن مقاومت مردم و روشنفکران در برابر قدرت قاهر حکومتی، و همین ضعف درزها و شکاف‌هایی پدید می‌آورد که مجالی برای نیروی ترقی‌خواه فراهم می‌کند تا در این شکاف‌ها و گسل‌ها امر خود را پیش ببرد. باری مشکل درست از جایی آغاز می‌شود که تشکلی که در سال ۱۳۴۷ شکل گرفت،

دیگر نمی‌خواست فقط نهادی (کانونی) تاریخی باشد که هم باشد و «ایده»ی درخشان آن در فضا موج بزند و هم نباشد و دُم لای تله‌ی سرکوب مرگبار حکومتی ندهد.

کانون در وضعی که از حالت زیست سایه‌وار بیرون می‌آید و نه فقط در بازداشت این یا آن نویسنده از دیگر نویسندگان امضا جمع می‌کند یا احیاناً از مردم می‌خواهد که به یاری آسیب‌دیدگان از سوانح طبیعی بشتابند، بلکه در باره‌ی هر آنچه به آزادی‌های اساسی مردم مربوط است واکنش می‌کند، نمی‌تواند فقط به دوسه نفری اکتفا کند که در مواقع خاص پیش قدم می‌شوند تا در مرگ نویسنده‌ای آزادی‌خواه و معترض که از جور حکومت در تبعید به سر می‌برده (برای نمونه در مرگ زنده‌یاد غلامحسین ساعدی) دستی بالا کنند تا برای مراسم بزرگداشت او از نویسندگان و ناشران امضا جمع کنند. شک نیست که در حالت دوم، به سازمانی فعال با اعضای فعال نیاز است که اعضای آن، مطابق ضوابط بوروکراتیک خاص، با تقسیم کار در قالب کمیسیون‌ها و کارگروه‌های داوطلبانه یا انتخابی امور تشکل را پیش می‌برند. بنابراین، عضویت در چنین تشکلی نمی‌تواند فقط در حد ارائه‌ی یک یا دو کتاب، تعهد به منشور و اساس‌نامه و برکنار بودن از نهادهای سرکوبگر آزادی و معرفی دو معرف از میان اعضای کانون خلاصه شود. برای پیشبرد آرمان‌های چنین تشکلی اسبابی لازم است که اگر نباشد اتفاقی می‌افتد که هم اکنون در کانون نویسندگان ایران شاهد آنیم: سر بزرگ زامبی‌وار و بی‌قواره و ناساز و تنه‌ای نحیف و باریک اما بسیار پرمدعا و متوقع که حاضر نیست کم‌ترین مایه‌ای بگذارد ولی تا دلتان بخواهد طلبکار و شاکی است. در این حالت رابطه‌ی میان اداره‌کنندگان کانون و بدنه نه پیوندی دیالکتیکی (که لازمه‌ی استمرار حیات هر ارگانیسم زنده است) که رابطه‌ای مکانیکی است. نه می‌توان به هزار مشکل پیش‌رو رسید، نه کادرسازی کرد و نه رابطه‌ای با بدنه برقرار کرد که بتوان تداوم فعالیت‌های کانون را تضمین کرد.

در احزاب و تشکل‌های جدی که در پی کسب قدرت سیاسی‌اند و از زمره‌ی احزاب سست پیوندی نیستند که فقط در دوره‌ی انتخابات جمع می‌شوند و پس از انتخابات تا دوره‌ی بعدی

دست کم فعالیت مستمری ندارند، معمولاً دوسوم اعضا کاملاً فعال اند و یک سوم باقی مانده در اموری چون فروش نشریه‌ها و نمادها و نشانه‌های حزبی و جمع‌آوری کمک مالی به پیشبرد هدف‌های تشکیلاتی چیزی کم نمی‌گذارند. به باور من، باوری که بارها بر آن تأکید کرده‌ام، کانون نویسندگان ایران به عنوان تشکیلاتی آزاد که هرگز کاری به تصرف قدرت سیاسی و جنگ و دعوای سیاست روز نداشته است، در وضعیت آشوبناک کنونی ایران و جهان نمی‌تواند به هیچ‌رو آینده‌ای روشن داشته باشد مگر آن که دست کم یک سوم اعضای آن فعال باشند و دو سوم بازمانده، به هر شکل و هنجاری، از هیچ کوششی برای پیشبرد آرمان بلند آزادی بیان دریغ نوزند. اما وضعیت کنونی به‌راستی رقت‌آور است و مایه‌ی شرمساری اکثریت روشنفکری پرمده‌ا ولی کم‌مایه‌ای که خود را مَفخر عالم بشری می‌پندارد ولی حاضر نیست کوچک‌ترین قدمی در راه تحقق آزادی‌های اساسی خود و مردم بردارد. چیزی که از چشم هیولا پنهان نیست چرا باید از چشم دوست پوشیده بماند؟ به خودمان پردازیم. تاریخ بیست ساله‌ی اخیر گواه است که در آستانه‌ی هر مجمع عمومی کاسه اضطراب‌آور چکنم چکنم به دست گرفته‌ایم تا از اعضا (بی‌هیچ حصر و استثنا) بخواهیم که برای مسئولیت‌های جاری کانون (اعم از هیئت دبیران، منشی، صندوقدار، بازرسان و مانند آن) نامزد شوند و بسیاری کسان به عذرهای یکسر ناموجه و حاکی از لالابالی‌گری و هرهری‌مآبی از پذیرفتن مسئولیت تن زده‌اند یا کسانی داوطلب شده‌اند که کوچک‌ترین سابقه‌ی فعالیت تشکیلاتی نه در زندگی گذشته‌ی خود داشته‌اند و نه پیشینه‌ی فعالیت در هیچ‌یک از کمیسیون‌های کانون. نتیجه آن که به قول بزرگی از بزرگان اهل تمیز: «آن که شوری داشت حقیقتی نداشت، آن که حقیقتی داشت شوری نداشت.» این وضعیت رقت‌انگیز در مجمع عمومی سال ۱۳۹۷ به اوج تازه‌ای رسید. برای رسیدن به نصاب برای آغاز رسمی و قانونی جلسه سه نفر کم داشتیم و بنابراین برخلاف قانون جوامع عمومی جلسه با سه ساعت تأخیر برگزار شد تا با تلفن از برخی اعضا بخواهیم که در جلسه حاضر شوند. همین وضع در خصوص نامزدهای داوطلب برای تصدی سمت‌ها و

مسئولیت‌های اداره‌ی امور کانون هم راست می‌آید. به باور من، برای آن‌که موازین دموکراتیک انتخاباتی رعایت شود، لازم است برای انتخاب پنج عضو اصلی و پنج عضو جانشین هیئت دبیران (که حکم رهبری کانون را دارد و پس از مجمع عمومی عالی‌ترین و حساس‌ترین ارگان کانون است) در هر مجمع عمومی دست‌کم بیست نفر داوطلب، برای منشیگری پنج نفر داوطلب، برای صندوقدار پنج نفر داوطلب و برای دو عضو بازرس پنج تا هفت نفر یا پیش بگذارند، و حال آن‌که در این ۲۴ سال اخیر جز در یکی دو مجمع عمومی در سال‌های ۱۳۷۸ تا ۱۳۸۰ چنین ترکیب پویا و دموکراتیکی دست نداده است. نتیجه آن‌که کادر قدیمی فعالان کانون خسته و فرسوده و نالان از کم‌تحرکی و بلکه بی‌تحرکی بیشتر اعضا، فقط برای آن‌که امر کانون معطل نماند ناگزیر در دوره‌های متعدد نامزد شده‌اند تا کار این چرخه‌ی معیوب به توقف کامل فعالیت‌های کانون نکشد.

وضع هنگامی به مراتب حساس‌تر می‌شود که کانون نویسندگان ایران در آستانه‌ی یک تغییر بزرگ نسلی است. بیشتر و بلکه نزدیک به تمام داوطلبان عضویت در کانون، که دم به دم هم بر شمارشان افزوده می‌شود، پس از سال ۱۳۵۷ به دنیا آمده‌اند و خاصه در دهه‌های اخیر کم‌وبیش با آرمان‌ها و تعهدهای آزادی‌خواهانه‌ی نسل نخست نویسندگان و فعالان کانون بیگانه‌اند. برای نمونه، از میان کسانی که در پی قتل تبه‌کارانه‌ی محمد مختاری و محمد جعفر پوینده در انتخابات نخستین نشست عمومی کانون نویسندگان ایران در ۱۳ اسفند ماه ۱۳۷۷ به هیئت دبیران کانون راه یافتند، فقط من زنده‌ام، در کشور مانده‌ام و فعالم: هوشنگ گلشیری، سیمین بهبهانی، علی اشرف درویشیان و ایرج کابلی هر یک به فاصله‌هایی به هفت هزار سالگان پیوستند، کاوه گوهرین از عضویت کانون استعفا کرد، مهرانگیز کار، کاظم کردوانی و شیرین عبادی به ناچار و به ضرورت به تبعید رفتند، شهلا لاهیجی پس از شرکت در کنفرانس برلین درگیر پیامدهای امنیتی-پلیسی این کنفرانس شد و بنابراین یکسر از هرگونه فعالیت اجتماعی، و از جمله فعالیت کانونی، برای همیشه کناره گرفت. بنابراین، از نسل گذشته تمه‌ای به‌جا مانده

که فقط می‌تواند، اگر شرایط مهیا باشد، مانع از آن شود که وقفه‌ها و شکاف‌هایی که در پی هر تغییر و تبدیل نسلی دست می‌دهد، به گسست زنجیره‌ی انتقال تجربه‌ی نسل پیش به نسل بعد بینجامد و هر نسل ناگزیر نشود هر بار چرخ چاه را از نو ابداع کند - امری که تاریخ ایران، به ویژه تاریخ معاصر ما گواه زنده و روشن آن است.

بدین‌گونه، اگر بناست این کانون نهادی نباشد در کنار محدود نهادهایی که گاه به گاه علائمی حیاتی از خود بروز می‌دهند و سپس با خُرده درگیری‌ها و کشمکش‌ها با هیولای حاکم صحنه را ترک می‌کنند و به ده‌ها نهاد و تشکلی می‌پیوندند که چند صباحی نیمچه درخششی دارند و بعد برای همیشه در پرده‌ی خُمول و فراموشی می‌روند، باید دست‌کم یک سوم اعضای آن فعال، به اصطلاح «پای کار» و پیوسته در حال جنب و جوش باشند. کانون کنونی کانون «اقلیت فعال» در برابر «اکثریت منفعل» است. اکثریت منفعل نه فقط یار شاطر نیست که در برخی موارد بار خاطر است. شرکت فعال در جمع مشورتی برای شور و مشورت با دیگر اعضا و حساب‌کشی از فعالیت‌های جاری هیئت دبیران و کمیسیون‌ها، پرداخت منظم مبلغ حق عضویت، آگاهی دایمی از بیانیه‌ها، در عصر گسترش و اثرگذاری شبکه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشتن بیانیه‌ها، اطلاعیه‌ها، خبرها و مطالبی که کانون گاه به گاه به وقت ضرورت منتشر می‌کند، شرکت در مجامع عمومی و داوطلب شدن برای تصدی سمت‌های کانون، کم‌ترین توقعی است که می‌توان از هر عضو ساده‌ی کانون داشت. واکنش اثباتی یا سلبی و انتقادی در قبال آنچه کانون منتشر می‌کند نه تکلیف مالایطاقی است که هیئت دبیران به حکم شرعی و عرفی بر دوش نحیف اعضا می‌گذارد و نه عملی قهرمانی که مستلزم پرداختن تاوان یا «هزینه» باشد، وظیفه‌ی انسانی هر عضوی است که دل در گرو آزادی دارد و منشور آزادی‌خواهی این کانون را امضا کرده و ظاهراً خود را بدان متعهد کرده است. شاید در آینده‌ی نه چندان نزدیک دوره‌ای فرارسد، دوره‌ای که بی‌گمان دست‌کم من و امثال من زنده نیستیم تا در خشش و تالُلُو آن را در افق مملکت گُل و بلبل به چشم ببینیم، که کانون نویسندگان ایران

هم مانند بسیاری از کانون‌های کشورهای اروپایی و امریکایی به باشگاهی مبدل شود برای بده بستان‌های فکری و خوش و بش‌های اهل قلم و کمک به کشورهایی که هنوز در چنگ هیولای استبداد و بیداد اسیرند و به یاری ما نیازی حیاتی دارند. ولی تا آن هنگام اگر نمی‌خواهیم بمیریم باید با تمام قوا بکوشیم تا کانون نویسندگان ایران مانند دوره‌ی منتهی به سال ۱۳۵۶ و «شب‌های شعر و سخنرانی انستیتو گوته» کانونی جریان‌ساز و جنبش‌آفرین و اثرگذار باشد.

فرجام سخن

نتیجه می‌گیریم که شاید برای جمع کردن امضا برای فلان مناسبت، در دوره‌های کوتاه مدت، اندیشه‌ی کانون تاریخی به تنهایی کافی باشد اما برای کانون زنده‌ای که در بطن تاریخ و فرهنگ حضوری پویا و اثربخش و در سرنوشت تاریخی کشور دخالتی بی‌چون و چرا داشته باشد، کانونی که مؤثرترین روشنفکران و نویسندگان و شاعران و مترجمان آزادی‌خواه را در خود گرد آورده باشد، به تشکیلاتی نیاز است که ساختار اندام‌وار آن مجالی برای عضوگیری‌های بی‌رویه و حضور اعضای بی‌تعهدی باقی نمی‌گذارد که فقط در روز عضوگیری به منشور و اساس‌نامه‌ی کانون متعهدند و بنابراین فقط از مزایای عضویت در کانون برخوردار می‌شوند. کانون برای پرهیز از لغزش‌های بزرگ در بزنگاه‌های تاریخی باید چنان کادرهایی پیروانند که از مواضع آزادی‌خواهانه‌ی منشور و همه‌ی اسناد بالادستی آن آگاهی کامل داشته باشند و در این بزنگاه‌ها به آسانی اسیر بازی‌ها و کشمکش‌های جناح‌های قدرت حاکم نشوند. کانون محل اجتماع جماعت آزادی‌ستیزی نیست که خواهان «تعامل و تعادل» با قدرت حاکم و تبدیل کانون به فلان انجمن ادبی دست‌آموز حکومتی‌اند. کانون نویسندگان ایران تنفسگاه همه‌ی کسانی است که به آزادی نیازی حیاتی دارند و کانون را نهادی می‌دانند که با اتکا به آن می‌توان با کوشش جمعی اعضا به آرمان بلند آزادی دست یافت. بی‌گمان استمرار و تأثیرگذاری چنین نهادی مستلزم دگرگونی ساختاری است و از این دگرگونی‌گریزی نیست.

کانون نویسندگان ایران و عبور از گذشته‌ها

حمیده منصوری

کانون نویسندگان ایران به عنوان نهادی مستقل از هر حکومتی و فارغ از هرگونه وابستگی به جناح‌های سیاسی در طول سال‌های فعالیت خود همواره در راستای تحقق آزادی بیان که از اساسی‌ترین ارکان تحقق دموکراسی است کوشیده است (بند ۷ منشور- کانون نویسندگان ایران مستقل است و به هیچ نهاد، جمعیت، انجمن، حزب، سازمان، و... دولتی و غیردولتی وابسته نیست). تا به امروز هیچ لکه‌ای بر دامان کانون نویسندگان دیده نمی‌شود که دلالت بر مسامحه بر سر آرمان‌های برحقش داشته باشد، چراکه مساله‌ی کانون، مساله‌ی آزادی بیان بی هیچ حصر و استثنا است و بر اساس این اصل مهم و اساسی هیچ استثنایی برای هیچ حاکمیتی قائل نمی‌شود. آنچه مسلم است این است که کانون نویسندگان ایران که تا امروز با عبور از گذرگاه‌های صعب و تحت شدیدترین سرکوب‌ها و ناعادلانه‌ترین فشارها سر خم نکرده و تن به مسامحه با هیچ جریان سیاسی نداده و از این پس نیز چنین خواهد کرد. اگرچه بسیاری از کوشیده‌اند که کانون نویسندگان را در گذرگاه‌های مختلف تاریخ به چپ و راست بکشانند، جناح‌های سیاسی‌ای که با ترفندهای گوناگون تلاش کرده‌اند با نام و اعتبار کانون به اهداف

سیاسی و جناحی خود برسند، اما کانون نویسندگان هرگز به سمت هیچ حزب و جناحی کشیده نشده و همواره استقلال خود را حفظ نموده است.

در واقع آنچه کانون را از گزند آلوده شدن به اهداف سیاسی احزاب و جناح‌های سیاسی حکومت‌ها در امان نگه داشته است متعهد بودن به بند هفتم منشور آن است که صراحتاً استقلال کانون را اعلام و بر عدم وابستگی به هر نهادی تأکید می‌کند. با این حال کانون نویسندگان هم مانند هر نهاد دیگری الی ابد از آسیب و گزند در امان نخواهد بود مگر با فراست و کیاست اعضای تشکیل دهنده‌ی آن نهاد که در تمامی بزنگاه‌ها ضمن متعهد بودن به منشور و اساسنامه بتوانند از افتراق و تشتت جلوگیری کنند تا کانون همواره آن‌چنان که تاکنون عمل کرده است در راه تحقق آرمان‌های برحقش به درستی پیش رود.

آنچه تضمین‌کننده‌ی رشد و تکامل کانون نویسندگان است، متعهد بودن اعضای کانون نویسندگان به منشور و اساسنامه، فعالیت مسئولانه و مستمر تک‌تک آن‌ها در کانون و کوشش برای تحقق آرمان‌های این نهاد است (ماده‌ی ۱۰ - پیش برد آرمان‌های کانون: هر عضو کانون متعهد می‌شود که برای پیش برد آرمان‌های کانون و رعایت مفاد این اساسنامه و اعتلای منزلت کانون فعالانه بکوشد).

راه روشن نگاه داشتن چراغ نهادی که برای آگاهی بخشی و روشنگری جامعه، هزینه‌ی بس گرانی پرداخته و می‌پردازد، پرهیز از انفعال و در سایه نشستن است. اعضای کانون موظفند با تکیه بر منشور و اساسنامه در برابر هر جریان انحرافی بایستند و اجازه ندهند آنان که اندیشه‌ای ناپاک در سر می‌پرورانند مجال و میدانی برای منحرف کردن کانون از مسیر برحق و راستیش بیابند. آنچه زمینه‌ساز فرداست، امروز است. امروز چند تن از اعضای کانون نویسندگان ایران در زندان به سر می‌برند، دو تن از اعضای متعهد کانون بر اثر بیماری کرونا در گذشته‌اند، شرایطی برای برگزاری جلسات و دیدار اعضا با یکدیگر وجود ندارد و همه‌ی این‌ها کانون را در موقعیت پیچیده و دشواری قرار داده است (دوره‌ی فترت - ماده‌ی ۴۱ اساسنامه). در چنین

وضعیت حساس و تاریخی ای آن چه باید در اولویت باشد حفظ موجودیت کانون است. هرگونه خودمحموری می تواند به پیچیده تر شدن شرایط دامن بزند و کانون را موقتا از رسیدگی به امور اصلی و مهم دور سازد. در چنین شرایط خطیر و تعیین کننده ای لازم است اعضای کانون از هرگونه تشتت و دودستگی پرهیز کنند و با هوشمندی، کانون را از این گردنگاه صعب عبور دهند.

خوب است که گاهی اعضای کانون از خود بپرسند که از چه رو به عضویت کانون درآمده اند؟ زیرا همواره این خطر وجود دارد که در میانه‌ی راه، عواملی ما را از آرمان مان دور کند. کانون نویسندگان ایران هرگز به دنبال کسب قدرت نبوده و نیست، در نتیجه عضویت در این نهاد نه قدرتی به اعضا می دهد و نه خودمحموری و منیت را بر می تابد. اساسا ماهیت کانون ضد قدرت است و این از نقاط قوت کانون به شمار می رود.

باری، هرآنچه به آن اشاره شد غایت و کمال مطلوب هر نهاد و تشکلی است ولی همواره شکافی است میان آنچه هست و آنچه باید باشد. همان طور که پیش تر اشاره شد، کانون در یک سال گذشته بحران هایی را تجربه کرده است. بجز مسائلی که به آنها اشاره شد، مساله‌ی تفرق، کانون را با چالش هایی مواجه کرد که برون رفت از آنها کار ساده‌ای نبود. دودستگی به هر مساله‌ای دامن می زند و اعضایی از کانون، اختلافات و بحث های درون کانون را با بی مسئولیتی در فضای مجازی علنی کردند و نشان دادند که نه تنها حفظ موجودیت کانون و آرمان هایش برایشان اهمیتی ندارد، بلکه گویی به دنبال آنند که تغییری در کانون به دل خواه خودشان ایجاد کنند و ماهیت نهادی را که پنجاه سال بر سر آرمان هایش ایستاده و شریف ترین اعضایش را در این راه از دست داده تغییر بدهند. آن چه مسلم است این است که کانونی که بحران های بسی پیچیده تر و مهم تر را با سربلندی پشت سر نهاده، از این پس نیز با استواری در برابر هر جریان انحرافی خواهد ایستاد و مجاللی به منفعت خواهان نخواهد داد تا کانون را جولانگاه پیش برد اهداف و خواسته های شخصی یا گروهی خود بکنند.

کلام آخر:

کانون نویسندگان ایران در ارتقای سطح آگاهی و بینش جامعه و توده‌ی مردم، در زمینه‌ی مسأله‌ی آزادی بیان بسیار کوشیده است. این روزها کمتر کسی است که با مقوله‌ی «آزادی بیان» آشنا نباشد. شاید در گذشته‌ی نه‌چندان دور این عبارت بیشتر در میان طبقه‌ی روشنفکر کاربرد داشت ولی امروز شاهد هستیم که اقشار مختلف جامعه، آزادی بیان را از جمله‌ی حقوق انسانی و بشری خود می‌دانند و سانسور را صرفاً به عنوان عاملی برای حذف چند پاره از شعر یا چند سطر از کتاب یا حذف سکانس‌هایی از فیلم نمی‌شناسند. مردم به خوبی دریافته‌اند که مسأله‌ی «آزادی بیان» و «سانسور» ارتباطی تنگاتنگ با مسائل اساسی زندگی‌شان، همچون معیشت، دانش و آگاهی، کرامت انسانی دارد و سرنوشت خود و نسل‌های آینده در گرو آگاهی در تمام عرصه‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است. رسیدن به این سطح از آگاهی و بینش در جامعه در درک بهتر مقوله‌ی آزادی بیان، اگر نگوئیم که تماماً حاصل پنجاه و سه سال مبارزه و تلاش‌های بی‌دریغ کانون نویسندگان ایران است، بی‌تردید نقش کانون بسیار پررنگ‌تر از هر تشکلی در رسیدن به این نقطه بوده است.

آن چه پیش روی کانون نویسندگان ایران است روشن است، با تکیه بر منشور و اساسنامه، کانون می‌تواند از هر گذرگاه صعبی عبور کند.

در پاسخ به فراخوان کانون نویسندگان ایران

حسین دولت آبادی

من اگر عضو کانون نویسندگان ایران «در تبعید» می بودم و مسئولیتی می داشتم، بی شک به تفصیل در این باره می نوشتم، ولی از آن جا که از شما عزیزان و از میهن ام دور هستم و در جریان مشکلات، مباحث و اختلافات داخلی کانون نویسندگان ایران قرار ندارم، از آن جا که بیش از دو سال پیش از کانون نویسندگان ایران «در تبعید» استعفا داده ام، ذیصلاح و محق نیستم تا از راه دور در امور شما دخالت و اظهار نظر کنم. من در این سال ها چند مقاله و حتا تاریخچه «کانون در تبعید» را نوشته ام و اگر دوستان مایل باشند، آن ها را محض اطلاع می فرستم. با این همه تا حمل بر بی ادبی نشود، جواب نامه ی شما را می نویسم و به چند نکته به اختصار اشاره ای می کنم و می گذرم:

باری، نامه ی شما را که به وسیله ی «ای - میل» ارسال شده بود، با دقت خواندم و از فحوای کلام دوستان و بنا به تجربه ی چندین و چند ساله احساس کردم که کانون نویسندگان ایران، مانند نیمه ی آواره ی دیگر آن، یعنی کانون نویسندگان ایران «در تبعید»، هنوز از بحران ها گذر نکرده و تا به امروز نتوانسته است همه ی نویسندگان ایران را زیر سقف «کانون» گرد آورد و در این همه سال، مدام شماری از «کانون» کناره گرفته اند و گویا کناره می گیرند.

اگر اشتباه نکنم، پس از انقلاب بهمن، بحث «هویت» و «رسالت» کانون و «استقلال» آن از حکومت و جریان‌های سیاسی آنقدر بالا گرفت که به مشاجره انجامید؛ چند نفر را اخراج کردند و تعدادی نیز در دفاع از آن‌ها استعفا دادند و توده‌ای‌ها و هواداران حزب، «شورای نویسندگان ایران» را بنیاد گذاشتند که عمر درازی به دنیا نداشت. باری، اگر ریشه‌های اختلافات درونی و بحران‌های دوره‌ای را با حوصله بررسی کنیم، متوجه می‌شویم که نویسندگان و به ویژه مسئولین دوره‌ای، درک مشابه و مشترکی از منشور و اساسنامه‌ی کانون نداشته‌اند، هر بار در مورد «هویت»، «رسالت» و «استقلال» آن به بی‌راهه افتاده‌اند و در داخل و خارج ایران به اختلاف‌ها و بحران‌ها دامن زده‌اند. به باور من، خشت اول را معماران گرامی در آغاز، در نیم قرن پیش کج گذاشته‌اند و لاجرم این دیوار تا به ثریا کج می‌رود. منظور در آن زمان، منشور کانون نویسندگان ایران را روشنفکران مترقی و مبارز نوشته‌اند و رسالتی برای این نهاد دمکراتیک قائل شده‌اند که به اهداف و آرمان‌های یک حزب و یا تشکیلات سیاسی مترقی و معترض نزدیک است و ربط چندانی به نویسندگانی ندارد که برای آزادی اندیشه و بیان و دفاع از حقوق مادی و معنوی نویسندگان، در «کانون» گرد هم آمده‌اند و در این راستا، با سانسور مبارزه می‌کنند. باری، من چندین سال عضو کانون نویسندگان ایران «در تبعید» بوده‌ام، حتا چند دوره در این کانون مسئولیت داشته‌ام و با دوستان دور و نزدیک کار، بحث و گفتگو کرده‌ام و بارها شاهد مباحث، مجادلات و مشاجراتی بوده‌ام که ریشه در بحران‌های سیاسی خارج از کانون داشته‌اند. غرض، نویسندگانی که از افق‌های فکری متفاوت و با گرایش‌های سیاسی مختلف به کانون می‌آیند، کسانی که درک مخدوشی از رسالت این نهاد دمکراتیک دارند، اختلافات و بحران‌های خود را به درون «کانون» می‌آورند. کسانی که کانون را با حزب سیاسی و تشکیلات سیاسی مترقی و انقلابی عوضی می‌گیرند و مانند رهبران سیاسی، به فکر رهبری جامعه می‌افتند، و از مرزها و محدوده‌ی آرمان‌ها و اهداف کانون نویسندگان و رسالت آن فراتر می‌روند، آن را به مرور به انزوا می‌کشاند و باعث فرار نویسندگانی می‌شوند که چنین گرایش‌هایی ندارند، ولی برای

آزادی اندیشه و بیان بی حصر و استثنا حاضرند مبارزه کنند. درباره‌ی جماعتی که می‌خواهند جای خالی احزاب و سازمان‌های سیاسی را در دوران اختناق پر کنند و وظایف و تکالیف معوقه و معلقه‌ی آن‌ها را بر دوش کانون نویسندگان بگذارند، آن سناتور رومی به درستی گفته‌است: «رم مادر ماست، ولی کراسوس می‌خواهد با آن ازدواج کند». باری دوستان، اگر قرار باشد که همه‌ی نویسندگان ایرانی، با طرز تفکرهای مختلف و جهان‌بینی‌های مختلف و ذائقه‌های سیاسی متفاوت، زیر یک سقف به نام «کانون نویسندگان ایران» گرد آیند، این دوستان باید عقاید و افکار سیاسی خود را پشت در کانون بگذارند و فقط و فقط به عنوان «نویسنده» وارد شوند. گیرم کانون نویسندگان موظف است این عقاید و افکار و اندیشه‌ها را بدون سانسور، در ارگانی، مثلاً دفتر کانون، چاپ و منتشر کند و اگر نویسنده‌ی آن به مشکلاتی برخورد، به دفاع از او و نشر عقاید و اندیشه‌هایش برخیزد. از آن‌جا که اعضای کانون از افق‌های فکری متفاوت و طیف‌های سیاسی مختلفی می‌آیند، کانون اگر بخواهد به حقوق اعضایش احترام بگذارد، حق ندارد در برابر قدرت سیاسی و حاکمیت، موضع مشخصی بگیرد؛ این کار بی‌تردید به اعتراض و استعفای شماری از اعضا منجر می‌شود و به بحران می‌انجامد. مگر این که «کانون» از نویسندگان انقلابی و آوانگارد تشکیل شده باشد و این «شاخصه» را بر نام و عنوان کانون بیفزایند و بنویسند «کانون نویسندگان انقلابی ایران» در این صورت چند کانون نویسندگان در ایران خواهیم داشت؛ همانگونه که در کشورهای غربی چندین حزب سیاسی وجود دارد. باری، شرط و یا شرایط حفظ و تداوم یک نهاد دموکراتیک فرهنگی و هنری رعایت حقوق دموکراتیک اعضای آن است. کانون نویسندگان بنا به دلایلی که در بالا آمد، هیچ سیاستی در برابر حاکمیت ندارد و نمی‌تواند داشته باشد؛ بلکه مبارزه در راه اهداف و آرمان‌هایش که همانا آزادی اندیشه و بیان بی حصر و استثناست، «سیاست» او را در برابر حاکمیت و قدرت سیاسی تعیین و مشخص می‌کند! گیرم در جامعه‌ای نظیر جامعه‌ی بحرانی و بیمار ما؛ در زمانه‌ای که سانسور بر تمام شئون اجتماعی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، هنری و حتا مدنی حاکم

است و همه چیز رو به قهقرا و انحطاط می‌رود، این امر خواه نا خواه نیز سیاسی می‌شود و مانند گیسوی زنان به سیاست گره می‌خورد. چه باک.

با مهر و دوستی

گرفتاری‌های کانون «حداکثری»

منیژه نجم عراقی

یکی از دغدغه‌های کانونیان در یکی دو دهه‌ی اخیر این بوده که «چرا جمع قابل ملاحظه‌ای از نویسندگان کشور عضو کانون نیستند؟» گرچه قصد ندارم اهمیت این دغدغه را نادیده بگیرم، به نظر من باید پیش از هر چیز نکته‌ای بدیهی اما مهم را یادآور شوم. کانون نویسندگان ایران جای نویسندگان آزادی‌خواه و ضدسانسور است نه «همه‌ی نویسندگان!» و از میان این جمع کوچک‌تر نیز، با توجه به تنگناهای روزافزون سیاسی و اجتماعی، تنها نویسندگانی خواهان پیوستن به کانون می‌شوند که حاضر باشند بهای این پای‌بندی را بپردازند. به این ترتیب، مرجع آمارگیری آن «جمع قابل ملاحظه» فرق می‌کند. همه‌ی ما دوستانی را سراغ داریم که در مقاطع بالاترین هزینه‌ی حضور در کانون بی‌سروصدا یا به بهانه‌ی «تندزبانی این یا آن عضو» کناره‌گیری را برقرار ترجیح داده‌اند؛ و از آن پس حتی امضای برخی از آنان را پای هیچ بیانی‌هی اعتراضی ندیده‌ایم (برخی دیگر نیز همواره آشکارا یا سر بسته خواهان تعطیل شدن فعالیت کانون بوده‌اند تا شرمنده‌ی هراس و وابستگی‌ها و گاه عافیت‌جویی خود نباشند). با این همه، فشار درخواست‌های عضویت به‌ویژه از سوی شاعران و نویسندگان جوان، که سال ۸۷ توسل

به انتخابات مکاتبه‌ای را ناگزیر کرد، در سال‌های بعد به گونه‌ای سیاست «درهای باز» انجامید که در چند سال اخیر شاهد برخی پیامدهای ناگوار آن بودیم.

در آغاز کوشیدم پیشنهادی بیابم که بتوان به «سازوکارهای انضباطی مصرّح در اساسنامه‌ی کانون» افزود. اما در نهایت نتیجه گرفتم مسئله‌ای اساسی‌تر در میان است که بیش‌تر با «نسبت کانون با جنبش‌های اجتماعی» و «نقش و مسئولیت تک‌تک اعضای کانون» مناسبت پیدا می‌کند. پس این‌جا به طرح همین مسئله‌ی اساسی می‌پردازم.

اگر پیش‌فرض تدوین‌کنندگان منشور کانون نویسندگان ایران این نبود که اعضای آن همگی روشنفکر به حساب می‌آیند، شاید لازم می‌دیدند بندی دیگر درباره‌ی لزوم آشنایی با ایده‌ها و اندیشه‌ها و جنبش‌های نوپدید و دفاع از حقوق صداهای سرکوب‌شده به دلیل جنسیت، قومیت، مذهب، گرایش جنسی، کم‌توانی جسمی یا ذهنی و غیره بیافزایند. اما مگر این مقوله از روح چهار بند نخست منشور بر نمی‌آید؟

این پرسش به نظر من پاسخی سراسر است و بی‌ابهام ندارد؛ و علت آن شاید معنایی است که از «روشنفکر» داریم. در تعریف‌های کلاسیک، با توجه به غلبه بی‌سوادی، این واژه برای همه‌ی تحصیل‌کرده‌ها کاربرد داشت. اما پیکارهای سوادآموزی و سپس گسترش آموزش عالی این تعریف را محدودتر کردند و رفته‌رفته تمایزهایی چون روشنفکر «متعهد» و «غیرمتعهد»، «مستقل» و «وابسته»، «آزادی‌خواه» و «سوداگر»، «انقلابی» و «اصلاح‌طلب»، «روشن‌اندیش» و «متعصب» و مانند آن‌ها پدید آمد. امروز به جایی رسیده‌ایم که از همه‌ی مدعیان روشنفکری انتظار می‌رود با اندیشه‌های نو آشنا باشند و در برابر تأثیرپذیری از آن‌ها مقاومتی بی‌پایه و غیرمنطقی نشان ندهند یا دست‌کم آشکارا موضع انتقادی اختیار کنند. بنابراین ناآشنایی با اندیشه‌ها و کارزارهای نو، که برخی چون جنبش فمینیستی بر شاخه‌های گوناگون دانش و پژوهش تأثیرگذار بوده‌اند، گذشته از کاهش اعتبار روشنفکران مدعی گاه می‌تواند برای

آنان اسباب دردسر هم بشود. حال این مقوله، فارغ از جنبه اخلاقی، با تشکل‌هایی چون کانون نویسندگان ایران چه ارتباطی دارد؟

نخستین نسبت کانون نویسندگان ایران با جنبش‌های اجتماعی (زنان، دگرباشان، اقلیت‌های قومی و...) آشنایی با اندیشه‌ها و کارزارهای آن‌ها است تا بتواند در چارچوب منشور خود در دفاع از این صداهای سرکوب‌شده موضع‌گیری کند و در مقام یکی از مهم‌ترین تشکل‌های روشنفکری این دیار در تغییر فضای اجتماعی به سود اندیشه‌های نو بکوشد. اما کانون نویسندگان ایران را هیئت دبیران نمایندگی می‌کند؛ و هیئت دبیران را اعضای آن برمی‌گزینند. پس بلندگوی کانون در واقع برآیند آرای روشنفکران عضو کانون است و معیاری برای نسبت روشنفکری‌شان با اندیشه‌های نو. این جاست که نقش و مسئولیت تک تک اعضا در پیشبرد اهداف و حفظ اعتبار کانون اهمیت اساسی می‌یابد.

روشن است که روشنفکر نیز زندگی شخصی و اصول اخلاقی ویژه‌ی خود را دارد. ممکن است با وجود پذیرش ایده‌های نو نخواهد یا نتواند تمامی عادات خود را تغییر دهد، مثلاً به جنبش زنان بی‌اعتقاد یا بی‌اعتماد باشد، دگرباشان را نپسندد، یا در روابط خصوصی خود چندان مسئولیت‌پذیر نباشد و در رفتار اجتماعی نیز همچنان عافیت‌جویی را ترجیح دهد. شاید بتوان گفت که این نظرات و رفتارها، فارغ از هر قضاوت اخلاقی یا انتقاد اصولی که به آن‌ها وارد باشد، تاجایی که آثاری خارج از دایره‌ی زندگی شخصی او نداشته باشند به کسی مربوط نیست. اما اگر، چنان‌که گاه پیش می‌آید، این آثار بروز بیرونی پیدا کنند (مثلاً مصداق آزار جنسی، ریاکاری یا مسئولیت‌ناپذیری از کار درآیند) خواه و ناخواه قضاوت می‌شوند و دامن اطرافیان او را نیز می‌گیرند، از جمله دامن تشکلی را که عضو آن است.

این روشنفکر اگر عضو تشکلی شود که در منشور آن آمده: «آزادی اندیشه و بیان و نشر در همه‌ی عرصه‌های حیات فردی و اجتماعی بی‌هیچ حصر و استثنا حق همگان است. این حق در انحصار هیچ فرد، گروه یا نهادی نیست و هیچ‌کس را نمی‌توان از آن محروم کرد» شایسته

نیست سرکوب آزادی بیان و سانسور زنان یا دگرباشان جنسی را روا بداند و اعتراض به آن را موجه نشمارد، وگرنه بی تردید موجب وهن به تشکل خود خواهد بود. نقل است که برتراند راسل همسر سوم خود را، که رفیق هم‌رزم او در دفاع از آزادی جنسی بود، طلاق داد چون او نیز خواسته بود هم‌چون خودش از این آزادی بهره گیرد. امروز چنین رفتاری را برای شخصیتی با اعتبار راسل تأسف بار می‌دانند و نقطه‌ضعفی اساسی در دامنه‌ی آزادی خواهی و مسئولیت‌پذیری او؛ و اگر راسل در زمانه ما می‌زیست حضورش در تشکلی آزادی خواه می‌توانست دستاویزی برای بی‌اعتبارسازی آن باشد.

اساس‌نامه‌ی کانون نویسندگان ایران جز در مورد اعمال منافی با آرمان‌های منشور یا مخل فعالیت‌های آن (که از جمله همکاری با دستگاه سانسور و وابستگان آن است) به هیئت دبیران اجازه‌ی رسیدگی به رفتار و گفتار اعضا را نمی‌دهد؛ و به‌درستی نیز، زیرا در دیگر موارد شبهه‌ی برخورد‌های شخصی و سیاسی یا قضاوت اخلاقی و محدود کردن آزادی فردی وجود دارد. وانگهی، بسیاری از این دست رفتارها خودزاییده‌ی سانسور و سرکوب شدید آزادی‌های فرهنگی و اجتماعی است. با این همه، به نظر من که امر شخصی را نیز سیاسی می‌دانم، مسئولیت‌ناپذیری و آزار جنسی در روابط شخصی نیز «منافی آرمان‌های منشور و مخل فعالیت‌های آن» به شمار می‌آیند، به‌ویژه در شرایط کنونی که کانون از هر سو زیر ضرب قرار گرفته است.

بنابراین امیدوارم، از سویی، هیئت دبیران بیش‌تر مراقب باشند که کوشش برای رسیدن به کانون «حداکثری» با بی‌دقتی در معرفی و تأیید در خواست‌کنندگان عضویت همراه نشود؛ و از سوی دیگر، تک‌تک اعضای دلسوز کانون که همواره در همکاری با انجمن‌ها و جوایز ادبی و امثال آن دقت به خرج داده‌اند، در حفظ اعتبار آن برابر گفتار و رفتاری که اسباب وهن می‌شوند بیش‌از پیش کوشا باشند. شایسته است بیش‌از پیش در دعوت افراد به عضویت در کانون نویسندگان ایران دقت کنیم؛ بیش‌از پیش حواس‌مان جمع باشد که از اعتبار کانون برای خودنمایی یا دست‌یابی به مزایای مایه‌نگذاریم؛ بیش‌از پیش مراقب باشیم که رفتارهای شخصی

کانون نویسندگان ایران... ۳۰۷

ما (که گاه تا حد گشوده شدن پرونده‌ی قضایی آسیب‌رسان می‌شوند) به اعتبار تشکلی که به آن دل‌بسته‌ایم صدمه‌زنند؛ و اگر احتمال خدشه‌دار شدن اعتبار آن به دلیل رفتار یا گفتار ما وجود داشت مسئولیت‌پذیر باشیم و خود بی‌سروصدا کناره‌گیری کنیم.



بگتاش آبتین

۱۳۵۳ - ۱۴۰۰

و هنوز مرده‌ی تو بسیاری را می‌ترساند



طرح: پیمان سلطانی

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران



کانون نویسندگان ایران



اندیشه‌ی آزاد